



دانشگاه خوارزمی



انجمن جامعه‌شناسی ایران

شاپای چاپی: ۶۹۳۳-۲۲۷۶
شاپای الکترونیکی: ۲۴۷۶-۶۹۵۰

فصلنامه مسئله‌های اجتماعی ایران

سال هفتم، شماره ۸، بهار ۱۴۰۵

● بازخوانی اجتماعی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل
سمیه توحیدلو

● توسعه آمرا نه و زوال اجتماعی محلات تهران قدیم
فرشید خضری

● سنخ‌های زنانگی و مسئله تجرد زنان هرگز ازدواج‌نکرده شاغل و تحصیل‌کرده
سهیلا علیرضائزاد، زینب رهبر، حبیب‌الله کریمیان

● پیامدهای اجتماعی سوختگی بر زنان متأهل
منصور فتحی، تکتک دلسوز

● آینده‌پژوهی هویت ملی نسل‌های Z و آلفا در اردبیل: تحلیل سناریوهای تداوم، تعامل و تحول
صلاح‌الدین قادری، محمد شمشیری‌نیری

● تحلیل تطبیقی-کمی رابطه سرمایه اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی با نرخ خودکشی (مطالعه درون‌کشوری دهه ۱۳۹۰-۱۴۰۰)
افشار کبیری، مرتضی محمودزاده

● زیست پنهان در حاشیه دانشگاه: روایت تجربه زیسته نویسندگان شبخ در ایران
رامین مرادی، احسان خان‌محمدی، نوید پناهی‌نژاد

● چگونه قدرت بدن را می‌سازد؟ بدنمندی دختران مجرد ساکن در تهران
محمد یزدانی‌نسب، نفیسه کریمی‌علویچه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه خوارزمی

فصلنامه
مسابقات علمی

سال هفدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۵

مجله علمی-پژوهشی

فصلنامه علمی-پژوهشی

گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه خوارزمی

- مدیرمسئول: دکتر رضا صفری شالی
- سردبیر: دکتر کرم حبیب پورگتابی
- مدیر داخلی و ویراستار: محسن عموشاهی
- ویراستار انگلیسی: پژمان برخوردار

هیئت تحریریه بین‌المللی

دکتر عبدالمحمد کاظمی پور	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه کالگری کانادا
دکتر امیر عرفانی	استاد جمعیت‌شناسی دانشگاه نیپیسینگ کانادا
دکتر زهره بیات‌ریزی	استاد جامعه‌شناسی تاریخی دانشگاه آلبرتا کانادا

هیئت تحریریه ملی

دکتر سیروس احمدی	استاد گروه علوم اجتماعی دانشگاه یاسوج
دکتر فرهنگ ارشاد	استاد گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید چمران اهواز
دکتر محمدحسین پناهی	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر حمیدرضا جلالی پور	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران
دکتر فاطمه جوهری	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر بیژن زارع	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر سید حسین سراج‌زاده	دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر اکبر علیوردی نیا	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران
دکتر زینب کاوه فیروز	دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر صلاح‌الدین قادری	دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر علیرضا کریمی	دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر مسعود گلچین	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر حسین مفتخری	استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی
دکتر محمد میرزایی	استاد گروه جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران
دکتر حمزه نوذری	دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی
دکتر منصور وثوقی	استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

راهنمای نویسندگان

در باره مجله

مجله «مسائل اجتماعی ایران»، همان ویژه‌نامه علوم اجتماعی گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی است که با امتیاز علمی، پژوهشی، بر اساس مجوز شماره ۸۲۱/۱۱۳ مورخ ۸۸/۵/۱۰ کمیسیون بررسی نشریات وزارت علوم به شیوه مستقل منتشر می‌شود.

محتوای مقاله

این مجله، تنها مقالات علمی، پژوهشی در حوزه علوم اجتماعی خاص (جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی) را که به نوعی معطوف به مسائل اجتماعی باشند، منتشر می‌کند. مقاله علمی، پژوهشی، مقاله‌ای حاوی يك مسئله علمی است که با استفاده از روش‌های پژوهشی علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار گرفته است و دستاورد نظری یا تجربی تازه‌ای دارد.

نحوه ارائه مقاله

- مقاله، در برنامه ورد با قلم آی آر لوتوس ۱۳ تایپ شود و پس از ثبت نام در درگاه الکترونیکی مجله به نشانی <http://jspi.khu.ac.ir> فرستاده شود.
- حجم مقاله نباید از ۱۱۰۰۰ واژه بیشتر باشد.

ساختار مقاله

● ساختار مقاله در مقالات مروری (Review article) به ترتیب شامل مقدمه و بیان مسئله، چهارچوب نظری یا مفهومی، مرور انتقادی و بحث و نتیجه‌گیری باشد. این مرور انتقادی برحسب صلاحدید نویسنده/نویسندگان به تیرهای فرعی تقسیم شود. در این مقالات، نیازی به بخش روش‌شناسی در یک تیتیر مستقل نیست. مباحث روش به صورت خلاصه در انتهای بیان مسئله اشاره شود.

● ساختار مقاله در مقالات پژوهشی اصیل (Original article) به ترتیب شامل صفحه عنوان، چکیده انگلیسی (خلاصه و تفصیلی)، چکیده فارسی، کلیدواژه‌ها، مقدمه و بیان مسئله، چهارچوب نظری/مفهومی، پیشینه تجربی، روش‌شناسی تحقیق، یافته‌ها، منابع و پیوست‌ها باشد:

○ **عنوان:** کوتاه (ترجیحاً بین ۱۰ تا ۱۲ کلمه)، مختصر و بازنمای کل مقاله باشد. در عنوان، از مفاهیم اصلی تحقیق استفاده شود. در صفحه عنوان، نام و نام خانوادگی نویسندگان درج شود و مشخصات کامل آن‌ها (عنوان شغلی یا علمی، نام و نشانی دانشگاه و مؤسسه متبوع) در پاورقی بیاید.

○ **چکیده:** در یک پاراگراف و به صورت ساختارنیافته (بدون داشتن تیتیر فرعی) نوشته شود و در آن به هدف/سؤال اصلی تحقیق، چهارچوب نظری/مفهومی، پارادایم و روش تحقیق، میدان و جامعه آماری (مشارکت‌کنندگان) تحقیق، تکنیک جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، یافته‌ها و نتیجه‌گیری اشاره شود. چکیده هم به زبان فارسی و هم به زبان انگلیسی بین ۲۲۰ تا ۲۵۰ کلمه نوشته شود. تعداد کلمات چکیده انگلیسی تفصیلی باید بین ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ کلمه باشد. چکیده انگلیسی هم به صورت چکیده اصلی (Abstract) و هم به صورت تفصیلی (Extended abstract) نوشته شود. چکیده انگلیسی تفصیلی پس از پذیرش مقاله و در زمان چاپ نیاز است.

○ **واژگان کلیدی:** بین ۵ تا ۱۰ مورد باشد و به مفاهیم اصلی تحقیق اشاره شود نه به واژه‌های قابل فهم، بدیهی و روشن مانند جنسیت و پایگاه.

○ **مقدمه و بیان مسئله:** باید با استناد به شواهد کافی (آمار، پیشینه و...) و استدلال منطقی، به مسئله‌سازی موضوع تحقیق پرداخته شود. اشاره به سؤال (هدف) اصلی تحقیق در انتهای بیان مسئله ضروری است.

○ **چهارچوب نظری (مفهومی):** در چهارچوب نظری، فقط به نظریه‌هایی اشاره شود که نویسندگان از آن‌ها برای بررسی موضوع خود استفاده کرده‌اند. نیازی به اشاره همه نظریه‌های مرتبط نیست. در صورت لزوم، مدل نظری تحقیق ترسیم و ارائه شود. در مطالعات تبیینی که به دنبال رابطه علت-معلولی بین متغیرها هستند، حتماً به فرضیه‌ها اشاره شود. این فرضیه‌ها در یک تیتیر مستقل و یا انتهای چهارچوب نظری آورده شوند.

○ **پیشینه تجربی:** به مهم‌ترین مطالعات داخلی و خارجی مرتبط با مسئله تحقیق، به صورت منظم، ارگانیک و سازمان یافته (نه بصورت موزاییکی و مجزا) اشاره شود. در انتها، این مطالعات جمع‌بندی و نقد شوند.

○ **روش‌شناسی تحقیق:** متناسب با سؤالات تحقیق، روش مناسب انتخاب شده و به مواردی مانند پارادایم و روش تحقیق، میدان و مشارکت‌کنندگان، جامعه آماری (مشارکت‌کنندگان) و طرح نمونه‌گیری (حجم نمونه و شیوه نمونه‌گیری) و روش گردآوری و تحلیل داده‌ها اشاره شود. مختصات پرسشنامه، تعریف مفهومی و عملیاتی متغیرها و نحوه تضمین کیفیت تحقیق و ابزار اندازه‌گیری (اعتبار و پایایی) به طور دقیق بیان شود.

○ **یافته‌ها:** یافته‌ها را با بحث و نتیجه‌گیری مختلط نکنید. یافته‌ها را براساس آزمون مورد استفاده تیتیر برزید. نیازی نیست یافته‌ها به دو بخش توصیفی و استنباطی تقسیم شوند. یافته‌های اصلی اشاره شوند. از یافته‌های فرعی اجتناب شود. تعداد جداول در یافته‌ها محدود باشد (ترجیحاً بین ۵ تا ۷ جدول). یافته‌های مشابه در یک جدول ارائه شوند.

جداول، نمودارها و شکل‌ها باید به صورت آماده برای انتشار ارائه شوند. مندرجات جدول‌ها باید روشن و آشکار باشد و شماره‌گذاری جدول‌ها نیز به ترتیبی باشد که در متن می‌آید.

○ **بحث و نتیجه‌گیری:** بحث و نتیجه‌گیری، تکرار یافته‌ها نیست. در این بخش، باید از مجموع بخش‌های قبلی (مسئله، نظریه، روش و یافته‌ها) نتیجه‌گیری کنید که مجموع مقاله شما دلالت بر چه دارد. بحث و نتیجه‌گیری مبتنی بر یافته‌ها باشد. در این بخش، حتماً هم به چهارچوب نظری/مفهومی تحقیق و هم به پیشینه تجربی ارجاع دهید.

- **مشارکت نویسندگان:** در مقالاتی که چندین نویسنده در نگارش آن نقش داشتند، به نقش نویسندگان مختلف در بخش‌های گوناگون مقاله اشاره شود (مانند جمع‌آوری، تحلیل یا تفسیر داده‌ها برای کار، تهیه متن پیش‌نویس مقاله یا بازنگری انتقادی آن برای ارائه یک محتوای فکری مهم، ارائه تأییدیه برای انتشار محتوای مقاله و نظایر آن).
- **منابع مالی:** چنانچه مقاله با حمایت مالی یک سازمان تدوین شده است، باید به نام آن سازمان اشاره شود.
- **تعارض منافع:** نویسندگان/نویسنده باید اعلام کنند که هیچ منافع تجاری در انتشار مقاله ارائه شده به مجله ندارند و در قبال ارائه مقاله خود وجهی دریافت ننموده‌اند.
- **پیروی از اصول اخلاق پژوهش:** نویسندگان (گان) باید اعلام کنند که در مقاله ارائه شده به‌طور کامل به اخلاق نشر توجه داشته‌اند و از سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها و یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز نموده‌اند.
- **منابع:** برای نوشتن منابع در داخل متن و فهرست منابع، از سبک ارجاع‌دهی انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA) استفاده شود که در ادامه آمده است.
- **پیوست:** آوردن این بخش برای همه مقالات الزامی نیست. در این بخش، اطلاعات مهمی ارائه شود که آوردن آن‌ها در متن موجب طولانی‌شدن متن اصلی مقاله و در نتیجه سوءدرک خوانندگان می‌شود.

منبع نویسی

- تمام منابع داخل متن، جدول و شکل، در فهرست منابع در انتهای مقاله اشاره شود و برعکس.
- ارجاعات: همه ارجاعات باید در داخل متن دقیقاً به این صورت بیاید (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: شماره صفحه).
- برای نوشتن منابع در داخل متن و فهرست منابع، از سبک ارجاع‌دهی انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA) استفاده شود.
- بخش‌هایی از پُرکاربردترین شکل ارجاع‌دهی به منابع در بخش فهرست منابع براساس سبک APA، به شرح زیر است. جزئیات آن در راهنمای نویسندگان در سایت مجله قابل‌مشاهده است:
- کتاب: نام خانوادگی، نام (تاریخ انتشار). نام کتاب با قلم ایتالیك. نام مترجم یا مصحح، محل نشر: ناشر.
- مقاله از مجلات: نام خانوادگی، نام (تاریخ انتشار). «عنوان مقاله». نام نشریه یا قلم ایتالیك، دوره (شماره)، صفحه ابتدا و انتهای مقاله.
- مقاله یا فصلی از کتاب در مجموعه‌ها: نام خانوادگی، نام (تاریخ انتشار). عنوان مقاله. نام و نام خانوادگی تدوین‌کننده مجموعه (ویراستار)، نام مجموعه یا کتاب با قلم ایتالیك (شماره صفحه ابتدا و انتهای مقاله). محل نشر: ناشر.
- پایگاه‌های وب: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده یا سازمان (سال، روز و ماه آخرین بازنگری). عنوان اثر. نام و نشانی پایگاه اینترنتی با قلم ایتالیك، لینک آدرس الکترونیکی اثر.

دیگر نکات

- مسئولیت مطالب مندرج در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- مقالات پس از بررسی و ارزیابی علمی توسط داوران و هیئت تحریریه، در صورت تأیید، به‌نوبت چاپ خواهند شد.
- مقالات ارسالی برگردانده نمی‌شوند.
- مجله در تلخیص و ویرایش مقالات رسیده آزاد است.

این نشریه در پایگاه‌های علمی زیر نمایه می‌شود:

- <https://doaj.org>
 - <https://www.sid.ir>
 - <https://www.ensani.ir>
 - <https://www.isc.ac>
 - <https://www.magiran.com>
 - <https://civilica.com>
 - <https://scholar.google.com>
 - <https://ebscohost.com>
- پایگاه بین‌المللی فهرست راهنمای مجلات دسترسی آزاد «دوآج»
مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
پرتال جامع علوم انسانی
مؤسسه استنادی و پایش علم و فناوری جهان اسلام
بانک اطلاعات نشریات کشور (مگ ایران)
سیولیکا
گوگل اسکالر
ابسکو هاست

تماس با ما

نشانی درگاه الکترونیکی مجله: <http://jspi.khu.ac.ir>

نشانی پستی: دفتر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، خیابان شهید دکتر مفتاح، شماره ۴۹، تهران، ایران، کدپستی:

۱۵۷۱۹۱۴۹۱۱ - صندوق پستی: ۱۵۸۱۵۰۳۵۸۷ تلفن: ۰۲۱-۸۶۰۷۲۷۰۱

social.problems.iran@gmail.com

آدرس پست الکترونیکی دفتر مجله:

۳/۱۸۶۰۴۹۹ و ۸۲۱/۱۱/۳ و ۳/۹۸۳۲ و ۳/۲۹۱۰/۳۶۸
۹۴/۳/۳۱ ۸۸/۵/۱۰ ۸۶/۱۱/۷ ۸۰/۳/۲۲

دریافت درجه علمی - پژوهشی

فهرست

- بازخوانی اجتماعی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل
سمیه توحیدلو ۹
- توسعه آمrane و زوال اجتماعی محلات تهران قدیم
فرشید خضری ۳۹
- سنخ‌های زنانگی و مسئله تـجرـد زنان هرگز ازدواج نکرده شـاغل و تحصیـل‌کرده
سهیلا علی‌رضانژاد، زینب رهبر، حبیب‌الله کریمیان ۷۹
- پیامدهای اجتماعی سوختگی بر زنان متأهل
منصور فتحی، تکتم دلسوز ۱۲۷
- آینده‌پژوهی هویت ملی نسل‌های Z و آلفا در اردبیل: تحلیل سناریوهای تداوم، تعامل و تحول
صلاح‌الدین قادری، محمد شمشیری‌نیری ۱۶۷
- تحلیل تطبیقی-کمی رابطه سرمایه اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی با نرخ خودکشی (مطالعه
درون‌کشوری دهه ۱۳۹۰-۱۴۰۰)
افشار کبیری، مرتضی محمودزاده ۲۰۳
- زیست پنهان در حاشیه دانشگاه؛ روایت تجربه زیسته نویسندگان شبخ در ایران
رامین مرادی، احسان خان‌محمدی، نوید پناهی‌نژاد ۲۴۷
- چگونه قدرت بدن را می‌سازد؟ بدنمندی دختران مجرد ساکن در تهران
محمد یزدانی‌نسب، نفیسه کریمی‌علویچه ۲۸۹

A Social Re-reading of the Twelve-Day Iran-Israel War

Somayeh Tohidlou 

Assistant Professor, Department of Social Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS) Tehran, Iran, (s.tohidlou@ihcs.ac.ir)

Abstract

The twelve-day war in May 2025 acted as a "limit situation" that suspended the Iranian life-world. This study phenomenologically explores this event through intellectual elites to determine how it became problematized in the absence of credible official narratives and its implications for the social contract. Using a qualitative approach and "Reflexive Thematic Analysis," research analyzed data from 58 elite speeches across 15 specialized sessions of the Iranian Sociological Association. Findings revealed trauma within four dimensions: 1. Epistemological-Political (crisis of authority and "media stuttering"); 2. Economic-Spatial (structural defenselessness of metropolises and "Uberization of survival"); 3. Psycho-Ethical (moral collapse in the "survival tunnel" and gendered trauma); 4. Identity-Prospective (transition from Ummah-ism to civic nationalism). The synthesized layered model demonstrates that trauma originated in infrastructure and penetrated the identity core. This model indicates the birth of "hidden agency" and "chronic questioning." Reconstructing the social contract in post-war Iran will not be achieved through physical reconstruction but by legitimizing narrative plurality and civic nationalism. In this framework, "Iran" is redefined not as an ideological concept, but as a "civic sanctuary" for its citizens. The war served as a final warning, necessitating a return to a pluralistic contract to avoid endless suspension.

Keywords: Twelve-Day War, Media Stuttering, Limit Situation, Reflexive Thematic Analysis, Social Contract.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 02/02/2026 Accepted: 18/04/2026 Pages 9-38



Extended Abstract

1. Introduction

The twelveday war between Iran and Israel in June 2025 represented more than a brief military confrontation; it constituted a profound social rupture that disrupted the everyday life of millions of Iranian citizens. In Jaspers' terms, the conflict functioned as a "limit situation," an event that interrupts ordinary routines and exposes the fragility of social meanings and institutions. During the conflict, uncertainty, fear of bombardment, and the rapid circulation of contradictory information destabilized the ontological security of the Iranian lifeworld. As a result, the war was experienced not only as a geopolitical event but also as a moment that forced society to confront hidden vulnerabilities in its social and institutional structures.

The main issue addressed in this study is the emergence of a "crisis of meaning" during the war. Official institutions attempted to frame the conflict through familiar ideological narratives emphasizing unity, resistance, and strategic success. However, many intellectual observers argued that these narratives failed to adequately capture the lived experiences of citizens. Instead of providing interpretive clarity, official discourse often appeared repetitive and hesitant, creating what several commentators described as a form of "structural stuttering." This gap between official narratives and everyday experiences produced what can be described as a "narrative vacuum," leaving citizens without credible interpretive frameworks capable of explaining the social meaning of the crisis.

This research therefore seeks to examine how the twelveday war was interpreted and problematized by Iranian social thinkers. Rather than focusing on military strategy or diplomatic developments, the study adopts a sociological perspective that explores the social, cultural, and psychological dimensions of the conflict. Particular attention is given to how intellectuals interpreted the war as a revealer of deeper structural tensions within Iranian society, including urban vulnerability, economic insecurity, gendered experiences of trauma, and transformations in national identity. The significance of this study lies in its attempt to move beyond hardwarecentered conceptions of security toward a social interpretation of war. From this perspective, the conflict becomes an event that exposes latent social fault lines and stimulates debates about the future of the national social contract.

2. Methodology

This study adopts a qualitative interpretive approach based on Reflexive Thematic Analysis (RTA), as articulated by Braun and Clarke (2021, 2022). RTA allows researchers to identify patterns of meaning within complex discursive data while acknowledging the interpretive role of the analyst. The aim is not statistical generalization but the reconstruction of conceptual frameworks through which social actors interpret events.

A Social Re-reading of the Twelve-Day Iran-Israel War

The empirical data were drawn from a series of scholarly discussions organized after the war. Between July and October 2025, the Iranian Sociological Association, in collaboration with the University of Tehran, hosted fifteen thematic sessions examining the social consequences of the conflict. These sessions brought together 58 prominent Iranian scholars from various disciplines, including sociology, political science, psychology, urban studies, and cultural studies. The interdisciplinary nature of the panel provided a wide range of analytical perspectives on the social impact of the war.

The analysis followed Braun and Clarke's sixphase process. The first phase involved immersion in the data through repeated reading of the transcripts in order to gain a comprehensive understanding of the discussions. In the second phase, initial codes were generated inductively from the data. Examples of early codes included "media stuttering," "urban spatial trap," "economy of survival," and "militarization of motherhood."

The third phase involved clustering these codes into broader thematic categories. In the fourth phase, the themes were reviewed and refined to ensure that they accurately represented the patterns of meaning present in the dataset. During the fifth phase, themes were clearly defined and organized into four main analytical spheres reflecting the different dimensions of the social experience of war.

Finally, the sixth phase involved synthesizing the themes into an interpretive framework that explains how different layers of social trauma emerged during the conflict. Reflexivity was maintained throughout the research process to ensure that the analysis balanced theoretical interpretation with the empirical voices of the participants.

3. Findings

The analysis identified fourteen interconnected themes grouped into four major spheres—epistemologicalpolitical, economicspatial, psychoethical, and identityprospective—showing that the war produced a multidimensional social shock affecting institutions, urban life, and collective identity. In the epistemologicalpolitical sphere, participants highlighted a phenomenon described as "media stuttering," where official communication failed to adequately represent the social trauma experienced by citizens. Government narratives continued to rely on familiar ideological themes of solidarity and resistance, but many people perceived them as disconnected from their lived realities of fear and uncertainty. As a result, the credibility of official discourse weakened and alternative narratives circulating through social media and informal networks gained greater influence, reflecting a broader legitimacy crisis in the relationship between institutions and society. The economicspatial dimension revealed the structural vulnerability of large cities such as Tehran, which lacked effective warning systems and accessible shelters and were therefore described as "spatial traps." At the same time, the crisis pro-


duced what participants called the “Uberization of survival,” as precarious workers in informal and platformbased jobs were forced to continue working despite security risks in order to sustain their livelihoods. In the psychoethical sphere, discussions pointed to a process of “moral tunneling,” where the pressure of survival reduced empathy toward marginalized groups and sometimes led to scapegoating narratives, particularly against Afghan migrants. Participants also emphasized the gendered nature of wartime experience, noting that women played crucial roles in managing household crises while remaining largely absent from official narratives. Finally, the identityprospective sphere suggested a shift in collective identity toward “civic nationalism,” where the homeland is increasingly understood as a shared civic space requiring protection and collective responsibility.

4. Conclusion

The findings of this study suggest that the twelveday war functioned as a revealing moment that exposed underlying tensions within Iranian society. The conflict highlighted the limitations of a security paradigm focused primarily on military power while neglecting the social and communicative foundations of resilience. The analysis indicates that national resilience cannot be produced solely through topdown narratives. Instead, it requires the reconstruction of a credible public sphere in which diverse voices are able to participate in shaping the interpretation of collective experiences. Strengthening institutional transparency and recognizing social plurality appear essential for rebuilding trust between state and society. Based on the discussions analyzed in this research, three possible trajectories for the postwar period can be identified. The first scenario involves gradual erosion, in which unresolved structural vulnerabilities lead to persistent uncertainty and social fragmentation. The second scenario involves radicalization, where continued moral polarization and scapegoating intensify internal tensions within society. The third and more constructive scenario involves the reconstruction of the social contract. The emergence of civicoriented interpretations of national identity suggests the possibility of redefining the homeland as a space grounded in rights, security, and plural coexistence. In this perspective, the resilience of society depends not only on material reconstruction but also on restoring the capacity of citizens to participate in public narration and collective meaningmaking. Ultimately, the war demonstrated that the most durable form of security is rooted in a social order that recognizes the dignity and agency of its members. Rebuilding trust, strengthening communicative institutions, and acknowledging diverse social experiences may therefore constitute the most important foundations for postwar reconstruction.

Keywords: war and society, narrative crisis, civic nationalism, social trauma, reflexive thematic analysis, Iran.

بازخوانی اجتماعی جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل

سمیه توحیدلو^۱ 

چکیده

رخداد جنگ دوازده‌روزه در خرداد ۱۴۰۴، به مثابه یک «موقعیت حدّی»، نظم زیست جهان ایرانی را دچار تعلیق نمود. مسئله پژوهش، واکاوی پدیدارشناختی این رخداد از نگاه نخبگان فکری است تا مشخص شود در غیاب روایت‌های رسمی، واقعه چگونه مسئله‌مند شده و چه دلالت‌هایی برای قرارداد اجتماعی دارد. این مطالعه با رویکرد کیفی و راهبرد «تحلیل مضمون بازتابی»، داده‌های ۵۸ سخنرانی نخبگان در ۱۵ نشست تخصصی انجمن جامعه‌شناسی ایران را واکاوی کرده است. یافته‌ها نشان داد تروما در چهار ساحت کالبدشکافی شده است: (۱) ساحت معرفتی-سیاسی (بحران مرجعیت و لکنت رسانه‌ای)؛ (۲) ساحت اقتصادی-فضایی (بی‌دفاعی ساختاری کلان‌شهرها و اویری‌سازی بقا)؛ (۳) ساحت روانی-اخلاقی (فروپاشی اخلاقی در تونل بقا و ترومای جنسیتی)؛ (۴) ساحت هویتی-آینده‌نگر (تحول از امت‌گرایی به ملی‌گرایی مدنی). سنتز یافته‌ها در مدل لایه‌بندی شده نشان می‌دهد تروما از لایه‌های زیرساختی و کالبدی آغاز و به هسته هویتی رسیده است، به همین دلیل بازسازی قرارداد اجتماعی در ایران پس‌اجنگ، از معبر رسمیت‌بخشیدن به این تکثر روایی و ملی‌گرایی مدنی (و نه فقط از طریق بازسازی کالبدی) میسر خواهد بود؛ جایی که ایران یک «پناهگاه مدنی» تعریف می‌شود.

کلیدواژگان: جنگ دوازده‌روزه، لکنت رسانه‌ای، موقعیت حدّی، تحلیل مضمون بازتابی، قرارداد اجتماعی.

۱. استادیار پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران، s.tohidlou@ihcs.ac.ir



۱. مقدمه

رخداد جنگ دوازده روزه در خرداد ۱۴۰۴، فراتر از یک رویارویی نظامی، به مثابه یک «موقعیت جدی»^۱ عمل کرد که تمامی ساختارهای صلب و عادت‌واره‌های زیست‌جهان ایرانی را دچار تعلیق و گسیختگی نمود. در لحظه وقوع چنین بحران عریانی، نهادهای رسمی تولید معنا دچار نوعی «لکنت ساختاری» گشتند و روایت‌های موجود، از بازنمایی ابعاد پدیدارشناختی و اجتماعی واقعه بازماندند. این گسست معرفتی میان «واقعیت تروما» و «روایت‌های رسمی»، ضرورتی آنی برای یک بازخوانی همه‌جانبه ایجاد کرد؛ چراکه در غیاب تبیین‌های نخبگانی، جامعه در وضعیت «بی‌پناهی معنایی» رها می‌شد. در پاسخ به این خلأ روایتی، سلسله نشست‌های تخصصی انجمن جامعه‌شناسی ایران (در پانزده نشست تخصصی با عناوین متنوع و با حضور ۵۸ نفر از اندیشمندان علوم انسانی)، به مثابه یک میدان مقاومت فکری و تلاشی برای «صورت‌بندی رنج اجتماعی ماحصل جنگ» پدید آمد تا صداهای متکثر جامعه را در ساحت‌های مختلف بازتاب دهد. واکاوی این نظرات مبنای کار مقاله حاضر است.

اهمیت این مطالعه در آن است که رخداد رانۀ به‌مثابه یک «آشکارساز اجتماعی» می‌نگرد که شکاف‌های پیشین در ساحت‌های اخلاقی، فضایی و هویتی را به سطح آورده است. مسئله بنیادین این پژوهش، واکاوی «ادراک نخبگانی» از فروپاشی مرزهای امنیت و شهر است؛ جایی که مفهوم «فضا» در کلان‌شهری چون تهران دگرگون شده و تجربه تروما برای سوژه‌هایی چون زنان، کارگران و مهاجران به‌گونه‌ای متفاوت بازنمایی گردیده است. از سوی دیگر، این رخداد به‌مثابه یک ترومای جمعی، لایه‌های پنهان هویت و اخلاق را در وضعیت اضطرار به چالش کشیده و ضرورت بازسازی مفهوم «وطن» را بر پایه تکثر روایت‌ها برجسته کرده است. لذا این نوشتار با تمرکز بر تأملات نخبگانی، در پی استخراج دلالت‌های پنهانی است که می‌تواند مبنای بازسازی قرارداد اجتماعی در دوران پساجنگ قرار گیرد.

بر این مبنای، این پژوهش در هدف کلان خود به دنبال واکاوی پدیدارشناختی رخداد جنگ دوازده روزه از دریچه نگاه نخبگان است تا مشخص شود این واقعه چگونه «مسئله‌مند» شده است. این مطالعه با فراروی از گزارشگری وقایع و با رویکردی تبیینی، اهداف فرعی خود را بر کالبدشکافی لکنت رسانه‌ای، تبیین ناامنی فضایی در تهران و رصد فرسایش اخلاق اجتماعی استوار کرده است.

1. Limit Situation

بر همین اساس، پرسش‌های اصلی تحقیق که راهبر فرآیند تحلیل مضمون بوده‌اند، عبارت‌اند از:

- گسست میان واقعیت جنگ و روایت‌های رسمی، چه چالشی در ساحت مرجعیت رسانه‌ای ایجاد کرده و نخبگان چگونه این «لکنت» را صورت‌بندی کرده‌اند؟
- از دید نخبگان، جنگ چگونه مفاهیم «فضا» و «امنیت شهری» را در تهران دگرگون کرد و تجربه تروما برای سوژه‌هایی چون زنان، کارگران و مهاجران چگونه بازنمایی شده است؟
- این موقعیت استثنایی، چه تأثیری بر اخلاق مسئولیت، فرسایش هم‌دلی و بازتعریف هویت ملی در دوران پساجنگ داشته است؟
- برآیند این تغییرات در ساحت‌های چهارگانه، چه تصویری از بازسازی قرارداد اجتماعی در ایران پساجنگ ارائه می‌دهد؟

۲. چارچوب مفهومی

واکاوی پدیدارشناختی رخداد جنگ دوازده‌روزه در این مطالعه، بر بستری از یک «سنتز تحلیلی-تبیینی» استوار است که هدف آن صیانت از مرزهای میان ساختار معرفتی پژوهش و دستگاه نظری مشارکت‌کنندگان است. ضرورت این تفکیک از آنجاست می‌شود که پژوهشگر برای سازمان‌دهی به کثرت روایت‌ها، نیازمند یک چارچوب مفهومی است، درحالی‌که نخبگان فکری مورد مطالعه، خود از ابزارهای نظری متفاوتی برای مسئله‌مند کردن رخداد بهره‌جسته‌اند. بر این اساس، این بخش در دو سطح متمایز مفصل‌بندی می‌گردد:

ساحت‌های چهارگانه تحلیل

به منظور واکاوی نظام‌مند یافته‌های حاصل از کدگذاری متون، این پژوهش از یک چارچوب مفهومی چهاربعدی بهره می‌جوید. این ساحت‌ها، قلمروهای تجربه‌شده‌ای هستند که نویسنده برای «مفصل‌بندی» ادراکات مشارکت‌کنندگان طراحی کرده است. تفصیل این ساحت‌ها به شرح زیر است:

- **ساحت معرفتی-سیاسی (بحران روایت و مرجعیت):** این ساحت بر شکاف عمیق میان «واقعیت عریان تروما» و «بازنمایی‌های تقلیل‌گرایانه» تمرکز دارد. مفهوم مرکزی در اینجا «لکنت رسانه‌ای» است؛ وضعیتی که در آن ساختارهای رسمی تولید معنا، به دلیل صلبیت گفتمانی، قدرت روایتگری صادقانه را از دست می‌دهند.

این ساحت به دنبال پاسخ به این پرسش است که چگونه «فقر داده» و «انسداد روایتی»، منجر به فروپاشی مرجعیت‌های سنتی شده و فضا را برای صورت‌بندی‌های غیررسمی و گاه متناقض گشوده است.

• **ساحت اقتصادی-فضایی (کالبدشکافی شهر بی دفاع):** در این ساحت، رخداد از منظر تأثیر بر زیست شهری و مناسبات مادی تحلیل می‌شود. مفاهیم کلیدی شامل «میلیتاریزه شدن فضا» و «بی دفاعی ساختاری» کلان‌شهر تهران است. نویسنده در این بخش، بر مبنای آرای نخبگان، به دنبال تبیین این مسئله است که چگونه زیرساخت‌های شهری از معنای «سرپناه» تهی شده و به ابزارهای کنترل یا اهداف تهدید تبدیل گشته‌اند. همچنین، ظهور «اقتصاد بقاء» و انتقال ریسک جنگ به لایه‌های فرودست (مانند کارگران و مهاجران) در این ساحت کالبدشکافی می‌گردد.

• **ساحت روانی-اخلاقی (تروما و فرسایش همدلی):** این ساحت عمیق‌ترین لایه‌های تجربه سوژه را در برمی‌گیرد. مفهوم «موقعیت جدی» در اینجا به معنای تعلیق هنجارهای اخلاقی پیشین در لحظهٔ اصابت تروماست. نویسنده در این چارچوب، پدیدهٔ «تونل‌زدگی اخلاقی» را واکاوی می‌کند؛ وضعیتی که در آن سوژه تحت فشار صیانت از خود، دچار فرسایش همدلی شده و دایرهٔ مسئولیت‌پذیری‌اش محدود می‌گردد. همچنین، مفاهیمی چون «زیستن در تعلیق» و «حال‌گرایی اجباری» به عنوان پیامدهای روانی رخداد در این ساحت جای می‌گیرند.

• **ساحت هویتی و قرارداد اجتماعی (افق‌های پسا جنگ):** این ساحت به برآیند کلان رخداد بر پیوندهای جمعی می‌پردازد. پرسش اصلی در اینجا، امکان یا امتناع بازسازی «قرارداد اجتماعی» است. نویسنده در این بخش، تقابل میان «فروپاشی هویتی» و زایش «ملی‌گرایی مدنی» را رصد می‌کند. این ساحت تبیین می‌کند که چگونه تروما می‌تواند از یک سو منجر به «قربانی‌سازی دیگری» شود و از سوی دیگر، بستری برای یک همبستگی نوین بر پایه «حق داشتن حقوق» و به رسمیت شناختن تکثر فراهم آورد.

منظومه نظری مشارکت‌کنندگان

در لایه‌ای عمیق‌تر، مشارکت‌کنندگان در این بازخوانی، برای تبیین ابعاد پیچیده رخداد و «صدادرکردن رنج»، از پارادایم‌های نظری متنوعی به مثابهٔ «جعبه‌ابزار مفهومی» بهره‌جسته‌اند که زیربنای استدلالی یافته‌ها را تشکیل می‌دهد.

در این سطح، پژوهش به واکاوی «زیربنای تبیینی» رخداد می‌پردازد. نخبگان فکری و مشارکت‌کنندگان در این بازخوانی، برای فراروی از توصیف تقلیل‌گرایانه و دست‌یابی به یک فهم عمیق از ابعاد پدیدارشناختی جنگ دوازده‌روزه، از حوزه‌های نظری متنوعی به مثابه «جعبه‌ابزار مفهومی» بهره‌جسته‌اند. ارجاعات و تفصیلات این منظومه به شرح زیر است:

• پارادایم تروما و پدیدارشناسی زمان: مشارکت‌کنندگان با فراخوانی نظریه‌های تروما (نیل آلمن، جودی دیویس و جودی هرمن)، رخداد راگسستی در «نظم نمادین» و پیوستگی تجربه می‌دانند که منجر به «سپرفرمان شناختی» سوژه شده است. در این میان، پدیدارشناسی زمان بر پایه‌ی آرای فرانسوا آرتوگ (۲۱۵:۱۴۰۰) و مفهوم «حال‌گرایی»،^۱ چرایی حس شدن جامعه در تعلیق و انسداد افق آینده را تبیین می‌کند. همچنین برای کالبدشکافی فرسایش همدلی، از روان‌شناسی اخلاق دانیال کانمن (۴۸:۱۳۹۶) و مفاهیم پیتر سینگر (۱۱۲:۱۳۹۸) و مارتا نوسبام (۷۴:۱۳۹۹) (مفهوم تونل‌زدگی اخلاقی) استفاده شده تا نشان داده شود چگونه شوک واقعه، دایره دید اخلاقی سوژه را به «صیانت از خود» تقلیل داده است.

• فلسفه سیاسی و نظریه خشونت: در این حوزه، نظریه «قربانی‌سازی» رنه ژیرار (۱۳۲:۱۳۹۵) برای فهم مکانیسم طرد «دیگری» به مثابه سپر بلا در اوج بحران بازخوانی شده است. مفهوم «بدن در درد» ایلین اسکری (۵۶:۱۳۹۹) برای تبیین «بی‌زبانی رنج» و چگونگی تخریب زبان در لحظه اصابت تروما به کار گرفته شد؛ امری که ریشه نظری یافته «لکتت رسانه‌ای» را تشکیل می‌دهد. همچنین با تمایز میان «امر پلیسی و امر سیاسی» در اندیشه ژاک رانسیر (۹۱:۱۳۸۸) و اخلاق چهره‌به‌چهره لویناس (۶۸:۱۳۸۷)، امکان زایش سوژه سیاسی از دل رنج و ضرورت گذار به «حق داشتن حقوق» بر پایه‌ی آرای هانا آرنست (۳۰۴:۱۳۹۲) تبیین گردید.

• جامعه‌شناسی شهری و فضا: این قلمرو با تکیه بر نظریه «میلیتاریسم شهری» استفان گراهام (۲۰۱۱:۴۵)، به تبیین انتقال منطق جنگ به زیرساخت‌های حیاتی کلان‌شهر می‌پردازد. در کنار آن، با استفاده از نظریه «تولید فضا» و «حق بر شهر» از هانری لفور (۱۸۲:۱۳۹۵) و دیوید هاروی (۲۰۹:۱۳۹۴)، کالبدشکافی تهران به مثابه یک «شهر بی‌دفاع» انجام شد که در آن فضا از معنای زیست‌جهانی تهی شده و تحت سلطه مطلق مناسبات قدرت و منطق نظامی قرار گرفته است.

• نظریه گفتمان و جامعه‌شناسی سیاسی: نخبگان با فراخوانی آرای ارنستو لاکلاو و شانتال موف (۱۳۹۳) به واکاوی زوال هرژمونی‌گفتار رسمی و با استفاده از دیرینه‌شناسی

و تبارشناسی میشل فوکو (۱۳۹۰: ۱۳۷) به افشای «رژیم حقیقت» و تکنیک‌های انضباطی در بازنمایی جنگ پرداخته‌اند. همچنین مفهوم «اجتماعات خیالی» بندیکت اندرسون (۱۳۹۳: ۵۴) برای تبیین زایش اشکال نوین ملی‌گرایی مدنی و بازسازی هویت جمعی در دوران پسا جنگ به کار گرفته شده است.

• **اقتصاد سیاسی و نقد نئولیبرالیسم:** در این بخش، با ارجاع به نظریه شوک نائومی کلاین (۱۳۸۹) و تحلیل‌های مربوط به اقتصاد سیاسی فضا، مضمون «اوبری سازی کار» و انتقال ریسک‌های ساختاری جنگ به دوش افشار فرودست تحلیل شده است. مشارکت‌کنندگان نشان دادند که چگونه منطق سرمایه‌داری در لحظه بحران، منجر به «کالایی شدن امنیت» و حذف ضعیف‌ترین سوژه‌ها از چتر حمایتی می‌گردد.

• **مطالعات پسااستعماری و فمینیسم انتقادی:** تحلیل گذار به «تکنوفئودالیسم» و نقد وحشی‌گری نوین در نظم جهانی بر مبنای آرای مربوط به پست‌فاشیسم صورت گرفت. همچنین از منظر فمینیسم پسااستعماری، ابزاری شدن مطالبات و بدن‌های زنان در کشاکش قدرت‌های جهانی و ملی مورد نقد قرار گرفت تا تجربه تروما از منظری جنسیتی و فرودستانه بازخوانی شود.

۳. پیشینه تجربی

مطالعه علمی درباره «جنگ دوازده‌روزه» به دلیل فاصله زمانی اندک از وقوع رخداد، هنوز در مراحل ابتدایی خود قرار دارد و ادبیات پژوهشی منسجم و داوری شده‌ای که ابعاد اجتماعی و پدیدارشناختی این جنگ خاص را واکاوی کرده باشد، عملاً شکل نگرفته است. در فضای علمی ایران، علیرغم تجربه ۸ سال جنگ تحمیلی، مطالعات جنگ عمدتاً در دو قلمرو محصور مانده‌اند: یا «روایت‌های سخت‌افزاری و استراتژیک» که بر توان دفاعی و موازنه قوا متمرکزند و یا «ادبیات پایداری» که به بازخوانی نوستالژیک دفاع مقدس می‌پردازد. در این میان، جای خالی «جامعه‌شناسی جنگ مدرن» که به تأثیر تروماهای کوتاه و شدید بر زیست‌جهان ایرانی معاصر بپردازد، به وضوح حس می‌شود. از این رو، این تحقیق به جای تکیه بر پیشینه مستقیم، ناگزیر است از «پیشینه‌های هم‌عرض» در حوزه بحران‌های اجتماعی کمک بگیرد. با نگاهی به مطالعات منتشرشده اخیر در حوزه کنش‌های جمعی و بحران‌های ساختاری در ایران، می‌توان پیوندی میان این رخداد و ترومای ناشی از بحران‌های پیشین برقرار کرد.

برای نمونه، پژوهش‌های مربوط به «اعتراضات آبان ۱۳۹۸» و «جنبش‌های ۱۴۰۱» (مدنی و همکاران، ۱۳۹۹؛ توحیدلو، ۱۴۰۱، ۱۴۰۴) نشان می‌دهند که جامعه ایران پیش از این جنگ نیز در وضعیتی از «گسیختگی عادت‌واره‌ها» و فرسایش مرجعیت رسانه‌ای قرار داشته است. در واقع، پیشینه این تحقیق را باید در ادبیات مربوط به «جنبش‌های اجتماعی» و «جامعه در تعلیق» جستجو کرد؛ جایی که رخداد‌های غیرمنتظره به مثابه یک «آشکارساز»، شکاف‌های عمیق میان دولت-ملت را که در بحران‌های معیشتی و سیاسی پیشین نضح گرفته بود، به ساحت جنگ تسری می‌دهند (دیکچ، ۱۴۰۱؛ ژیتک، ۱۴۰۱). بنابراین، پژوهش حاضر جزو نخستین گام‌ها برای تبدیل «تجربه زیسته جنگ دوازده‌روزه» به یک اُبژه مطالعه نظام‌مند در تداوم بحران‌های اجتماعی دهه اخیر ایران است.

۴. روش‌شناسی

انتخاب استراتژی متدولوژیک در این پژوهش، تابعی از ماهیت «مسئله‌محور» و پدیدارشناختی رخداد جنگ دوازده‌روزه است. از آنجاکه پرسش‌های این تحقیق به دنبال واکاوی «لکنت بازنمایی»، «ترومای فضایی» و «فرسایش اخلاق» در کلام نخبگان است، روش‌شناسی برگزیده باید توانایی عبور از سطح توصیفی و نفوذ به لایه‌های پنهان معنایی را داشته باشد. بر این اساس، این مطالعه از «تحلیل مضمون بازتابی»^۱ بهره می‌جوید؛ روشی که نه صرفاً یک تکنیک کدگذاری، بلکه یک چارچوب «تئوریک-محور» برای تولید دانش کیفی است (بروان و کلارک، ۲۰۲۲: ۴).

در این روش‌شناسی، میان «روش» (تکنیک‌های کدگذاری) و «روش‌شناسی» (نظریه تولید دانش) پیوندی وثیق برقرار است. با توجه به اینکه رخداد مورد مطالعه، تمامی عادت‌واره‌های زیست‌جهان را دچار تعلیق کرده است، محقق نمی‌تواند به مثابه یک ناظر خنثی عمل کند. در تحلیل بازتابی، «ذهنیت و جایگاه محقق نه به عنوان یک سوگیری،^۲ بلکه به عنوان اصلی‌ترین ابزار تحلیلی^۳ برای درک عمق داده‌ها عمل می‌کند» (بروان و کلارک، ۲۰۲۱: ۱۲). این جایگاه به محقق اجازه می‌دهد تا در پاسخ به پرسش‌های تحقیق، فرآیند «مسئله‌مند شدن» جنگ توسط مشارکت‌کنندگان را به مثابه یک «برساخت معنایی» واکاوی نماید.

1. Reflexive Thematic Analysis

2. Bias

3. Analytic Tool

• مشارکت‌کنندگان و واحد تحلیل: داده‌های این مطالعه از طریق «متن پیاده‌شده» سلسله نشست‌های تخصصی استخراج شده است که به مثابه یک پنل نخبگانی^۱ عمل کرده‌اند. این انتخاب روش شناختی، امکان دسترسی به تأملات نخبگانی را فراهم آورد که فراتر از روایت‌های ترویجی-تبلیغی، به بازخوانی پژوهیده و تخصصی رخداد پرداخته و به جای ارائه پاسخ‌های قطعی، به طرح «پرسش‌های درست» در لایه‌های پنهان زیست‌جامعه ایران در آن دوازده روز همت گماشتند.

واحد تحلیل در این پژوهش، ۵۸ سخنرانی ارائه‌شده در ۱۵ نشست موضوعی انجمن جامعه‌شناسی ایران با همکاری دانشگاه تهران است. انتخاب سخنرانان (مشارکت‌کنندگان) با هدف دستیابی به «تکثر دیدگاهی» و با تمرکز بر نسل جدید ترانه‌آلی علوم انسانی و صداهایی متمایز، فراتر از چهره‌های تکراری رسانه‌ای صورت گرفت. این قلمروها از تحلیل ساختار خانواده و نقش‌های جنسیتی آغاز شده و با عبور از چالش‌های کالبد شهری و نابرابری‌های معیشتی، به مفاهیم کلانی نظیر لکنت رسانه‌ای و بحران اخلاقی تسری یافته‌اند.^۲

فرآیند تحلیل ۵۸ سخنرانی نخبگان، به منظور استخراج پاسخ‌های دقیق برای ساحت‌های چهارگانه پژوهش، طی گام‌های رفت و بازگشتی^۳ زیر انجام پذیرفت (بروان و کلارک، ۲۰۲۱: ۱۲۱-۱۲۲):^۴

1. Expert Panel

۲. محتوای کامل سخنرانی‌ها (صوت، تصویر، خلاصه هر سخنرانی) در کانال انجمن به نشانی <https://t.me/iransociolog1404> موجود است. لیست سخنرانان و عناوین ۱۵ نشست به شرح زیر است:
 نشست اول: انواع مواجهه با جنگ (امیرحسین جلالی ندوشن، آرش حیدری، آرمان ذاکری، غلامرضا غفاری)؛
 نشست دوم: خانواده و مادری (مرضیه عالی، فاطمه ستوده، فاطمه صالحی، علی نوری)؛
 نشست سوم: مردم و جامعه مدنی (هادی آقاچان‌زاده، مهسا اسداله‌نژاد، پیام روشنفکر، رضا کلاهی)؛
 نشست چهارم: زندگی و جنگ (ناصر مهدوی، فاطمه علمدار، امید کشمیری)؛
 نشست پنجم و ششم: روایت و بازتابی (نقیسه آزاد، مهدی جلیلی، امیر مازیار، لیلا اردبیلی، حامد طاهری‌کیا، شیما وزوایی، سبجان یحیایی)؛
 نشست هفتم: تهران (نوید پورمحمدرضا، حسین حمدیه، مریم کهنسال نودهی، ایمان واقفی)؛
 نشست هشتم: تاب‌آوری و معیشت (مالک حسینی، منصوره خانفی، علیرضا خیراللهی)؛
 نشست نهم: پسا جنگ (بهاره آروین، محمد فاضلی، جواد کاشی، محمد ملاعباسی)؛
 نشست دهم: زنان (سمیرامیس شاه‌اسماعیلی، مینا عزیزی، کتایون مصری، فاطمه موسوی و پایه)؛
 نشست یازدهم: وطن (علی اصغر سیدآبادی، جبار رحمانی، حسین شیخ‌رضایی، سالار کاشانی)؛
 نشست دوازدهم: مهاجران (مهدی سلیمانیه، فاطمه مقدسی، آرش نصر اصفهانی، حسن نوری)؛
 نشست سیزدهم: دانشگاه (ماندانا تیشه‌یار، میلاد دخانچی، وحید شالچی، غلامرضا ذاکر صالحی)؛
 نشست چهاردهم: صلح (رضا صمیم، نعمت فاضلی، مریم نصر اصفهانی)
 و نشست پانزدهم: مناسک (محمد رضا پویافر، محسن حسام مظاهری، ریحانه صارمی، محمد مهدی مجاهدی).

3. Recursive

۴. در مرحله پیاده‌سازی، خلاصه‌سازی و واژه‌سازی‌های مبتنی بر متن‌ها با نظارت علمی کامل انسانی از هوش مصنوعی بهره گرفته شده است.

- آشنایی با داده‌ها: غوطه‌وری در متون ۱۵ نشست به منظور درک «اتم‌سفرِ فکری» و «گسست‌های روایتی» نخبگان
- تولید کدهای اولیه: در این مرحله، کدهای باز با رویکردی استقرایی استخراج شدند. کدگذاری در اینجا نه یک عمل مکانیکی، بلکه یک «فرآیند تفسیرگرایانه و خلاقانه»^۱ برای شناسایی نطفه‌های معنایی بوده است.
- تولید مضامین اولیه: کدهای مرتبط ذیل خوشه‌هایی که به پرسش‌های تحقیق (رسانه، فضا، اخلاق و هویت) پاسخ می‌دادند، تجمیع شدند.
- بازبینی مضامین: در این گام، مضامین با نقل‌قول‌های مستقیم نخبگان تطبیق داده شدند تا اطمینان حاصل شود که «مضامین، بازنمای دقیق و قانع‌کننده‌ای از داده‌ها در پاسخ به مسئله تحقیق هستند».
- تعریف و نام‌گذاری مضامین: در این مرحله، هر مضمون به‌گونه‌ای صورت‌بندی شد که «داستان تحلیلی»^۲ هر ساحت را بازگو کند.
- نگارش گزارش: سنتز نهایی شواهد در پیوند با منظومه نظری نخبگان تدوین گردید.

کیفیت و اعتبار این پژوهش بر مبنای «صداقت متدولوژیک» و «عمق تحلیل» استوار است. برخلاف رویکردهای پوزیتیویستی که بر «پایایی کدگذاران» تأکید دارند، در این مطالعه بر اساس معیارهای براون و کلارک (۲۰۲۱: ۲۵۸)، اعتبار از طریق «بازتابندگی مداوم محقق» تأمین شده است. این به معنای رصد دائمی تأثیر پیش‌فرض‌های نظری محقق بر تفسیر «لکنت‌های نخبگانی» و ارائه شواهد متنی متکثر برای هر مضمون است تا مسیر استنتاج برای خواننده کاملاً شفاف و قابل‌ردیابی باشد.

۵. یافته‌ها

۵-۱. مضامین محوری استخراج‌شده

بعد از خلاصه‌سازی هر سخنرانی، تلاش شد کدگذاری‌ها بر روی مقولات و محورهای جداگانه موضوعی به انجام برسد. اگرچه داده‌ها در قالب نشست‌های تخصصی گردآوری شدند، اما در فرآیند تحلیل، این تقسیم‌بندی‌های زمانی کنار گذاشته شد و متون به مثابه

1. Interpretative and Creative Process

2. Analytic Story

یک کل واحد برای استخراج ۱۴ مضمون اصلی مورد واکاوی قرار گرفتند. جدول شماره ۱، فرآیند گذار از «کدگذاری توصیفی» به «تبیین تماتیک» را بر اساس الگوی شش‌گانه براون و کلارک (۲۰۲۱) نمایش می‌دهد.

در راستای شفافیتِ متدولوژیک و پاسخ به معیارهای اعتبار، ذکر نکات زیر در خصوص مراحل طی شده پیش از تدوین این جدول ضروری است:

- دیالکتیک میان کد و مضمون: کدهای باز ارائه شده در ستون چهارم، محصول غوطه‌وری کامل در ۵۸ متن سخنرانی (فاز ۱) و استخراج بیش از ۴۰۰ کد اولیه (فاز ۲) است. این کدها «واحد‌های معنایی» هستند که در یک فرآیند رفت و برگشتی، مضامین فرعی و اصلی را شکل داده‌اند.
- توسعه مضامین از پایین به بالا: ساختار جدول نشان‌دهنده رویکرد استقرایی پژوهش است. مضامین ۱۴‌گانه از دل تکرارها و الگوهای معنایی کدهای باز استخراج شده‌اند (فاز ۳ و ۴). برای مثال، مفهوم «اوبری‌سازی کار» مستقیماً از تقاطع کدهای مربوط به «پیک‌های موتور» و «بی‌حقوقی کارگر در وضعیت قرمز» برساخته شده است.
- انسجام درونی و تفکیک بیرونی: در فاز بازبینی (فاز ۵)، اطمینان حاصل شد که هر مضمون دارای یک «مفهوم مرکزی سازمان‌دهنده» متمایز است. ساحت‌های چهارگانه در ستون اول، لایه‌های کلان معنایی هستند که مضامین مرتبط را به منظور پاسخگویی به پرسش‌های تحقیق، در یک افق نظری واحد (منظومهٔ نخبگان) جمع کرده‌اند.
- بازتابندگی در گزارش‌دهی: چیدمان تفصیلی ستون آخر (کدهای باز)، به عنوان یک «ردپای ممیزی» عمل می‌کند تا مسیر استنتاج محقق از «زبان نخبگان» به «مفاهیم انتزاعی مقاله» برای خواننده کاملاً ردیابی پذیر باشد. این امر، اعتبار یافته‌ها را فراتر از توافق آماری، بر مبنای «صداقت تحلیلی» تضمین می‌نماید (براون و کلارک، ۲۰۲۲: ۱۲).

جدول شماره ۱: کدهای باز و مضامین اصلی و فرعی ذیل هر ساحت

ساحت تحلیلی	مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای باز و گزاره‌های تفصیلی
	۱. بحران معرفت و لکننت در روایتگری رسمی	۱. خلأ روایی و زوال مرجعیت ۲. فقر داده و واقعیت نامعلوم ۳. تصلب زبان و خشونت معرفتی ۴. تنازری شدن سیاست	لکننت زبان رسمی؛ سکوت ساختاری نهادها؛ فقر واژگان توصیفی؛ ناتوانی در بازنمایی رنج؛ تأخیر در واکنش خبری؛ گسست واقعیت و بازنمایی؛ نارسایی در صدادارکردن تروما؛ انسداد مجاری اطلاع‌رسانی؛ تصلب زبان؛ تحمل کلان‌روایت‌ها؛ واگذاری عرصه به روایت رقیب؛ عدم شفافیت؛ توهم فهم؛ دروغ سیستماتیک؛ نمایش قدرت؛ خشونت معرفتی؛ فقر داده؛ بحران جهت‌یابی؛ زوال زبان مشترک؛ انسداد دیالوگ؛ بوروکراسی خبر؛ روایت‌های مهندسی‌شده؛ تقلیل فاجعه به آمار؛ غیبت حقیقت؛ زبان الکن بوروکراسی؛ فرسایش معنا؛ بازنمایی تقلیل‌گرایانه؛ لکننت در لحظه‌اصابت؛ فقدان واژگان بحران؛ روایت‌های صلب؛ مرگ روایت اول؛ شکست هژمونی خبری؛ تصویر مخدوش رخداد.
۱. ساحت معرفتی-سیاسی	۲. همبستگی عاطفی و کذب روایت رسمی فراگیر	۱. همبستگی موقت و لرزان ۲. نقد «شهر همبسته» ۳. بازگشت به تنظیمات کارخانه ۴. مناسک منازعه	پیوندهای عاطفی کوتاه‌مدت؛ عدم اعتماد سیاسی؛ شکاف در لحظه‌خطر؛ خروج از شهر؛ بازگشت به تنظیمات کارخانه؛ فعال‌شدن شکاف سیاسی؛ مناسک به‌مثابه ابزار خط‌کشی؛ تعمیق شکاف داخلی؛ کذب روایت همبستگی؛ همبستگی لرزان؛ بی‌پناهی ساختاری؛ تضاد روایت و میدان؛ مناسک قربانی‌ساز؛ فرسایش وفاق؛ همبستگی بدون پشتوانه نهادی؛ تعلیق موقت منازعه؛ بحران اعتماد؛ شکاف زیست‌جهان و سیستم؛ همبستگی اضطراری؛ تصنعی بودن وحدت رسمی؛ زوال خیر عمومی؛ منازعات نهفته؛ بازگشت به قطب‌بندی؛ نقد «ما»ی رسمی؛ فروپاشی وفاق موقت؛ کذب ادغام؛ انفعال توده‌ای؛ نارسایی چسب اجتماعی؛ همبستگی مبتنی بر ترس؛ زوال اخلاق مدنی.
	۳. ناکارآمدی نهادها و واسط و انفعال نخبگان	۱. پایان سیاست‌ورزی کلاسیک ۲. شکاف در دانشگاه ۳. بحران رتوریک و ارتباط ۴. دانشگاه نمایی	بن‌بست جریان سیاسی؛ اساتید عافیت‌طلب؛ اساتید کنشگر؛ ناتوانی در ارتباط با توده؛ دانشگاه نمایشی؛ عدم استقلال نهادی؛ انفعال نخبگان؛ سکوت نخبگان؛ بحران رتوریک؛ شکاف در دانشگاه؛ نمره ضعیف دانشگاه؛ فقدان زبان مشترک؛ دانشگاه تحت فشار؛ بن‌بست نمایندگی؛ انحلال نهاد واسط؛ زوال سیاست کلاسیک؛ لکننت نخبگان؛ فرسایش مرجعیت فکری؛ نقد آکادمی عافیت‌طلب؛ دانشگاه به‌مثابه جزیره؛ جدایی از جامعه؛ شکست ترجمه فرهنگی؛ انفعال احزاب؛ زوال نهاد مدنی؛ بی‌آیندگی فکری؛ بحران رانه سیاسی؛ نخبگان بی‌صدا؛ آکادمی بوروکراتیک؛ نارسایی تحلیل؛ دانشگاه در حاشیه؛ غیبت روشنفکر ارگانیک.

کدهای باز و گزاره‌های تفصیلی	مضامین فرعی	مضمون اصلی	ساحت تحلیلی
<p>حذف شایستگیان؛ شکاف ملت-دولت؛ مانع اتحاد ملی؛ انتقال فشار به بی‌دفاعان؛ فقدان چتر حمایتی؛ غیبت دولت در زیرساخت؛ رانت اطلاعات؛ رانت امنیت؛ استیصال ساختاری؛ شکنندگی معیشت؛ تبعیض تروما؛ گزینش سازمان‌یافته؛ نابرابری سیستماتیک؛ استخوان‌لای‌زخم؛ فقدان عدالت در بحران؛ فساد نهادینه؛ توزیع طبقاتی رنج؛ رانت بقا؛ بی‌دفاعی حاشیه؛ رهاشدگی طبقاتی؛ کالایی‌شدن خدمات؛ تبعیض در امداد؛ فساد در مدیریت بحران؛ بی‌دولتی در فضا؛ استعمار ساختاری؛ نابرابری در شناسن زندگی؛ حذف فرودستان؛ رانت ایمنی؛ فساد سازمان‌یافته؛ بحران خدمات پایه؛ تبعیض کالبدی.</p>	<p>۱. مکانیسم‌های تبعیض نهادی (گزینش) ۲. استخوان‌لای‌زخم همبستگی ۳. توزیع ناعادلانه رنج ۴. بی‌دولتی در خدمات</p>	<p>۴. فساد ساختاری و نابرابری سیستماتیک؛ زخم‌های باز جامعه</p>	
<p>انتقال مرز به درون شهر؛ هدف قرارگرفتن غیرنظامیان؛ فقدان پناهگاه؛ رهاشدگی شهروند؛ تشدید نظارت؛ شهر به‌مثابه خطر؛ اضمحلال حق اعتراض؛ نقد شهر همبسته؛ میلپتاریزه‌شدن زیرساخت؛ ایست بازرسی؛ فضای بی‌دفاع؛ پناهگاه‌های نداشته؛ تهدید کالبدی؛ حق به شهر در اضطراب؛ فضای کنترلی؛ شهر به‌مثابه تله؛ آپارتمان تروماتیک؛ نفوذپذیری خانه؛ مترو به‌مثابه سازه نظامی؛ خیابان ناامن؛ تخریب تخیل شهری؛ شهر تحت پایش؛ فضای عمومی صلب؛ میلپتاریزه‌شدن زیست؛ زوال حق بر فضا؛ جغرافیای ترس؛ کالبد بی‌دفاع؛ بازنمایی میدان جنگ؛ شهر در حصار؛ وحشت زیرساختی.</p>	<p>۱. شهر به‌مثابه میدان نبرد ۲. شهر بی‌دفاع ۳. جامعه کنترلی ۴. تغییر تخیل شهری</p>	<p>۵. شهری‌سازی میلپتاریستی و فضای تهدید</p>	<p>۲. ساحت اقتصادی-فضایی</p>
<p>ضربه نهایی؛ بی‌ثبات‌کاری؛ انتقال ریسک به کارگر؛ فقدان حمایت؛ تقلیل زندگی به زنده‌مانی؛ فشار بر معیشت؛ بازتولید سرمایه‌داری وابسته؛ تعدیل نیرو؛ کارگران روزمزد؛ اقتصاد پلتفرمی؛ اقتصاد بقا؛ بن‌بست طبقاتی؛ اوبری‌شدن بقا؛ شکنندگی معیشت؛ تیر خلاص اقتصادی؛ کارگر بی‌پناه؛ استعمار در بحران؛ پیمان‌سپاری ریسک؛ تداوم کار زیر بمباران؛ پیک‌های موتوری و تروما؛ حذف بیمه؛ بار مضاعف بر زنان؛ استعمار پلتفرمی؛ کالایی‌شدن جان؛ بی‌پناهی اقتصادی؛ سقوط طبقه متوسط؛ اقتصاد قرمز؛ استیصال معاش؛ فروش زمان بقا؛ بی‌حقوقی نیروی کار؛ انتقال تروما به جیب کارگر.</p>	<p>۱. جنگ به‌مثابه تیر خلاص ۲. اوبری‌شدن کار ۳. اقتصاد بقای خانوار ۴. بن‌بست طبقاتی</p>	<p>۶. شکنندگی اقتصاد و اوبری‌شدن بقا</p>	

کدهای باز و گزاره‌های تفصیلی	مضامین فرعی	مضمون اصلی	ساحت تحلیلی
<p>محدودشدن افق دید؛ بقای فردی؛ تعلیق دغدغه‌های کلان؛ خستگی عاطفی؛ ناتوانی در درک رنج دیگری؛ تبدیل امر امن به ناامن؛ انتقال اضطراب به روان؛ مبارزه برای حفظ حیات؛ شوک روانی اصابت؛ کابوس‌های جمعی؛ پسرقت سوژه؛ بی‌زبانی رنج؛ غلبه سیستم تصمیم‌گیری؛ تعلیق هنجارها؛ بی‌حسی نسبت به اخبار؛ زیستن در هراس؛ گسست پیوستگی تجربه؛ فروپاشی «ما»؛ منطق تونلی؛ انجماد اخلاقی؛ شوک وجودی؛ حافظه تروماتیک؛ پسرقت به غرایز؛ مرگ همدلی؛ بی‌آیندگی روانی؛ ترومای پنهان؛ انقباض اخلاقی؛ سقوط پیوندهای انسانی؛ خشونت درونی‌شده؛ زیستن در لحظه بقا.</p>	<p>۱. تونل‌زدگی اخلاقی ۲. فرسایش همدلی و بی‌حسی ۳. ترومای بین‌نسلی و نفوذپذیری امنیت ۴. تقابل سیاست مرگ و زندگی</p>	<p>۷. فروپاشی اخلاقی و روان‌شناختی؛ انسان در تونل بقا</p>	
<p>توقف برنامه‌ریزی؛ حبس در حال؛ ترس پایدار؛ ترس بدون فرم؛ تاب‌آوری کوتاه‌مدت؛ زیستن بدون دورنما؛ ابهام مزمن؛ تعلیق زیست‌جهان؛ زمان در تعلیق؛ انتظار کشنده؛ بی‌آیندگی؛ زندگی در اتاق انتظار؛ عدم قطعیت؛ سیطره حال بر آینده؛ انسداد افق؛ تجربه پدیدارشناختی ترس؛ زمان کش آمده؛ وضعیت موقت دائم؛ فروپاشی زمان خطی؛ حاکمیت زمان دوری؛ تعلیق پروژه‌های زندگی؛ اکنون‌زدگی؛ ناتوانی در تصور «فردا»؛ زمان ایستاده؛ حبس در اکنون؛ ابهام در سرنوشت؛ زندگی تعلیقی؛ زمان تروماتیک؛ هراس بی‌پایان؛ زیستن در خلأ؛ انجماد زمان.</p>	<p>۱. تجربه زیسته ابهام ۲. حال‌گرایی ۳. تاب‌آوری کوتاه‌مدت ۴. ترس سیال</p>	<p>۸. زیستن در تعلیق و ابهام مزمن</p>	<p>۲. ساحت روانی - اخلاقی</p>
<p>مصادره عواطف مادرانه؛ غیبت در مدیریت بحران؛ مدیریت روانی خانواده؛ بازتولید زندگی؛ روایت خرد زیست‌محور؛ روایت کلان مردانه؛ بار مضاعف رنج؛ حذف سیستماتیک؛ مدیران بحران روزمره؛ زنانگی و مقاومت؛ حذف از روایت رسمی؛ خشونت معرفتی علیه زنان؛ ابزارشدن آزادی؛ مادری مقاوم و کنشگر؛ مراقبت در تعلیق؛ ترومای مادری؛ صیانت از فرزند در هراس؛ انتقال بار تروما به زن؛ استعمار مراقبت؛ حذف از میز صلح؛ کنشگری پنهان؛ زنانگی علیه میلیتاریسم؛ مادری به‌مثابه پناهگاه؛ رنج جنسیتی؛ حذف صدای زن؛ مقاومت زیست‌جهانی؛ تروما در فضای خانگی؛ بی‌دفاعی جنسیتی؛ بازسازی زندگی.</p>	<p>۱. نظامی‌سازی مادری ۲. حذف از دیپلماسی و تصمیم‌گیری ۳. کنشگری پنهان و مراقبت ۴. تقابل روایی</p>	<p>۹. زنان: بار مضاعف رنج و حذف سیستماتیک</p>	
<p>سپر بلا؛ تخلیه اضطراب؛ نقض حقوق بشر؛ انفعال نخبگان؛ فاجعه انسانی؛ اخراج مهاجران؛ محرومیت از درمان و آموزش؛ شکست اخلاقی؛ بی‌مکانی؛ بی‌پناهی؛ طرد مضاعف؛ سلب کرامت؛ تبعیض ساختاری؛ طبیعی‌سازی خشونت؛ فرافکنی غلط؛ سلب حقوق اولیه؛ مکانیسم سپر بلا؛ نژادپرستی بحران؛ فرافکنی تروما بر غریبه؛ طرد افغانستانی‌ها؛ خشونت کلامی؛ کین‌توزی اجتماعی؛ قربانی‌سازی سیستماتیک؛ سکوت مدنی؛ بحران انسانی؛ سلب حق بر حیات؛ فرافکنی ناکارآمدی؛ طرد ساختاری؛ کین‌توزی بحران؛ بی‌حقوقی دیگری؛ زوال کرامت.</p>	<p>۱. قربانی‌سازی ۲. توجیه اخلاقی طرد ۳. سکوت جامعه مدنی ۴. نقض حقوق کودک</p>	<p>۱۰. اخلاقی در قبال «دیگری»: قربانی‌سازی مهاجران</p>	

ساحت تحلیلی	مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدهای باز و گزاره‌های تفصیلی
۶. ساحت هویتی - آینده‌نگر	۱۱. نظم نوین جهانی و ژئوپلیتیک اجباری	۱. پایان نئولیبرالیسم و ظهور وحشی‌گری ۲. دکترین حفظ شکنندگی ۳. ضرورت ادغام و انسجام ۴. بازگشت رنال پالیتیک	گذار به پست‌فاشیسم؛ سرمایه‌داری بدون دموکراسی؛ تضعیف ساختاری منطقه؛ اسرائیل و شکنندگی؛ پیوند با قدرت جهانی؛ تقویت مشروعیت داخلی؛ غلبه زور بر آرمان؛ نفی حقوق بشر؛ بلوغ استراتژیک؛ وحشی‌گری نوین؛ تکنوفودالیسم؛ ضرورت بقا؛ واقع‌گرایی سیاسی؛ بن‌بست ژئوپلیتیک؛ فشار سیستمیک؛ نظم نوین خشن؛ پایان رویای جهانی شدن؛ دکترین شکنندگی؛ بازگشت مرزها؛ ژئوپلیتیک تروماتیک؛ هژمونی خشونت؛ بحران نظم بین‌الملل؛ رنال پالیتیک عریان؛ زوال اخلاق بین‌الملل؛ اجبار ساختاری؛ شکنندگی منطقه؛ نظم نوین بی‌رحم؛ بن‌بست دیپلماسی؛ حاکمیت زور؛ پست‌فاشیسم جهانی.
	۱۲. تحول گفتمان هویت از امت‌گرایی به ملی‌گرایی مدنی	۱. پایان هژمونی اسلام سیاسی ۲. شیفت رادیکال به ناسیونالیسم ۳. وطن‌دوستی فضیلت‌مند ۴. بازتعریف «ما» و «دیگری»	ناکارآمدی ایدئولوژی؛ ناسیونالیسم سرزمینی؛ حقوق شهروندی؛ نفی ناسیونالیسم کور؛ منافع ملی؛ اجتماع شهروندان؛ زایش سوژه ملی؛ دال تهی وطن؛ عبور از امت‌گرایی؛ ناسیونالیسم مدنی؛ هویت زندگی محور؛ سرنوشت مشترک؛ همه‌پرسی روزانه؛ گذار هویتی؛ ایران به مثابه پناهگاه؛ پایان هژمونی پیشین؛ زوال امت‌گرایی؛ بازگشت به ایران؛ وطن به مثابه پناهگاه مدنی؛ هویت رنج‌محور؛ ناسیونالیسم انسانی؛ زایش «ما»ی نوین؛ مطالبه حقوق؛ وطن‌دوستی غیررسمی؛ تعلق به خاک؛ زایش هویت از دل تروما؛ عبور از کلان‌روایت؛ ناسیونالیسم شهروندی؛ ایران پسا-رخداد؛ پیوند هویت و بقا.
	۱۳. عاملیت پنهان و مقاومت مدنی زیرپوستی	۱. شوخ‌طبعی جمعی ۲. اکتیویسم شهری ۳. زندگی به مثابه مقاومت ۴. بازسازی سرمایه اجتماعی از پایین	طنز به مثابه مقاومت؛ شبکه‌های خودجوش؛ جنبش کانفیگ؛ تداوم روال روزمره؛ سیاست زندگی؛ همبستگی محلی؛ عاملیت پنهان؛ مقاومت زیرپوستی و روانی؛ خودسازمان‌دهی؛ بقا در غیاب دولت؛ شوخ‌طبعی جمعی؛ اکتیویسم شهری؛ بازسازی سرمایه اجتماعی؛ مقاومت پنهان؛ خلاقیت در بحران؛ طنز تلخ؛ همبستگی از پایین؛ بقای کرامت‌مند؛ شبکه‌های غیررسمی؛ مقاومت در زیست‌جهان؛ بازتولید روزمره؛ عاملیت سوژه؛ سیاست بقا؛ زنده ماندن به مثابه کنش؛ مقاومت دیجیتال؛ همبازی محلی؛ زوال انفعال؛ اکتیویسم سکوت؛ قدرت بی‌قدرتان؛ بازسازی اجتماع.
۱۴. پرسشگری مزمن و افق صلح مشروط	۱. جنگ به مثابه رخداد ۲. پرسشگری مزمن ۳. صلح در برابر خشونت ۴. صلح مشروط به عدالت	انفجار آگاهی؛ آشکارگی حقایق؛ پرسش از کلیت نظم؛ صلح به مثابه نبود درد؛ صلح مشروط به عدالت؛ رفع ریشه‌های تنش؛ رخداد آشکارساز؛ پرسشگری مزمن؛ مرئی کردن رنج؛ تحقق عدالت؛ انفجار معنا؛ بازتعریف صلح؛ گذار به امنیت معنایی؛ پاسخ به پرسش تجدد؛ افق صلح؛ رخداد مسئله‌ساز؛ پرسش از قرارداد اجتماعی؛ حق بر حقوق؛ صلح انسانی؛ پایان جنگ سرد داخلی؛ آشکارگی شکاف‌ها؛ ضرورت صلح؛ عدالت انتقالی؛ رخداد گسست‌آفرین؛ پرسش از آینده؛ افق بازسازی؛ صلح شهروندی؛ زوال خشونت؛ مطالبه حق زندگی؛ آگاهی پسا-تروماتیک.	

۲-۵. کالبدشکافی جنگ در چهار ساحت

پس از شناسایی مضامین اصلی و فرعی از طریق استراتژی تحلیل مضمون، در این بخش به «تبیین پیوسته» یافته‌ها پرداخته می‌شود. اهمیت این تفصیل در آن است که هر ساحت در یک پیوند ارگانیک با ساحت‌های دیگر و با تکیه بر «تأملات نخبگانی» واکاوی شده است. در اینجا، هدف فراروی از توصیف صرف وقایع و رسیدن به لایه‌های پنهانی است که نشان می‌دهد رخداد جنگ چگونه «زیست جهان ایرانی» را در چهار قلمرو کلیدی به چالش کشیده است.

تمایز این بخش در آن است که برخلاف بخش‌های نظری، در اینجا «صدای نشست‌ها» با «لنز تحلیل‌گر» ترکیب شده تا تصویری جامع از ابعاد بحران ارائه دهد. هر ساحت با یک گزاره تحلیلی آغاز می‌شود و سپس با شواهد استخراج شده از بطن سخنرانی‌ها (کدهای باز جدول یک) غنا می‌یابد تا «منظومه فکری» نخبگان درباره آینده ایران پس‌اجنگ به دقت ترسیم شود:

الف) ساحت معرفتی و سیاسی: بحران مرجعیت و بن‌بست نهادی

نخستین و شاید بنیادی‌ترین ساحتی که رخداد جنگ دوازده‌روزه آن را «مسئله‌مند» کرد، ساحت معرفتی و نظام روایتگری در جامعه ایران بود. در این ساحت، رخداد جنگ به عنوان یک «بحران معنا» ظاهر شد که در آن ابزارهای سنتی تولید حقیقت (رسانه‌های رسمی و گفتار حاکم) با نوعی لکنت ساختاری مواجه شدند. از دید تحلیل‌گران، روایت‌های ساخته شده توسط رسانه‌های رسمی در غیبت فضاهاى متکثر غیررسمی (به خاطر بسته شدن کامل اینترنت) نتوانست روایت غالب و مورد توجه همگان شود. البته این وضعیت برای جامعه ایران جدید نبوده و از سال ۱۳۹۸ به بعد آرام‌آرام این مرجعیت از رسانه‌های رسمی گرفته شده است. اهمیت این ساحت در آن است که طبق آراء یورگن هابرماس، هرگاه نظام سیاسی در تولید روایت‌های قانع‌کننده برای زیست جهان شهروندان ناتوان بماند، با «بحران انگیزش» و سپس «بحران مشروعیت» روبه‌رو می‌گردد (هابرماس، ۱۳۹۷: ۱۷۲).

یافته‌ها نشان داد، «لکنت رسانه‌ای» به مثابه یک گسست معرفتی عمل کرد. نخبگان فکری با شناسایی مضامینی چون «بحران حقیقت» نشان دادند که در غیاب روایت‌های معتبر، جامعه از «سوژه تحت اطلاع» به «سوژه سرگردان» تغییر وضعیت داده است. در خلال این ۱۲ روز، «انسداد گفتمانی» به اوج خود رسید. درحالی‌که «رژیم حقیقت» رسمی (به تعبیر میشل فوکو) سعی در برساخت روایتی حماسی و تک‌بعدی از جنگ داشت، جامعه در لایه‌های

زیرین خود به دنبال معنایی برای «رنج»، «هراس» و «ناپایداری» بود (فوکو، ۱۳۹۰: ۹۳). این شکاف عمیق، منجر به جابه‌جایی مرجعیت معرفتی از نهادهای رسمی به شبکه‌های غیررسمی و نخبگان پراکنده شد. مسئله اصلی در اینجا به حاشیه‌رفتن نهادهای واسطی است که وظیفه میانجی‌گری میان قدرت و توده را بر عهده داشتند. مضامین استخراج شده در این بخش (نظیر لکنت رسانه، بحران مرجعیت و دوگانگی روایت) نشان می‌دهند که چگونه جنگ به مثابه یک رخداد آشکارساز، «تهی‌شدگی» این نهادها را عیان کرد و جامعه را در وضعیتی از «سرگشتگی معرفتی» قرار داد که پیامد مستقیم آن، متمیز شدن سوژه‌ها در برابر هجوم اخبار متناقض بود.

از جمله مضامینی که در این ساحت می‌توانند دسته‌بندی شوند، موارد زیر هستند:

- **بحران معرفت و لکنت در روایتگری رسمی:** جنگ ۱۲ روزه نشان داد که نهادهای رسمی (دولت و رسانه) «مرجعیت» خود را برای روایتگری معتبر از دست داده‌اند. جامعه با یک «خلأ روایی» مواجه شد که به سرعت توسط رسانه‌های رقیب یا شایعات پُر شد. «فقر داده» و عدم دسترسی به اطلاعات شفاف، جامعه را در وضعیت «واقعیت نامعلوم» قرار داد و «تصلب زبان» رسمی که اصرار بر کلیدواژه‌های خاص داشت، نتوانست رنج و ترس واقعی مردم را بازنمایی کند. این وضعیت، نوعی «تثاثری شدن سیاست» را رقم زد که در آن، حقیقت قربانی نمایش قدرت شد.
- **ناکارآمدی نهادهای واسط و انفعال نخبگان:** در فاصله میان دولت و ملت، نهادهای واسط باید نقش ضربه‌گیر را ایفا کنند؛ اما تحلیل‌ها نشان داد که این لایه میانی تهی شده است. «پایان سیاست‌ورزی کلاسیک» به معنای بن‌بست جریان‌های سیاسی موجود بود. دانشگاه نیز دچار «شکاف» شد؛ دوقطبی میان «اساتید متن» (عافیت طلب و ساکت) و «اساتید حاشیه» (کنشگر اما تحت فشار) دیده شد. این «بحران رتوریک» باعث شد نخبگان نتوانند با زبان مردم سخن بگویند.
- **همبستگی عاطفی و کذب روایت همبستگی رسمی:** روایت رسمی تلاش کرد جامعه را یکپارچه و حماسی نشان دهد، اما واقعیت میدانی (مانند خروج گسترده از تهران) نشان‌دهنده یک «همبستگی موقت و لرزان» بود. تحلیلگران ایده «شهر همبسته» را یک «کذب روایت» خواندند و نشان دادند که بلافاصله پس از فروکش کردن تهدید، جامعه به «تنظیمات کارخانه» و شکاف‌های عمیق سیاسی بازگشت. مناسک رسمی نیز به جای وفاق، به «مناسک منازعه» تبدیل شدند.

ب) ساحت اقتصادی و فضایی: زیستن در شهر بی دفاع و اقتصاد بقا

در این ساحت، رخداد جنگ دوازده‌روزه از دریچه «اقتصاد سیاسی فضا» مورد واکاوی قرار می‌گیرد. مسئله بنیادین در اینجا، تبدیل شدن شهر از یک پناهگاه مدنی به یک «کالبد بی دفاع» است. طبق دیدگاه هانری لفور، فضا محصول مناسبات قدرت و سرمایه است (لفور، ۱۳۹۵: ۶۲). یافته‌های این پژوهش نشان داد که در دهه‌های اخیر، غلبه منطق کالایی‌سازی بر فضاهای شهری، «حق بر شهر» را از شهروندان سلب کرده و در لحظه وقوع بحران (جنگ)، این بی‌حقی در قالب فقدان زیرساخت‌های حفاظتی و پناهگاهی نمود یافته است.

از سوی دیگر، با تکیه بر مفهوم «میلیتاریسم نوین شهری» اثر استفان گراهام، می‌توان دید که چگونه مرزهای جنگ به درون روزمرگی شهر نفوذ کرده است (گراهام، ۲۰۱۱). مسئله اینجا است که در وضعیت اضطراری، دولت در بازتولید امنیت کالبدی ناتوان ماند و با تداوم منطق «مسئولیت زدایی»، شهروندان را به سمت نوعی «اقتصاد بقای فردی» سوق داد. مضامین این ساحت (مانند اوبری‌سازی کار، اقتصاد معیشتی و ناامنی فضایی) فراتر از یک تحلیل اقتصادی ساده، نشان‌دهنده لایه‌ای از «خشونت ساختاری» هستند؛ جایی که سوژه شهری مجبور است در میانه موشک باران، برای تأمین نان، میان «ماندن در خانه (امنیت)» و «حضور در خیابان (معاش)» دست به انتخابی تراژیک بزند. کارفرمای اقتصادی در کمتر از دوازده روز برای مبارزه با نااطمینانی و ورشکستگی اولین گزینه‌اش تعدیل نیروی انسانی است. بنابراین، شهر در این ۱۲ روز به تعبیر نخبگان، به یک «تله فضایی» بدل گشت که در آن توزیع خطر، مستقیماً با پایگاه طبقاتی افراد گره خورده بود. مضامین ذیل این ساحت به شرح زیرند:

- **شهری‌سازی نظامی (میلیتاریستی) و فضای تهدید:** جنگ مرزهای کلاسیک را درنوردد و شهرها را به میدان نبرد تبدیل کرد. مفهوم «شهری‌سازی میلیتاریستی» نشان می‌دهد که چگونه منطق جنگ در تاروپود شهر تنیده شد. تهران به یک «شهر بی دفاع» تبدیل شد که فاقد پناهگاه و سیستم هشدار بود. هم‌زمان، تکنولوژی‌های شهری به ابزاری برای ایجاد «جامعه کنترلی» تبدیل شدند و تخیل شهروندان از شهر، از محل سکونت به محل خطر و گذر تغییر یافت.
- **شکندگی اقتصاد و اوبری‌شدن بقا:** اقتصاد ایران که پیش‌تر با تحریم و تورم فرسوده شده بود، با شوک جنگ ضربه نهایی (تیر خلاص) را دریافت کرد. پدیده «اوبری‌شدن کار»

به عنوان الگوی غالب تثبیت شد که در آن ریسک و عدم قطعیت از کارفرما به دوش کارگر فاقد حمایت منتقل می‌شود. خانواده‌ها مجبور شدند به «اقتصاد بقا» روی آورند و کیفیت زندگی را فدای صرف زنده ماندن کنند. این وضعیت ریشه در یک «بن بست طبقاتی» و ساختار سرمایه‌داری وابسته دارد.

- **فساد ساختاری و نابرابری سیستماتیک:** بحران جنگ، نابرابری‌های پنهان را عیان کرد. مکانیسم‌های تبعیض نهادینه (مانند گزینش) به عنوان «استخوان لای زخم همبستگی» عمل کردند. توزیع ناعادلانه رنج مشهود بود؛ درحالی‌که گروه‌هایی خاص از رانت اطلاعات و امنیت برخوردار بودند، توده مردم با «بی‌دولتی در خدمات» و فقدان چتر حمایتی مواجه شدند.

ج) ساحت روانی و اخلاقی: انسان در تونل بقا و بحران دیگری

مسئله اصلی در این ساحت، پدیدارشدن نوعی «واکنش دفاعی متمایز شده» است که در تحلیل نخبگان تحت عنوان «تونل‌زدگی اخلاقی» صورت‌بندی شده است. این وضعیت اثرات بلندمدت تروما را نشان می‌دهد. همدلی‌های مقطعی و کوتاه‌مدت در میانه جنگ مدنظر نیست. در این وضعیت، تروما به مثابه یک «انسداد ادراکی» عمل می‌کند که افق دید کنشگر را تنها به نیازهای فوری صیانت از خویش محدود می‌سازد.

ارجاع به مفهوم «اخلاق در عصر عدم قطعیت» از زیگمونت باومن تبیین می‌کند که چگونه در فقدان پناهگاه‌های نهادی و روانی، جامعه مستعد «قربانی‌سازی» گروه‌های حاشیه‌ای و فرسایش همدلی می‌گردد (باومن، ۱۳۹۲: ۴۷). مضامین استخراج‌شده در این بخش (نظیر قربانی‌سازی دیگری، اضطراب وجودی و فروپاشی معنا) نشان‌دهنده آن است که مسئله پس از جنگ، علاوه بر بازسازی ویرانی‌ها، ترمیم «زخم‌های اخلاقی» و بازیابی توان «رواداری» در جامعه‌ای است که در زمان خطر و یا پس از آن، خود را به شکلی رادیکال تنها و بی‌یاور یافته است. مضامین ذیل این ساحت به این شرح‌اند:

- **فروپاشی اخلاقی و روان‌شناختی:** انسان ایرانی در مواجهه با تهدید وجودی، دچار «تونل‌زدگی اخلاقی» شد؛ وضعیتی که در آن افق دید به بقای فردی محدود می‌شود و دغدغه‌های کلان اخلاقی تعلیق می‌گردند. تکرار اخبار فاجعه‌بار منجر به «فرسایش همدلی» و بی‌حسی شد. همچنین «ترومای بین‌نسلی» و نفوذپذیری امنیت، اضطراب را به لایه‌های عمیق روان جامعه تزریق کرد.

- زیستن در تعلیق و ابهام مزمن: تجربه زمان در جنگ تغییر کرد. آینده به عنوان افق برنامه‌ریزی حذف شد و جامعه در «لحظه حال» و انتظاری کشنده حبس شد (حال‌گرایی). «ترس سیال» وضعیتی را ایجاد کرد که در آن هیچ چیز قطعی نیست و زندگی در تعلیق جریان دارد. جامعه ایران با تکیه بر عادت تاریخی خود، نوعی «تاب‌آوری کوتاه‌مدت» را در پیش گرفت.
- بحران اخلاقی در قبال «دیگری» (قربانی‌سازی مهاجران): یکی از تاریک‌ترین نقاط اخلاقی جنگ، برخورد با مهاجران افغانستانی بود. جامعه و سیستم برای تخلیه اضطراب خود، به مکانیسم «قربانی‌سازی» روی آوردند. نخبگان و حتی بخشی از جامعه‌شناسی با توجیحات امنیتی، «طرد اخلاقی» را تئوریزه کردند. سکوت جامعه مدنی در برابر این فاجعه و نقض آشکار حقوق کودکان مهاجر، نشان‌دهنده سقوط اخلاقی در لحظه ترس بود.
- زنان: بار مضاعف رنج و حذف سیستماتیک: زنان در این جنگ، هم‌زمان «قهرمانان بقا» و «قربانیان حذف» بودند. از یک سو، با «نظامی‌سازی مادری»، عواطف آن‌ها برای مشروعیت بخشی به جنگ مصادره شد. از سوی دیگر، با «خشونت معرفتی» از روایت‌های رسمی حذف شدند و تجربه زیسته آن‌ها (جنگ در آشپزخانه و صف) نادیده گرفته شد. حذف کامل زنان از دیپلماسی و تصمیم‌گیری، ساختار مردسالارانه مدیریت بحران را عیان کرد.

د) ساحت هویتی و آینده‌نگر: زایش‌های جدید و افق‌های پیش‌رو

در این ساحت، رخداد جنگ دوازده‌روزه به مثابه کاتالیزوری برای بازنگری در بنیادهای هویتی جامعه ایران تحلیل می‌شود. مسئله بنیادین در اینجا، عبور از الگوهای رسمی هویت‌طلبی و حرکت به سمت نوعی «همبستگی مدنی» است. طبق نظریه «جماعت‌های تصویری» از بندیکت اندرسون، هویت ملی محصول یک پیوند ذهنی و بازسازی مدام اشتراکات است (اندرسون، ۱۳۹۳: ۴۲)؛ یافته‌های این پژوهش نشان داد که تجربه مشترک ترس و تعلیق در طول ۱۲ روز، منجر به شکل‌گیری تصور جدیدی از «ما» شده است که بیش از آنکه بر ایدئولوژی استوار باشد، بر سرنوشت مشترک زمینی تأکید دارد.

مسئله اصلی در این ساحت، «زایش سوژه ملی» در خلأ روایت‌های کلان قبلی است. درحالی‌که گفتمان‌های پیشین بر مفاهیم امت‌گرایانه یا باستان‌گرایانه تأکید داشتند، مضامین مستخرج از این رخداد نشان‌دهنده تولد نوعی «ملی‌گرایی زندگی‌محور» است.

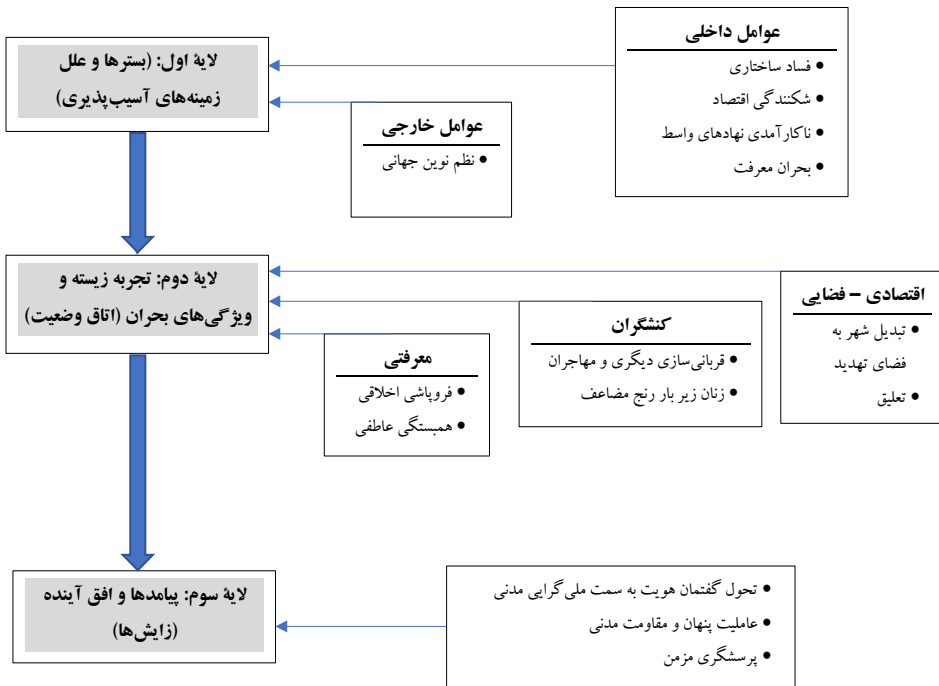
این هویت جدید، صرفاً میراثی از گذشته نیست و یک «همه‌پرسی روزانه» برای زیستن در کنار یکدیگر است. مضامین این بخش (نظیر چرخش به ایران، گذار از امت‌گرایی و ملی‌گرایی مدنی) حکایت از آن دارد که رخداد جنگ، تضاد میان «هویت تحمیلی» و «تجربه زیسته» را به نفع یک قرارداد اجتماعی جدید حل کرده است. مسئله آینده‌نگرانه مقاله در اینجا نهفته است: آیا این هویت نوپدید که در لحظه بحران جوانه زده، می‌تواند به بستری برای بازسازی نهادهای واسط و خروج از بن‌بست‌های سیاسی تبدیل شود یا در زیر فشار ساختاری به سمت رادیکالیسم سوق خواهد یافت؟

مضامین ذیل این ساحت به شرح زیرند:

- **تحول گفتمان هویت (از امت‌گرایی به ملی‌گرایی مدنی):** جنگ ۱۲ روزه نقطه پایان هژمونی گفتمان‌های ایدئولوژیک سنتی (اسلام سیاسی) بود. جامعه به شکل رادیکالی به سمت «ناسیونالیسم» چرخش کرد، اما نخبگان تلاش کردند این بازگشت به «ایران» را در قالب «ملی‌گرایی مدنی» و «وطن‌دوستی فضیلت‌مند» صورت‌بندی کنند؛ وطنی که بر پایه حقوق شهروندی و حفاظت از سرزمین (و نه ایدئولوژی) استوار است.
- **عاملیت پنهان و مقاومت مدنی زیرپوستی:** در برابر انفعال نهادهای رسمی، جامعه عاملیت خود را بازیافت. استفاده از «شوخی طبیعی جمعی» به عنوان سنگر روانی، شکل‌گیری «اکتیویسم شهری» (مانند جنبش کانفیگ برای اینترنت) و اصرار بر «زندگی به مثابه مقاومت»، نشان داد که جامعه قدرت خودسازمان‌دهی و بقا در غیاب دولت را دارد.
- **نظم نوین جهانی و ژئوپلیتیک اجباری:** درک جامعه از جهان تغییر کرد. توهّمات درباره حقوق بشر غربی فروریخت و واقعیت خشن قدرت عریان شد (پایان نئولیبرالیسم و ظهور وحشی‌گری). جامعه دریافت که با دکترین «حفظ شکنندگی» از سوی دشمن مواجه است و برای بقا نیازمند ترکیبی از «ادغام جهانی» و «انسجام داخلی» است. این بازگشت به «رنال‌پالیتیک» نشان‌دهنده بلوغ استراتژیک افکار عمومی بود.
- **پرسشگری مزمن و افق صلح مشروط:** جنگ به عنوان یک «رخداد»، آگاهی جامعه را منفجر کرد. جامعه ایران وارد فاز «پرسشگری مزمن» شده است و تا زمانی که به پرسش‌های بنیادین درباره تجدد، آزادی و عدالت پاسخ داده نشود، ناپایداری ادامه خواهد یافت. تحلیلگران تأکید کردند که صلح واقعی تنها با «مرئی کردن رنج» و تحقق عدالت ممکن است، نه با انکار خشونت.

۳-۵. سنتز یافته‌ها: مدل لایه‌بندی شده رخداد

پس از استخراج مضامین چهارده‌گانه ذیل ساحت‌های چهارگانه، پرسش بنیادین این است که این الگوهای معنایی چگونه در تعامل با یکدیگر، زیست جهان ایرانی را بازتعریف کرده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش و با هدف فراروی از تحلیل‌های خطی، یافته‌های پژوهش در قالب یک «مدل لایه‌بندی شده» (شکل شماره ۱) سنتز شده‌اند. این مدل نشان می‌دهد که مضامین شناسایی شده، در سه لایه درهم‌تنیده عمل می‌کنند. در واقع، این لایه‌بندی نشان‌دهنده مسیر حرکت تروما از لایه‌های بیرونی زیرساختی به سمت هسته مرکزی هویتی جامعه است که در ادامه تبیین می‌گردد:



شکل شماره ۱: رابطه بین مضامین

- **لایه اول؛ بسترها و علل (زمینه‌های آسیب‌پذیری):** این لایه ریشه اصلی بحران را در ترکیبی از فشارهای خارجی و ضعف‌های داخلی تبیین می‌کند. در این سطح، «عوامل خارجی» نظیر نظم نوین جهانی بر پیکر جامعه‌ای وارد شد که از درون با زمینه‌های «ساختاری و معرفتی» همچون فساد، شکنندگی اقتصاد، ناکارآمدی نهادهای واسط و بحران معرفت تضعیف شده بود.
- **این لایه مستقیماً به پرسش اول پژوهش درباره چرایی «لکنت رسانه‌ای» پاسخ می‌دهد؛** چراکه بحران معرفت و زوال نهادهای واسط، جامعه را در لحظه خطر فاقد ابزار شناختی برای فهم وضعیت کرده بود.
- **لایه دوم؛ تجربه زیسته و ویژگی‌های بحران (اتاق وضعیت):** این لایه به کالبدشکافی چگونگی مواجهه با بحران در ساحت‌های «اقتصادی-فضایی» و «روانی-معرفتی» می‌پردازد. در این سطح، شهر به «فضای تهدید» تبدیل شده، زمان در «تعلیق» فرورفته و فشار روانی ناشی از آن منجر به «فروپاشی اخلاقی» شده است.
- **این لایه پاسخی روشن به پرسش دوم پژوهش پیرامون دگردیسی فضا و امنیت است؛** جایی که «سوژه‌های آسیب‌پذیر» نظیر زنان و مهاجران بار رنج مضاعف و قربانی‌سازی را بر دوش کشیدند و همبستگی عاطفی به دلیل کذب روایت‌های رسمی، ناپایدار ماند.
- **لایه سوم؛ پیامدها و افق آینده (زایش‌ها):** عمیق‌ترین سطح مدل که به ساحت «هویتی و آینده‌نگر» پیوند می‌خورد، نشان‌دهنده واکنش نهایی سوژه ایرانی به بحران‌های دو لایه پیشین است.
- **شوک جنگ در این لایه منجر به زایش‌های جدیدی شد که در پاسخ به پرسش‌های سوم و چهارم پژوهش (آینده قرارداد اجتماعی) صورت‌بندی می‌شوند: «تحول‌گفتمان هویت به سمت ملی‌گرایی مدنی»، ظهور «عاملیت پنهان و مقاومت مدنی» و ورود جامعه به وضعیت «پرسشگری مزمن».**
- **در مجموع، این لایه‌بندی نشان می‌دهد که تروما از لایه کالبدی آغاز شده، از لایه نهادی عبور کرده و در نهایت هسته معنایی و هویتی جامعه را هدف قرار داده است. مدل حاضر تأکید می‌کند که بازسازی قرارداد اجتماعی در ایران پساجنگ، نه صرفاً از طریق بازسازی کالبدی، بلکه از معبر رسمیت‌بخشیدن به این زایش‌های هویتی و تکثر روایت‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.**

۶. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازخوانی اجتماعی رخداد جنگ دوازده‌روزه از منظر نخبگان فکری، نشان داد که این واقعه فراتر از یک درگیری نظامی، به مثابه یک «رخداد آشکارساز» عمل کرده است. یافته‌های استخراج‌شده در چهار ساحت معرفتی، فضایی، روانی و هویتی، بر یک بن‌بست ساختاری دلالت دارند: شکاف عمیق میان «منطق قدرت» و «زیست جهان شهروندان».

در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که «مسئله‌مند شدن» جنگ در نگاه اندیشمندان، بیش از هر چیز معطوف به زوال نهادهای واسط است. وقتی رسانه‌های رسمی دچار لکنت می‌شوند (ساحت معرفتی)، شهر بی دفاع رها می‌شود (ساحت فضایی) و سوژه در برابر تروما تنها می‌ماند (ساحت روانی)، جامعه به ناچار به سمت نوعی «خودکفایی اضطراری» حرکت می‌کند. این وضعیت، اگرچه در کوتاه‌مدت به شکل «اقتصاد بقا» و «اتمیزه‌شدن اخلاقی» بروز می‌یابد، اما در لایه‌های عمیق‌تر، حامل بذریه دگرگونی هویتی است؛ گذار از «سوژه توده‌وار» به «سوژه ملی مدنی». این سوژه ملی اگر خوب پرداخته نشود می‌تواند هم به نوصفوی‌گرایی جدید از یک سو و سلطنت‌طلبی جدید از سوی دیگر بیانجامد. شکل‌گیری سوژه ملی مدنی نیازمند افق‌گشایی میان شهروندان از طیف‌های مختلف اجتماعی خواهد بود.

با در نظر گرفتن مطالب بالا سناریوهای مختلفی را می‌توان برای آینده در نظر گرفت:

۱. تداوم «وضعیت تعلیق» و فرسایش تدریجی: اگر حاکمیت همچنان بر «مناسک منازعه» و روایت‌های تک‌صدایی اصرار ورزد و مکانیسم‌های تبعیض (مانند گزینش) را حفظ کند، جامعه در وضعیت «تعلیق و ابهام مزمن» باقی خواهد ماند. این وضعیت، خطرناک‌ترین سناریو است، زیرا منجر به «فرسایش روانی» مداوم، خروج سرمایه (مادی و انسانی) و تعمیق شکاف دولت-ملت می‌شود. در این حالت، جامعه به تدریج توان تاب‌آوری خود را از دست می‌دهد و در برابر شوک‌های آتی (اقتصادی یا نظامی) کاملاً بی‌دفاع خواهد شد.

۲. فروپاشی اخلاقی و رادیکالیسم: اگر فشارهای اقتصادی و امنیتی تشدید شود و «سیاست مرگ» بر «سیاست زندگی» غلبه کند، احتمال فعال‌شدن گسل‌های خطرناک اجتماعی وجود دارد. همان‌طور که در برخورد با مهاجران دیده شد، جامعه پتانسیل «قربانی‌سازی» و خشونت علیه «دیگری» را دارد. در غیاب نهادهای واسط و نخبگان مسئول، این خشم می‌تواند به سمت رادیکالیسم کور و درگیری‌های داخلی هدایت شود.

۳. گذار به «ملی‌گرایی مدنی» و بازسازی قرارداد اجتماعی: این سناریوی امیدبخش، برآمده از پتانسیل‌هایی است که در جنگ ۱۲ روزه آشکار شد. چرخش جامعه به سمت «ایران» و «وطن»، فرصتی تاریخی برای بازسازی همبستگی است. اگر حاکمیت و نخبگان بتوانند این ناسیونالیسم را از جنبه‌های شوونیستی و باستانی پالایش کرده و آن را بر پایه «حقوق شهروندی»، «تخصص‌گرایی» و «پذیرش تکثر» بنا کنند، امکان خروج از بن‌بست وجود دارد. شرط تحقق این سناریو، «بازگشت سیاست» است؛ یعنی احیای نهادهای واسط، پذیرش «صدای سوم» و حرکت به سمت «بی‌طرفی حکومت» در توزیع فرصت‌ها. همچنین، به رسمیت شناختن رنج‌های انکارشده (زنان، حاشیه‌نشینان) و پایان دادن به خشونت معرفتی، پیش‌شرط هرگونه آشتی ملی است.

بر مبنای یافته‌ها و با فرآوری از لایه‌های توصیفی و با عنایت به سناریوهای محتمل، برخی از پیشنهادها و یا ضرورت‌های حکمرانی اجتماعی پس از جنگ به قرار زیر است:

- ضرورت گذار از لکننت به دیالوگ مدنی: پیش‌بینی می‌شود که تداوم انسداد روایتی و اصرار بر رژیم‌های حقیقت‌پیشین، منجر به گسست کامل معرفتی میان جامعه و نهادهای رسمی گردد. بازسازی قرارداد اجتماعی، مستلزم رسمیت شناختن «صداهای حاشیه‌ای» و لغو انحصار روایتگری تروماست.
- بازخوانی حق بر شهر و عدالت فضایی: رخداد نشان داد که زیرساخت‌های شهری تهران نیازمند یک بازنگری بنیادین از «فضای کنترل» به «فضای صیانت» هستند. ضرورت آینده، الغای منطق اوبری‌سازی ریسک و تدوین پیوست‌های عدالت فضایی برای صیانت از طبقات فرودست در بحران‌های احتمالی است.
- تکوین سوژه بازتابی و قرارداد اجتماعی نوین: محقق بر این باور است که ایران پسا-رخداد، جامعه‌ای است که «پس‌افتادگی نهادی» را به چالش می‌کشد. عاملیت نخبگان و بیداری مدنی حاصل از تروما، مسیر را برای زایش یک همبستگی نوین بر پایه اخلاق مسئولیت هموار کرده است. بازسازی قرارداد اجتماعی دیگر یک انتخاب نیست، بلکه تنها راه‌گریز از فرسایش دائم هویت ملی در مواجهه با تروماهای آتی است.

منابع

– انجمن جامعه‌شناسی ایران (۱۴۰۴). مجموعه کامل نشست‌های انجمن جامعه‌شناسی ایران در موضوع «بازخوانی اجتماعی جنگ دوازده‌روزه». <https://isa.org.ir>

- اندرسون، بندیکت (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری. ترجمه محمد محمدی. تهران: رخداد نو.
- باومن، زیگمونت (۱۳۹۲). عشق سیال: در باب پایداری پیوندهای انسانی. ترجمه عرفان ثابتی، چاپ سوم، تهران: ققنوس.
- براون، ویرجینیا و کلارک، ویکتوریا (۱۴۰۳). تحلیلتم - راهنمای کاربردی. ترجمه الهام ابراهیمی. تهران: جهاد دانشگاهی.
- توحیدلو، سمیه (۱۴۰۱). فراترکیب تحلیل‌های موجود درباره اعتراضات ۱۴۰۱ ایران. فصلنامه جامعه‌شناسی ایران، ۲۳(۳)، ۱۴۵-۱۷۹.
- توحیدلو، سمیه (۱۴۰۴). مقایسه مضامین به‌کاررفته در تحلیل‌های رسمی و غیررسمی پیرامون جنگ دوازده‌روزه. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۲۱(۸۱)، ۲۹۱۴. <https://doi.org/10.22034/jcsc.2026.2084009.2914>.
- دیکچ، مصطفی (۱۴۰۱). خشم شهری - شورش طردشدگان، ترجمه مجید ابراهیم‌پور و دیگران، تهران: چشمه.
- ژریک، اسلاوی (۱۴۰۱). رخداد - سفری فلسفی با قطار یک مفهوم، ترجمه امیررضا گلابی، تهران: نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۰). باید از جامعه دفاع کرد. ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: نی.
- کلاین، نائومی (۱۳۸۹). دکتترین شوک: ظهور سرمایه‌داری فاجعه. ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی و میرمحمد نبوی. تهران: کتاب‌آمه.
- لاکلائو، ارنستو و موف، شانتال (۱۳۹۳). هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال. ترجمه محمد رضایی. تهران: ثالث.
- لفور، هانری (۱۳۹۵). تولید فضا. ترجمه محمود عبدالله‌زاده. چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- لویناس، امانوئل (۱۳۸۷). اخلاق و نامتناهی. ترجمه مراد فرهادپور و صالح نجفی. تهران: صبا.
- مدنی، سعید و همکاران (۱۳۹۹). آتش خاموش؛ نگاهی به اعتراضات آبان ۱۳۹۸، مؤسسه رحمان.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۷). بحران مشروعیت. ترجمه جهانگیر معینی علمداری، چاپ سوم، تهران: گام‌نو.

- Braun, V., & Clarke, V. (2021). Thematic analysis: A practical guide. Sage.
- Braun, V., & Clarke, V. (2022). Conceptual and design thinking for thematic analysis. *Qualitative Psychology*, 9(1), 3–26. <https://doi.org/10.1037/qup0000196>
- Graham, S. (2011). *Cities Under Siege: The New Military Urbanism*. London: Verso Books.

References In Persian

- Anderson, B. (2014). *Imagined communities* (M. Mohammadi, Trans.). Tehran: Nashr-e Rokhdad-e No. [In Persian]
- Bauman, Z. (2013). *Liquid love: On the frailty of human bonds* (E. Sabeti, Trans.). 3rd ed. Tehran: Nashr-e Qoqnoos. [In Persian]
- Braun, V., & Clarke, V. (2021). *Thematic analysis: A practical guide*. Sage.

- Braun, V., & Clarke, V. (2022). Conceptual and design thinking for thematic analysis. *Qualitative Psychology*, 9(1), 3–26. <https://doi.org/10.1037/qap0000196>
- Braun, V., & Clarke, V. (2024). *Thematic analysis: A practical guide* (E. Ebrahimi, Trans.). Tehran: Jahad-e Daneshgahi. [In Persian]
- Dikeç, M. (2022). *Urban rage* (M. Ebrahimpour et al., Trans.). Tehran: Nashr-e Cheshmeh. [In Persian]
- Foucault, M. (2011). *Society must be defended* (R. Najafzadeh, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]
- Graham, S. (2011). *Cities under siege: The new military urbanism*. London: Verso Books.
- Habermas, J. (2018). *Legitimation crisis* (J. Moeini Alamdari, Trans.). 3rd ed. Tehran: Gaam-e No. [In Persian]
- Iranian Sociological Association. (2025). Complete collection of meetings of the Iranian Sociological Association on the topic of "Re-reading the social aspects of the Twelve-Day War". <https://isa.org.ir>. [In Persian]
- Klein, N. (2010). *The shock doctrine: The rise of disaster capitalism* (M. Shababi & M. Nabavi, Trans.). Tehran: Ketab-e Ame. [In Persian]
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2014). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics* (M. Rezaei, Trans.). Tehran: Nashr-e Sales. [In Persian]
- Lefebvre, H. (2016). *The production of space* (M. Abdollahzadeh, Trans.). 2nd ed. Tehran: Center for Studies and Planning of Tehran Urban Planning. [In Persian]
- Levinas, E. (2008). *Ethics and infinity* (M. Farhadpour & S. Najafi, Trans.). Tehran: Entesharat-e Saba. [In Persian]
- Madani, S., et al. (2020). *Silent fire: A look at the November 2019 protests*. Tehran: Rahman Institute. [In Persian]
- Tohidlou, S. (2022). Meta-synthesis of existing analyses regarding the 2022 protests in Iran. *Journal of Iranian Sociology*, 23(3), 145–179. [In Persian]
- Tohidlou, S. (2026). Comparison of themes used in formal and informal analyses regarding the Twelve-Day War. *Journal of Cultural Studies and Communication*, 21(81). <https://doi.org/10.22034/jcsc.2026.208400.2914> [In Persian]
- Žižek, S. (2022). *Event: A philosophical journey through a concept* (A. R. Golabi, Trans.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian]

Top-Down Development and the Social Decline of Tehran's Historic Neighborhoods

Farshid Khezri 

PhD in Sociology, Islamic Parliament Research Center of the Islamic Republic of Iran, Tehran, Iran (Farshidkhezri@gmail.com)

Abstract

Evidence indicates the social decline of the historic core of Tehran and the concentration of various social issues in this area. Accordingly, the aim of the present study is to analyze the process of this decline. The research adopts a case study methodology with a historical approach, focusing on three distinct periods: the Qajar period, the first Pahlavi period, and the second Pahlavi period. Data were collected from historical sources and analyzed using pattern matching and time-series analysis. The findings indicate that, at the macro level, the model of dependent development planned by authoritarian governments, particularly during the second Pahlavi period, led to profound inequalities. In this process, the benefits of development were predominantly allocated to the industrial and service sectors, as well as to groups affiliated with the state in the city of Tehran. This, in turn, initiated a wave of migration to the city. Simultaneously, urban development programs -which emphasized development towards the west and north of the city while neglecting the historic core- alongside the gradual encroachment of the market into residential spheres, reinforced the process of spatial segregation. Consequently, as a result of this process, the native residents of the central neighborhoods gradually relocated to newly developed areas, and their place was taken by migrants from the lower strata of society. This replacement led to the social decline of the city's historic core and weakened the residents' capacities to organize their living environment, including the capacity to solve local problems.

Keywords: Top-down and dependent development, Migration, Spatial segregation, Social decline, Historic neighborhoods.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 13/08/2025 Accepted: 29/11/2025 Pages 39-78



Extended Abstract

1. Introduction

The Iranian society and, in particular, the metropolis of Tehran, in pursuing engagement with the modern world and implementing top-down modernization programs, have encountered various forms of imbalance, including inequality. The effects of these imbalances at the level of the city and its neighborhoods in Tehran, especially within the historic fabric of the city are manifested as social decline, that is, the collapse of norms, social networks, and forms of social control derived from them. The historic fabric of Tehran, which expanded during the Qajar period and had long served for decades as the central locus of all economic relations and social life in the capital, has, in contemporary times, come to face the deterioration and intensification of a wide range of social problems. Accordingly, the purpose of this article is to study the historical factors and mechanisms that have led to the social decline of this portion of Tehran.

2. Methodology

The methodology of this study is historical case study. In this approach, what is of primary importance is the construction of appropriate theoretical concepts for understanding the reality under investigation. Accordingly, the study endeavors to examine the subject matter in depth. The cases of this research are constituted by three historical periods: the Qajar era (1210 to 1344 AH), the period of first Pahlavi (1304–1320 SH), and the period of Second Pahlavi (1320–1357 SH). These three periods are examined at two levels: the macro level and the meso level. At the macro level, the study addresses the principal characteristics of the socio-economic order in each period. The aim here is to understand macro-level factors particularly industrialization, inequalities, migration, and urbanization. At the meso level, the study analyzes the major factors in Tehran, with an emphasis on spatial inequalities, segregation in settlement patterns, the characteristics of specific neighborhoods, and ultimately the decline of the historic core of the city.

3. Findings

The findings of the research indicate that the economic and social order during the Qajar era was accompanied by profound inequalities among various social strata. During this period, the underprivileged classes were

exploited through mechanisms such as usury, heavy taxation, unequal exchanges, and forced labor. These unequal class relations also assumed spatial dimensions, establishing a unidirectional relationship between urban and rural areas, whereby surplus production was transferred by large landowners to urban centers, particularly Tehran. In addition to this, the integration of Iran's economy into the global economy and the government's economic policies became significant factors in intensifying and deepening inequality and poverty. In this process, a small group comprising merchants, wealthy families, and foreign traders emerged, due to their control over exports and imports. On the other hand, economic integration led to the collapse of traditional industries and the destruction of workshop-based manufacturing. The consequence of this was the bankruptcy of many artisans and small to medium-sized merchants, which, in turn, exacerbated poverty and inequality. At the city level of Tehran, with Tehran becoming the capital, its population increased due to various reasons, including migration. Following population growth and space constraints, the old city wall was demolished and a new wall was constructed, with the city's development primarily expanding towards the north. As a result of migration and urban policies, a significant gap emerged between Tehran's neighborhoods in terms of social and economic status, with migrant and tenant classes predominantly settling in the southern parts of the city. During the first Pahlavi period, alongside an increase in oil revenues, the process of industrialization accelerated. In this period, the majority of investments in industries and services were concentrated in Tehran, and this concentration of investment triggered a new wave of migration to the city. Population increase doubly necessitated urban renewal, and similar to the Qajar period, the city expanded, more than anything else, towards the north. The consequence of these modernization efforts and the way industries and services were established was the functional segregation of the urban area, while the central fabric of the city was damaged. The development of the city towards the north and the placement of new facilities and land uses in these areas intensified the process of spatial segregation based on economic and social characteristics, to the extent that a portion of the upper-class households relocated to the northern neighborhoods, making way for low-income migrants and the poor. During the second Pahlavi period, the increase in government revenues, mainly from oil income and the planning of these revenues through development projects, brought about significant changes in the country. The


implementation of development programs rapidly decreased the share of the agricultural sector while increasing the importance of the industrial and oil sectors. Substantial investments were also allocated, particularly to urban areas and specifically to Tehran. Furthermore, the land reforms and their implementation deepened the gap between cities and villages, intensifying the wave of migration to Tehran. In Tehran, the approval of the first comprehensive urban plan prioritized the linear development of the city, focusing on the western regions, while this plan restricted the development of the southern and central areas. As a result, low-income migrants largely settled in the central and southern parts of the city, which led to higher population density and the formation of ethnic/identity-based neighborhoods. At the same time, migration away from the native residents in the central areas intensified. The market gradually expanded from commercial activity into residential spaces in the central urban areas, thereby strengthening different patterns of land use and exploitation in those neighborhoods.

4. Conclusion

The findings indicated that the decline of Tehran's central city areas resulted from a combination of macro and meso-level causes, processes, and mechanisms. At the macro level, the dependent development pattern, planned by authoritarian governments, particularly during the second Pahlavi era, led to the deepening of widespread inequalities. Consequently, the benefits of development were mainly accrued by the industrial and service sectors, as well as groups close to the government in Tehran. This trend fueled the intensified migration flow to the city. At the urban level, development plans emphasizing westward and northward expansion, while neglecting the historical core, coupled with the gradual encroachment of the market into residential areas, reinforced the process of spatial segregation based on economic and social characteristics. As a result, the original residents of the central neighborhoods gradually migrated to newly developed areas, and migrants from the lower strata of society took their place. This displacement led to the social decay of the city's historical core and weakened the residents' capacity for self-organization and problem-solving within their living environment.

Keywords: Top-down and dependent development, Migration, Spatial segregation, Social decline, Historic neighborhoods.

توسعه آبرانه و زوال اجتماعی محلات تهران قدیم

فرشید خضری^۱ 

چکیده

شواهد حاکی از زوال اجتماعی هسته تاریخی شهر تهران و تمرکز انواع مسائل اجتماعی در این محدوده دارد. بر این اساس، هدف مطالعه حاضر، واکاوی فرایند این زوال است. روش مطالعه، موردپژوهی با صبغه تاریخی است. موردهای مطالعه را سه دوره تاریخی قاجار، پهلوی اول و پهلوی دوم تشکیل داده می‌دهند. داده‌ها از طریق مراجعه به منابع تاریخی گردآوری و با به‌کارگیری فنون تطبیق الگو و تحلیل رشته زمانی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد در سطح کلان، الگوی توسعه وابسته و برنامه‌ریزی شده توسط دولت‌های اقتدارگرا به‌ویژه در دوره پهلوی دوم به نابرابری‌های عمیقی انجامید؛ به‌گونه‌ای که در این فرایند، مزایای توسعه عمدتاً به بخش‌های صنعت و خدمات و نیز گروه‌های وابسته به دولت در شهر تهران تعلق یافت. این امر، جریان مهاجرت به این شهر را به حرکت درآورد. هم‌زمان، برنامه‌های توسعه شهری که بر توسعه به‌سوی غرب و شمال شهر تأکید داشتند و نسبت به هسته تاریخی بی‌توجه بودند، در کنار رخنه تدریجی بازار به عرصه‌های مسکونی، فرایند جدایی‌گزینی فضایی را تقویت کردند. در نتیجه این روند، ساکنان بومی محلات مرکزی به تدریج به مناطق نوساز کوچ کردند و جای آنان را مهاجران لایه‌های پایین جامعه گرفتند. این جایگزینی، به زوال اجتماعی هسته تاریخی شهر انجامید و ظرفیت‌های ساکنان برای ساماندهی به محیط زندگی خود، از جمله ظرفیت حل مسائل محلی را تضعیف کردند.

کلیدواژگان: توسعه آبرانه و وابسته، مهاجرت، جدایی‌گزینی، زوال اجتماعی، محلات تاریخی.

۱. دکتری جامعه‌شناسی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، تهران، ایران/ Farshidkhezri@gmail.com



۱. بیان مسئله

جامعه ایران و کلان‌شهر تهران، در پی تعامل با جهان مدرن و اجرای برنامه‌های نوسازی از

بالا توسط دولت‌ها، با تغییرات سریع، انواع عدم تعادل‌ها و اختلالات از جمله نابرابری‌ها،

جابه‌جایی سرزمینی جمعیت و تضعیف سرمایه اجتماعی روبه‌رو هستند (چلبی، ۱۳۹۱؛

عبداللهی و موسوی، ۱۳۸۶). این تغییرات سریع، جامعه را با وضعیت «آنومیک» مواجه

می‌کنند که به نوبه خود زمینه‌ساز بروز انواع کج‌رفتاری‌هاست (دورکیم، ۱۳۸۹).

تأثیر این دگرگونی‌های کلان، در سطح شهری و محلات آن، به ویژه در بافت تاریخی شهر

تهران، به صورت زوال اجتماعی مشاهده می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی، زوال اجتماعی

محلات شهری، به فرایندی چندبعدی و تدریجی اشاره دارد که طی آن سرمایه و سازمان

اجتماعی محله تضعیف می‌شود یا فرومی‌پاشد. این پدیده صرفاً به معنای فرسودگی کالبدی

نیست، بلکه بر فروپاشی شبکه‌های اجتماعی، هنجارها و نهادهای محلی تأکید دارد که

در نهایت منجر به تضعیف توانایی ساکنان برای مداخله و مقابله با مشکلات می‌شود

(پاتنام، ۲۰۰۰؛ ویلسون، ۱۹۸۷).

هسته تاریخی شهر تهران که در دوره قاجار مبتنی بر تهران قدیم گسترش یافت تا دهه‌ها

کانون اصلی کلیه مناسبات اقتصادی و زندگی اجتماعی پایتخت بود، امروزه با بی‌سازمانی

اجتماعی، تراکم کج‌رفتاری‌ها و زوال روبه‌رو است. شواهد تاریخی مانند اسکان بخشی از

ساکنان در خندق‌ها و بعد در گودها، حضور «اوباش و الواط» در محلات، آمار بالای جرم

در دوره پهلوی در شهر و مطالعات معاصر نشان می‌دهند که محلات مرکز شهر نظیر پامنار،

بازار، دروازه غار و شوش زوال یافته‌اند و به کانون‌های بحران مسائل اجتماعی تبدیل شده‌اند

(ملکی زاوش، ۱۳۷۳؛ صدیقی، ۱۳۴۳ و سراج‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹).

هرچند مطالعات متعددی بر پیامدهای وضعیت موجود تمرکز داشته‌اند، اما عوامل

تاریخی و سازوکارهای پایداری که این هسته را به وضعیت کنونی و نیز زوال و بی‌سازمانی

اجتماعی سوق داده‌اند، به صورت نظام‌مند بررسی نشده‌اند. اهمیت این بررسی از آن

روست که می‌تواند ریشه‌های زوال کنونی محلات را بر پایه رویدادهای تاریخی در سطوح

مختلف تبیین کند. به بیان دیگر، این رویکرد بازتابی تاریخی فرایندهای کلان و خرد، پدیده

اجتماعی را در کلیت آن مورد مطالعه قرار می‌دهد.

1. Putnam

2. Wilson

از این رو، چنین مطالعاتی می‌توانند فهمی عمیق‌تر و پویاتر از زوال اجاعماعی ارائه دهند. بر این اساس، پرسش این است که از منظر تاریخی، چه عوامل و فرایندهایی در طول زمان موجب زوال این بخش از شهر تهران شده‌اند؟ بنابراین، هدف این نوشتار، تبیین عوامل و فرایندها مؤثر بر زوال اجاعماعی محلات هسته تاریخی شهر تهران است.

۲. رویکردهای نظری درباره زوال اجاعماعی محلات شهری

به منظور توضیح چگونگی زوال محلات، از رویکردهای نظری بی‌سازمانی اجاعماعی، مکتب شیکاگو و زوال بهره‌گرفته شده است. بر اساس رویکرد بی‌سازمانی، تغییرات سریع نظیر صنعتی‌شدن، مهاجرت و شهرنشینی پیامدهایی را برای نظام اجاعماعی به همراه دارد که باعث می‌شود افراد در هم‌نوایی با هنجارهای جامعه با مشکل مواجه شوند. برای مثال از نظر دورکیم، همان‌طور که جوامع به سوی شهری‌شدن و سازمان‌های تخصصی تغییر می‌کنند، تقسیم کار منفک و پیچیده می‌شود. این نوع تمایز اقتصادی-اجاعماعی منجر به ایجاد رقابت گروه‌های ذی‌نفع بر سر استانداردهای رفتار مناسب می‌شود. تحت این شرایط، «وجدان جمعی» بخشی از نیروی کنترل‌کننده خود را از دست می‌دهد و «آنومی» به وجود می‌آید (دورکیم، ۱۳۸۷، ۱۳۸۹).

از نظر پارک «اساس سازمان اجاعماعی سنت‌ها و رسوم‌اند و خانواده، همسایه و اجاعماع در طول دوران پایداری، مردم را کنترل می‌کنند. شهرنشینی، صنعتی‌شدن و مهاجرت، این‌گونه تأثیرات پایدارکننده را مختل و بدین‌گونه اقتدار نظام‌های سنتی را سست می‌کنند» (رابینگتن و واینبرگ، ۱۳۹۱: ۵۳). از نظر شاو و مک‌کی^۱ (۱۹۴۲) در سطح محلات ویژگی‌های نظیر فقر، ناپایداری مسکونی و ناهمگنی قومی-نژادی منجر به بی‌سازمانی اجاعماعی می‌شوند. بی‌سازمانی اجاعماعی نیز به ناتوانی ساکنان اجاعماع برای تحقق ارزش‌های مشترکشان اشاره دارد (کرون‌هاوز،^۲ ۱۹۷۸: ۲۱ و ۶۳).

سامپسون و دیگران^۳ مفهوم کارآمدی جمعی را در سنت بی‌سازمانی اجاعماعی معرفی کردند که به مثابه فرایند فعال‌شدن یا تبدیل روابط اجاعماعی،^۴ در میان ساکنان محله

1. Shaw & McKay

2. Kornhauser

3. Sampson et al.

4. Social ties

به منظور دستیابی به اهداف جمعی تعریف شده است (سامپسون و دیگران، ۲۰۰۶ ب). کارآمدی جمعی در خلأ وجود ندارد و مشروط به ویژگی‌های ساختاری شهرها و محله‌ها است. نظریه‌های این حوزه بیشتر بر نقش فقر، جدای برحسب قومیت یا نژاد، مهاجرت، ناپایداری مسکونی، تراکم جمعیت، چگالی شبکه‌های اجتماعی و زیرساخت‌های سازمانی تمرکز کرده‌اند. جداسازی اقتصادی اقلیت‌ها باعث تمرکز انباشت محرومیت و تشدید انزوا اجتماعی آن‌ها می‌شود که این‌ها به نوبه خود باعث تضعیف کنترل جمعی می‌شوند.

همچنین گروه‌های مهاجر کم‌تر در امور مدنی فعال هستند و تغییرات سریع جمعیت می‌تواند منجر به زوال سازمان اجتماعی محله شود. ناپایداری مسکونی، به خصوص در مناطقی که جمعیت محلی مهاجرت کرده‌اند، ممکن است انتظارت برای زندگی جمعی را تضعیف کند؛ زیرا شکل‌گیری روابط و اعتماد نیازمند زمان است. مالکان منزل در مقابل مستأجران علاقه‌مند به حمایت از نفع عمومی زندگی محله هستند؛ بنابراین مالکین احتمالاً تلاش جمعی بیشتری را برای حفظ کنترل جمعی می‌کنند. زیرساخت‌های سازمانی به کمیت، کیفیت و تنوع نهادها به ویژه نهادهای غیرانتفاعی و نهادهای مدنی اشاره می‌کند که خدمات عمومی و فرصت‌های شغلی را فراهم می‌کنند. مشارکت سازمانی و چگالی نهادی هر دو به طور سنتی به مثابه مبنای تلاش‌های مقابله با جرم دیده شده‌اند (سامپسون، ۲۰۰۶ الف، ۲۰۱۲).

مکتب شیکاگو فرایند تفکیک اجتماعی فضای شهری را بر مبنای منطق انفکاک ساختاری و تقسیم کار محور تحلیل قرار می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، کنشگران در درون یک زیست‌بوم، بر سر منابع ارزشمند رقابت می‌کنند که نتیجه آن، توزیع نابرابر فضا میان گروه‌های اجتماعی است. لذا فضاها در شهرها بر اساس مطلوبیتشان بین انسان‌ها توزیع می‌شوند. در این زمینه، مکنزی با طرح مفهوم «توالی اکولوژیک» شرح می‌دهد که چگونه یک گروه اجتماعی-اقتصادی جدید به تدریج به یک محله هجوم آورده و در نهایت جانشین ساکنان پیشین آن می‌شوند (فیالکوف، ۱۳۸۳).

بورگس نیز الگوی مناطق متحدالمرکز را به عنوان شیوه برای سازمان فضایی شهرها و شکل‌گیری پهنه‌های اجتماعی-اقتصادی متمایز پیشنهاد داد. بر اساس این الگو، شهرها به صورت حلقه‌هایی متحدالمرکز حول یک هسته مرکزی توسعه می‌یابند که هر حلقه توسط قشر اجتماعی خاصی سکونت‌گزیده و کارکردی ویژه دارد. در این میان، «منطقه دو» که با عنوان «منطقه درحال‌گذار» نام‌گذاری شده، بیش از سایر مناطق مورد توجه قرار گرفته است.

این منطقه که هسته مرکزی شهر را در بر می‌گیرد، با فرآیندهایی مانند کاهش ارزش املاک، تغییر بافت جمعیتی و مهاجرت گروه‌های خاص اجتماعی، دستخوش تغییر سریع می‌شود. در این منطقه، ساکنان قدیمی تحت تأثیر هجوم مهاجران به تدریج جای خود را به آنان داده و مالکان، این منطقه را با امید توسعه آینده رها کرده‌اند. در نتیجه، این ناحیه به محل سکونت جمعیت‌های کم درآمد و گروه‌های اقلیت تبدیل شده است (شارع‌پور، ۱۳۸۹؛ فیالکوف، ۱۳۸۳). بر اساس رویکرد اقتصاد سیاسی، زوال و تجدید حیات بسیاری از محله‌های مرکز شهر نه تنها رجحان‌های فردی یا مهاجرت ارادی را تسهیل نموده، بلکه همچنین مشوق‌ها را برای رشد حومه‌ها به شکل کاهش مالیات برای سازندگان و مساعدت در رهن، ایجاد بزرگراه‌ها و تجدید حیات شهری، عدم سرمایه‌گذاری اقتصادی در مناطق مرکزی شهر و محدودیت منطقه‌بندی در استفاده از زمین رانیز تسهیل نموده است (زوکین، ۱۹۸۰). ساخت مجتمع‌های مسکونی ارزان قیمت در حومه شهرها و نیروی مهاجرت منجر به زوال محله‌های مرکز شهر گشته است (اسکوگن، ۱۹۹۲؛ فیالکوف، ۱۳۸۳). دولت‌ها نیز به مثابه نیروی علی فرض شده که خدمات شهری را به صورت نابرابر برای مناطق شهری فراهم می‌آورند (سامپسون، ۲۰۱۲).

رویکرد دیگر برای توضیح فقر و مسائل محله‌ها بر خانوار تأکید دارد. عوامل سطح خانوار بر فقر و زوال محله به دو طریق عمده تأثیر می‌گذارند: نخست، از طریق تغییرات در وضعیت اقتصادی. از این رو حتی زمانی که خانوارها مهاجرت نمی‌کنند، اگر دارایی اقتصادی-اجتماعی آن‌ها و همسایگان‌شان کاهش یابد نرخ فقر محله افزایش می‌یابد. دوم، از طریق تحرک و اسکان مجدد خانوارها. یعنی زمانی که خانوارهای ثروتمند محله را به منظور اسکان در مناطق بهتر ترک می‌کنند و جای خود را به مهاجران جدید می‌دهند (پاتیلو و رابینسون، ۲۰۱۷). در همین زمینه ویلسون (۱۹۸۷) معتقد است که نیروهای سطح کلان، مانند رکود اقتصادی، نه تنها منجر به افزایش مسائل در محله‌ها شده، بلکه به طور هم‌زمان باعث مهاجرت خانوارهای طبقه متوسط از محله‌ها مرکز شهر به محله‌ها دیگر نیز شده است. در نتیجه بسیاری از محله‌ها مرکز شهر را با خانوارها و افراد بسیار فقیر رها شدند. نتیجه این فرایند چیزی شده که ویلسون آن را «نهادزدایی» از محله‌های مرکز شهر نامید که تبعات بسیاری برای این محله‌ها داشته است.

1. Zukin

2. Skogan

3. Pattillo & Robinson

بر اساس آنچه مرور شد، در سطح کلان عواملی نظیر صنعتی شدن و شهرنشینی، مهاجرت به سوی شهرها را تقویت می‌کنند. بخشی از این مهاجران از جمله اقلیت‌ها در محله‌های فقیر اسکان می‌گزینند که به نوبه خود در تشدید مسائل و زوال آن‌ها نقش دارند. نظریات مکتب شیکاگو نیز توزیع می‌دهند رقابت کنشگران در محیط شهری بر سر منابع ارزشمند منجر به تفکیک نابرابر شهر می‌شود و هر یک از مناطق در نتیجه تفکیک ساختاری و رقابت کارکرد خاصی پیدا می‌کنند. برای مثال، در نظریه مناطق متحدالمركز «منطقه دو»، در نتیجه کاهش ارزش املاک، تغییر بافت جمعیتی و مهاجرت گروه‌های خاص اجتماعی، دستخوش تغییرات سریع و زوال می‌شود. در سطح محله نیز تمرکز ویژگی‌هایی نظیر فقر و ناپایداری مسکونی، ظرفیت ساکنان برای کنترل اجتماعی را تضعیف می‌کند که یکی از نشانه‌های زوال است. این ویژگی‌ها نتیجه فرایندهای کلان و میانه همچون مهاجرت و اسکان مهاجران در این مناطق و جدایی‌گزینی اسکان است، به نحوی که در یک فرایند تدریجی خانوارهای که منبع نظم و پایداری هستند از محله مهاجرت می‌کنند و جای خود را به خانوارهای مهاجر محروم و به حاشیه‌رانده می‌دهند. طی این فرایند سرمایه اجتماعی و لذا سازمان اجتماعی محله به منظور تحقق خیر جمعی تضعیف می‌شود.

۳. روش‌شناسی

با تکیه بر مسئله نوشتار، روش این مطالعه موردپژوهی تاریخی است. در این روش آنچه حائز اهمیت است، ساخت مفاهیم نظری مناسب برای فهم واقعیت مورد مطالعه است. لذا تلاش می‌شود که مورد مطالعه به شکلی ژرف مورد واکاوی قرار گیرد تا عوامل و شرایط مختلف در یک ترکیب علی که نتیجه مورد نظر را ایجاد نموده‌اند، شناسایی و سازوکارهای اثرگذار آن‌ها مشخص شود (آمنتا، ۲۰۰۹). این پژوهش با این رویکرد پیش رفته که «علیت مرکب تاریخی» را مدنظر قرار دهد که در یک فرایند معین منجر به نتیجه شده است. در این نوع از فرایند علیت‌کاوی، علل متعددی مورد توجه قرار می‌گیرد که اثرشان بر نتیجه الزامی نیست، اما برای یک ترکیب علی که حضور آن‌ها باعث حضور نتیجه می‌شوند، نقش شرط لازم را ایفا می‌کنند (ریگین، ۱۳۸۸). بر این اساس محله‌های زوال یافته، در یک بستر و فرایند تاریخی تحت تأثیر علیت مرکب تاریخی به تدریج شکل گرفته‌اند و آنگاه دوام یافته‌اند.

موردهای این مطالعه را سه دوره تاریخی قاجار (۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ قمری)، پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ه ش) و پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ه ش) تشکیل می دهند. این سه دوره، در دو سطح کلان و میانه مورد بررسی قرار گرفته اند. در سطح کلان به ویژگی های عمده نظم اجتماعی-اقتصادی هر دوره پرداخته شده است. هدف بررسی فهم عوامل کلان به ویژه صنعتی شدن و چگونگی آن، نابرابری ها، مهاجرت و شهرنشینی است. در سطح میانه به تحلیل عمده عوامل در شهر تهران با تأکید بر نابرابری فضایی، جدایی گزینی اسکان، و ویژگی های محلات و در نهایت زوال هسته مرکزی (تاریخی) شهر پرداخته شده است. به لحاظ فضایی، هسته تاریخی شهر شامل بخشی از شهر تهران است که حصار شاه طهماسب و حصار ناصری، آن را در برگرفته بودند. حصار شاه طهماسب شامل محله های عودلاجان، چاله میدان، بازار، ارگ و سنگلج بود. امروزه این محله ها شامل امامزاده یحیی، ارگ (پامنار)، سیروس، بازار، سنگلج و دروازه غار (هرندی) است. البته محله دروازه غار با ساخت حصار ناصری جزو محدوده شهر تهران شد.

در مورد پژوهی می توان از فنون مختلفی برای گردآوری و تحلیل داده ها بهره گرفت. در این پژوهش از تحلیل اسنادی استفاده شده که با مراجعه به اسناد تاریخی و تحقیقات انجام شده، تکمیل گشته است. همچنین برای تحلیل داده ها از شیوه های تطبیق الگو و تحلیل رشته زمانی بهره برده شده است. منطق تطبیق الگو مبتنی بر یک الگوی پیش بینی شده با الگوی تجربی است. به گونه ای که مجموعه ای از عوامل و فرایندها در دوره های تاریخی ترسیم شده اند تا به واسطه آن ها چگونگی رخداد نتیجه توضیح داده شود (بین، ۱۳۹۳).

۴. یافته ها

۴-۱. بخش اول: دوره قاجار (۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ قمری)

۴-۱-۱. عمده ویژگی های نظم اجتماعی در دوره قاجار در سطح کلان نظم اقتصادی و اجتماعی دوره قاجار نا کارآمد و حائز نابرابری های ستمگرانه بود. برای مثال، به لحاظ ساختار طبقاتی تقسیم بندی های بنیادی بین اقشار جامعه وجود داشت؛ به گونه ای که در رأس سلسله مراتب اجتماعی قشر کوچکی از درباریان، کارگزاران دولتی، زمین داران و تجار بزرگ وجود داشتند و اکثریت وسیعی از دهقانان، مردم چادر نشین

۱. به صورت دقیق تر محله های امروزه جنوب حصار ناصری زوال یافته اند.

و زارعان و ارائه‌کنندگان خدمات در قاعدهٔ هرم بودند (اشرف و بنوعیزی، ۱۳۸۱: ۴۳). اقشار پایین از طریق سازوکارهای مختلف مانند بهره، رانت، مالیات، مبادلهٔ نابرابر، مصادره و اخاذی و کار رایگان مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند. در بخش کشاورزی اخذ مازاد تولید در این سلسله‌مراتب به صورت مالیات و بهرهٔ مالکانه بود که در نهایت به پادشاه و درباریان در تهران می‌رسید (رئیس طوسی، ۱۴۰۰، ۱۹-۱۴؛ سیف، ۱۳۷۳: ۶۸-۶۷، ۸۵؛ عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۳۸ و ۵۲۸).

این رابطهٔ نابرابر، افزون بر این‌که ماهیت طبقاتی داشت به شیوهٔ فضای نیز به نابرابری دامن زده بود؛ به‌گونه‌ای که یک رابطهٔ یک‌سویه بین شهر و روستا وجود داشت؛ یعنی «درحالی‌که [شهر] مازاد را از روستا می‌مکد، به عوض چیزی به روستا نمی‌دهد [...] بخش خدمات یعنی مفت خوران وابسته به بوروکراسی حاکم روزه‌روز فربه‌تر و پُرنفرت‌تر می‌شوند و بخش بزرگی از مازاد تولید روستا را می‌بلعند» (سیف، ۱۳۷۳: ۵۹). یکی دیگر از عوامل تشدیدکنندهٔ نابرابری و فقر روستاییان، بزرگ مالکانی بودند که در شهرها زندگی می‌کردند. آنان ارزش افزودهٔ بخش کشاورزی را نه در روستا بلکه در املاک شهری سرمایه‌گذاری می‌کردند (فوران، ۱۳۸۰: ۸۹-۱۸۸؛ رئیس طوسی، ۱۴۰۰: ۱۷). تحت این شرایط ارزش افزوده‌ای که در روستاها تولید می‌شد از طریق بزرگ مالکان به شهرها از جمله تهران انتقال می‌یافت.

همچنین ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی، وابستگی آن به اقتصادی جهانی و سیاست‌های اقتصادی حکومت سهم مهمی در تشدید تعمیق فقر و نابرابری داشت. مهم‌ترین ویژگی اقتصاد وابسته صادرات مواد خام و واردات کالاهای صنعتی است. تحت این فرایند و سازوکارهای دیگری همچون دادن امتیاز توسط شاهان قاجار به دول مختلف به دلیل کسری تجاری، کاهش درآمد و ارزش پول ملی، ستم حاکمان ایالات، شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ تجاری، رشد اقلیتی از تجار و خانواده‌های ثروتمند و بازرگانان خارجی به جهت کنترل بر صادرات و واردات، فروپاشی صنایع سنتی و انهدام صنایع کارگاهی و از پای درآمدن صنعت کاران و بازرگانان متوسط و خرد، نابرابری و فقر تعمیق یافته بود. ادغام و وابستگی اقتصادی باعث شد بسیاری از صنعت‌کاران کارشان را از دست بدهند و جزو طبقهٔ حاشیهٔ شهری شدند. بسیاری از گزارش‌ها در این دوره از طبقهٔ حاشیهٔ شهری یعنی افرادی خبر می‌دهند که در فقر مطلق زندگی می‌کردند (اشرف، ۱۳۵۹: ۹۱-۷۴؛ فوران، ۱۳۸۰: ۲۶۸؛ سیف، ۱۳۷۳: ۲۰۱-۱۹۷). بخش عمده‌ای از کارگران شاغل در صنایع کارگاهی نیز در پی از میان رفتن این صنایع، بیکار شده و در دام فقر افتادند (رئیس طوسی، ۱۴۰۰: ۱۱۹).

پيدایش «طبقه حاشیه شهری» که از ترکیب بخشی از مهاجران و فقرای شهری تشکیل می شد، یکی از عوامل زوال هسته تاریخی شهر است که در این نوشتار در ادامه مورد بررسی قرار گرفته است.

۲-۱-۴. تهران عصر قاجار، تغییرات و نابرابری های آن

پایتخت شدن تهران در سال ۱۲۱۲ ه.ق. باعث فراهم شدن فرصت های جذب مهاجران به این شهر و وسعت و اهمیت روزافزون آن شد (مدنی پور، ۱۳۸۱: ۸). جمعیت شهر در این مدت به چند دلیل از جمله مهاجرت رشد کرده بود، در نتیجه «شهر تهران مملو از جمعیت شد که قلعه کهن شاه طهماسبی گنجایش دربرگیری آن را نداشت» و «چون جمعیت و آبادی دارالخلافه نهایت روبه ازدیاد نهاد و شهر گنجایش جمعیت حالیه را ندارد، مقرر فرمودند که شهر تهران را از سمت دروازه شمیران یک هزار و هشت صد ذرع^۱ و از سه جانب دیگر یک هزار ذرع وسعت دهند» (تکمیل همایون، ۱۳۷۷ ج ۲: ۱۵). کمبود زمین در داخل و افزایش جمعیت شهر و سکنی گزیدن بخشی از جمعیت بیرون از حصار شهر را علت اصلی تخریب حصار قدیم و ساخت حصار جدید می دانند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۷: ۱۳۰). همچنین توسعه حصار دلایل عملکردی نیز داشت؛ به گونه ای که گرایش طبقات بالا به اراضی شمال شهر به تدریج شکل گرفته بود (اهرایان، ۱۳۹۶).

با بنانهادن حصار جدید در دوره ناصرالدین شاه، محدوده جدید شهر حدود چهار برابر محدوده دوره شاه طهماسب شد (شهری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۴-۱۳) و شهر بیش از همه به سمت شمال توسعه یافت (کریمیان، ۱۳۵۵: ۲۲۳). یکی از نتایج مهم ایجاد حصار جدید شکل گیری بافتی شبه غربی در تهران به ویژه در شمال شهر بود (سعیدنیا، ۱۳۷۰: ۳۳۰). به گفته کرزن تغییرات این دوره آن چنان عمیق بود که «بازدیدکنندگان نیمه اول این قرن (نوزدهم) به سختی آن را بازمی شناسند»؛ و این دومین مرحله از یک «رنسانس دومرحله ای» تهران تلقی می شد که نخستین مرحله آن هنگامی بود که تهران به عنوان پایتخت انتخاب شد (مدنی پور، ۱۳۸۱: ۵۱). عامل مهاجرت در این دوره در تغییر جمعیت تهران خودنمایی می کرد. به دلیل ساخت حصار جدید و ساخت وسازها در داخل شهر فعالیت های ساختمانی زیاد بود. فرصت ها در این بخش باعث جذب مهاجران شده بود؛ به گونه ای که اکثر جمعیت شهر در سال ۱۲۸۶ ه.ق. غیرتهرانی بود (سعدوندیان و اتحادیه، ۱۳۶۸: ۳۴۸-۵۰؛ اتحادیه، ۱۳۹۵: ۱۱ و ۴۱).

۱. هر ۱ ذرع معادل ۱/۰۴ متر است.

بر اساس سرشماری نجم‌الملک تنها ۲۶٫۷٪ جمعیت شهر، تهرانی اصل بودند و بقیه غیرتهرانی یا مهاجر: «قسمت عمده ساکنان خارج شهر را غیرتهرانی‌ها تشکیل می‌دادند- قریب ۷۵٪ ساکنان خارج شهر و ۱۰٪ از جمعیت کل تهران، عودلاجان و چاله میدان و بازار به تنهایی سه چهارم از جمعیت تهرانی‌الاصل را در خود گرد آورده بودند، درحالی‌که محله سنگلج با حدود یک پنجم از جمعیت تهران اساساً محله‌ای است غیرتهران‌نشین» (طالقانی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸). بسیاری از مهاجران غیرماهر که برای کار مهاجرت کرده بودند نیز در جنوب و شرق تهران سکنی گزیده بودند و «اینان پایین‌ترین لایه اجتماع را تشکیل می‌دادند و اثر تشدیدکننده بر لایه‌بندی اجتماعی و فضایی داشتند» (مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۳-۵۱).

۳-۱-۴. نابرابری و ناپایداری در میان محله‌های شهر

تهران در ابتدای این دوره داری پنج محله ارگ (دولت)، بازار، عودلاجان، سنگلج و چاله میدان بود. این محله‌ها هرکدام به لحاظ ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی با همدیگر تفاوت داشتند. محله ارگ در شمال قرار داشت و به خانواده سلطنتی، درباریان و رجال اختصاص داشت (مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۴۹).

عودلاجان در شمال شرقی یکی از محله‌های سالم و پُرآب به شمار می‌رفت و اکثر آن را افراد ثروتمند و سرشناس تشکیل می‌دادند (ذاکرزاده، ۱۳۷۳: ۳۶). چاله میدان در جنوب شرقی و جنوب قرار داشت و به لحاظ بهداشتی وضعیت مناسبی نداشت و فقیرترین ساکنان و اقلیت‌های دینی در این محله بودند. محله بازار در جنوب و سنگلج در غرب قرار داشت و یکی از آبادترین محله‌ها بود (نجمی، ۱۳۸۴: ۱۱).

چاله میدان قدیمی‌ترین محله تهران بود و از دوره صفویه در آن سکونت وجود داشت. در میان محله‌های پنج‌گانه این محله فقیرترین محله بود: «چاله میدان محله بزرگی بود، ولی رجل سرشناس در آن زندگی نمی‌کردند و معروف به آن بود که آب و هوایش بد است و ساکنان آن نیز خشن و تندخو هستند» (اتحادیه، ۱۳۹۵: ۳۲). برخی از مهاجران و اقلیت‌های قومی و مذهبی در محله عودلاجان (محله کلیمی‌ها)، زندگی می‌کردند. امکانات، تسهیلات و شرایط بهداشتی این محله وضع مناسبی نداشت (ملکی زاوش، ۱۳۷۰).

فوریه در باب نابرابری‌های بین شمال و جنوب شهر در این دوره می‌نویسد: «قسمت شمالی تهران با داشتن کوچه‌های زیبا و مستقیم و حیات‌ها و باغ‌های وسیع و عمارت‌های

۱. در این دوره محله کلیمی‌ها محله‌ای بود در داخل محله عودلاجان که محل زندگی یهودیان بود (تکمیل همایون، ۱۳۹۵).

زیاد ممتاز است، خیابان الماسیه که داخل ارگ می شود و خیابان ناصریه یا شمس العماره، راه وصول به محلات قدیمی شهرند، در این محلات کوچه ها و محلات تنگ و پُرپیچ و خم است و جمعیتی که چندان پاک و پاکیزه هم نیستند در هر قدم در رفت و آمدند. کثافت آن ها بی نهایت است» (ملکی زاوش، ۱۳۷۰: ۴۶-۴۷).

همچنین به دلیل مهاجرت، در تهران به اندازه جمعیت خانه وجود نداشت. همین امر باعث شده بود برخی از افراد قسمتی از خانه خود را که اکثراً یک اتاق بود اجاره دهند. در سال ۱۲۷۶ ه. ق. حدود ۲۰٪ خانوارهای تهرانی مستأجر داشتند. همچنین نرخ مستأجرها در بین محله ها متفاوت بود؛ به گونه ای که محله ارگ مستأجر نداشت و «در چاله میدان طبقه نوکر بیشترین تعداد مستأجر [را با] ۲۳٪ داشت و در عودلاجان رعایا با ۲۹٪ بیشترین میزان مستأجر را داشتند. درصد مستأجر در محلات مختلف از این قرار بود: عودلاجان ۲۴٪، محله بازار ۹٪، سنگلج ۲۷٪ و چاله میدان ۲۰٪». در سال ۱۲۸۶ ه. ق. به میزان مستأجرها افزود شد و به ۳۰/۸٪ رسید. در همین سال بیشترین مستأجران در محله چاله میدان ساکن بودند که فقیرترین محله بود (اتحادیه، ۱۳۹۵: ۳۰ و ۳۴).

مهاجرت اقشار برخوردارتر از محله های فقیر به محله های با شرایط بهتر نیز نقش مهمی در تشدید نابرابری به ویژه در اواخر حکومت قاجار داشت. برای مثال، آمار اخضرعلی شاه در ۱۳۲۰ ه. ق. نشان می دهد عده زیادی از ثروتمندان و شاهزادگان به محله دولت تغییر مکان داده بودند. در جنوب این محله (هرندی / دروازه غار فعلی) زمین گچی و کوره های آجرپزی قرار داشتند و رجال و ثروتمندان علاقه ای به آن نداشتند. «ثروتمندان و خارجیان در دولت و سنگلج مستقر شدند و این گرایش پیدا شد که اغنیا در شمال و غرب و فقرا در جنوب و شرق آن قرار بگیرند که هنوز هم چنین مسئله ای ادامه دارد. البته در محله مردم ثروتمند و فقیر کنار هم وجود داشتند، ولی به نظر می رسد در ۱۳۲۰ ق. نسبت به پیش محلات بین فقرا و ثروتمندان تشکیل شده بودند» (اتحادیه، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۶ و ۴۳).

همچنین، میزان جرم در شهر قابل توجه بود. برای مثال در محله های شهر برخی از مجرمان حضور داشتند که برای خود نوچه و «کیابیا» داشتند؛ به گونه ای که در آنجا «یکه تازی» می کردند. آنان از راه باج گیری زندگی می کردند. گزارش شده: «هر محله ای در حقیقت در دست یک عده اوباش بود که بیشتر قداره بند بودند و بعضی اوقات این ها مست می کردند و یا خودشان را به مستی می زدند و با قمه برهنه اقبال اقبال فلان می گفتند و رعب وحشتی در دل مردم ایجاد می کردند» (راوندی، ۱۳۴۷، ج ۳: ۵۹۲، نقل از ملکی زاوش، ۱۳۷۳: ۲۶۲).

اطراف خندق‌ها که در این سال‌ها محل اسکان مهاجران فرودست بود نیز جرائم در آن تمرکز یافته بود. در توصیف ساکنان این بخش آمده است: «خندق‌ها محل اجتماع و سکونت روز و شب الواط و اراذل و فقرا و غربا و کولی‌ها و شتر دزدان و فواحش و دارویشان و قلندران و امثال آنکه بدون مزاحمت می‌توانستند در آن تردد و زندگی کنند [بود...].» و بی‌خانمان‌های که غار و دخمه‌های در آن به وجود آورده منزل می‌ساختند [...]». ایضاً هر قسمت آن طفیل دسته‌ای از لشوش و محل عرض وجود عده‌ای از اجامر و قمارباز و آدم لخت‌کن و مزاحم و شریر که آن را محل درآمد خویش می‌داشتند» (شهری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۵).

۴-۲. بخش دوم: دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ه ش)

۴-۲-۱. ویژگی‌های عمده نظم اجتماعی و تغییر و تحولات آن
با استقرار حکومت پهلوی درآمدهای دولت افزایش یافت که عمده دلایل آن افزایش درآمدهای نفتی و درآمدهای مالیاتی بود (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۱۳۰؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۴). در کل درآمدهای دولتی در فاصله سال‌های ۱۳۰۳ الی ۱۳۲۰ از «۲۳۷ میلیون ریال در ۱۳۰۳ ش به ۳٫۶۱ میلیارد ریال در ۱۳۲۰ ش. افزایش یافت» (فوران، ۱۳۸۰: ۳۳۵). با افزایش درآمدها، تلاش‌های برای صنعتی‌شدن کشور صورت گرفت. برای مثال، سرمایه‌گذاری دولت در بخش صنعت و تجارت از ۱٫۱٪ بودجه در سال ۱۳۰۷ ش. به ۲۴٫۱٪ در سال ۱۳۲۰ ش. افزایش یافت. بدون احتساب تأسیسات نفت، شمار کارخانه‌های صنعتی ۱۷ برابر شد (همان). در رابطه با صنایع تازه تأسیس شده، چیزی که بیش از همه نمود داشت احداث آن‌ها در چند شهر خاص بود؛ چراکه توزیع آن‌ها با توجه به منابع عمده مواد خام و بازارهای فروش صورت می‌گرفت. برای مثال، درحالی‌که ۴۷٪ از کارخانه‌ها در تهران بودند در برخی از استان‌ها هیچ کارخانه‌ای وجود نداشت (باری‌یر، ۱۳۶۳). صنعت ساختمان‌سازی نیز به دلیل استخدام‌های زیاد دولتی و فرایند نوسازی شهرها به‌ویژه در تهران یکی از صنایع پُررونق بود. تا سال ۱۳۱۹ نزدیک به ۶۰٪ از کل سرمایه‌گذاری‌های داخلی به تهران اختصاص یافته بود (کدی، ۱۳۸۵). به‌رغم رشد بخش صنعتی، دستمزد شاغلان این بخش ناچیز بود؛ به‌گونه‌ای که «ساعات طولانی کار، مزد کم، استثمار زنان و کودکان رواج داشت. ناظران [...] شرایط کار را به «بردگی» تشبیه کرده‌اند» (فوران، ۱۳۸۰: ۳۵۵).

۱. خندق‌ها در بخش‌هایی از محله دروازه غار یا هرنندی فعلی قرار داشتند.

از سوی دیگر، دولت کم‌ترین توجه را به بخش کشاورزی داشت. در این دوره تنها ۲٫۹٪ از بودجه صرف کشاورزی شد، این در حالی بود که در دهه ۱۳۱۰ چیزی بین ۸۰ تا ۸۵٪ از جمعیت کشور در این بخش مشغول به فعالیت بودند. سهم کشاورزی از اقتصادی ملی از ۸۰ الی ۹۰٪ در ابتدایی این دوره به حدود ۵۰٪ در طی سال‌های پایانی دهه ۳۰ رسید (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۱۸۹؛ ازکیا، ۱۳۶۵: ۵۷-۱۵۶). همانند قرن‌ها پیش هنوز مناسبات ارباب-رعیت در این بخش حاکم بود و بسیاری از مالکان در روستاها و املاک خود زندگی نمی‌کردند. بر اساس برآوردها، ۵۰٪ از زمین‌ها متعلق به مالکانی بود که در روستا زندگی نمی‌کردند (گراهام، ۱۳۵۸: ۴۴).

بر اساس آنچه مرور شد، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظم این دوره وجود اشکال مختلفی از نابرابری‌ها بود. در مجموع «از نظر توسعه اقتصادی، کشور تا حد زیادی صنعتی شد [...]». در بخش کشاورزی، نه اصلاحات ارضی صورت گرفت و نه در بهره‌وری یا فن تولید تغییری روی داد. تولید با افزایش جمعیت بالا رفت اما دهقانان از حداقل معیشت برخوردار بودند [...]». در بخش شهری نیز که دولت همه تلاش‌های تحول‌گرایانه‌اش را متمرکز کرد، برای اکثریت مردم بهبود در زندگی روزمره حاصل نشد. سطح زندگی با توجه به درآمد و رژیم غذایی، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش چندان بهبود نیافت.

صنعتی شدن و مداخله دولت در تجارت خارجی به منظور احداث راه‌آهن، به یک اقتصاد توری بعد از سال ۱۳۱۲ انجامید، به طوری که در سال ۱۳۲۰ ش. قیمت‌ها دو برابر گردید. مزدها با تورم افزایش پیدا نمی‌کرد. تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۳۰۴-۱۳۱۹ ش. دو برابر شد اما بر میزان نابرابری درآمدی افزوده گردید. بخش روستایی تاوان غذای ارزان شهرنشینان را می‌پرداخت و توده‌های شهری هم بار سنگین مالیات‌ها را به جای سرمایه‌داران به دوش می‌کشیدند و منافع کلان سرمایه‌داران از قبل آن‌ها تأمین می‌شد. مزایایی صنعتی شدن برای همه افراد و گروه‌های جامعه یکسان نبود. صنعت به چند شهر کشور اندکی راه یافت ولی به تهران در رابطه با استان‌ها مرکزیت بسیار زیادی بخشید [...]». این تصویر از رشد با مزایای نابرابر آن برای طبقه‌ها، بخش‌ها و مناطق کشور همان الگویی است که ما عنوان توسعه وابسته را به آن داده‌ایم» (فوران، ۱۳۸۰: ۳۶۴).

یکی از نتایج نظم نابرابر فوق شکل‌گیری طبقه‌ای فرودست در شهرها بود که شامل «خدمتکاران، شبگردها، کارگران نیمه‌وقت، گدایان، روسپیان و دزدان بودند» (همان ۵۹-۳۵۸). اعضای این طبقه در محلات فرودست یا مناطق بیرون از شهر سکنی گزیده بودند.

جمعیت نیز به صورت مداوم هرچند اندک روبه رشد بود. جمعیت ایران در پایان دوره قاجار حدود ۱۰ میلیون نفر برآورد شده است^۱، در حالی که در سال ۱۳۲۰ ش. میزان جمعیت به ۱۴،۷۶ میلیون نفر رسید. از سال ۱۳۱۳ ش به بعد به میزان مهاجرت از مناطق روستایی به سوی مناطق شهری به ویژه تهران افزوده شد (باری‌یر، ۱۳۶۳: ۳۵-۴۲) و به طور میانگین سالیانه ۳۰ هزار نفر از روستا به سمت شهر مهاجرت می‌کردند (مرتضوی تبریزی، ۱۳۹۳: ۵۰).

۲-۲-۴. افزایش جمعیت، نوسازی شهر تهران و زوال محلات مرکز شهر

جمعیت شهر تهران در این دوره رشد قابل توجهی کرد. طبق اولین سرشماری که در سال ۱۳۰۱ به عمل آورد، تهران دارای ۲۱۰،۰۰۰ نفر جمعیت بود و در دومین سرشماری در سال ۱۳۱۱ حاکی از جمعیتی بیش از ۳۱۰،۰۰۰ نفر است و در ابتدایی دهه ۱۳۲۰ به ۶۵۰ هزار نفر رسید (طالقانی، ۱۳۶۹ ب: ۱۲-۱۳، مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۵۹). به علاوه، سرشماری سال ۱۳۱۱ نشان داد «بخشی از جمعیت آن در محله‌های ساکن شدند که خارج از محدود شهر قرار داشتند» (بیات، ۱۳۹۶: ۵۷). در حدود ۲۴۶،۰۰۰ نفر در داخل حصار و حدود ۶۱،۰۰۰ هزار نفر خارج از آن زندگی می‌کردند (زنجانی، ۱۳۷۵: ۹۱-۲۹۰). افزایش جمعیت شهر تهران و مشکلات آن نوسازی شهر راناکزیر کرده بود. به همین دلیل در سال ۱۳۱۱ ه. ش. برج و باروی ناصری تخریب، خندق‌های اطراف آن پُر و به جای آن‌ها خیابان‌های مدرن احداث شد. نکته قابل توجه همانند دوره قاجار، رشد شهر به سوی شمال و غرب تهران بود (کریمیان، ۲۵-۳۲۳).

از دیگر پروژه‌های نوسازی شهر، ایجاد خیابان‌کشی بود. با گسترش این خیابان‌ها به ویژه از شمال و غرب، محله‌های جدید در کنار آن‌ها کم‌کم به وجود آمدند؛ در حالی که برخی از محله‌های مرکزی تهران همچنان بدون تغییر باقی ماندند: «تشابه خیابان‌های عریض محله‌های جدید الاحداث پیرامونی و بازارهای محلی قدیمی بیانگر تشابه میان فرایند توسعه این دو است. این تشابه پیدایش تدریجی یک مرکز محلی در میانه مناطق مسکونی، یعنی در جایی است که میزان دسترسی در بالاترین سطح است. محله‌های پیرامونی از جانب ساخت‌وسازهای تجاری تحت فشار نبودند، حال آنکه در مناطق مرکزی شاهد دست‌اندازی فعالیت‌های تجاری به مناطق مسکونی هستیم» (مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۲۰۱). دست‌اندازی فعالیت‌های تجاری به مناطق مسکونی به تغییر الگوهای استفاده از زمین و بافت جمعیتی محله‌های اطراف بازار شد که یکی از عوامل زوال محلات مرکز شهر از گذشته تا به امروز بوده است.

۱. در مجموع، برآوردها به منظور تخمین جمعیت در دوره قاجار متفاوت است. رجوع شود به: (رئیس‌طوسی، ۱۴۰۰: ۱۳).

در نتیجه توسعه خیابان‌ها، خانه‌های زیادی ویران شد و محله سنگلج آسیب زیادی دید و اگر اعتراضات مردم و برخی از مشکلات نبود محله‌های عودلاجان و بازار نیز آسیب می‌دیدند (تکمیل همایون، ۱۳۷۹، ج ۳: ۸۱). خیابان‌کشی همچنین باعث تفکیک کارکردی شهر شد. «پیرو تحولات جاری در مملکت نواحی صنعتی، تجاری، اداری و مسکونی بر پیکر شهر شکل گرفت» (پاکزاد، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

در رابطه با تفکیک کارکردی شهر و تمایز یابی مناطق و چگونگی آن نوشته شده است: «هسته سکونت در شهر تهران از هسته مرکز (اداری-بازرگانی) شهر جدا می‌شود و سمتی اختصاصی برای توسعه دارد و در همین هسته سکونت هم تمایزی است. منظر شهر در شمال شهر به کلی با جنوب آن متمایز است و هسته مرکزی شهر هم به طرف جاده کشیده می‌شود و به طور کلی توجه ما به این نکته جلب می‌شود که شهر تحرکی دارد و این تحول ترکیب اجتماعی و تطور و تحرک اجتماعی است که تحرک شهر را به وجود می‌آورد و اجتماع متحرک شهر، محل و منظر سکونت خود را تغییر می‌دهد و محل صنعت یا بازرگانی خود را انتخاب می‌نماید» (حکمی، ۱۳۴۳ الف: ۱۸).

در نتیجه نوسازی شهر و ایجاد خیابان‌های جدید پنج منطقه به وجود آمده بود که عبارت بوده از «بازار قدیمی مرکزی، منطقه اداری شمال میدان توپخانه، منطقه مسکونی طبقه متوسط جدید در شمال شهر، یک منطقه جدید در جنوب غربی و منطقه فقیرنشین اطراف جاده جنوب شرقی» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

یکی دیگر از پروژه‌های نوسازی شهر تهران که آسیب جدی به بافت مرکزی شهر زد، پروژه نوسازی محله‌های این بخش بود. رضاشاه تصمیم گرفت «نسبت به اصلاح و آبادانی کوی‌های قدیم تهران، نیز اقدام کند». گام نخست در این راه نوسازی محله سنگلج بود. در ابتدا کلیه ساختمان‌های این محله خریداری و تخریب شدند. هدف اولیه این بود که مراکز مختلف اقتصادی در این منطقه ساخته شوند، محله سنگلج نوسازی شود و ساکنان محله عودلاجان که در این دوره محله فرسوده‌ای بود، پس از نوسازی به سنگلج انتقال داده شوند و سپس به نوسازی محله عودلاجان پرداخته شود تا ساکنان محله‌های فرسوده دیگر به این محله انتقال داده شوند. علاوه بر اینکه محله سنگلج برای ساکنان محله عودلاجان آماده نشده شهرداری به ساکنین این محله (عودلاجان) پروانه سخت نمی‌داد، بانک از پرداخت وام به آن‌ها برای ایجاد ساختمان‌های نو و تعمیر بناها امتناع می‌کرد و زمین‌ها و ساختمان‌های این محله قابل خرید و فروش نبودند.

این امر باعث شد ساکنین محله عودلاجان چند سال بلا تکلیف باشند و در نهایت دست به اعتراض بزنند. البته در نهایت هیچ‌کدام از این طرح‌ها اجرا نشده و اگر این‌گونه عمل می‌شد «شهر تهران به وضع فعلی، بدون مطالعه توسعه پیدا نمی‌کرد و مرکز شهر خراب و غیرقابل سکونت باقی نمی‌ماند» (اژدری، ۱۳۴۳: ۲۰۱-۱۹۸).

در نهایت آنچه در این بخش از شهر اتفاق افتاد جابه‌جایی برخی از ساکنان این بخش، تخریب بخشی از محله سنگلج، عدم اجازه به ساکنین برای سرمایه‌گذاری در عودلاجان و در نهایت مهاجرت بخش قابل توجهی از جمعیت این محله به سایر مناطق شهر بود.

۳-۲-۴. توسعه نابرابر شهر تهران

اقداماتی که برای تغییر شهر تهران انجام شده، علاوه بر آنکه به تفکیک کارکردی شهر منجر شد حائز ویژگی‌های بود که هرچه بیشتر به مناطق مرکزی شهر آسیب زد. برای مثال بسیاری از تسهیلات و امکانات جدید در شمال و غرب شهر استقرار یافتند. از سوی دیگر بسیاری از تسهیلات بهداشتی مانند لوله‌کشی، حمام، برق در خانه‌های جدید به کار برده شدند، لذا «خانه سنتی از نظر رفاهی و بهداشتی با واحدهای مسکونی جدید امکان رقابت نداشت. بافت سنتی آن هم در قلب و مرکز شهر، رفته‌رفته به نوعی حاشیه‌نشینی و خرابه‌نشینی یا در بهترین حالت، به انبار مغازه‌های اطراف تبدیل شدند» (پاکزاد، ۱۳۹۵: ۱۹۱).

همچنین بسیاری از صنایع جدیدی که در این دوره شکل گرفته در جنوب تهران استقرار یافتند؛ به‌گونه‌ای که جنوب یک موقعیت صنعتی را پیدا کرد و گروه‌های وابسته به آن به‌ویژه طبقه کارگر در این بخش سکنی گزیدند. در نتیجه این فرایند «روند صنعتی شدن و گروه‌های اجتماعی جدید وابسته به آن بیان جغرافیایی می‌یافتند. این امر روند قطب‌بندی اساسی ساختار شهر را که در قرن نوزدهم آغاز شده بود حفظ می‌کرد و به آن شتاب می‌بخشید» (مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۲۳).

سیاست‌های شهری مانند عدم نوسازی نواحی مرکزی و آسیب به آن و ایجاد تسهیلات و امکانات جدید در شمال تهران، باعث مهاجرت بخشی از افراد برخوردار از محله‌های محروم به مناطق شمالی شد. روندی که از آن تحت جدایی‌گزینی مبتنی بر اسکان یاد شده است. در گذشته در اطراف بازار تهران خانه‌های بزرگی وجود داشت که «متعلق به اشراف بزرگ و متوسط بود، اما از دوره سلطنت رضاشاه، نخست اشراف از منطقه سنتی خود دوری گزیدند و سپس بازرگانان درجه اول و به مرور بازاریان متوسط، محله‌های بازار و منطقه سنتی خود را ترک گفتند و در بخش‌های جدید پدیدآمده در تهران بزرگ سکونت گزیدند که این امر از

يك سو بازار را به معنای پایگاه اقتصادی (خرید و فروش) گسترش داد و خانه‌های محله بازار از حالت سکونتی به تجاری مبدل ساخت و از سوی دیگر، گروه‌های جدیدتر اجتماعی که منزلت اقتصادی بالایی نداشتند ساکن خانه‌های محله بازار شدند» (تکمیل همایون، ۱۳۷۹ ج ۳: ۸۳).

به تدریج با تضعیف روابط سنتی محله‌ها و مهاجرت افراد برخوردار به مناطق شمالی جدایی‌گزینی مبتنی بر ویژگی‌های اسمی مانند قومیت جای خودش را به «جدایی‌گزینی طبقاتی» داد. به عبارت دیگر «ملاک سکونت در محله‌های جدید، بیشتر ثروت، پایگاه اجتماعی، تحصیلات و درآمد اهالی شد تا اشتراک در مذهب و قومیت ایشان» (پاکزاد، ۱۳۹۵: ۱۸۵). با مهاجرت این دسته از افراد از مناطق مرکزی شهر، بخشی از این منطقه مورد تعرض بازار قرار گرفت و فضاهای تجاری به درون فضاهای مسکونی رُسوخ کرد. در نتیجه تفکیک کارکردی و جدایی‌گزینی اسکان در شهر «جامعه کم‌کم طبقاتی می‌شود و بین محله‌های شهر اختلافی طبقاتی پدیدار می‌گردد و بدان‌ها شناخته می‌شود: محله متولین، محله کارمندان، مرکز تجارت و مرکز صنعت از یکدیگر مجزا و مشخص می‌گردد. ضمن این تغییر و تبدیل، نقاطی که قبلاً به منظوری ساخته شده و با ساختمان‌های جدید که با و سائل جدید بنا می‌کنند قابل مقایسه نیست و به اصلاح از مُد افتاده است، یا به عللی از استفاده از آن صرف نظر می‌کنند، متروک و کم‌قیمت می‌شود و عده فقیرتری در آن سکنی می‌گزینند» مانند محله عودلاجان و اطراف کوره‌ها (حکمی، ۱۳۴۱ الف: ۱۷).

روند مهاجرت به شهر تهران نیز رشد یافته بود. در طی دهه دوم این دوره بود که به تدریج «مناطق اسکان غیررسمی» در تهران شکل گرفت. مهاجران ابتدا در بخش‌های قدیمی شهر سکونت گزیدند. آنان در این بخش‌ها یک اتاق را اجاره می‌کردند و اسکان می‌یافتند. همین امر باعث تراکم جمعیتی این مناطق شد. در این زمینه گفته شده «این منطقه یک سوم مساحت پایتخت را تشکیل می‌دهد و نیمی از جمعیت در اینجا زندگی می‌کنند» (گراهام، ۱۳۵۸: ۲۶).

مناطق مرکزی تادهه ۱۳۱۰ به اشباع رسید. تراکم و شلوغی این بخش از جمعیت شهر باعث شد بسیاری از خانواده‌های ثروتمند از این بخش مهاجرت کنند و در «مناطق مرغوب‌تر» خانه بسازند و اسکان یابند (حکمی، ۱۳۴۳ ب: ۱۷). روند اجاره‌نشینی نیز رشد یافته بود. بر اساس سرشماری سال ۱۳۱۱ «کل خانه‌های شهر تهران ۲۸۰۴۵ باب بوده که ۶۳٫۲٪ آن‌ها شخصی و ۳۶٫۳٪ اجاره‌ای بوده است» (طالقانی، ۱۳۶۹ ج ۱: ۱۴). افزایش روند اجاره‌نشینی نیز به تشدید ناپایداری مسکونی در شهر منجر شده بود.

۳-۴. بخش سوم: دوره پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ه.ش.)

۳-۴-۱. برنامه‌های عمرانی و تعمیق نابرابری‌ها از خلال اجرای آن‌ها با تثبیت دولت پهلوی بعد از دهه ۳۰ ش.، در نتیجه قرارداد جدید نفتی درآمد‌های دولت افزایش پیدا کرد؛ به‌گونه‌ای که از ۳۴ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به ۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۳ و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، به حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۶-۵۲۵). نحوه هزینه‌کرد درآمدها و همچنین توسعه جامعه به‌واسطه برنامه‌های عمرانی تنظیم می‌شد. در نتیجه اجرای این برنامه‌ها، ایران تغییرات ژرفی را تجربه کرد. آنچه از بررسی این برنامه‌ها برای این نوشتار مهم است نابرابری‌ها و مهاجرت‌های گسترده‌ای است که از خلال اجرای آن‌ها پدید آمد.

به دلیل برخی از کشمکش‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی، دستاوردهای برنامه عمرانی اول و دوم چندان نبود. از برنامه عمرانی سوم (۴۶-۱۳۴۱ ش) بود که موتور تغییر در همه بخش‌ها به حرکت درآمد. هدف این برنامه، افزایش درآمد ملی کشور و توزیع عادلانه‌تر آن و ایجاد اصلاحاتی در بخش کشاورزی بود. برنامه‌ریزان کشور دریافته بودند «لازمه پیشرفت کشور این است که گروه‌های بزرگی از جمعیت تدریجاً دست از مشاغل کشاورزی دست کشیده و به‌سوی سایر مشاغل روی آوردند و در عین حال، پیشرفت صنعتی کشور آن چنان باشد که بتواند به‌آسانی برای این دسته از کارگران شغل ایجاد کند» (اکبری و لیلانز، ۱۳۸۹: ۳-۵). به‌رغم توجه به بخش کشاورزی، کم‌ترین رشد نصیب آن شد و سایر بخش‌ها رشد قابل توجهی داشتند. در کل برنامه از دست‌یابی به هدف اصلی خود یعنی بهبود وضعیت معیشت و کاستن از شکاف طبقاتی به‌ویژه بین شهر و روستا ناکام ماند (لیلانز، ۱۳۹۲: ۱۰۶-۹۰). از عملکرد برنامه سوم می‌توان نتیجه گرفت که «به‌تشدید فاصله میان شهر و روستا انجامید و مقدمات عظیم‌ترین موج مهاجرت داخلی و سیلاب امواج انسانی تاریخ ایران را از روستا به شهر و پیامدهای سیاسی-اجتماعی بعدی آن فراهم کرد» (اکبری و لیلانز، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۰).

دو هدف عمده برنامه عمرانی چهارم (۱۳۴۷-۵۱ ش)، تسریع رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی از راه افزایش قدرت تولید با اتکا بیشتر بر توسعه صنعتی و توزیع عادلانه‌تر درآمد به‌واسطه گسترش خدمات اجتماعی بود. در این برنامه سهم بخش کشاورزی از اعتبارات به ۵٫۶٪ رسید و در عوض اعتبار بخش صنعت نسبت به برنامه سوم ۷ برابر افزایش یافت. سند برنامه، محدودبودن افزایش سرعت تولید در بخش کشاورزی نسبت به بخش صنعت

برای افزایش رفاه مردم را علت این تغییر جهت ذکر می‌کند. در مجموع، عملکرد برنامه چهارم چشم‌گیر بود؛ به‌گونه‌ای که متوسط رشد تولید ناخالص ملی کشور، بین ۱۳٫۱ تا ۱۵٫۶٪ بود. بخش نفت و صنعت با میانگین رشد ۱۵ و ۱۴٫۷٪ بیشترین رشد را به خود اختصاص دادند در حالی که متوسط رشد بخش کشاورزی ۵٫۵٪ بود. به دلیل نرخ رشد بالای سایر بخش‌های اقتصادی در مقایسه با بخش کشاورزی، سهم این بخش در تولید ناخالص ملی کاهش یافت و از ۲۳٫۷٪ در سال ۱۳۴۶ به ۱۵٫۸٪ در سال ۱۳۵۱ رسید (لیلاز، ۱۳۹۲: ۲۲۰-۱۷۶).

همانند برنامه‌های پیش اهداف برنامه پنجم (۵۶-۱۳۵۲ ش) تأکید بر رشد و توزیع عادلانه‌تر درآمد بود. از اهداف دیگر این برنامه، توجه به بخش کشاورزی و عمران ناحیه‌ای بود. به‌رغم تأکید بر بخش کشاورزی، نه در میزان اعتبارات و نه در میزان رشد، این بخش قابل مقایسه با سایر بخش‌های نبود؛ به‌گونه‌ای که تنها ۶٫۶٪ از اعتبارات به بخش کشاورزی تعلق گرفت و نسبت به سایر برنامه‌ها کاهش چشم‌گیری را نشان می‌داد. از نظر رشد بالاترین اولویت به برنامه‌های عمران شهری داده شد که ۶۳٫۵٪ نسبت به برنامه چهارم افزایش یافت. توجه به بخش مسکن شهری ناشی از افزایش بی‌رویه مهاجرت به شهرهای بزرگ بود. همچنین سهم بخش کشاورزی از اقتصاد کشور به کم‌ترین میزان خود در سال ۱۳۵۶ یعنی به میزان ۸٫۷٪ رسید، این در حالی بود که هنوز حدود ۳ میلیون نفر (۳۴٪) در بخش کشاورزی مشغول به فعالیت بودند و ۵۱٪ جمعیت در روستاها زندگی می‌کردند. افزایش فاصله بخش‌ها هم به لحاظ سهم و هم به لحاظ ارزش افزوده بدین معنی بود که روستاها دیگر جای مناسبی برای زندگی نیستند و همان‌طور که هویدا گفت بود این دولت و برنامه پنجم، برنامه شهر هستند نه روستا (لیلاز، ۱۳۹۲: ۱۳-۳۱۲، ۳۲۴ و ۱۱-۴۰۹).

همچنین در طی برنامه‌های سوم و چهارم عمرانی اصلاحات ارضی به اجرا درآمد که در نهایت بر اساس آن روابط ارباب-رعیت در ایران فروپاشید. در نتیجه اصلاحات ارضی، ۱٫۳ میلیون خانواده صاحب زمین شدند. البته همه به یک اندازه صاحب زمین نشدند و زمین تقسیم شده در میان بخش زیادی از روستاییان آن قدر کم بود که کفاف زندگی آنان را نمی‌داد. حدود ۶۸ درصد از دهقانان کم‌تر از ۵ هکتار زمین دریافت کردند در حالی که حداقل زمین لازم برای تأمین معاش یک خانواده در نواحی خارج از شمال کشور ۷ هکتار بود. در کل به ازای هر دو خانواده‌ای که صاحب زمین شدند یک خانواده فاقد زمین بود و برابر هر خانواده‌ای که زمین کافی به او یعنی ۷ هکتار داده شده به سه خانواده دیگر برای تأمین زندگی آن‌ها زمین کافی داده نشد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۵۰؛ ازکیا، ۱۳۶۵: ۹۴-۸۵ و ۲۷-۱۳۶).

برنامه اصلاحات ارضی با توجه به موارد زیر منجر به افزایش نابرابری در روستاها و مهاجرت بخشی از روستاییان به شهرها شد: الف) اصلاحات ارضی دیر هنگام شروع شد، زیرا مهاجرت روستاییان به شهرها حدود یک دهه قبل شروع شده بود، ب) زمین به صورت نابرابر در بین روستاییان تقسیم شد، چراکه ساخت روستایی قبل از اصلاحات ارضی به عنوان مبنایی برای تقسیم مزایا عمل کرد و لذا فقیرترین اقشار مانند رعایا و خوش نشینان کم‌ترین و اقشار ثروتمند مانند مالکان و دهقانان بیشترین بهره را از اصلاحات ارضی بردند. ج) توزیع نابرابر مزایایی در بین شرکت‌های روستایی و در آن‌ها به عمیق‌تر شدن فاصله بین روستاییان انجامید و غیره.

رشد جمعیت و حرکت آن نیز طی این دوره قابل توجه بود. برای مثال، جمعیت کشور از ۱۴۶ میلیون در ۱۳۱۹ ش. به ۳۳۷ میلیون در ۱۳۵۵ ش. رسید (باری، ۱۹۷۲: ۵۲). در سال‌های ۱۳۳۵ الی ۱۳۴۵ ش. جمعیت شهری در ایران تقریباً دو برابر شد و میزان شهرنشینی با رشد سالیانه ۴۹ درصدی، از ۳۱٫۴٪ به ۳۹٪ افزایش یافت (پاکزاد، ۱۳۹۵: ۲۶۶ و ۳۱۹).

یکی دیگر از ویژگی‌های جمعیت کشور در این دوره، عدم تعادل شدید جمعیت در گستره فضایی کشور بود. بر اساس سرشماری سال ۱۳۳۵ تهران ۸٪ از کل جمعیت کشور و ۲۵٫۲٪ از جمعیت شهرنشین کشور را در خود جای داده بود. این نسبت به ترتیب در سال ۱۳۴۵ برابر با ۱۰٫۵ و ۲۷٫۸٪ و سال ۱۳۵۵ برابر ۱۳٫۴ و ۲۸٫۲۶٪ بود (طالقانی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۲).

در سال ۱۳۵۵ جمعیت تهران نسبت به جمعیت ۷ شهر بزرگ دیگر کشور بسیار بیشتر بود: حدود ۱٫۲۲۵ هزار نفر (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۳). مهاجرت نیز یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل افزایش نسبت شهرنشینی بود. نسبت مهاجرت از روستا به شهر بین دو سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ از کل حرکت جمعیت به ۹۰٪ رسید. تهران و شهرهای اطراف آن یعنی ری و تجریش ۵۰٪ از مهاجرین را به خود جذب کردند (باری، ۱۳۶۳: ۴۴-۴۳).

در مجموع در نتیجه اجرای برنامه‌ها عمرانی به سرعت از سهم بخش کشاورزی کاسته شد، به اهمیت بخش صنعت و نفت افزود و سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را به بخش شهری اختصاص داد، «غول مهاجرت داخلی» را به حرکت درآورده بود و نابرابری‌ها را تعمیق بخشید (لیلاز، ۱۳۹۲: ۳۲۴).

1. Bharier
2. Halliday
3. Bharier

۲-۳-۴. تشديد نابرابري در پهنه فضايي کشور

با افزايش سهم نفت در اقتصاد ايران، اعتبارات قابل توجهي براي بخش صنعت فراهم شد. براي مثال دهه چهل و پنجاه اوج توسعه صنعتي ايران و حمايت دولت از اين بخش به صورت مستقيم و غيرمستقيم بود. مداخله مستقيم دولت در بخش صنعت از طريق بودجه‌اي بود که در قالب برنامه‌هاي عمراني به اين بخش اختصاص مي‌يافت. به طور متوسط ۴۴٪ از سرمايه‌گذاري در صنايع توسط دولت انجام گرفته بود (هاليدی، ۱۳۵۸: ۱۴۱-۱۳۸).

نقش غيرمستقيم دولت در قالب سياست‌هاي مالي و صنعتي يعني انواع حمايت‌هاي (فروش کارخانه‌هاي دولتي به بخش خصوصي، پرداخت وام کم‌بهره و تخفيف و معافيت مالياتي) بود که از بخش خصوصي مي‌کرد (بشيريه، ۱۳۹۳: ۷۹ و ۱۳۴). درحالي که در سال ۱۳۳۵ ش ۶۹۴ واحد صنعتي بزرگ در کشور وجود داشت در سال ۱۳۴۵ به ۲،۶۶۱ و در سال ۱۳۵۱ به ۵،۶۵۱ واحد رسيد (گراهام، ۱۳۵۸: ۵۰؛ باري، ۱۳۶۳: ۷۷-۲۷۸).

سرمايه‌گذاري و حمايت‌هاي که دولت از بخش صنعت مي‌کرد نصيب اقليت خاصي از طبقه بورژوازي شد؛ به گونه‌اي که تعدادي خانواده محدود از طبقه بورژوازي سهم عمده‌اي از کارخانه‌هاي صنعتي را به خود اختصاص داد. در مجموع «بورژوازي بالا متشکل از ۱۵۰ خانواده بود که ۶۷٪ از تمام صنايع و مؤسسات مالي را در اختيار داشتند». اين خانواده‌ها کاملاً به دولت وابسته بودند و رابطه دولت با آنان از نوع «حامي پروري» بود (بشيريه ۱۳۹۳: ۷۰ و ۷۳).

به لحاظ جغرافيايي، بخش زيادي از سرمايه‌گذاري‌ها نصيب تهران شد. طبق برآوردهاي سازمان برنامه «بيش از يک سوم مجموع سرمايه‌گذاري‌ها در شهر تهران به عمل آمده و دوسوم کليه سرمايه‌هاي خارجي (به استثناء نفت) در تهران و منطقه اطراف آن به کارانداخته شده است. درنتيجه ۵۱،۰٪ [کليه کالاها صنعتي کشور در تهران توليد] مي‌شد (فرمانفرومائيان و گروئن، ۱۳۴۷ ج ۱: ۳۱).

آمار ديگري در مورد واحدهاي بزرگ صنعتي نشان مي‌دهد «۳۱٪ از کليه کارخانه‌ها و ۳۷٪ کارگران و ۵۸٪ ارزش افزوده و ۶۲٪ افزوده توليد ناخالص ملي متعلق به تهران است» (همان: ۵۷). به همين ترتيب تهران در اين سال‌ها علاوه بر اين که مرکز صنعتي شده بود مرکز بازرگاني، آموزشي و بهداشتي نيز شده بود «تقريباً کليه بانک‌ها و شرکت‌هاي هواپيمايي و ساير مؤسسات بازرگاني در تهران تاسيس شده» بودند (همان: ۳۲).

نابرابری در کنار افزایش تورم در دهه ۵۰ زندگی سختی را برای اکثریت مردم ایران به ویژه روستایان فقیر و طبقه حاشیه شهری رقم زده بود. ۲۰٪ خانواده‌های طبقات بالا سهم خود را از هزینه‌ها از ۵۱٫۷۹٪ در سال ۳۹-۱۳۳۸ به ۵۵٫۶۵٪ در سال ۵۳-۱۳۵۲ افزایش دادند، اما سهم ۴۰٪ از خانواده‌های طبقات پایین از ۱۳٫۹٪ به ۱۱٫۹۶٪ کاهش یافت (فوران، ۱۳۸۰: ۴۹۱). به همین ترتیب شاخص ضریب جینی تا سال ۱۳۴۷ بهبود نشان می‌داد اما از دهه پنجاه این شاخص با سرعت بی‌سابقه‌ای روبه‌افزایش بود و تا سال ۱۳۵۴ به ۰٫۵۰۳ یعنی بالاترین نقطه در تاریخ ایران تا آن زمان رسید (لیلاز، ۱۳۹۲: ۵۴۷-۵۴۶).

۴-۳-۳. جهش نابرابری در شهر تهران و زوال هرچه بیشتر مناطق مرکزی

۴-۳-۳-۱. طرح جامع: ایجاد نابرابری به واسطه تعیین جهت و محدوده توسعه شهر
اولین طرح جامع شهری که در سال ۱۳۴۷ به تصویب رسید اساساً طرح کاربری زمین برای هماهنگ کردن رشد بافت شهر بود. مشکلات اصلی شناسایی شده شهر تهران در این طرح عبارت بودند از گسترش بی‌رویه و بدون طرح شهر، مهاجرت گروه‌های کم‌درآمد، تراکم بالایی جمعیت به ویژه در مناطق مرکزی، گسترش مراکز و فعالیت‌های تجاری و زیرساخت‌های ناکافی (اهرایبان، ۱۳۹۶). روی هم رفته درحالی‌که راه حل مشکلات شهر تهران در همه حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فضای بود اما تنها بر تغییرات محیطی تأکید شد تا به واسطه آن «نظم جدید بر بافت فیزیکی موجود حاکم شود» (مدنی پور، ۱۳۸۱: ۳۳۹).
برای نحوه توسعه شهر در طرح جامع چندین پیشنهاد ارائه شد که در نهایت توسعه خطی با تأکید بر غرب تهران پذیرفته شد (فرمانفرمایان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۱ و ۲). همچنین در طرح برای سایر نقاط شهر پیشنهادها ارائه شده بود. برای جنوب تهران که اطراف آن را کوره‌های آجرپزی و زاغه‌ها تشکیل داده بودند تنها یک پارک بزرگ پیشنهاد شده بود زیرا «از آنجای که این قسمت از لحاظ سکونت دارای آب‌وهوای نامساعدی بوده است و احیای زاغه‌های جنوب مستلزم تحمل هزینه‌های گرانی است» و پیشنهاد شده اراضی آن توسعه نیابد (فرمانفرمایان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۳: ۴). هدف طرح برای مرکز شهر کاهش تراکم آن، تبدیل بازار به عمده‌فروشی و «درهم‌کوبیدن» محله‌های بود که شرایط مطلوبی برای خانه‌سازی نداشتند. در باب شمال و شمیران هم آمده است این بخش به دلیل هوای متبوع جمعیت زیادی از جمله طبقات بالا را به خود جذب کرده است و تراکم جمعیت زیادی ندارد (همان).

منطقه عباس آباد بیش از همه مورد توجه بود. هدف توسعه این بخش از شهر، ایجاد مراکز تجاری و اداری بود: «آخرین اقدام در آبادسازی تهران تا این تاریخ ایجاد و احداث «شهستان پهلوی» در عباس آباد است که خود یکی از بزرگ‌ترین برنامه‌های شهرسازی جهان است» (کریمیان، ۱۳۵۵: ۳۷۴). در طرح پیش‌بینی شده بود با توسعه عباس آباد بسیاری از ساختمان‌ها اداری و تجاری به این بخش گرایش پیدا خواهند کرد و با ایجاد سیستم حمل و نقل اهمیت هسته مرکزی «به کلی از بین» می‌رود (فرمانفرمائی‌ان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۳: ۱۵).

۲-۳-۳-۴. مهاجرت، تغییرات جمعیت و تراکم فضایی فقر در قالب حاشیه‌نشینی و گودنشینی با سرمایه‌گذاری‌های عظیم در تهران، مهاجرت از سایر نقاط کشور به این شهر شدت گرفته بود. رشد جمعیت تهران در دهه سی با رقم سالانه ۶٫۶۸٪ به اوج رسیده بود. رشد طبیعی جمعیت شهر در سال حدود ۲۰۰ هزار نفر و تعداد مهاجرانی که هر سال جذب تهران می‌شوند ۷۰ هزار بودند (کریمیان، ۱۳۵۵: ۷۶-۳۷۵). توزیع جمعیت و لذا تراکم جمعیت تهران در نتیجه افزایش جمعیت بین همه مناطق و محله‌ها یکسان نبود: «بیشترین تراکم جمعیت در ناحیه‌ای است که از شمال به خیابان مولوی و میدان اعدام، از جنوب به خیابان شوش، از مغرب به خیابان خانی‌آباد و از مشرق به خیابان دروازه‌غار و کوچه‌باغ انگوری، محدود است»^۱ (امانی، ۱۳۴۳: ۴۸).

مهاجرت‌ها به ناهمگنی قومی و شکل‌گیری محله‌های قومی به‌ویژه در میان محله‌های فرودست در شهر دامن زده بود. همین عامل در محله‌ها «بارها باعث مناقشه و جدایی درون محله‌ای نیز شد» (بیات، ۱۳۹۶: ۶۵). همچنین در دهه سی و چهل مناطق حاشیه‌نشین به سرعت گسترش یافتند (مرتضوی تبریزی، ۱۳۹۳: ۲۰۹). منشأ بسیاری از حاشیه‌نشینان - حدود ۶۳٪ - «از قشرهای گوناگون دهقانی است اما برخلاف آنچه مشهور است قشرهای مزبور در خوش‌نشینان، یعنی روستاییان فاقد زمین و بدون نسق، خلاصه نمی‌شود». برخی از آن‌ها از دهقانان صاحب نسق و تعداد کمی هم خُرده‌مالکان بودند (کازرونی و گلابی، ۱۳۵۰: ۵۳)، یعنی بخشی از روستاییان که زمین تقسیم شده بین آنان کفاف زندگی‌شان را نمی‌داد. سکونتگاه‌های تصرف شده و مناطق حاشیه‌نشین توسط مهاجران و برخی از فرودستان شهری در بسیاری از مناطق شهر تهران وجود داشت اما بیشتر

۱. تقریباً بخشی از محدوده فعلی محله هرندی یا دروازه‌غار.

آن‌ها در کنار کوره‌ای جنوب تهران که مانند «کوره‌های شیطانی انقلاب صنعتی» بودند رشد کردند (بیات، ۱۳۹۶: ۶۰). مهاجرت به شهر تهران و نابرابری در این شهر آن قدر زیاد بود که «تا اواسط دهه ۱۳۵۰، تهران دارای حدود ۵۰ محله تهیدست نشین و حاشیه نشین شده بود [...]». ساکنان محلات تهیدست نشین و مناطق تصرف شده بر روی هم ۳۵٪ از کل جمعیت [شهر تهران] را شامل می‌شدند (بیات، ۱۳۹۶: ۵۸ و ۶۴).

۳-۳-۴. جدایی‌گزینی مبتنی بر اسکان

در این سال‌ها تراکم و پایین آمدن کیفیت زندگی در مناطق مرکزی سهمی زیادی در مهاجرت از این مناطق داشت، لذا: «به تدریج، ساکنان متمول محله‌های قدیمی خانه‌ها خود را در محله‌های پُرجمعیت را ترک کرده و به ساختن خانه‌های جدید در نواحی مرغوب‌تر علاقه نشان دادند» (اهریان، ۱۳۹۶: ۲۰۷). با مهاجرت این جمعیت، این بخش از تهران فاقد سرمایه کافی برای بازسازی منازل زوال یافته‌اش شد و همین امر باعث شد این مناطق از «مد» بیفتند و «متروک و کم‌قیمت» شوند که همگی نشان از زوال این محلات دارد. در یک فرایند دیگر این امر باعث شد که ساکنان مهاجر و طبقات پایین بیشتر در این مناطق اسکان‌گزینند (حکمی، ۱۳۴۳: ب: ۱۷). از سوی دیگر مهاجرات اقشار برخوردارتر به شمال شهر تهران «تعداد اجتماعی» مناطق مرکزی و جنوبی را به هم زد «در نتیجه محلات جنوب شهر نه تنها از لحاظ تراکم به سطح خطرناکی رسیده [بودند] بلکه سکنه آن کم‌وبیش متعلق به طبقه پایین» بودند (فرمانفرمائی‌ان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۱: ۲۷ و ۵۲).

در این سال‌ها جدایی‌گزینی ساکنان بیش از آنکه مبتنی بر ویژگی‌های اسمی (مذهبی و قومی) باشد بر عناصر اقتصادی استوار بود. در گذشته ساکنان در شهر به صورت «جزیره‌های» مختلف مجاور هم زندگی می‌کردند که طبقات مختلف در این جزیره‌ها زندگی می‌کردند «اما تغییراتی که در ارزش‌های اجتماعی به وجود آمده، این نحوه توزیع طبقاتی اجتماعی شهر را از بین برده، به طوری که تا حدی اکنون طبقات مختلف از لحاظ محل سکنی متمایز شده‌اند و افراد طبقات متوسط و بالا برای نشان دادن تشخیص در محلات اعیانی و نیمه‌اعیانی زندگی می‌کنند» (فرمانفرمائی‌ان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۲: ۲۸). این جدایی‌گزینی تجلی فضایی یافته بود؛ به گونه‌ای که در یک پیوستار طبقات بالا در شمال و فرودستان شهری و مهاجران کم‌درآمد در مرکز و جنوب شهر سکنی گزیده بودند.

در همین زمان جنوب و مرکز شهر مورد غفلت واقع شده بود. به عبارت دیگر ظهور دوگانه شمال و جنوب بیشتر محصول این دوره است؛ به گونه‌ای که از آن تحت عنوان «تجزیه کامل

جامعه‌شناختی جمعیت شهری» یاد شده است، بدین معنی که در دوره‌های قبل «در محلات قدیمی همه جور خانواده‌های زندگی می‌کردند [...]». اما این همه هنگامی دستخوش تغییر شد که ثروت جدید، در مورد تهران، به حرکتی کاملاً نسنجیده و برنامه‌ریزی نشده به سوی بخش‌های شمالی شهر و ساختن خانه‌های منجر شد که ساختمان بسیاری از آن‌ها در نتیجه زمین‌های مجانی که دولت به افسران ارتش و کارمندان ارشد داده بود، با سهولت بیشتری انجام می‌گرفت. آسیب ناشی از این جابه‌جایی هنگامی به نهایت خود رسید که با سکونت‌گزیدن مهاجران فقیر در مناطق روبه‌زوال و خروج ثروتمندان از آن‌ها، مقامات مسئول حفاظت محیط‌زیست و بازسازی محلات قدیمی شهر را به دست فراموشی سپردند» (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۸-۹۷). در طی این فرایند بود که زوال مناطق مرکزی شدت گرفت و آن‌ها از «مد» افتادند. اما هنوز موارد زیادی درباره نابرابری در شهر و زوال محلات مرکزی وجود دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

در این سال‌ها، منطقه بازار از ازدحام جمعیت و ساختار فضایی از هم‌گسیخته‌اش رنج می‌برد. بازار در این سال‌ها به‌رغم انتقال برخی از فعالیت‌هایش به مناطق دیگر روبه‌گسترش بود. خیابان‌های اطراف بازار به دلیل جذب جمعیت و عرض کمشان «بسیار پُرآزدحام» بودند و هرروز بر ازدحام و آشفتگی وضع عبور و مرور افزوده می‌شد (فرمانفرمائی‌ان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۲: ۳-۱۹ و ۳-۲۱).

سازوکار تعیین قیمت به‌ویژه در بخش زمین و مسکن و تورم نیز هرچه بیشتر به نابرابری‌های طبقاتی و فضایی در شهر تهران عمق می‌بخشید. به دلیل تورم، سرمایه‌گذاران این بخش به سودهای کلانی دست یافته بودند و هرروز فشار مضاعفی به فقرای شهری و مستأجران وارد می‌شد (مدنی‌پور، ۱۳۸۱: ۱۸۶). طی این سال‌ها اجاره‌نشینی به یکی از مسائل عمده شهر تبدیل شده بود. در فاصله سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۳ ه.ش. میزان اجاره‌بها ۱۵ برابر افزایش یافت و در دو سال بعد به ترتیب دویست درصد و صد درصد به قیمت اجاره‌بها افزوده شده (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۷۹). از عمده نتایج نرخ بالایی اجاره‌نشینی و افزایش قیمت اجاره‌بها، ناپایداری مسکونی و فقر بخشی از مستأجران بود.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

فرایند چگونگی زوال محلات هسته تاریخی شهر تهران، الگویی مشابه با ادبیات نظری و به تبع جوامع دیگر البته همراه با برخی از تفاوت‌ها را نشان می‌دهد. برای مثال، در دوره

قاجار، هرچند کشور به مرحله صنعتی شدن نرسید، اما با پایتخت شدن تهران و تمرکز منابع در این شهر، موجی از مهاجرت و افزایش جمعیت را به همراه داشت. از سوی دیگر، پیرامونی شدن اقتصاد کشور و اقدامات دولتمردان قاجار به بروز بحران‌های اقتصادی انجامید. برای مثال، صنایع کارگاهی انهدام و کارگران بیکار شدند و تورم و گرانی افزایش یافت. همه این موارد منجر به افزایش فقر و شکل‌گیری طبقه حاشیه شهری منجر شد (اشرف، ۱۳۵۹؛ رئیس طوسی، ۱۴۰۰؛ سیف، ۱۳۷۳؛ فوران، ۱۳۸۰). در سطح شهر نیز با تخریب حصار شاه‌طهماسب و احداث حصار ناصری، توسعه کالبدی شهر را به سمت شمال تسریع کرد و به تبع آن، محلات جنوبی از روند توسعه بازماندند (کریمیان، ۱۳۵۵).

این در حالی بود که مهاجران از جمله مهاجران کم‌مهارت و طبقه حاشیه شهری از قبل در این محلات چه در داخل شهر و چه بیرون شهر اسکان گزیده (اتحادیه، ۱۳۹۵) و در تشدید شکاف‌های اجتماعی شهر اثرگذار بودند (مدنی‌پور، ۱۳۸۱). موارد فوق منجر به شکل‌گیری شکاف آشکاری بین محلات مختلف شد؛ به گونه‌ای که آن‌ها از نظر کالبدی، اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر تفاوت‌های فزاینده‌ای پیدا کردند (اتحادیه، ۱۳۹۵؛ ملکی زاوش، ۱۳۷۰). بر این اساس، نخستین ریشه‌های نابرابری فضایی و زوال محلات در این دوره شکل گرفت. در دوره پهلوی اول، در سطح ملی نابرابری‌ها شکلی نوین به خود گرفت و به طور مستقیم متأثر از سیاست‌گذاری‌های دولت مرکزی شد. با افزایش درآمدهای ملی، سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و ساختمان‌سازی افزایش یافت، درحالی‌که بخش کشاورزی مورد غفلت واقع شد. تمرکز این سرمایه‌گذاری‌ها به ویژه در بخش صنعت، بیش از هر جای دیگر در شهر تهران صورت پذیرفت (باری‌یر، ۱۳۶۳). این روند، به تشدید مهاجرت به تهران و افزایش جمعیت آن انجامید (طالقانی، ۱۳۶۹ ب). در مقیاس شهری، تخریب حصار ناصری، شتاب شهر به سمت شمال و غرب تهران را افزایش داد. طی این فرایند، الگوی جایگزینی جمعیتی مشخصی را به دنبال داشت: مهاجران و طبقه حاشیه شهری عمدتاً در محلات جنوبی سکنی گزیدند، درحالی‌که ساکنان بومی و متمول این محلات به تدریج به محلات نوساز شمال شهر کوچ کردند. هم‌زمان، رخنه تدریجی کاربری‌های تجاری (بازار) به عرصه‌های مسکونی مرکز شهر، همراه با مداخلات نوسازی دولتی، به تشدید زوال این هسته تاریخی انجامید (اژدری، ۱۳۴۳؛ تکمیل‌همایون، ۱۳۷۹، ج ۳). در پی نوسازی شهر و احداث خیابان‌ها و محلات جدید، تفکیک ساختاری شهر و گروه‌های اجتماعی مرتبط به آن، تبلور فضایی یافت. این امر به شکل‌گیری پهنه‌های اختصاصی با کارکردهای صنعتی، تجاری، اداری و مسکونی انجامید (پاکزاد، ۱۳۹۵؛ حکمی، ۱۳۴۳).

برای نمونه، منطقه مرکز شهر عمدتاً نقش تجاری به خود گرفت، شمال و جنوب شهر کارکرد مسکونی پیدا کردند و محدوده شمالی میدان توپخانه به کانون فعالیت های اداری تبدیل شد. البته این تمایزات فضایی با شکاف های عمیق اجتماعی نیز همراه بود؛ به گونه ای که قشرهای ساکن در این مناطق از ویژگی های اجتماعی-اقتصادی کاملاً متفاوتی برخوردار بودند. برای نمونه، حاشیه نشینان و مهاجران عمدتاً در مرکز و جنوب شهر ساکن شدند، در حالی که طبقه متوسط نوظهور در محلات نوساز شمال شهر اسکان یافتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹). بخشی از تمایزات و لایه بندی فضایی شهر، در قالب جدایی گزینی مسکونی تجلی یافت. بر اساس این الگو، همان گونه که پیش تر اشاره شد، گروه های کم درآمد و مهاجران در مناطق مرکزی و جنوب شهر، متمرکز شدند، در حالی که ساکنان بومی و متمول این محلات به تدریج به دیگر نقاط شهر کوچ کردند. این شکل از جدایی گزینی که برآیند هجوم و جانشینی (فیالکوف، ۱۳۸۳) بود، در کنار تخریب محلات مرکزی ناشی از سیاست های شهری و رخنه تدریجی بازار به عرصه های مسکونی به تشدید و تعمیق زوال این دسته از محلات انجامید.

در دوره پهلوی دوم، در سطح ملی، افزایش درآمدها به ویژه درآمدهای نفتی و اجرای برنامه های عمرانی، به تغییرات ژرفی در کشور انجامید. در این دوره نیز اولویت با بخش های صنعت و خدمات بود و بخش کشاورزی کم تر رشد کرد. تمرکز سرمایه گذاری ها نیز در تهران و اطراف آن بود. در همان حال، اجرای دیر هنگام اصلاحات ارضی و برخی کاستی در اجرای آن، بر شدت مهاجرات روستاییان به شهرها از جمله تهران افزود. به عبارت دیگر، الگوی توسعه در این دوره، آمرا نه و وابسته بود و منافع حاصل از آن عمدتاً به مناطق، بخش ها اقتصادی و گروه های اجتماعی خاصی یعنی عمدتاً بخش های خدمات و صنعت و طبقه بورژوازی در شهر تهران محدود می شد (فوران ۱۳۸۰؛ لیلانز، ۱۳۹۲). در سطح شهر نیز، برنامه ریزی ها متأثر از اولین طرح جامع شهری، بر توسعه شهر تهران به سوی غرب تأکید داشت. از سوی دیگر، شمال شهر که پیش تر مورد اقبال طبقات بالا قرار گرفته بود، همچنان روند گسترش خود را ادامه داد. در مقابل، طرح جامع توسعه مناطق مرکزی و جنوبی را محدود کرد (فرمانفرمایان و گروئن، ۱۳۴۷، ج ۳). در همین دوره، هم زمان با مهاجرت تدریجی ساکنان بومی و برخوردار از مناطق مرکزی به سایر نقاط شهر، مهاجران کم درآمد به طور فزاینده ای در این محدوده ساکن شدند. این جایگزینی جمعیتی به تراکم بیش از حد جمعیت در مناطق مرکزی تهران انجامید (امانی، ۱۳۴۳). با افزایش مهاجرت و جمعیت شهر تهران، در این سال ها به تعداد مناطق حاشیه نشین افزوده شد و برخی از محلاتی با ترکیب الگوی چند قومی شکل گرفتند. بیشتر این محلات که شاهد مسائل مختلف بودند در مرکز و جنوب تهران پدید آمدند (بیات، ۱۳۹۶).

با افزایش تراکم مناطق مرکزی و تشدید مسائل در مناطق مرکزی، روند جدایی‌گزینی فضایی شتاب بیشتری گرفت. این امر به خروج بخشی دیگر از ساکنان متمول از محلات قدیمی و نقل مکان آن‌ها به مناطق تازه احداث انجامید (اهریان، ۱۳۹۶). این عوامل باعث شد محلات مرکزی از «مُد» بیفتند و به مناطقی «متروک و کم‌قیمت» تبدیل شوند، به گونه‌ای که جایگاه سکونت‌ی گروه‌های حاشیه شهری گردیدند که همگی نشان از زوال آن‌ها دارد (حکمی، ۱۳۴۳). در جدول زیر عمده علل زوال اجتماعی مناطق مرکزی شهر تهران در نقاط عطف تاریخی نشان داده شده است:

جدول ۱: رویدادهای نقاط عطف تاریخی در فرایند زوال هسته تاریخی شهر تهران

سطح	دوره قاجار (۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ قمری)	دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ه ش)	پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ه ش)
کلان: نظام جامعوی	- وجود تقسیم‌بندی‌های بنیادی بین اقشار جامعه - ادغام اقتصادی و تعمیق فقر و نابرابری - انتقال ارزش افزوده از روستا به شهر	- ایجاد صنایع جدید و استقرار بخش زیادی از آن‌ها در تهران - توجه اندک به بخش کشاورزی و کاهش اهمیت این بخش در اقتصاد کشور - انتقال ارزش افزوده بخش کشاورزی به شهرها - افزایش جمعیت کشور و مهاجرت به سمت تهران.	- تمرکز سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و خدمات - کاهش قابل توجه و سریع سهم کشاورزی در اقتصاد ملی - تمرکز سرمایه‌گذاری‌ها در تهران و اطراف آن - بهره‌مندی اقلیتی از خانواده‌های بورژوازی از سرمایه‌گذاری‌های - اجرای ناکارآمد اصلاحات ارضی - افزایش جمعیت و شدت گرفت مهاجرت به‌ویژه به سمت تهران
میان‌ه: شهر تهران	- رشد جمعیت شهر و شروع مهاجرت - اسکان مهاجران در جنوب و بیرون حصار - ساخت حصار جدید و توسعه شهر به سمت شمال - شکل‌گرفتن گرایش طبقات بالا به شمال شهر - شروع فرایند جدایی‌گزینی	- تخریب حصار ناصری و رشد تهران به سمت شمال و غرب - دست‌اندازی فعالیت‌های تجاری به مناطق مسکونی در مرکز شهر - آسیب به برخی از محله‌های بافت مرکزی در نتیجه تلاش برای نوسازی آن‌ها - استقرار امکانات جدید در شمال و غرب و استقرار صنایع جدید در جنوب تهران و تمرکز گروه‌های جغرافیایی وابسته به آن‌ها - متراکم‌شدن جمعیت مناطق مرکزی و افزایش ناپایداری آن‌ها - تشدید روند جدایی‌گزینی	- تمرکز سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعت و خدمات - کاهش قابل توجه و سریع سهم کشاورزی در اقتصاد ملی - تمرکز سرمایه‌گذاری‌ها در تهران و اطراف آن - بهره‌مندی اقلیتی از خانواده‌های بورژوازی از سرمایه‌گذاری‌های - اجرای ناکارآمد اصلاحات ارضی - افزایش جمعیت و شدت گرفت مهاجرت به‌ویژه به سمت تهران

الگوی زوال محلات مرکزی تهران، شباهت‌های قابل ملاحظه‌ای با ادبیات نظری و به تبع تجربیات سایر کشورها دارد، هرچند که با تفاوت‌های خاص نیز به همراه است. فرایند توسعه تدریجی کشور از دوره پهلوی اول آغاز شد و تا اواخر دوره پهلوی دوم شتاب فزاینده‌ای یافت که جریان‌های گسترده مهاجرت و شهرنشینی شتابان را در پی داشت. با این حال مهم‌ترین تمایز را باید در شیوه‌های نوسازی جامعه ایران و نظم اقتصادی-اجتماعی خاص آن جستجو کرد. در سطح کلان، این الگو در قالب توسعه‌ای آمرا نه و وابسته متجلی شده که به بازتولید نابرابری‌های ژرف و فقر گسترده انجامید. در چارچوب این الگوی توسعه، بخش‌های صنعت و خدمات در اولویت قرار گرفتند، از نظر فضایی سرمایه‌گذاری‌ها عمدتاً در تهران متمرکز شد و یک بورژوازی جدید که بر روابط حامی‌پرورانه متکی بود، بیشترین بهره را از مواهب این توسعه برد. در حالی که گروه‌های متعددی در جامعه، از جمله کشاورزان خُرده‌پا و کارگران، نه تنها سهمی از مزایای توسعه نیافتند، بلکه به شیوه‌های مختلف هزینه‌های آن را نیز متحمل شدند. به همین ترتیب، در شهر تهران نیز الگوی توسعه نابرابر با اولویت‌دهی به مناطق شمالی و غربی و اسکان مهاجران لایه‌های پایین جامعه در مناطق مرکزی و جنوبی به شکل‌گیری نابرابری فضایی عمیقی انجامید. هم‌زمان، خروج تدریجی ساکنان بومی از محلات مرکزی و محدودیت‌های اعمال شده برای توسعه این محلات یا مداخلات نامناسبی که به بافت اجتماعی آنان آسیب زد، به همراه تمرکز گروه‌های حاشیه‌ای، همگی در زوال هسته تاریخی شهر تهران سهیم بودند.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷). ایران بین دو انقلاب. مترجمان، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره (۱۳۹۵). اینجا تهران است. (مجموعه مقالاتی درباره تهران ۱۳۴۴-۱۲۶۹ هجری قمری). تهران: تاریخ ایران.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۶۵). جامعه‌شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستایی ایران. تهران: اطلاعات.
- اژدری، عباس (۱۳۴۳ الف). وسایل تنظیم امور شهری. در سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران. اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ (ص ۳-۷۱). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- اشرف، احمد و بنوعزیزی، علی (۱۳۸۶). طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. مترجم سهیلا ترابی فارسانی. تهران: نیلوفر.
- اکبری، محمدعلی و لیلاز، سعید (۱۳۸۹). تأثیر برنامه عمرانی سوم (۱۳۴۶-۱۳۴۱) در کشاورزی

- ایران. تاریخ ایران. ۵ (۶۵): ۱-۲۲.
- امانی، محمد حسن (۱۳۴۳). مسائل دموگرافیک (جمعیتی) شهر تهران. در سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران. اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ (ص ۶۲-۴۷). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- اهراییان، میثم (۱۳۹۶). موردپژوهی نابرابری فضایی و مناسبات اجتماعی مرتبط با آن در شهر تهران (۱۲۵۰ تا ۱۳۵۷). رساله دکتری. دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- باری‌یر، جولیان (۱۳۹۶). اقتصاد ایران (۱۳۴۹-۱۲۷۹). مترجم: مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حساب‌رسی. تهران: پرچم.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران. مترجم: علی اردستانی. تهران: نگاه معاصر.
- بیات، آصف (۱۳۹۱). سیاست‌های خیابانی، جنبش تھی دستان در ایران. مترجم سید اسدالله نبوی چاشمی. تهران: پردیس دانش.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۵). محله کلیمان تهران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۷). تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران (ج ۲). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی: شهرداری تهران.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۹). تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران: از ویرانه‌های دارالخلافه ناصری تا پایان دوره پهلوی. (ج ۳). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی: شهرداری تهران.
- پاکزاد، جان‌شاه (۱۳۹۵). تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران (ج ۲). تهران: آرامان شهر.
- حکمی، محمود (۱۳۴۳ الف). تاریخ جامعه‌شناسی شهر تهران و ترکیب اجتماعی این شهر در حال حاضر. در سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران (ص ۱۸-۱۳). اردیبهشت ماه ۱۳۴۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- حکمی، محمود (۱۳۴۳ ب). تهران به منزله قطب اصلی مهاجرت در ایران. در سخنرانی‌ها و گزارش‌ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران. اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ (ص ۹۲-۴۸). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- چلبی، مسعود (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی. تهران: نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۷). درباره تقسیم‌کار اجتماعی. مترجم: باقر پرهام. تهران: مرکز.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۹). خودکشی. مترجم نادر سالارزاده امیری، تهران: انتشارات دانشگاه علامه.
- ذاکرزاده، امیرحسین (۱۳۷۳). سرگذشت تهران. تهران: قلم.
- رایینگتن، ارل و واینبرگ، مارتین (۱۳۹۱). رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی. مترجم: رحمت اله صدیق سروسستانی، تهران: دانشگاه تهران.
- رئیس طوسی، رضا (۱۴۰۴). زوال نظام اجتماعی و فروپاشی دولت قاجار. تهران: نی.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸). روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی. ترجمه محمد فاضلی. تهران: آگه.
- زنجانی، حبیب‌الله (۱۳۷۵). تاریخ دویست‌ساله جمعیت تهران. در شهریار عدل و برنارد اورکاد. تهران پایتخت ۲۰۰ ساله. تهران: سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران.

- سایت تهران شناسی (۱۴۰۲)، قابل دسترسی در: <http://tehranshenasi.com>
- سراج زاده، سید حسین (۱۳۸۹). طرح پژوهشی مسائل اجتماعی محله های شهر تهران. دفتر مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهر تهران.
- سعدوندیان، سیروس؛ اتحادیه، منصوره (۱۳۶۸). آمار دارالخلافه تهران (اسنادی از تاریخ اجتماعی تهران در عصر قاجار). تهران: نشر تاریخ ایران.
- سعیدنیا، احمد (۱۳۷۶). ساختار تهران معاصر. در محمد یوسف کیانی. شهرهای ایران. (ج ۴، ۳۴۷-۳۱۹). تهران: سحاب.
- سیف، احمد (۱۳۷۳). اقتصاد ایران در قرن نوزدهم. تهران: چشمه.
- شارع پور، محمود (۱۳۸۹). جامعه شناسی شهری. تهران: سمت.
- شهری، جعفر. (۱۳۷۱). تهران قدیم (ج ۱ و ۵). تهران: معین.
- صدیقی، غلام حسین (۱۳۴۳). عوامل پیدایش ناهنجارها و بیماری های شهر ما. در سخنرانی ها و گزارش ها در نخستین سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران. اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ (ص ۲۷-۳۲۴). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- طالقانی، محمود (۱۳۶۹). مطالعات جامعه شناسی شهر تهران. (ج ۱-۲). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کارزونی، محمدرضا حسینی و هوشنگ، گلابی (۱۳۵۰). بیان آماری وضع حاشیه نشینان. بازیابی در <http://irpress.org>؛ از ۱۴۰۳/۱۰/۱۷.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۸). اقتصاد سیاسی ایران: استبداد و شبه مدرنیسم ۱۳۵۷-۱۳۰۵ (ج ۲). مترجمان: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: پایپروس.
- کدی، نیکو آر. (۱۳۸۵). ریشه های انقلاب ایران. مترجم عبدالرحیم گواهی. تهران: علم.
- کریمیان، حسین (۱۳۵۵). تهران در گذشته و حال. تهران: دانشگاه ملی.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸). ایران سراب قدرت. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: کتاب سحاب.
- لیلاز، سعید (۱۳۹۲). موج دوم تجدد آمرا نه در ایران (تاریخ برنامه های عمرانی سوم تا پنجم). تهران: نیلوفر.
- عبدالهی محمد و موسوی، میرطاهر (۱۳۸۶). سرمایه اجتماعی در ایران؛ وضعیت موجود، دورنمایی آینده و امکان شناسی گذار. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، ۶(۲۵): ۱۹۵-۲۳۴.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). تاریخ اقتصادی ایران (فاجاریه ۱۲۱۵ تا ۱۳۳۲ ق.). مترجم یعقوب آژند. تهران: گستره.
- فرمانفرمائیان، عبدالعزیز و گروه، ویکتور (۱۳۴۷). طرح جامع تهران (ج ۱-۵). تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- فوران، جان (۱۳۸۰). مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی. مترجم احمد تدین. تهران: رسا.
- فیالکوف، یانکل (۱۳۸۳). جامعه شناسی شهر. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: آگه.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۷). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران (ج ۲). تهران: دانشگاه تهران.

- مرکز آمار ایران (۱۴۰۰). سالنامه آماری کشور (بخش امور قضائی).
- مدنی‌پور، علی (۱۳۸۱). تهران، ظهور یک کلان‌شهر. مترجم حمید زرآزوند. تهران شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- ملکی زاوش، حسین (۱۳۷۰). تهران در گذرگاه تاریخ ایران. تهران: نگاه.
- مرتضوی تبریزی، مسعود (۱۳۹۳). مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی، سیاسی آن در دوران پهلوی دوم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نجمی، ناصر (۱۳۸۴). تهران قدیم. تهران: جانزاده.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). ایران: دیکتاتوری و توسعه. مترجمان علی طلوع و محسن یلفانی. تهران: علم.
- بین، رابرت کی. (۱۳۹۳). مورد پژوهی در تحقیقات اجتماعی. مترجم هوشنگ نایبی. تهران: نی.
- Amenta, E. (2009). Making the most of an historical case study: Configuration, sequence, casing, and the US old-age pension movement. *The Sage handbook of case-based methods*, 351-366.
- Bharier, J. (1972). The growth of towns and villages in Iran, 1900-66. *Middle eastern studies*, 8(1), 51-61.
- Kornhauser, R. R. (1978). *Social sources of delinquency*. Chicago: University of Chicago Press.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling alone: The collapse and revival of American community*. Simon Schuster.
- Pattillo, Mary and Robinson, John N. (2017). Poor Neighborhoods in the Metropolis. In Brady, David and Burton, Linda M. (eds.), *The Oxford Handbook of the Social Science of Poverty*. London: oxford press.
- Sampson, R. J. (2006). Collective efficacy theory: Lessons learned and directions for future inquiry. *Taking stock: The status of criminological theory*, 15, 149-67.
- Sampson, R. J. (2006). How does community context matter? Social mechanisms and the explanation of crime rates. *The explanation of crime: Context, mechanisms, and development*, 31-60.
- Sampson, R. J. (2012). *Great American city: Chicago and the enduring neighborhood effect*. University of Chicago Press.
- Shaw, C. R., & McKay, H. D. (1942). *Juvenile delinquency and urban areas*. Chicago: University of Chicago Press.
- Skogan, W. G. (1992). *Disorder and decline: Crime and the spiral of decay in American neighborhoods*. Univ of California Press.
- Wilson, W. J. (1987). *The truly disadvantaged: The inner city, the underclass, and public policy*. University of Chicago Press.
- Zukin, S. (1980). A decade of the new urban sociology. *Theory and Society*, 9(4), 575-601.

Reference's in Persian


- Abdollahi, M., & Mousavi, M. T. (2007). Social capital in Iran: Current status, future prospects, and possibility analysis of transition. *Journal of Social Welfare*, 6(25), 195–234.
- Abrahamian, E. (2008). *Iran between two revolutions* (A. Golmohammadi & M. E. Fattahi, Trans.). Tehran, Iran: Ney.
- Ahrabian, M. (2017). *A case study of spatial inequality and its related social relations in Tehran (1971–1978)*. Doctoral dissertation, Shahid Beheshti University of Tehran.
- Ajdari, A. (1964a). Urban management tools. In *Proceedings and reports from the First Seminar on Reviewing Social Issues of Tehran (Apr. 1341)* (pp. 3–71). Tehran, Iran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran.
- Akbari, M.-A., & Liraz, S. (2010). The impact of the Third Development Plan (1346–1341) on agriculture in Iran. *Tarikh-e Iran*, 5(65), 1–22.
- Amani, M.-H. (1964). Demographic issues of Tehran. In *Proceedings and reports from the First Seminar on Reviewing Social Issues of Tehran (May 1341)* (pp. 47–62). Tehran, Iran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran.
- Ashraf, A., & Bayyounesi, A. (2007). *Social classes, the state, and revolution in Iran* (S. Terabi Farasani, Trans.). Tehran, Iran: Niloofar.
- Azkia, M. (1986). *Sociology of development and rural underdevelopment in Iran*. Tehran, Iran: Ettelaat.
- Bashiriyeh, H. (2014). *Social foundations of the Iranian revolution* (A. Ardestani, Trans.). Tehran, Iran: Negahe Moaser.
- Bayat, A. (2012). *Street politics: The urban poor movement in Iran* (S. A. Nabavi Chashmi, Trans.). Tehran, Iran: Pardis Danesh.
- Bharier, J. (2017). *The economy of Iran (1900–1970)* (Center for Specialized Accounting and Auditing Research, Trans.). Tehran, Iran: Parcham.
- Chalabi, M. (2012). *Sociology of order: An exposition and theoretical analysis of social order*. Tehran, Iran: Ney Publishing.
- Durkheim, E. (2010). *Suicide* (N. Salarzadeh Amiri, Trans.). Tehran, Iran: Allameh Tabataba'i University Press.
- Durkheim, E. (2008). *The division of labor in society* (B. Parham, Trans.). Tehran, Iran: Markaz Publishing.
- Farmanfarmaian, A., & Gruen, V. (1968). *Tehran master plan (Vols. 1-5)*. Tehran, Iran: Plan and Budget Organization.
- Fialkoff, J. (2004). *Urban sociology* (A. Nik Gohar, Trans.). Tehran, Iran: Agah Publishing.

- Foran, J. (2001). *Fragile resistance: Social transformations in Iran from Safavids to the post-Islamic Revolution years* (A. Tedin, Trans.). Tehran, Iran: Rasa Cultural Services Institute.
- Etehadieh, M. (2016). *This is Tehran: A collection of articles on Tehran, 1269–1344 AH*. Tehran, Iran: Tarikh-e Iran Publishing.
- Graham, R. (1979). *Iran: Mirage of power* (F. Firooznia, Trans.). Tehran, Iran: Sahaab Publishing.
- Hakimi, M. (1964a). The sociological history of Tehran's society and the current social composition of this city. In *Papers and reports presented at the First Seminar on Examining Social Issues in Tehran* (pp. 13–18). May 1962. Tehran, Iran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran.
- Halliday, F. (1979). *Iran: Dictatorship and development* (A. Tolu & M. Yalfani, Trans.). Elm.
- Hakimi, M. (1964b). Tehran as the principal hub of migration in Iran. In *Papers and reports presented at the First Seminar on Examining Social Issues in Tehran* (pp. 487–492). May 1962. Tehran, Iran: Institute of Social Studies and Research, University of Tehran.
- Issawi, C. (1983). *The economic history of Iran, 1800-1941* (Y. Azhand, Trans.). Tehran, Iran: Gostareh Publishing.
- Karimian, H. (1976). *Tehran, past and present*. Tehran, Iran: National University of Iran.
- Katouzian, M. A. (1989). *The political economy of Iran: Despotism and quasi-modernism, 1926–1979* (Vol. 2; M. R. Nafisi & K. Azizi, Trans.). Tehran, Iran: Papiroos.
- Kazeroni, M. R., & Golabi, H. (1971). *Statistical description of the status of squatter settlements*. Retrieved January 7, 2025, from <http://irpress.org>.
- Keddie, N. R. (2006). *The roots of the Iranian revolution* (A. R. Gavaei, Trans.). Tehran, Iran: Elm Publishing.
- Lailaz, S. (2013). *The second wave of authoritarian modernization in Iran: The history of the third to fifth development plans*. Tehran, Iran: Niloufar.
- Madanipour, A. (2002). *Tehran: The making of a metropolis* (H. Zarrāzund, Trans.). Tehran, Iran: Urban Planning and Processing Company.
- Mahbubi Ardakani, H. (1978). *History of modern civil institutions in Iran* (Vol. 2). Tehran, Iran: University of Tehran Press.
- Maleki Zavosh, H. (1991). *Tehran in the passage of Iran's history*. Tehran, Iran: Negah Publishing.
- Mortazavi Tabrizi, M. (2014). *Rural migration to cities and its economic and political effects during the second Pahlavi era*. Islamic Revolution Documentation Center.

- Najmi, N. (2005). Old Tehran. Janzadeh.
- Pakzad, J. Sh. (2016). History of cities and urbanization in Iran (Vol. 2). Tehran, Iran: Araman Shahr.
- Ragin, C. (2009). Comparative method: Beyond quantitative and qualitative strategies (M. Fazeli, Trans.). Tehran, Iran: Aghay Publishing.
- Reys al-Tusi, R. (2025). The decline of the social system and the collapse of the Qajar state. Tehran, Iran: Ney Publishing.
- Robington, E., & Weinberg, M. (2012). Seven theoretical approaches to the study of social problems (R. S. Sedigh-Sarvestani, Trans.). Tehran, Iran: University of Tehran Press.
- Sadnia, A. (1997). The structure of contemporary Tehran. In M. Y. Kiani (Ed.), Cities of Iran (Vol. 4, pp. 319–347). Tehran, Iran: Sahab Publishing.
- Sadvandian, S., & Atteyadic, M. (1989). Statistics of Dar al-Khilafah of Tehran (Documents on the social history of Tehran in the Qajar era). Tehran, Iran: Tarikh-e Iran Publishing.
- Sayf, A. (1994). Iran's economy in the nineteenth century. Tehran, Iran: Cheshmeh Publishing.
- Sedighi, G. H. (1964). Factors contributing to the emergence of social anomalies and urban illnesses in our city. In Lectures and reports from the First Seminar on the Study of the Social Problems of Tehran (pp. 27–324). Tehran, Iran: Institute for Social Studies and Research, University of Tehran.
- Serajzadeh, S. H. (2010). Research project on social problems of Tehran city neighborhoods. Tehran, Iran: Office of Social and Cultural Studies of Tehran Municipality.
- Shahri, J. (1992). Old Tehran (Vols. 1 & 5). Tehran, Iran: Moin Publishing.
- Sharepour, M. (2010). Urban sociology. Tehran, Iran: SAMT.
- Statistical Center of Iran. (2021). National statistical yearbook.
- Takmil Homayoun, N. (2016). Keliman neighborhood in Tehran. Tehran, Iran: Daftare Pazhoheshhaye Farhangi.
- Takmil Homayoun, N. (2000). Social and cultural history of Tehran: From the ruins of Naser al-Din Shah's capital to the end of the Pahlavi period (Vol. 3). Tehran, Iran: Daftare Pazhoheshhaye Farhangi; Tehran Municipality.
- Takmil Homayoun, N. (1998). Social and cultural history of Tehran (Vol. 2). Tehran, Iran: Daftare Pazhoheshhaye Farhangi; Tehran Municipality.
- Taleghani, M. (1990). Sociological studies of Tehran (Vols. 1-2). Tehran, Iran: Cultural Studies and Research Institute.
- Yin, R. K. (2014). Case study research in social research (H. Nayebi, Trans.). Ney Publishing.

- Zakerzadeh, A.-H. (1994). The history of Tehran. Tehran, Iran: Qalam.
- Zanjani, H. (1996). History of Tehran's population over two centuries. In S. Adl & B. Hourcade (Eds.), Tehran: The capital of 200 years (pp. [Page numbers, if available]). Tehran, Iran: Tehran Urban Technical and Engineering Consulting Organization.

Types of Femininity and the Issue of Singlehood among Employed and Educated Never-Married Women

Soheila Airezanejad (Corresponding Author) 

Professor of Sociology, Department of Sociology, Garmsar Branch, Islamic Azad University, Garmsar, Iran (soal802001@gmail.com)

Zeinab Rahbar 

PhD Student in Sociology, Department of Sociology, Garmsar Branch, Islamic Azad University, Garmsar, Iran (zeinab.rahbar@ymail.com)

Habibollah Karimian 

Assistant Professor of Sociology, Department of Sociology, Garmsar Branch, Islamic Azad University, Garmsar, Iran (hkarimian46@gmail.com)

Abstract

The emergence of single women in contemporary Iranian society is a social issue worthy of examination. This study asks how employed and educated never-married women in the cities of Semnan and Shahroud understand singlehood and how this understanding relates to their remaining unmarried. To answer this question, the study employed grounded theory. The participants were employed and educated never-married women aged 25 to 45, selected through purposive and theoretical sampling. Data were collected through semi-structured interviews and analyzed using open, axial, and selective coding. The findings yielded ten main categories, including family characteristics, orientation toward education, occupational characteristics, understanding of gender, orientation toward marriage, attitudes toward sexual needs and sexual relations, interaction with men, understanding and experience of love, and orientation toward singlehood. Among these, understanding of femininity was identified as the core category. Three paradigmatic patterns emerged from the data: quasi-emphasized femininity, rebellious femininity, and bewildered femininity. The findings show that differences in the understanding of femininity among employed and educated never-married women lead to different orientations toward marriage and different meanings of singlehood. In quasi-emphasized femininity, singlehood is understood negatively, mainly as loneliness, and marriage remains desirable. In rebellious femininity, singlehood is understood positively as freedom, peace, and independence, and marriage is avoided. In bewildered femininity, singlehood is understood ambivalently, both as loneliness and as freedom, peace, and independence, and this pattern is accompanied by a form of denial regarding marriage. None of these patterns was dominant in Semnan or Shahroud.

Keywords: Perception of Femininity, Redefinition of Feminine Identity, Normatively Oriented Femininity, Rebellious Femininity, Ambivalent Femininity.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 17/09/2025 Accepted: 16/11/2025 Pages 79–126



Extended Abstract

1. Introduction

In recent decades, despite the universal character of marriage as a social phenomenon, researchers have found that the number of countries experiencing a decline in marriage rates has been increasing. Although kinship systems remain prominent in East and Southeast Asian countries, declining marriage rates, increasing rates of delayed marriage, higher divorce rates, the rise of singlehood, and a decreasing tendency to form a shared marital life are also observable in these societies. The decline in the marriage rate in Iran in recent years is an issue that cannot be easily overlooked. According to a 2023 report by the Ministry of Sports and Youth, between 2013 and 2021, the marriage rate declined in all provinces of the country except Sistan and Baluchestan Province. Official national statistics also indicate a significant increase over the past decade in the number of single women, that is, women who have never married. According to the national population and housing censuses from 1966 to 2021, the percentage of permanent singlehood among women has followed an upward trend since 1976, reaching 3.37 percent in 2016 and 5 percent in 2021.

Employment and education have been two modern factors accessible to Iranian women and have provided the grounds for their entry into society. Despite the still limited level of female employment, Iranian women, through access to university education, employment, income, and the experience of multiple identities, have challenged their existing social position. In Iran, the total number of women who were graduates of, or enrolled in, higher education in 2023 was 6,959,732. Among all provinces, the highest percentage of young never-married women with higher education, at 50.3 percent, lives in Semnan Province. In addition, census data from 2016 and statistical estimates for 2021 show that in Semnan Province, the rate of employed women increased from 15.55 percent to 34.4 percent. According to the results of the latest national population estimate in 2021, Semnan Province is among the seven provinces with a high rate of female singlehood. The counties of Semnan and Shahroud are the largest cities in Semnan Province in terms of population and area. Moreover, the downward trend in marriage rates in these two cities is noteworthy. In a province with a traditional social fabric, the consequences arising from the increase in the number of never-married women have led to the rise of single women being regarded today as a social issue in this province.

This study seeks to explore the gender identity of employed and educated single women and the relationship between their feminine identity and their remaining unmarried. Accordingly, the main research question is as follows: in the cities of Semnan and Shahroud, how do employed and educated never-married women understand themselves as women, and what role does this understanding play in

their singlehood? In light of the main research question, concepts and theories related to femininity, globalization, modernization and its resulting transformations, identity, and new identity-making elements such as employment and education were reviewed, and these theories were examined with theoretical sensitivity.

2. Methodology

Given the nature of the initial research question and in order to arrive at an answer, it was necessary to enter the deeper layers of the actors' subjective world; therefore, grounded theory was used as the research method. To collect the data, semi-structured interviews were conducted with 30 employed and educated never-married women aged 25 to 45 residing in the counties of Semnan and Shahroud. In the first stage, purposive sampling was carried out. After the emergence of the initial categories, theoretical sampling was conducted. Immediately after each interview, open, axial, and selective coding was carried out. During the coding process, movement back and forth between theory and reality was taken into account. After the completion of coding, the extracted concepts and categories were presented to specialists, and their complementary views were incorporated.

In this study, to achieve credibility, the concepts obtained from the interviews were shared with 15 of the participants and 5 individuals with similar characteristics who had not participated in the study, in order to examine the extent to which these concepts corresponded to their personal experiences. To achieve dependability, the findings were continuously and systematically compared and reviewed on a daily basis, and the reports resulting from the analysis of each individual interview were discussed in several sessions with specialists to ensure the accuracy of the information obtained.

3. Findings

According to the findings of the study, the employed and educated single women aged 25 to 45 residing in the counties of Semnan and Shahroud differed from one another in terms of age, level of education, type of occupation, and level of income. Through open, axial, and selective coding, as well as a detailed line-by-line analysis of the participants' interviews, a comprehensive classification yielded 10 main categories: family characteristics, orientation toward education, occupational characteristics, understanding of gender, orientation toward marriage, understanding of sexual need and ways of dealing with it, type of attitude toward sexual relations, interaction with men, understanding and experience of love, and orientation toward singlehood.

After identifying the categories, relationships between categories and subcategories were established. Attention was paid to the conditions that led to the emergence or expansion of the categories, the contexts that gave rise to them, the conditions that helped reinforce them, the strategies and interactions employed

by single women, and the consequences associated with them. On this basis, the categories were configured. It appears that family conditions, the experience of puberty, the understanding of motherhood, orientation toward gender roles, and the understanding of virginity influence women's understanding of themselves as women. In this study, the understanding of femininity constituted the core category, encompassing all other categories as far as possible. On this basis, three paradigms were identified: quasi-emphasized femininity, rebellious femininity, and bewildered femininity. These paradigms indicate different configurations of the understanding of femininity among employed and educated single women.

4. Conclusion

This study shows that single women, on the basis of differences in family characteristics, the way they experienced puberty, their understanding of motherhood, their orientation toward gender roles, their understanding of virginity, occupational characteristics, and orientation toward education, have understood womanhood in different ways. With regard to the core category, namely the understanding of femininity, it can be said that there are different types of understanding of femininity. These different understandings of femininity affect the social actions of single women, including their marriage and singlehood.



In quasi-emphasized femininity, the employed and educated single woman understands womanhood as embodied in a delicate and emotional being and as a self-sacrificing mother. Despite her desire to marry, she fails to marry, yet she continues to remain hopeful about marriage. She is not satisfied with life as a single woman, and her orientation toward singlehood is negative.

In rebellious femininity, the employed and educated single woman defines womanhood as embodied in a combative and rebellious being who, through protest, audacity, and rebellion, can move beyond limitations, refuse domination, struggle to achieve her desires, and change her conditions. She fears marriage and regards singlehood as independence and freedom. This woman's orientation toward singlehood is positive.

In bewildered femininity, there is a dual understanding of femininity. Woman is understood as a delicate and weak yet capable being. She experiences a form of gendered bewilderment. From her perspective, marriage is regarded as a point at which personal progress and individual success come to a halt. Her orientation toward singlehood is dual: singlehood is understood both as freedom, independence, and peace, and as loneliness. Given the current state of marriage in Semnan Province, as well as in Iran more broadly, greater attention should be paid to the modern phenomenon of single women, and policymakers should take this important issue into consideration.

Keywords: Perception of Femininity, Redefinition of Feminine Identity, Normatively Oriented Femininity, Rebellious Femininity, Ambivalent Femininity.

سنخ‌های زنانگی و مسئله تجرد زنان هرگز ازدواج‌نکرده شاغل و تحصیلکرده

سهیلا علیرضائزاد^۱  زینب رهبر^۲  حبیب‌الله کریمیان^۳ 

چکیده

ظهور پدیده زنان مجرد در جامعه ایران امروز، یکی از مسائل اجتماعی قابل بررسی است. این پژوهش با هدف شناخت درک زنان مجرد شاغل و تحصیلکرده از زنانگی در شهرهای سمنان و شاهرود و نقش این درک در تجرد آنان با رویکرد کیفی و با استفاده از روش نظریه زمینه‌ای انجام شد. مشارکت‌کنندگان، زنان مجرد ۲۵ تا ۴۵ ساله شاغل و تحصیلکرده ساکن شهرستان‌های سمنان و شاهرود بودند که از طریق نمونه‌گیری هدفمند از نوع نظری انتخاب شدند. داده‌ها با بهره‌گیری از مصاحبه نیمه‌ساختاریافته گردآوری و طی فرایند کدگذاری و تحلیل، مقوله‌بندی شدند. یافته‌ها نشان داد که تجربه و ادراک مشارکت‌کنندگان از تجرد و ازدواج، ذیل ده مقوله اصلی شامل ویژگی‌های خانوادگی، رویکرد به تحصیلات، ویژگی‌های شغلی، درک از جنسیت، رویکرد به ازدواج، درک از نیاز جنسی و نحوه مواجهه با آن، نوع نگاه به رابطه جنسی، ارتباط با مرد، درک و تجربه عشق و رویکرد به تجرد سامان می‌یابد. در این میان، درک از زنانگی به عنوان مقوله هسته شناسایی و سه الگوی پارادایمی زنانگی شبه‌مؤکد، زنانگی طغیانگر و زنانگی سرگشته از داده‌ها استخراج شد. نتایج نشان داد تفاوت در درک از زنانگی، در نحوه مواجهه با ازدواج و معنابخشی به تجرد نقشی تعیین‌کننده دارد. در الگوی زنانگی شبه‌مؤکد، زن مجرد درک منفی از تجرد دارد و تجرد عمدتاً با احساس تنهایی و تمایل و انتظار برای ازدواج همراه است؛ در الگوی زنانگی طغیانگر، زن مجرد درک مثبت از تجرد دارد و تجرد بیش از هر چیز با آزادی، استقلال و آرامش معنا می‌یابد و با پرهیز از ازدواج همراه است؛ و در الگوی زنانگی سرگشته، تجرد معنایی دوگانه دارد و به صورت هم‌زمان واجد دلالت‌های متعارضی چون تنهایی، استقلال، آرامش و آزادی است و با نوعی تعلیق یا انکار نسبت به ازدواج همراه می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت درک از زنانگی، یکی از مؤلفه‌های محوری در بازتعریف هویت زنانه و فهم الگوهای متنوع تجرد در میان زنان مجرد شاغل و تحصیلکرده است.

کلیدواژگان: درک از زنانگی، بازتعریف هویت زنانه، زنانگی شبه‌مؤکد، زنانگی طغیانگر، زنانگی سرگشته.

۱. استاد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران (نویسنده مسئول) /soal802001@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران /zeinab.rahbar@yahoo.com

۳. استادیار جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران /hkarimian46@gmail.com



۱. مقدمه و بیان مسئله

در دهه‌های اخیر، به‌رغم جهانی بودن پدیده ازدواج، محققان دریافته‌اند که تعداد کشورهایی که با کاهش نرخ ازدواج مواجه‌اند، رو به افزایش است. با وجود این‌که در کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی، نظام خویشاوندی همچنان برجسته است، کاهش نرخ ازدواج، افزایش درصد تأخیر در ازدواج، نرخ بالاتر طلاق، افزایش مجردی و کاهش اقدام به تشکیل زندگی مشترک نیز در آن‌ها مشاهده می‌شود (نگوین و هوآنگ، ۲۰۱۹: ۸۰).

کاهش نرخ ازدواج در ایران طی سال‌های اخیر، مسئله‌ای است که نمی‌توان به‌آسانی از آن گذشت. طی سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰، به‌جز استان سیستان و بلوچستان، میزان ازدواج در همه استان‌های کشور کاهش یافته است (معاونت جوانان وزارت ورزش و جوانان، ۱۴۰۱: ۵). همچنین آمارهای رسمی کشور، افزایش چشمگیر تعداد زنان مجرد هرگز ازدواج‌نکرده را طی یک دهه اخیر نشان می‌دهد. بر مبنای آمار سازمان ثبت‌احوال کشور در سال ۱۴۰۰، حدود ۱۱ میلیون و ۲۴۰ هزار نفر در سن متعارف ازدواج قرار داشته‌اند یا از این سن گذشته و هنوز ازدواج نکرده‌اند که از این میزان، ۵ میلیون و ۵۷۰ هزار نفر مرد و ۵ میلیون و ۶۷۰ هزار نفر زن بوده‌اند (همان: ۷). به نظر می‌رسد بالاتر رفتن سن ازدواج زنان، کاهش تمایل زنان مجرد به ازدواج و پیامدهای ناشی از این امر، از جمله مسائلی است که بسیاری از کشورها، از جمله ایران، با آن مواجه‌اند.

لیندا برگ^۱ و همکارانش در پژوهشی، پدیده جهانی دختران مجرد را در کشورهای گوناگون بررسی کرده‌اند. این پژوهش به جهانی بودن پدیده زن مجرد شاغل، به‌مثابه نخستین پدیده جامعه‌شناختی جهانی در قرن بیست و یکم، پرداخته است (علیرضائزاد و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۷۱). در جامعه ایران نیز آمارها نشان از افزایش روند مجرد قطعی زنان در کشور دارد. مجرد قطعی، کسانی را دربرمی‌گیرد که هرگز ازدواج نکرده‌اند و آمیدی نیز به ازدواج ندارند (ساروخانی، ۱۳۹۲: ۲۹). برحسب سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۴۰۰، درصد مجرد قطعی برای زنان از سال ۱۳۵۵ روندی افزایشی داشته و به‌ویژه در سال ۱۳۹۵ به ۳۳٫۷ درصد و در سال ۱۴۰۰ به ۵ درصد رسیده است. این آمارها نشان می‌دهد که روند افزایشی مجرد قطعی در زنان بیش از مردان است؛ به طوری‌که طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۴۰۰ این شاخص برای مردان حدود ۱٫۵ برابر شده است، اما برای زنان بیش از ۴ برابر افزایش

1. Nguyen & Hoang

2. L Berg-Cross

داشته است. همچنین، به روایت آمارها در ایران، میانگین سن در اولین ازدواج برای زنان طی سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۴۰۰ افزایش یافته و از ۱۸ سال و ۴ ماه در سال ۱۳۴۵ به ۲۳ سال و ۶ ماه در سال ۱۴۰۰ رسیده است.

در مسیر گذار از دوران سنتی به دوران مدرن و در پی تغییر و تحولات گسترده ناشی از آن، یکی از موضوعات مهمی که انسان در دنیای مدرن با آن روبه‌رو می‌شود، بحث کیستی و چیستی اوست (اسنو و کوریگال-براون، ۲۰۱۵: ۱۷۴). اشتغال و تحصیلات، دو عامل مدرن در دسترس برای زنان ایرانی و زمینه‌ساز ورود آنان به اجتماع بوده است. زن ایرانی نیز به‌رغم سطح اندک اشتغال، با دستیابی به تحصیلات دانشگاهی، شغل و درآمد و نیز تجربه هویت‌های چندگانه، وضع موجود خود را به چالش کشیده است. ظاهراً ازدواج و تشکیل خانواده از اموری است که این زنان درباره آن تجدید نظر کرده‌اند (جعفری نمینی، ۱۳۹۰: ۲). زنان به‌طور سنتی خود را با نقش‌های مادری و همسری تعریف می‌کردند و ازدواج به‌عنوان یک «باید» در زندگی آنان، دیر یا زود، محقق می‌شد. در قرن ۲۱، در پی تحولات گسترده اجتماعی، حضور زنان در فضای عمومی که پیش از این صرفاً مردانه تلقی می‌شد، موجب شده است که زنان جوان شاغل و تحصیل‌کرده، به‌رغم فشارهای خانوادگی، خود را با تعارض‌های بسیار پیچیده در نقش‌هایی که باید بر عهده بگیرند مواجه ببینند و از ازدواج اجتناب کنند؛ از این رو، فهم آنان از زنانگی بسیار مهم است.

در نیمه قرن هجدهم میلادی در جهان غرب، جنبش فمینیسم ظاهر شد. کاستلز، جوهر نهضت فمینیسم را بازتعریف هویت زنانه می‌داند. منظور از هویت زنانه، تصویر و احساسی است که زن از زن بودن خود دارد و نیز انتظاراتی است که به‌عنوان زن برای خود تعریف می‌کند (درودگر، ۱۳۹۹: ۲۳۹). تغییر در فهم زنان از خود، با اشتغال به کار دستمزدی مرتبط است (علیرضائزاد، ۱۳۹۶). طی چند دهه گذشته، زنان بیش از پیش وارد بازار کار شده‌اند؛ به طوری که امروز بین ۳۵ تا ۶۰ درصد از زنان ۱۶ تا ۶۰ سال در اکثر کشورهای اروپایی، بیرون از خانه مشاغل درآمدزا دارند. همچنین، اگر در سال ۱۹۴۵ فقط ۲۹ درصد نیروی کار را زنان تشکیل می‌دادند، این رقم امروز به ۴۵ درصد رسیده است (گیدنز، ۱۳۹۲: ۵۶۱). در ایران نیز، بر اساس داده‌های مرکز آمار ایران، به‌رغم فاصله میان آمار اشتغال زنان در ایران و جهان، میزان زنان شاغل در کشور در فاصله سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۴۰۰ از ۸،۸۶ درصد به ۱۴،۹۹ درصد افزایش یافته است.

در ایران، جمعیت زنان فارغ‌التحصیل یا در حال تحصیل در دوره‌های آموزش عالی در سال ۱۴۰۲ در کل کشور ۶,۹۵۹,۷۳۲ نفر است (سالنامه آماری زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری، ۱۴۰۳). در میان استان‌های کشور، بالاترین درصد زنان جوانِ هرگز ازدواج نکرده دارای تحصیلات عالی، با ۵۰,۳ درصد، در استان سمنان زندگی می‌کنند (وزارت ورزش و جوانان، ۱۳۹۵). همچنین، داده‌های سرشماری ۱۳۹۵ و برآورد آماری ۱۴۰۰ نشان می‌دهد که در استان سمنان، میزان زنان شاغل از ۱۵,۵۵ درصد به ۳۴,۴ درصد رسیده است.

همچنین، بر اساس نتایج آخرین برآورد جمعیتی کشور در سال ۱۴۰۰، استان سمنان جزو هفت استانی است که میزان تجرد زنان در آن بالاست (سایت مرکز آمار ایران، ۱۴۰۱). مطابق آمارهای رسمی، میزان ازدواج جوانان در استان سمنان در سال‌های اخیر کاهش یافته است. تعداد ازدواج‌های ثبت شده استان سمنان از ۴۲۹۲ مورد در سال ۱۳۹۵ به ۳۰۶۸ مورد در سال ۱۴۰۲ کاهش یافته است (سازمان ثبت‌احوال استان سمنان، ۱۴۰۳). همچنین، روند کاهشی میزان ازدواج، یعنی تعداد ازدواج نسبت به جمعیت کل استان، در دو شهرستان سمنان و شاهرود شایان توجه است. روند میزان ازدواج در کل استان سمنان، شامل همه شهرستان‌ها از جمله سمنان، شاهرود، گرمسار، دامغان، مهدی شهر، آرادان، میامی و سرخه، طی سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰ کاهشی بوده و از ۸,۷ درصد در سال ۱۳۹۲ به ۵,۲ درصد در سال ۱۴۰۰ رسیده است (همان: ۷). دو شهرستان سمنان و شاهرود از لحاظ جمعیت و وسعت، بزرگ‌ترین شهرهای استان سمنان هستند. همچنین روند کاهشی میزان ازدواج‌های استان در شهر سمنان از ۹,۴ درصد در سال ۱۳۹۲ به ۶,۲ درصد در سال ۱۴۰۰ و در شهر شاهرود از ۸,۶ درصد در سال ۱۳۹۲ به ۵,۹ درصد در سال ۱۴۰۰ رسیده است که شایان توجه است. بنابراین، با توجه به بالا بودن تعداد دختران تحصیل کرده مجرد در استان سمنان و نیز امکان ایجاد تغییرات در سبک زندگی در پی دستیابی به آموزش عالی و شغل، انجام پژوهشی درباره زنان مجرد شاغل و تحصیل کرده در این استان اهمیت دارد.

پیامدهای ناشی از افزایش تعداد زنان هرگز ازدواج نکرده در استانی با بافت سنتی، موجب می‌شود که افزایش زنان مجرد امروزه به عنوان یک مسئله اجتماعی در این استان تلقی شود. در این پژوهش، به کشف هویت جنسیتی زنان مجرد شاغل و تحصیل کرده و رابطه هویت زنانه آنان با عدم ازدواج این زنان پرداخته می‌شود. بنابراین، سؤال اصلی پژوهش این است که زنان شاغل و تحصیل کرده هرگز ازدواج نکرده در شهرهای سمنان و شاهرود، خود را به مثابه یک زن چگونه درک می‌کنند و این درک چه نقشی در تجرد آنان دارد؟

۲. چارچوب مفهومی

با توجه به پرسش اصلی پژوهش، مفاهیم و نظریه‌های مرتبط با زنانگی، جهانی شدن، مدرنیزاسیون و تحولات ناشی از آن، هویت و نیز عناصر هویت‌ساز جدید مانند اشتغال و تحصیلات بررسی شد و این نظریات با حساسیت نظری مورد مطالعه قرار گرفتند.

● **زنانگی:** زنانگی و مردانگی مفاهیمی سیال هستند که توسط هنجارهای فرهنگی و اجتماعی تجلی می‌یابند (مگنوسون و مارسک، ۲۰۱۲: ۳۵). مفاهیم زنانگی و مردانگی، توسط افراد درونی می‌شوند و به ساختن زنان و مردان آینده کمک می‌کنند (هولمز، ۱۳۹۱: ۱۳۷). زنانگی، مفهومی صرفاً زیست‌شناختی و روان‌شناختی نیست، بلکه دارای ابعاد زیستی-روانی است. سیمون دوبووار^۱ در تحلیل جوهر زنانگی معتقد است که هیچ‌کس زن به دنیا نمی‌آید؛ بلکه در فرآیند جستجوی هویت زنانه، ساخته می‌شود (هلیوس و یدلکا، ۲۰۲۴: ۲۲۶).

علاوه بر این، مایکل کیمل^۲ معتقد است که معانی مردانگی و زنانگی از یک جامعه و فرهنگ به جامعه دیگر، از یک دوره تاریخی به دوره‌ای دیگر، از یک گروه به گروهی دیگر و حتی در یک فرد در طول زمان‌های مختلف، متفاوت است (هافمن، هتی و بوردرز، ۲۰۰۵: ۶۷). روبرت دلبیو.کانل^۳ از سلسله‌مراتب جنسیتی سخن می‌گوید که در آن زنانگی‌ها و مردانگی‌های مختلفی با سطوح متفاوت قدرت قرار دارند (گیدنز، ۱۳۹۲: ۱۷۵).

یکی از شکل‌های زنانگی «زنانگی مؤکد» است که مکمل مهم مردانگی هژمونیک محسوب می‌شود. این زنانگی تابع منافع و امیال مردان است و مشخصه‌های آن «فرمان‌برداری، دلسوزی، پرستاری و همدلی» است. علاوه بر زنانگی مؤکد، زنانگی‌های فرودست نیز وجود دارند که از نسخه زنانگی مؤکد پیروی نمی‌کنند؛ زنانگی‌های مقاومت‌پیشه نیز شکل دیگری از زنانگی هستند (یعقوبی، ۲۰۰۶: ۱۳۹۳). زنانگی انواع مختلفی دارد و از طریق نهادهای اجتماعی گوناگون، مانند رسانه، آموزش، دین، ورزش و نیروی کار، تقویت می‌شود (ویندزور، ۲۰۱۵: ۸۹۴).

1. Magnusson & Marecek

2. Simone De Beauvoir

3. Helios & Jedlecka

4. Michael Kimmel

5. Hoffman, Hattie, & Borders

6. Robert W. Connell

7. Windsor

بر اساس مطالعه آرای اندیشمندان و بررسی پژوهش‌های مرتبط با زنانگی، به نظر می‌رسد بُعد جسمانی جنسیت در شکل‌گیری و تکامل جنبه روانی و هویت زنانه بی‌تأثیر نیست. یکی از وقایعی که دختران در پایان دوران کودکی و هنگام ورود به نوجوانی تجربه می‌کنند، بلوغ است که با وقوع قاعدگی همراه می‌شود. قاعدگی، به عنوان نماد مهم بلوغ جنسی و توان بالقوه باروری زنان، تأثیرات مهمی بر جنبه‌های مختلف زنانگی دارد. در این راستا، اگرچه تقریباً همه زنان جهان قاعدگی را تجربه می‌کنند، نگرش و برداشت آنان از این پدیده یکسان نیست (مختاری و همکاران، ۲۰۲۰: ۸۴۷). قاعدگی از منظر زیستی و فرهنگی، اغلب به عنوان لحظه گذار به زن شدن در نظر گرفته شده است. از این رو، قاعدگی برای زنان نه تنها یک رویداد زیستی، بلکه تجربه‌ای فراگیر است که بخشی از تعریف هویت زنانه آنان را شکل می‌دهد (لسه، ۲۰۱۶: ۴). بنابراین، مواجهه با قاعدگی و تجربه بلوغ زنانه می‌تواند بر شناخت افراد از خود به مثابه زن مؤثر باشد و در شکل‌گیری هویت جنسیتی آنان نقش ایفا کند.

مفهوم دیگری که پیوندی عمیق و دیرپا با زنانگی دارد، مادری است. در موج اول فمینیسم، بر این فرض تأکید می‌شد که مادری یکی از شرایط بنیادین شکل‌گیری زنانگی است. به چالش کشیدن طبیعت‌گرایی در قلمرو مادری، در آغاز قرن بیستم امکان‌زیر سؤال بردن هویت زنان را فراهم کرد. این ایده بر آن دلالت داشت که تصمیم به مادرشدن باید انتخابی آگاهانه در میان هزاران امکان پیش‌روی زنان باشد (هلیوس و یدلکا، ۲۰۲۴: ۲۳۰). وودزیک سه نوع رویکرد به مادرشدن را شناسایی کرده است که بازتاب‌دهنده فرآیند غیرطبیعی شدن آن است: (۱) ذات‌گرایی که مادری را به طبیعت تغییرناپذیر و جهانی زنان مرتبط می‌داند؛ (۲) رویکرد ساختار اجتماعی که در آن مادری به عنوان عنصری از نظام اجتماعی تحلیل می‌شود؛ و (۳) سازه‌گرایی اجتماعی که مادری را سازه‌ای اجتماعی می‌داند که از سوی اعضای یک جامعه خاص حمایت و بازتولید می‌شود (همان). با این حال، در بخش بزرگی از جوامع، ازدواج و مادری همچنان به عنوان بزرگ‌ترین دستاورد یک زن تلقی می‌شود (همان: ۲۲۶).

● **مدرنیسم و بازتولید هویت زنان:** مفهوم مدرنیسم‌اسیون^۳ بر گذار از جامعه سنتی به جامعه سرمایه‌داری در زمینه اقتصاد و انتقال به دموکراسی و مشارکت توده‌ای در حوزه سیاست

1. Mokhtari et al.

2. Lese

3. Modernization

متمركز است (نولته،^۱ ۲۰۰۱: ۹۹۵۴). اما آثار و پیامدهای آن بر سایر ابعاد زندگی انسان بر کسی پوشیده نیست. هویت زن و مناسبات جنسیتی در دوران مدرن یک مسئلهٔ اجتماعی است، زیرا در جامعهٔ نوین، زن نه تنها امری بدیهی و طبیعی تلقی نمی‌شود، بلکه هویت زنان، تاریخ و موقعیت فرهنگی-اجتماعی آن‌ها نیز همواره مورد پرسش قرار می‌گیرد (ذکایی و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۷). در جوامع ماقبل مدرن، زندگی بیشتر بر بقا متمركز بود و افراد طبق قوانین و سنت‌ها رفتار می‌کردند. خانواده نیز نظارت و راهنمایی‌های اجتماعی بر زندگی افراد را بر عهده داشت. با مدرنیزاسیون، آزادی انتخاب افراد در زندگی افزایش یافت و سنت‌ها و نظام‌های حمایتی سنتی، مانند خانواده، بخشی از اهمیت پیشین خود را از دست دادند. تحولات ناشی از فرآیندهای مدرنیزاسیون بر نحوهٔ شکل‌گیری و توسعهٔ هویت افراد نیز تأثیر گذاشته است (هرمانسدوتیر،^۲ ۲۰۱۱: ۳). در دوران مدرن، زنانگی و هویت زنانه نیز دستخوش تغییر شده است.

نوال سعداوی^۳ در کتاب «چهرهٔ عریان زن عرب» نشان می‌دهد که در جوامع سنتی، زنانگی یا زن بودن با ضعف، سادگی، انفعال و تسلیم‌طلبی برابر دانسته می‌شد. این‌ها همگی صفاتی هستند که با نقش خدمتگزاری به شوهر و فرزندان، یا نقشی که جامعه بر زنان تحمیل کرده است، تطابق دارند (سعداوی، ۱۳۵۹: ۱۵۲). اما امروز دولت عربستان و نهادهای آن، مانند دانشگاه‌ها، با فراهم کردن دسترسی برابر به آموزش عالی برای زنان، همراه با حفظ ارزش‌های دینی و اخلاقی، امکان پیشرفت شغلی و مالی و نیز رعایت هنجارهای جنسیتی را فراهم کرده‌اند (فیصل بن شبیب مصلیت السوبی،^۴ ۲۰۲۲: ۶۲۰).

گیدنز، زنانگی و مردانگی را در قالب رویکرد ساختاربندی تحلیل می‌کند. به نظر او، ساختار و عاملیت دو حوزهٔ جدا از هم نیستند، بلکه میان آن‌ها رابطهٔ متقابل برقرار است. به اعتقاد گیدنز، بازناندیشی مشخصهٔ کلیدی جوامع مدرن است (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۱۷۳). او پاسخ‌گویی به پرسش دربارهٔ هویت را به مثابهٔ امری ضروری در جامعهٔ مدرن معرفی می‌کند. هویت ما، برخلاف گذشته که عادت‌ها و سنت‌ها آن را شکل می‌داد، در جامعهٔ مدرن باید به‌طور مداوم بازتعریف و طراحی شود (گیدنز، ۱۳۹۲: ۸۱).

1. Nolte

2. Hermansdóttir

3. Nawal Saadawi

4. Faisal Bin Shabib Mosleet Alsubaie

اکنون چند دهه است که زنان در سراسر جهان هویت‌های جاافتاده خود را مورد سؤال قرار داده و با آن رویارو شده‌اند (جنکینز، ۱۳۹۴: ۱۳). در جامعه مدرن، افراد باید دائماً هویت خود را متناسب با تغییرات درون جامعه بازبینی و اصلاح کنند (هرمانسدوتیر، ۲۰۱۱: ۳). به همین دلیل، زنان همواره با پرسش‌هایی همچون «من کیستم؟»، «زن کیست؟»، «در دنیای مدرن چه نقش‌هایی دارم؟» و نظایر آن مواجه هستند. آنان خود را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌بینند و برای حل تعارض‌های هویتی، به بازاندیشی در هویت خود می‌پردازند.

● **جهانی شدن و تحول هویت زنانه:** بی‌تردید جهانی شدن^۱ مرحله تکامل یافته‌تر مدرنیزاسیون است. با جهانی شدن، همه تحولات ناشی از مدرنیته در غرب به سراسر دنیا سرازیر شد (گیدنز، ۱۳۹۲: ۸۹). رابرتسون^۲ معتقد است «جهانی شدن» به معنای شمول‌گرایی و فراگیر شدن امری در سطح جهانی است و تأکید می‌کند که جهانی شدن صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست، بلکه ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد (شفیلد، کوروتایو و گرینی، ۲۰۱۳: ۸). مک‌گرو^۳ می‌گوید که «جهانی شدن» دامنه دسترسی روابط قدرت در سراسر مناطق و قاره‌های جهان را گسترش می‌دهد (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۱۷). به اعتقاد والراشتاین^۴، جهانی شدن فرآیند شکل‌گیری شبکه‌هایی است که طی آن، اجتماعاتی که پیش از این در کره خاکی دورافتاده و منزوی بودند، در وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند (والراشتاین، ۱۳۷۷: ۲۷).

گیدنز جهانی شدن را حاصل فرآیند تمایز زمان و مکان، ازجاکنندگی یا مکان‌زدایی و بازاندیشی می‌داند (گیدنز، ۱۳۹۲: ۹۳). بر اساس نظریه ازجاکنندگی، سنت حکم می‌کرد که خانه جایگاه طبیعی زن باشد و زندگی و هویت زنان تا حد زیادی بر مبنای هویت پدر یا شوهر تعریف می‌شد. در گذشته، هویت‌های شخصی افراد در بستر همان اجتماعاتی شکل می‌گرفت که در آن به دنیا می‌آمدند. همراه با افزایش تعامل اجتماعات محلی با نظم نوین جهانی، وزن و نیروی سنت و ارزش‌های مستقر در آن رو به افول می‌رود. به دنبال این تحولات، زنان دیگر به حریم خانه محدود نیستند و الگوهای نوین هویت‌پدیدار می‌شوند (همان، ۹۱).

1. Globalization

2. Robertson

3. Sheffield, Korotayev & Grini

4. Mac Grow

5. Wallerstein

پیش از تجربه جهانی شدن، زنان هویت سنتی را تا حد زیادی می‌پذیرفتند، زیرا هویت جایگزین مناسبی برای آن در اختیار نداشتند. اما به دنبال تغییرات ناشی از جهانی شدن و دگرگونی هنجارهای اجتماعی، امکان ارائه خود به عنوان زن در شکل‌های دیگر نیز فراهم آمد. گاه میان هویت سنتی و هویت مدرن تضاد و کشمکش رخ می‌دهد و زنان را ناگزیر به بازسازی هویت خود می‌کند (سودارشان، ۲۰۰۵: ۳). گیدنز معتقد است که امروزه زن و مرد بودن، از نظر وظایف و هویت‌یابی، معنای روشن و مشخصی ندارد. هویت فرد توسط خود او کشف می‌شود، نه صرفاً تحت تأثیر نقش‌های اجتماعی تعریف شده. گیدنز چنین شناختی از خود و هویت را «بازاندیشانه» می‌داند (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۲۲۰). از این منظر، تغییرات ناشی از جهانی شدن، زنان را به سمت بازتعریف هویت خود سوق می‌دهد.

● **عناصر هویت‌ساز زنان در دوران مدرن:** هویت‌ها طی فرآیندهای تعاملی و در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرند (جنکینز، ۱۳۹۴: ۲۱۲). در دوران مدرن، هویت زنان تحت تأثیر شرایطی است که در آن زندگی می‌کنند؛ از جمله منطقه، دین و اجتماع و همچنین ویژگی‌های اکتسابی همچون تحصیل و اشتغال (سودارشان، ۲۰۰۵: ۳). از این منظر، احتمالاً می‌توان نهادهای آموزشی و عرصه‌های شغلی را به عنوان منابع جدید هویت‌یابی زنان برشمرد.

تحصیلات عالی یکی از عناصر هویت‌ساز زنان است (آراندا گویریمان و همکاران، ۲۰۲۳: ۱). نظریه مدرنیزاسیون، آموزش عالی را به عنوان ابزار اصلی و عامل تعیین‌کننده کسب موقعیت‌های اجتماعی و شغلی می‌بیند و بر تغییر در هنجارها و ارزش‌ها متمرکز است (جونز، ۲۰۱۶: ۵۲۲). آموزش عالی زنان، بستری برای برساخت تجربه تجدد است (طیبی‌نیا و رحمانی، ۱۳۹۵: ۱۰۵). امروزه در بیشتر کشورها، زنان بیشتری در مقایسه با مردان به تحصیلات عالی گرایش دارند (بکر، هابارد و مورفی، ۲۰۱۰: ۱). افزایش سطح تحصیلات زنان سبب تنوع نقش‌های آنان در اجتماع و خانواده، تعدد روابط اجتماعی و گسترش تعلقات گروهی آنان شده و ایشان را از چارچوب خانه به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی می‌کشاند (گلابی، ۱۳۹۳: ۸۵).

1. Sudarshan

2. Arandeda-Guirriman et al.

3. Jones

4. Becker, Hubbard, & Murphy

تحصیلات دانشگاهی می‌تواند به عنوان نیروی محرکه‌ای برای تغییر و دگرگونی ادراکی که زنان را در نقش‌های سنتی تعریف می‌کند، به کار گرفته شود (گونیندی ارسوز، ۲۰۱۲: ۴۰۳). به عبارت دیگر، آموزش بر ایدئولوژی جنسیتی اثر می‌گذارد. ایدئولوژی جنسیتی به باورها، هنجارها و ارزش‌هایی اشاره دارد که بر چگونگی تعریف مردانگی، زنانگی و روابط جنسیتی در یک جامعه تأثیر می‌گذارند (دلوار و اسلام، ۲۰۲۴: ۲). ایدئولوژی جنسیتی سنتی اغلب از طریق تجارب اجتماعی شدن افراد تقویت می‌شود؛ اما آموزش می‌تواند تفکر متعارف را به چالش بکشد. در چارچوب ایدئولوژی جنسیتی مرسوم، مردان به عنوان سرپرست خانوار، نان‌آور خانه و مسئول مالی و زنان به عنوان خانه‌دار و مراقب تعریف می‌شوند؛ درحالی‌که در ایدئولوژی جنسیتی جدید، هم مردان و هم زنان در همه امور، مانند نان‌آوری، مراقبت و تصمیم‌گیری، سهم هستند (همان). از این رو، آموزش عالی فهم زنان را از خود تغییر می‌دهد. در دورانی که نقش‌های جنسیتی پررنگ بود، میان تحصیلات و ازدواج زنان رابطه منفی وجود داشت و زنان تحصیل‌کرده دانشگاهی کمتر ازدواج می‌کردند. این تغییرات نشان می‌دهد که رابطه میان تحصیلات و ازدواج، تحت تأثیر نقش‌های جنسیتی شکل می‌گیرد (تور، ۲۰۱۱: ۱). زنان دارای مدرک تحصیلی عالی، عمیق‌ترین دگرگونی را در بازارهای ازدواج تجربه می‌کنند. آنان پایبندی کمتری به نقش‌های سنتی مردان و زنان نشان می‌دهند. تغییر رفتار جنسی آنان و تغییر در سرمایه انسانی نسبی زن و مرد در ازدواج، احتمالاً تأثیر عمده‌ای بر روابط جنسیتی دارد (هامپلوا، ۲۰۲۰: ۶۰۰). فرصت‌های حرفه‌ای و تحصیلی، بسیاری از زنان را به به تعویق انداختن ازدواج تا پس از شروع کار ترغیب کرده است (گیدنز، ۱۳۹۲: ۹۳). به طور سنتی، ازدواج در زندگی زنان با هویت سنتی آنان ارتباط تنگاتنگی داشت و زمینه پذیرش نقش‌های همسری و مادری را فراهم می‌کرد.

اشتغال زنان که برخی از آن به عنوان مهاجرت دسته جمعی زنان از خانه یاد کرده‌اند، یکی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن بیستم بود (جرمی، ۱۳۹۱: ۱). مدرنیزاسیون و گسترش فناوری‌های پیشرفته، زمینه حضور اجتماعی زنان متخصص را فراهم کرد (همان، ۱۶۴). جهانی شدن نیز با تغییر در هنجارهای اجتماعی و فراهم کردن امکان انتخاب‌های جدید، منجر به حضور گسترده زنان در بازار کار و تغییر ابعاد مختلف زندگی آنان شده است (سودارشان، ۲۰۰۵: ۷).

1. Gunindi Ersoz
2. Delwar & Islam
3. Torr
4. Hamplova

زنان شاغل الگوی نوینی از زندگی زنانه ترسیم می‌کنند؛ زنانی که می‌توانند مسئولیت بسیاری از امور را بر عهده بگیرند و هم‌زمان نقش خود را در خانه و مراقبت از فرزندان خویش از دست ندهند (جرمی، ۱۳۹۱: ۱۱۹). بر عهده گرفتن نقش‌های گوناگون شغلی، همسری، مادری یا دختری در خانواده، موجب ظهور فهم تازه‌ای از زنانگی می‌شود که نقش شغل در آن پررنگ است. بنابراین، اشتغال یکی از عناصر هویت‌ساز برای زنان است. از عمر نوسازی در ایران بیش از یک قرن می‌گذرد. بازهٔ تاریخی جنبش مشروطه تا پایان پهلوی اول که از آن با عنوان «فرآیند مدرنیته در ایران» یاد می‌شود، نقطهٔ پیدایی مسئلهٔ زنانگی و هویت زن در ایران به شمار می‌رود (ترابی فارسانی، ۱۳۹۸؛ ذکایی و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۶). به دنبال جهانی شدن، تحولاتی که در زمینهٔ اشتغال زنان در جهان رخ داده بود، به ایران نیز راه یافت. در سال‌های اخیر، زنان بسیاری، به‌ویژه پس از کسب تحصیلات عالی، در پی ورود به بازار کار بوده‌اند. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که در جامعهٔ امروز، زنان ایرانی بیش از گذشته در بازار کار حضور دارند و آثار اشتغال را در دیگر جنبه‌های زندگی آنان نمی‌توان نادیده گرفت؛ افزایش شمار زنان هرگز ازدواج‌نکرده، از جملهٔ این موارد است.

۳. پیشینهٔ تجربی

مطالعاتی را که در دههٔ گذشته پیرامون موضوع این پژوهش در ایران انجام شده‌اند، می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد: (۱) هویت جنسیتی زنان، (۲) اشتغال و آموزش عالی و ارتباط آن با هویت زنانه و (۳) عدم ازدواج و تجرد زنان.

رحمتیان و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «مطالعهٔ ظرفیت زن بودن بر اساس تجربهٔ زیستهٔ زنان ایرانی و با تأکید بر ابعاد اجتماعی-فرهنگی» به این نتیجه رسیدند که در جامعهٔ فعلی، زنانگی و مردانگی صورت‌های متکثری یافته‌اند. گل‌بهراری (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تقابل هویت جنسیتی فردی و اجتماعی در تک‌زیستی دختران» نشان داد که دختران تک‌زیست، تعارضات هویتی‌ای همچون تعارض میان الگوهای موفقیت و جنسیت زنانه، بی‌اعتباری هویت مستقل از خانواده و زنان علیه خود را تجربه کرده‌اند. امیدوار طهرانی و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش «ادراک از زنانگی در کشورهای مختلف: یک فراترکیب کیفی» به این نتیجه رسیدند که عاملیت جنسی، مادرانگی، ظاهر و بدن، خودمراقبتی، استقلال، احترام و عامل فرهنگی از جمله مؤلفه‌های اصلی ادراک از زنانگی در جهان هستند. قاسم‌پور و گودرزی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «درک و تصور دختران جوان از جنسیت؛ مطالعه‌ای

پدیدارشناسانه» نشان دادند که ارزش‌ها و نگرش‌های جنسیتی در جامعه ایرانی متکثر شده است. همچنین چینی و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهش «برساخت‌های اجتماعی زنان از زنانگی ریزوماتیک در بستر مراکز ورزشی، آرایشی و زیبایی» به این نتیجه رسیدند که زنانگی برساختی فرهنگی-اجتماعی است و گفتمان‌های متعددی درباره آن وجود دارد.

دسته دیگری از مطالعات به نقش اشتغال و آموزش عالی زنان در بازاندیشی هویت زنانه و تغییر نگرش آنان به خانواده و ازدواج پرداخته‌اند. فلاح‌مین‌باشی، کاظمی و ترکمان (۱۴۰۲) در پژوهش «از تنه‌زیستی تا تنها ماندن: مقایسه دو گروه از زنان مجرد تنها در تهران» به این نتیجه رسیدند که زنان مجرد تنه‌زیست شامل دو دسته‌اند: زنان تنه‌زیست اختیاری و زنان تنه‌زیست اجباری. زنان تنه‌زیست اختیاری، عمدتاً شاغل‌اند و تحصیلات دانشگاهی بالایی دارند. بگی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «تعیین‌کننده‌های تغییرات نسلی و دوره‌ای ازدواج در ایران» نشان داد که تحصیلات و اشتغال بیش از سایر عوامل بر تغییرات الگوها و روندهای ازدواج تأثیرگذارند. خلیلی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «تحلیل نسلی-مقطعی تغییرات ازدواج زنان ایران با استفاده از جداول عمر زناشویی» به این نتیجه رسید که اثر تحصیلات، به عنوان عاملی مهم در تأخیر الگوی سنی ازدواج زنان، در نسل‌های مختلف متفاوت است.

دری نجف‌آبادی و همکاران (۱۴۰۰) در «بررسی تأثیر اشتغال زنان بر ازدواج و طلاق» نشان دادند که با افزایش اشتغال، احتمال هرگز ازدواج نکردن افزایش می‌یابد. عباسی‌شواری و رشوند (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «سهم ارزش ازدواج بر وضعیت ازدواج زنان ۲۰ تا ۳۴ ساله شهر تهران» به این نتیجه رسیدند که با افزایش تحصیلات زنان، احتمال ازدواج کاهش می‌یابد. همچنین، زنان شاغل در مقایسه با زنان غیرشاغل، احتمال ازدواج کمتری دارند و ارزش کمتری برای ازدواج قائل‌اند. طیبی‌نیا و رحمانی (۱۳۹۵) نیز در پژوهش «انگیزش‌های نویافته تحولات هویتی زنان در آموزش عالی» نشان دادند که تحصیلات و اشتغال، به تجربه فضای هویتی چندگانه، دگرگونی در نقش‌های اجتماعی، ایجاد چالش و فاصله‌گیری زنان از نقش‌های سنتی منجر شده و موجب بازتعریف هویت اجتماعی زنان می‌شود.

برخی از مطالعات نیز به بررسی تجرد زنان، علل آن و موانع پیش‌روی زنان مجرد پرداخته‌اند. کلاته‌ساداتی و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهش «برهمکنش فرهنگ و تجرد: واکاوی ابعاد فردی و اجتماعی-فرهنگی طولانی‌شدن دوران تجرد دختران در شهر یزد» نشان دادند که بیشتر مشارکت‌کنندگان از تجرد خود رضایت داشته‌اند.

طالب پور و بیرانوند (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «بررسی تجربه زیسته تجرد قطعی از منظر دختران مجرد» نشان دادند که تجرد پیامدهایی همچون رها کردن تفکر ازدواج، واگویه حسرت‌های گذشته، داغ ننگ و احساس تبعیض مضاعف نسبت به مردان مجرد را برای دختران مجرد به دنبال دارد. مداحی و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «مسئله تجرد: سوژه و زیست جهان نوپدید دختران شهر تهران» به این نتیجه رسیدند که دختران مجرد در انتخاب زیست جهان خود به کنشگرانی فعال تبدیل شده‌اند. خسروی، خضرنژاد و دارنی (۱۴۰۰) نیز در پژوهشی با عنوان «بازسازی معنایی تجربه تجرد از منظر دختران ۳۰ سال به بالای شهر بوکان» نشان دادند که دختران مجرد، احساس پوچی و سردرگمی در زندگی، احساس سربار بودن در خانواده، افسردگی، تنهایی مزمن، قضاوت و پیش‌داوری ناصواب، فشار خانواده برای تسریع ازدواج، احساس قربانی شدن و فداکاری، شرایط نامساعد خانوادگی و ناامنی مالی را تجربه می‌کنند.

در خارج از ایران نیز پژوهش‌های متعددی، هویت زنانه، ارتباط تحصیلات و اشتغال با عدم ازدواج زنان و تجربه تجرد زنان را مطالعه کرده‌اند. هلیوس و جدلکا^۱ (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «در جست‌وجوی هویت زنان» در کشور لهستان به این نتیجه رسیدند که دور شدن زنان از نقش سنتی مادری و همسری، به ساخت هویت‌های جدید خانوادگی، خصوصی و حرفه‌ای منجر می‌شود. زمان‌خان و همکاران^۲ (۲۰۲۴) در پژوهش «بررسی تأثیر ازدواج زودهنگام ادراک شده بر تحصیل و اشتغال زنان در بنگلادش: یک مطالعه ترکیبی» نشان دادند که ۵۵ درصد از زنانی که ازدواج زودهنگام داشته‌اند، پس از ازدواج از شغل و تحصیل کناره‌گیری کرده‌اند. شانتلوا-کشال، داگادو و گاردسبن^۳ (۲۰۲۰) در پژوهش «زنانگی مورد مناقشه: استراتژی‌های مقاومت و بازتولید در دوران نوجوانی در شمال اوگاندا» به این نتیجه رسیدند که دختران نوجوان، با انحراف از هنجارهای زنانگی هژمونیک، نظم جنسیتی موجود را به چالش می‌کشند و در پی بازتعریف زنانگی هستند.

چانگ^۴ (۲۰۲۰) در پژوهش «زنان چینی، ازدواج و جنسیت: بررسی ایده زنان و ازدواج در طول زمان در بستر چین» نشان داد که اگرچه بیشتر زنان چینی تمایل به ازدواج دارند، اما نگران‌اند که محدودیت‌های جنسیتی پس از ازدواج آشکارتر شود و مانع پیشرفت آنان گردد.

1. Helios, Joanna, & Jedlecka

2. Zaman Khan et al.

3. Chantelouis-Kashal, Dagadu & Gardsbane

4. Chang

نگوین و هوآنگ^۱ (۲۰۱۹) در پژوهش «ایدئولوژی جنسیتی در ازدواج در ویتنام معاصر» به این نتیجه رسیدند که مردم ویتنام بر اساس ایدئولوژی ای ازدواج می‌کنند که نقش‌های زن و مرد را متفاوت تعریف می‌کند. هروآخ^۲ (۲۰۱۸) در پژوهش «مطالعه‌ای درباره‌ی زن مسن مجرد در مراکش: نگرش دانش‌آموزان نسبت به زن مسن مجرد» نشان داد که در جامعه، نسبت به زن مسن مجرد^۳ درک منفی وجود دارد و بداخلاقی ناشی از انزوا و شرم‌آوری ازدواج نکردن، از پیامدهای اصلی اسپینستر بودن تلقی می‌شود. چلیک^۴ (۲۰۱۸) نیز در پژوهش «زنان مجرد با پنجره‌های فرصت بسته: دلایل زنان حرفه‌ای برای ازدواج نکردن» در کشور ترکیه به این نتیجه رسید که مهم‌ترین علل عدم ازدواج زنان در ترکیه، استقلال مالی، فردگرایی، افزایش روابط خارج از ازدواج، فراهم شدن امکان مادری بدون ازدواج و تضاد نقش‌های جنسیتی است. آنتونی مو، چیزومام و آبانیهه^۵ (۲۰۱۴) در پژوهشی با عنوان «عوامل تعیین‌کننده‌ی مجردی: گزارشی گذشته‌نگر توسط زنان مجرد مسن در لاگوس، نیجریه» نشان دادند که تحصیلات بالا یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر مجرد زنان در نیجریه است.

جمع‌بندی پیشینه داخلی و خارجی نشان می‌دهد که نخست، مطالعات مختلف پیرامون هویت زنان حاکی از آن‌اند که زنان در دوران مدرن، همواره با به چالش کشیدن هنجارهای سنتی شکل‌دهنده هویت خویش، در پی بازتولید هویت زنانه هستند؛ با این حال، هیچ‌یک از این مطالعات به طور خاص به ارتباط میان درک از زنانگی و مجرد نپرداخته‌اند. دوم، تعریف زنانگی بر محور مادری همواره یکی از موضوعات مهم در مطالعات زنان بوده است. با گسترش اشتغال زنان، از یک سو جامعه با شمار زیادی از مادران شاغل مواجه شده که مادر بودن را با چالش‌هایی همراه ساخته است و از سوی دیگر، افزایش مجرد زنان در دوران جدید، در زمینه تولید نسل و فهم از مادری پرسش‌هایی ایجاد کرده است. هرچند برخی مطالعات مفهوم مادری و تغییرات آن را بررسی کرده‌اند، اما هیچ‌یک به طور خاص به فهم از مادری در درک از زنانگی در میان دختران مجرد و تأثیر آن بر عدم ازدواج آنان نپرداخته‌اند. سوم، در میان پژوهش‌های داخلی، برخی مطالعات علل تأخیر در ازدواج را در کل کشور یا در برخی استان‌ها بررسی کرده‌اند؛ با این حال، این علل با توجه به فرهنگ بومی مناطق مختلف کشور

1. Nguyen & Hoang

2. Herouach

3. Spinsterhood

4. Celik

5. Ntoimo, Chizomam, & Abanihe

متفاوت‌اند و تاکنون پژوهشی درباره ازدواج نکردن دختران شاغل، آن هم از منظر هویتی، در استان سمنان انجام نشده است. چهارم، در مطالعات متعدد، موضوعاتی همچون زنان مجرد، دلایل تجرد زنان و مردان، مفهوم تجرد، تک‌زیستی زنان، علل زمینه‌ساز تجرد جوانان، زندگی مجردی زنان، تجربه زیسته زنان مجرد و پیامدهای فردی و اجتماعی تجرد زنان بررسی شده است؛ اما در هیچ‌یک از پژوهش‌های داخلی و خارجی، به درک از زنانگی و نقشی که در تجرد زنان دارد، توجه نشده است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از روش نظریه زمینه‌ای، به فهم هویت جنسیتی زنان مجرد شاغل و تحصیل کرده سمنانی و شاهرودی و جایگاه تجرد در آن دست یابد.

۴. روش شناسی

با توجه به ماهیت پرسش آغازین پژوهش و برای نیل به پاسخ، لازم بود به لایه‌های عمیق‌تر ذهن کنشگران وارد شد؛ از این رو، از روش نظریه زمینه‌ای استفاده شد. هدف از به‌کارگیری این روش، بررسی عمیق تجربه این زنان از تجرد بود. برای گردآوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه نیمه ساخت یافته استفاده شد. مشارکت‌کنندگان این پژوهش، ۳۰ زن شاغل و تحصیل کرده ۲۵ تا ۴۵ ساله، ساکن شهرستان‌های سمنان و شاهرود بودند. در گام نخست، نمونه‌گیری هدفمند بر اساس سن، شاغل بودن و بهره‌مندی از تحصیلات دانشگاهی انجام شد. پس از ظهور مقولات اولیه، نمونه‌گیری به صورت نظری ادامه یافت.

جدول شماره ۱: مشخصات جمعیت شناختی مشارکت‌کنندگان تحقیق

ردیف	نام	سن	تحصیلات	شغل	شهر
۱	زری	۳۹	دانشجوی دکترا	مدرس دانشگاه؛ کارمند	سمنان
۲	مریم	۳۳	لیسانس	کارمند؛ مربی	سمنان
۳	الهه	۲۶	لیسانس	کارمند	سمنان
۴	بیبا	۲۵	لیسانس	پرستار	شاهرود
۵	بهاره	۴۴	لیسانس	شرکت صنعتی	سمنان
۶	آناهیتا	۳۲	فوق لیسانس	شرکت صنعتی	سمنان
۷	مانده	۳۳	دانشجوی دکترا	کارمند	سمنان

سمنان	کارمند	فوق لیسانس	۲۸	کوثر	۸
سمنان	کارمند	فوق لیسانس	۳۳	فاطمیما	۹
سمنان	صندوقدار	لیسانس	۲۹	آسیه	۱۰
شاهرود	صندوقدار	لیسانس	۲۶	آرینا	۱۱
شاهرود	صندوقدار	لیسانس	۲۸	مطهره	۱۲
سمنان	کارمند	لیسانس	۳۶	فرح	۱۳
سمنان	معلم	فوق لیسانس	۴۰	پریا	۱۴
شاهرود	پرستار	لیسانس	۲۹	مونا	۱۵
سمنان	کارمند	فوق لیسانس	۴۲	مهسا	۱۶
سمنان	آرایشگر	لیسانس	۳۸	آرزو	۱۷
سمنان	مری؛ حسابدار	لیسانس	۳۳	نازنین	۱۸
شاهرود	معلم	فوق لیسانس	۳۵	معصومه	۱۹
شاهرود	مشاور	فوق لیسانس	۳۰	کیمیا	۲۰
شاهرود	وکیل	فوق لیسانس	۳۲	نسترن	۲۱
شاهرود	مری	فوق لیسانس	۲۸	فریده	۲۲
شاهرود	معلم	فوق لیسانس	۳۰	راحله	۲۳
شاهرود	منشی دفتری	لیسانس	۳۴	فانزه	۲۴
شاهرود	وکیل	فوق لیسانس	۳۴	نادیا	۲۵
شاهرود	پزشک	دکتر	۳۲	سیمین	۲۶
شاهرود	منشی	لیسانس	۳۹	آوا	۲۷
شاهرود	منشی؛ بازاریاب	لیسانس	۲۷	شبنم	۲۸
سمنان	معاون آموزشی؛ حسابدار	لیسانس	۲۶	سلما	۲۹
شاهرود	کارمند	فوق لیسانس	۴۱	فهیمة	۳۰

برای حفظ حریم خصوصی و گمنامی مشارکت‌کنندگان، کلیه اسامی به‌کاررفته در جدول مستعار است. هم‌چنین از ذکر عنوان دقیق شغل و محل اشتغال آن‌ها اجتناب شد. مکان انجام مصاحبه‌ها با در نظر گرفتن آسایش و راحتی مصاحبه‌شوندگان و با هماهنگی خود آنان انتخاب شد. مصاحبه‌ها از بهمن ۱۴۰۱ تا خرداد ۱۴۰۲ و به صورت حضوری انجام گرفت. بیشتر مصاحبه‌ها نیز بین ۲ تا ۳ ساعت به طول انجامید.

پس از انجام هر مصاحبه، بلافاصله فرایند کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۳: ۲۳). در جریان کدگذاری‌ها، رفت و برگشت مستمر میان نظریه و واقعیت تجربی مدنظر قرار داشت. پس از تکمیل کدگذاری‌ها، مفاهیم و مقولات استخراج شده به متخصصان ارائه شد و از دیدگاه‌های تکمیلی آنان بهره گرفته شد.

در این پژوهش، توجه ویژه‌ای به استفاده از راهبردهای مختلف برای تضمین اعتبارپذیری و انتقال‌پذیری شده است. برای دستیابی به باورپذیری، مفاهیم به دست آمده از مصاحبه‌ها در اختیار ۱۵ نفر از مشارکت‌کنندگان که با رضایت خود، زمان لازم برای مطالعه گزارش‌ها را داشتند و نیز ۵ نفر از افراد دارای شرایط مشابه که در پژوهش مشارکت نداشتند، قرار داده شد تا میزان انطباق این مفاهیم با تجربیات شخصی آنان و نیز آنچه واقعاً مدنظرشان بوده است، بررسی شود.

برای نیل به اطمینان‌پذیری، یافته‌ها به طور مستمر و روزانه با یکدیگر مقایسه و بررسی می‌شد و گزارش‌های حاصل از تحلیل تک تک مصاحبه‌ها در جلسات متعدد با متخصصان به بحث گذاشته می‌شد تا از صحت اطلاعات به دست آمده اطمینان حاصل شود. همچنین، برای امکان تأییدپذیری، کوشش شد در بخش یافته‌ها و هنگام ارائه تحلیل‌ها، گفتار مشارکت‌کنندگان در هنگام ارجاع، عیناً و با تمامی جزئیات آورده شود. افزون بر این، با شرح مفصل جزئیات روش شناختی و نحوه ارتباط مفاهیم و مقوله‌پردازی‌ها، امکان ارزیابی رویه‌های تحلیلی، مسیر ظهور پارادایم‌ها و چگونگی بسط و ساخت مدل نظری فراهم شد. درباره انتقال‌پذیری نیز تلاش شد به جزئی‌ترین اظهارات، ویژگی‌های زندگی زنان مشارکت‌کننده و درک آنان از خود به عنوان زن و شرایطشان توجه شود. همچنین برای دستیابی به این هدف، تنوع نمونه‌ها، هم از حیث تعداد و هم از نظر مفاهیم در حال شکل‌گیری، مدنظر قرار گرفت. اگرچه این پژوهش ادعای تعمیم ندارد، اما کوشش شده است تا به معیارهای انتقال‌پذیری در روش‌شناسی کیفی نزدیک شود.

در اجرای فرایند تحقیق، اصول اخلاقی از زمان گردآوری داده‌ها تا تحلیل و انتشار یافته‌ها همواره مدنظر پژوهشگر قرار داشت. در انجام مصاحبه‌ها، مشارکت‌کنندگان از اهداف پژوهش آگاه بودند و رضایت آنان پیش از ورود به پژوهش اخذ شد. بدین ترتیب، ابتدا با ارائه توضیحاتی درباره موضوع پژوهش، از افراد برای مشارکت در مصاحبه دعوت به عمل آمد و پس از آن، تنها با کسب رضایت از افراد ملاقات گذاشته شد که تمایل شخصی خود را برای همکاری اعلام کرده بودند. در مواردی نیز که برخی مشارکت‌کنندگان تمایلی به گفت و گو نداشتند، پژوهشگر

از اصرار خودداری کرد و به نظر آنان احترام گذاشت. در بعضی موارد، مشارکت‌کنندگان با ذکر دلایلی، خواستار فرصتی برای اندیشیدن بودند که این فرصت در اختیار آنان قرار گرفت و تصمیم‌گیری درباره انجام یا عدم انجام مصاحبه، بر عهده خودشان گذاشته شد. همچنین در جریان تحلیل داده‌ها کوشش شد از هرگونه دخل و تصرف در یافته‌های پژوهش پرهیز شود. در فرایند پیاده‌سازی مصاحبه‌ها نیز با دقت و حساسیت بالا و به دور از هرگونه قضاوت و پیش‌داوری، تحلیل و تفسیر داده‌ها انجام گرفت.

با توجه به موضوع پژوهش، ناگزیر برخی پرسش‌ها به روابط عاطفی و بخشی از خصوصی‌ترین تجربیات شخصی مشارکت‌کنندگان مربوط می‌شد. در موارد معدودی، آنان از پاسخ‌گویی امتناع می‌کردند یا عدم تمایل خود را به پاسخ دادن اعلام می‌داشتند. نکته مهم آن بود که مصاحبه‌کننده هم‌جنس مشارکت‌کنندگان بود و این امر، شرایط پاسخ‌گویی را تسهیل می‌کرد. با این حال، هیچ‌گونه فشاری برای ورود به حریم خصوصی افراد ایجاد نشد و از تکرار آن پرسش‌ها یا اصرار برای پاسخ‌گویی پرهیز شد.

در حین مصاحبه‌ها، هرگاه مشارکت‌کنندگان با یادآوری برخی وقایع و رخداد‌های زندگی شخصی خود دچار احساسات منفی می‌شدند، تلاش می‌شد با برقراری تعاملی همدلانه از بروز آسیب احتمالی جلوگیری شود. در این پژوهش، به مشارکت‌کنندگان اطمینان داده شد که به جز مصاحبه‌کننده و تحلیل‌گران، هیچ‌کس به محتوای مصاحبه‌ها دسترسی نخواهد داشت. برای آنان نیز، بنا به انتخاب خودشان، از اسامی مستعار استفاده شد. همچنین، در جریان مصاحبه، با وجود توافق قبلی برای ضبط گفت‌وگو، گاهی مشارکت‌کنندگان تقاضای توقف ضبط صدا را مطرح می‌کردند که در جهت احترام به نظر آنان و حفظ آرامششان، ضبط صدا متوقف می‌شد. در خلال فرایند مصاحبه نیز هیچ‌گونه اظهارنظر شخصی از سوی مصاحبه‌کننده درباره تجربیات مختلف مشارکت‌کنندگان مطرح نشد. رابطه میان پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان در فضایی صمیمانه و محترمانه حفظ شد و در پایان نیز از اعتماد و همکاری آنان قدردانی به عمل آمد.

۵. یافته‌ها

بر اساس یافته‌های پژوهش، زنان مجرد شاغل و تحصیل‌کرده ۲۵ تا ۴۵ ساله ساکن شهرستان‌های سمنان و شاهرود، از نظر سن، میزان تحصیلات، نوع شغل و سطح درآمد با یکدیگر تفاوت داشتند. بیشتر مشارکت‌کنندگان در گروه سنی ۳۰ تا ۳۴ سال قرار می‌گرفتند.

نیمی از آنان (۱۵ نفر) دارای مدرک کارشناسی بودند؛ یک نفر دارای دکترای حرفه‌ای بود و دو نفر نیز در مقطع دکترای تخصصی مشغول به تحصیل بودند. سایر مشارکت‌کنندگان مدرک کارشناسی ارشد داشتند. از نظر شغلی، مشارکت‌کنندگان در دو بخش خصوصی و دولتی و در طیف متنوعی از مشاغل، از جمله پزشک، وکیل، مدرس دانشگاه، معلم، پرستار، مشاور، کارمند اداری، کارگر، آرایشگر، فروشنده، منشی و جز آن اشتغال داشتند. برخی از آنان به صورت تمام وقت و برخی دیگر به صورت پاره وقت کار می‌کردند. همچنین بعضی دارای شغل ثابت، برخی دارای شغل موقت و شماری نیز دوشغله بودند.

در مرحله نخست تحلیل، با استفاده از کدگذاری باز و تحلیل جزء به جزء مصاحبه‌های مشارکت‌کنندگان، ۳۱۷ کد اولیه استخراج شد. سپس در فرایند کدگذاری محوری و از طریق مقایسه مداوم مفاهیم و کدها، این کدهای اولیه بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان در قالب زیرمقوله‌ها و مقوله‌های اصلی دسته‌بندی شدند. در نهایت، در مرحله کدگذاری انتخابی، ۱۰ مقوله اصلی شناسایی شد.

این مقولات عبارت بودند از: (۱) ویژگی‌های خانوادگی، (۲) رویکرد به تحصیلات، (۳) ویژگی‌های شغلی، (۴) درک از جنسیت، (۵) رویکرد به ازدواج، (۶) درک از نیاز جنسی و نحوه مواجهه با آن، (۷) نوع نگاه به رابطه جنسی، (۸) ارتباط با مرد، (۹) درک و تجربه عشق و (۱۰) رویکرد به تجرد. در این میان، مقوله هسته «درک از زنانگی» شناسایی شد. مقولات اصلی و زیرمقوله‌های مربوط به آن‌ها در جدول شماره ۲ ارائه شده است.

جدول شماره ۲: زیرمقوله‌های مقولات اصلی پژوهش

ردیف	مقوله اصلی	مقوله‌های فرعی
۱	ویژگی‌های خانوادگی	انواع خانواده، شکل ارتباط با والدین، نحوه ارتباط والدین با هم، نقش خانواده در درک از زنانگی، انتظارات خانواده از دختر مجرد
۲	درک از جنسیت	درک از زنانگی، درک از مردانگی
۳	رویکرد به تحصیلات	اهداف تحصیلات، اولویت تحصیلات، عدم اولویت تحصیلات، رویکرد به ادامه تحصیل، پیامدهای تحصیلات، نقش خانواده در تحصیلات
۴	ویژگی‌های شغلی	شرایط شغلی فعلی، نحوه اشتغال به کار، تمایلات شغلی، اولویت اشتغال، عدم اولویت اشتغال، انگیزه‌های اشتغال، پیامدهای اشتغال، موانع اشتغال زنان، علل ترک شغل، نقش خانواده در اشتغال

ردیف	مقوله اصلی	مقوله‌های فرعی
۵	رویکرد به ازدواج	درک از ازدواج، سن ازدواج، تمایل به ازدواج، انواع تمایل به ازدواج، انگیزه‌ها و اهداف ازدواج، عدم تمایل به ازدواج، چشم‌انداز ازدواج، عدم اولویت ازدواج، فشار اجتماعی برای ازدواج و انواع واکنش‌ها به آن، درک از خواستگار و نحوه مواجهه با آن، نقش خانواده در ازدواج، رویکرد به روابط دوستی در مقایسه با ازدواج، نگاه به نقش‌های جنسیتی پس از ازدواج
۶	درک از نیاز جنسی و نحوه مواجهه با آن	درک از نیاز جنسی، آگاهی از نیاز جنسی، احساس نیاز و فشار جنسی، انکار نیاز جنسی، عدم فشار جنسی، نحوه مواجهه با نیاز جنسی
۷	نحوه نگاه به رابطه جنسی	آگاهی از رابطه جنسی، تجربه رابطه جنسی، انواع رابطه جنسی تجربه‌شده توسط مشارکت‌کنندگان، عدم تجربه رابطه جنسی، تمایل به رابطه جنسی بعد از ازدواج، تغییر رویکرد نسبت به عدم رابطه جنسی، عشق و رابطه جنسی، رابطه طولانی مدت و افزایش احتمال تجربه رابطه جنسی
۸	ارتباط با مرد	تجربه ارتباط با مرد، انواع ارتباط با مرد، انگیزه‌های ارتباط با مرد، سطح رابطه با مرد، تحول شکل و سطح ارتباط با مرد، علل پایان رابطه با مرد، عدم تجربه ارتباط با مرد، موانع ارتباط با مرد
۹	درک و تجربه عشق	درک از عشق، تغییر درک از عشق، تغییر دانه در عشق، تجربه عشق، پایان عشق، پایدار در عشق، شکست در عشق، عواطف و احساسات همراه با عشق، رویکرد به تجربه دوباره عشق، تحول مفهوم عشق، عدم تجربه عشق
۱۰	درک از تجرد و رویکرد به آن	درک از تجرد، رویکرد به تجرد، علل مجردماندن از نظر مشارکت‌کنندگان، زندگی مجردی و مستقل، تجربه زندگی مجردی و مستقل

پس از شناسایی مقوله‌ها، با برقراری ارتباط میان مقوله‌ها و زیرمقوله‌ها، به شرایطی که منجر به شکل‌گیری یا گسترش مقوله‌ها شده‌اند، زمینه‌هایی که موجب بروز آن‌ها شده‌اند، عوامل تقویت‌کننده مقوله‌ها، راهبردها و تعاملاتی که دختران مجرد به کار برده‌اند و نیز پیامدهای حاصل از آن‌ها پرداخته شد. بر این اساس، فرایند شکل‌بندی مقوله‌ها انجام گرفت و «درک از زنانگی» به عنوان مقوله هسته در نظر گرفته شد.

یافته‌ها نشان می‌دهد که شرایط خانوادگی، تجربه بلوغ، درک از مادری، رویکرد به نقش‌های جنسیتی و نیز درک از بکارت، بر شناخت دختران از خود به عنوان یک زن تأثیرگذارند. در این پژوهش، درک از زنانگی مقوله‌ای است که بیش از سایر مقولات، ظرفیت دربرگرفتن و سازمان‌دهی دیگر ابعاد تجربه مشارکت‌کنندگان را دارد. بر این مبنا، سه پارادایم زنانگی

شبهه مؤکد، زنانگی طغیانگر و زنانگی سرگشته شناسایی شد که بیانگر شکل‌بندی‌های متفاوت درک از زنانگی در میان زنان مجرد شاغل و تحصیلکرده است. همچنین، بر حسب تعریفی که این زنان از زن بودن داشتند، درکشان از تجرد و رویکردشان به ازدواج با هم فرق داشت و تعاملات و پیامدهای متفاوتی را در زندگی خود تجربه کرده بودند. در ادامه، به تبیین هر یک از این سه الگوی پارادایمی پرداخته می‌شود.

۱-۵. الگوی پارادایمی زنانگی شبهه مؤکد

در الگوی پارادایمی زنانگی شبهه مؤکد، زن مجرد شاغل و تحصیلکرده، زن را موجودی لطیف، احساساتی و برخوردار از ویژگی‌های عاطفی و مراقبتی تعریف می‌کند. در این الگو، خصایصی چون لطافت، توجه به خود، رسیدگی به ظاهر و زیبایی، دلسوزی، صبوری و ویژگی‌های مشابه، به عنوان ویژگی‌های برجسته زنانگی تلقی می‌شوند. در این چارچوب، ازدواج امری ضروری و حذف‌ناپذیر در زندگی دانسته می‌شود و فرد همچنان به تحقق آن امید دارد. همچنین، تجرد غالباً معادل تنهایی فهم می‌شود؛ از این رو، فرد از وضعیت مجرد بودن خود رضایت کامل ندارد و با احساساتی چون ترس از تنهایی و نگرش منفی نسبت به تجرد مواجه است.

• **شرایط علی:** برخی عوامل در شکل‌گیری و گسترش این الگوی پارادایمی نقش داشته‌اند. خانواده از فرد انتظار دارد نقش‌های جنسیتی متعارف را ایفا کند. درک او از زنانگی تا حدی تحت تأثیر تجربه تحصیل دانشگاهی دچار تغییر شده است. مواجهه با بلوغ عمدتاً به صورت آگاهانه یا نیمه آگاهانه صورت گرفته و نقش حمایتی مادر در این فرایند اهمیت زیادی داشته است. همچنین، درک از مرد در این الگو، ناظر بر تصور مرد به مثابه تکیه‌گاه و فردی قابل اعتماد است.

• **شرایط زمینه‌ای:** الگوی زنانگی شبهه مؤکد عمدتاً در بستر خانواده‌هایی با روابط آزاد یا نسبتاً آزاد شکل گرفته است. در این الگو، رابطه فرد با پدر صمیمانه و مستحکم است و با مادر نیز نوعی وابستگی عاطفی و رابطه بسیار نزدیک مشاهده می‌شود. افزون بر این، رابطه میان والدین اغلب به صورت رابطه‌ای معمولی یا عاشقانه ادراک می‌شود. این الگو همچنین در بستری شکل می‌گیرد که فرد، فشار ناشی از تمایل به رابطه جنسی را تجربه می‌کند.

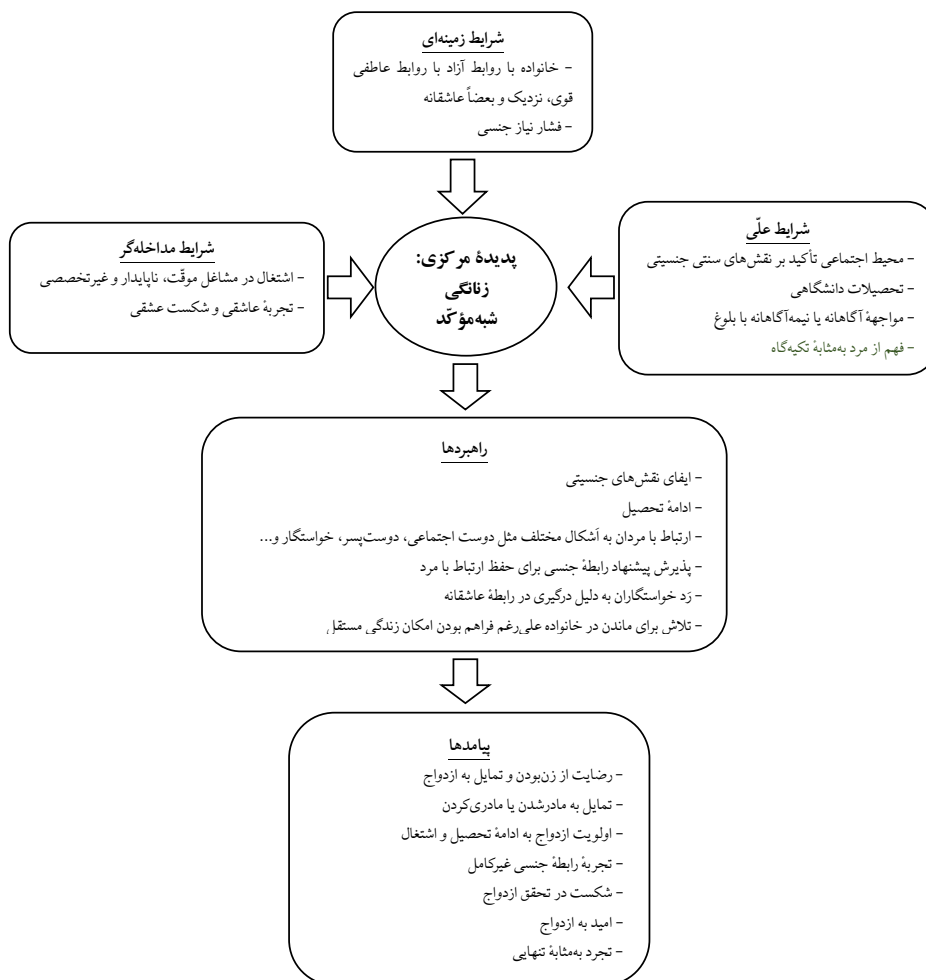
• **شرایط مداخله‌گر:** برخی شرایط مداخله‌گر به تقویت یا تداوم این الگو انجامیده‌اند. اشتغال در مشاغل موقت، ناپایدار و غیرتخصصی، برخورداری از حمایت مادر و تا حدودی پدر

برای اشتغال بیرون از خانه و نیز تجربه شکست عاطفی همراه با احساس برجای ماندگی عاطفی، از جمله عوامل مداخله‌گری هستند که در گسترش این پارادایم نقش داشته‌اند.

● **راهبردها:** در الگوی زنانگی شبه‌مؤکد، زنان برای مواجهه با موقعیت‌های زندگی و مدیریت وضعیت‌تجرد، راهبردهای متعددی به کار می‌گیرند:

- برای ایفای نقش‌های زنانه تلاش می‌کنند.
- با هدف افزایش شانس دستیابی به موقعیت مناسب برای ازدواج، تحصیلات خود را ادامه می‌دهند.
- اشتغال را بیشتر به مثابه سرگرمی یا فعالیتی غیراصلی در مقایسه با ازدواج تجربه می‌کنند.
- برای ازدواج نسبت به سایر حوزه‌های زندگی اولویت قائل‌اند.
- در فضای واقعی و مجازی، با مردان در اشکال مختلفی مانند دوست اجتماعی، دوست‌پسر، خواستگار یا پارتنر ارتباط برقرار می‌کنند.
- احساس نیاز جنسی خود را به رسمیت می‌شناسند.
- گاه برای حفظ رابطه عاطفی با مرد و افزایش احتمال رسیدن به ازدواج، پیشنهاد رابطه جنسی را می‌پذیرند.
- در عین حال، برای حفظ موقعیت ازدواج، به بکارت اهمیت می‌دهند.
- برخی خواستگاران را به دلیل درگیری در روابط عاشقانه رد می‌کنند.
- به دنبال تجربه و تحقق ازدواج عاشقانه هستند.
- برای حفظ امکان ازدواج و نیز باقی ماندن در موقعیت مطلوب خانوادگی، با خانواده زندگی می‌کنند.

● **پیامدها:** برآیند این تعاملات و راهبردها نشان می‌دهد که در الگوی زنانگی شبه‌مؤکد، ویژگی‌های زنانه به صورت برجسته بازنمایی می‌شوند و فرد عموماً از زن بودن خود رضایت دارد. در این الگو، ازدواج امری ضروری تلقی می‌شود و تمایل به مادرشدن یا تجربه مادری نیز حضور پررنگی دارد. همچنین، ازدواج بر اشتغال و ادامه تحصیل اولویت می‌یابد. در این چارچوب، ازدواج راهی برای دستیابی به رابطه‌ای مطمئن و پایدار، مادرشدن، تأمین نیازهای مالی، عاطفی و جنسی و نیز گریز از تنهایی تلقی می‌شود. در سطح تجربی نیز، امکان تجربه رابطه جنسی غیرکامل وجود دارد؛ با این حال، فرد همچنان به ازدواج امیدوار است و تجرد را بیش از هر چیز در قالب تنهایی معنا می‌کند.



شکل شماره ۱: الگوی پارادایمی زنانگی شبه مؤکد

۲-۵. الگوی پارادایمی زنانگی طغیانگر

در پارادایم زنانگی طغیانگر، برخی از دختران مجرد، شاغل و تحصیلکرده در خانواده‌های هسته‌ای زندگی می‌کنند و برخی دیگر در خانواده‌های تک‌والد، در پی فوت یکی از والدین، پرورش یافته‌اند. اغلب آنان در محیط‌های خانوادگی با روابط محدود و کنترل‌شده (که در آن نوع پوشش، رفت‌وآمدها، ارتباط با مردان، اشتغال بیرون از خانه و شیوه‌های فراغت با محدودیت‌های قابل توجهی همراه بوده است) رشد کرده‌اند. در چنین بستری، زنانگی در متن تجربه‌های سلطه، محدودیت و نابرابری بازتعریف می‌شود. در این الگو، مشارکت‌کننده در مرحله پیشین زندگی، به دلیل سلطه پدر و مواجهه با انواع محدودیت‌ها، زن را موجودی محدود، مفلوک و مطیع می‌فهمید؛ اما با ورود به دانشگاه و یافتن فرصت‌هایی برای ابراز وجود، درک او از زن بودن دچار تغییر شده است.

در این چارچوب، زن کنشگری جنگ‌جو، معترض و عصیانگر تلقی می‌شود که می‌تواند از طریق مقاومت در برابر محدودیت‌ها، از آن‌ها عبور کند، سلطه را نپذیرد، برای دستیابی به خواسته‌های خود بجنگد و شرایط زندگی‌اش را تغییر دهد. در این الگو، اگرچه فرد واجد برخی ویژگی‌های موسوم به زنانه است، اما آن‌ها را برجسته نمی‌کند و حتی گاه می‌کوشد از آن‌ها فاصله بگیرد؛ گویی این فاصله‌گیری راهی برای مقابله با محدودیت‌هایی است که به واسطه زن بودن تجربه می‌کند. در این پارادایم، ازدواج ضرورتی اجتناب‌ناپذیر نیست، بلکه صرفاً یک انتخاب است. از آنجاکه فرد تمایلی به پذیرش سلطه مردانه ندارد، معمولاً از ازدواج فاصله می‌گیرد و آن را در اولویت‌های پایانی زندگی قرار می‌دهد. در مقابل، تجرد به مثابه نوعی سبک زندگی مستقل، آزاد و رضایت‌بخش معنا می‌شود.

● **شرایط علی:** از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری این الگو می‌توان به سلطه پدر بر دختر، فقدان کنشگری در تصمیم‌گیری‌های تحصیلی و شغلی، درک از مرد به مثابه موجودی آزاد، زورگو و قدرت‌طلب و نیز مواجهه آگاهانه با علائم بلوغ اشاره کرد. این عوامل در مجموع زمینه را برای شکل‌گیری برداشتی مقاومتی و معترضانانه از زنانگی فراهم کرده‌اند.

● **شرایط زمینه‌ای:** این الگو عمدتاً در بستر خانواده‌هایی شکل گرفته است که در آن‌ها محدودیت‌های شدیدی بر روابط دختران اعمال می‌شود. در چنین بستری، رابطه فرد با پدر ضعیف و فاقد صمیمیت عاطفی است، درحالی‌که رابطه او با مادر عاطفی و نزدیک توصیف می‌شود. همچنین، فشار مادر برای پنهان کردن علائم بلوغ، بخشی از زمینه تجربی شکل‌گیری این پارادایم را تشکیل می‌دهد.

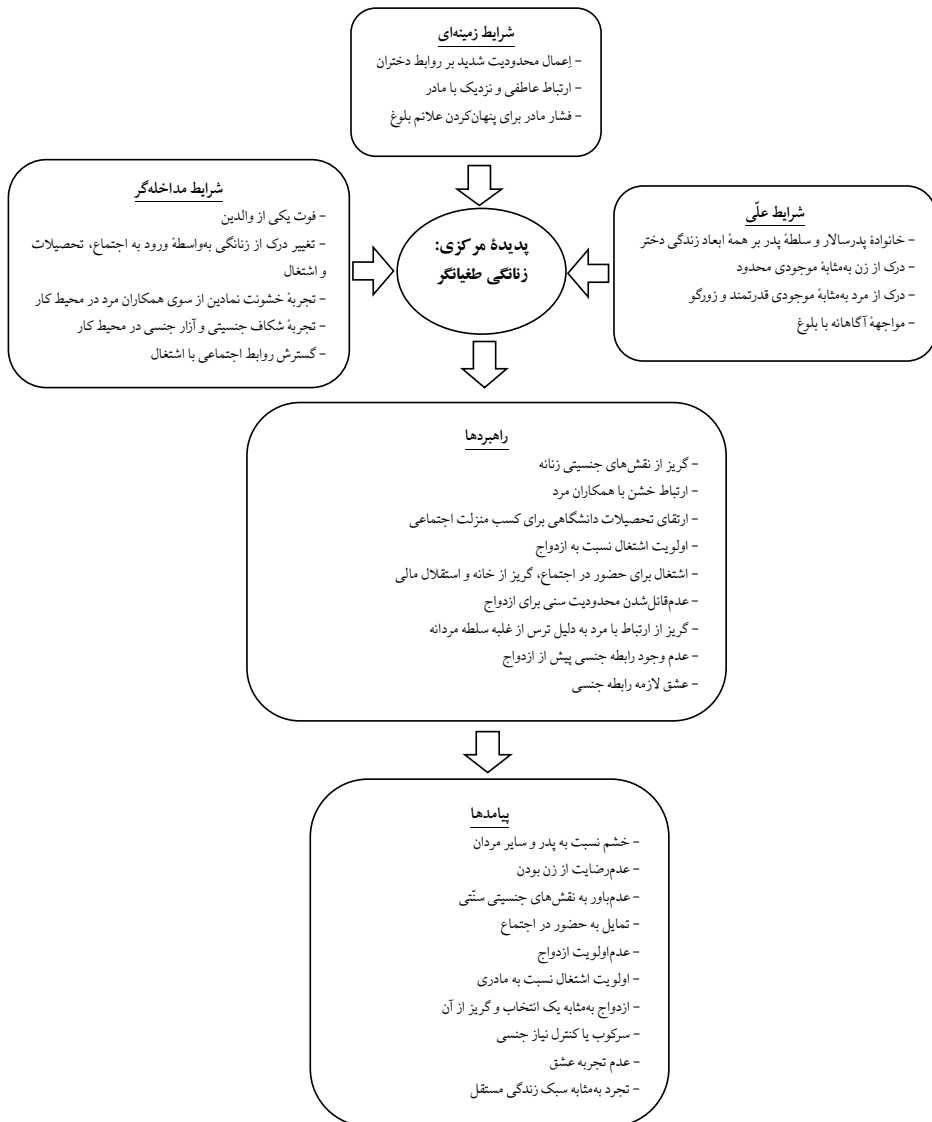
• **شرایط مداخله‌گر:** برخی عوامل مداخله‌گر در تداوم و تشدید این الگو نقش دارند؛ از جمله فوت یکی از والدین، به‌ویژه مادر، تجربهٔ خشونت نمادین از سوی همکاران مرد در محیط کار، تجربهٔ شکاف جنسیتی در دستمزد، مواجهه با آزار جنسی در محیط کار و نیز گسترش روابط اجتماعی به واسطهٔ اشتغال. این عوامل به تقویت نگاه انتقادی و مقاومتی فرد نسبت به مناسبات جنسیتی یاری رسانده‌اند.

• **راهبردها:** در الگوی زنانگی طغیانگر، زنان برای مواجهه با موقعیت‌های زندگی و مدیریت نسبت خود با زنانگی، ازدواج و مردان، راهبردهای متعددی اتخاذ می‌کنند:

- از ایفای نقش‌های جنسیتی سنتاً زنانه فاصله می‌گیرند.
- در تعامل با همکاران مرد، گاه واکنش‌هایی آمیخته با خشم و مقاومت نشان می‌دهند.
- تمایل بالایی به ادامهٔ تحصیل دارند.
- اشتغال را بخشی اساسی از هویت خود تلقی می‌کنند.
- حتی پس از ازدواج نیز اشتغال را بر نقش زناشویی اولویت می‌دهند.
- برای ازدواج محدودیت سنی مشخصی قائل نیستند.
- ازدواج را ضرورتی حتمی تلقی نمی‌کنند و گاه آن را به تعویق می‌اندازند یا انکار می‌کنند.
- برای گریز از سلطهٔ مردانه، یا اساساً وارد رابطهٔ عاطفی با مردان نمی‌شوند یا رابطه‌ای محدود و فاقد وابستگی عاطفی برقرار می‌کنند.
- تمایلی به رابطهٔ جنسی پیش از ازدواج ندارند.
- عشق را شرط ضروری برای پذیرش رابطهٔ جنسی می‌دانند.

• **پیامدها:** برآیند این راهبردها و تعاملات نشان می‌دهد که در الگوی زنانگی طغیانگر، فرد غالباً نسبت به پدر و به‌طور کلی مردان احساس خشم و رنجش دارد. او از زن بودن خود رضایت کامل ندارد و به نقش‌های جنسیتی سنتی باور چندانی نشان نمی‌دهد. در این الگو، ازدواج در اولویت زندگی قرار نمی‌گیرد و اشتغال نسبت به مادری جایگاه برجسته‌تری می‌یابد، هرچند تمایل به مادری کردن همچنان می‌تواند وجود داشته باشد.

ازدواج در این چارچوب، یک انتخاب ممکن تلقی می‌شود، نه یک ضرورت؛ از این رو، فرد ممکن است به ازدواجی عقلانی و سنجیده تمایل داشته باشد، اما به دلیل هراس از بازتولید سلطهٔ مردانه، از آن فاصله بگیرد. همچنین، نیاز جنسی در این الگو غالباً سرکوب می‌شود، تجربهٔ عشق چندان برجسته نیست و رابطهٔ جنسی پیش از ازدواج نیز معمولاً تجربه نمی‌شود. در نهایت، تجرد به مثابهٔ نوعی سبک زندگی مستقل و خودخواسته معنا می‌یابد.



شکل شماره ۲: الگوی پارادایمی زنانگی طغیانگر

۳-۵. الگوی پارادایمی زنانگی سرگشته

در الگوی پارادایمی زنانگی سرگشته، درکی دوگانه و ناپایدار از زن مشاهده می‌شود. در این الگو، زن از یک سو موجودی ضعیف و محدود و از سوی دیگر فردی قدرتمند، مستقل و توانمند فهم می‌شود. این دوگانگی، حاصل تجربهٔ زیسته‌ای است که در آن فرد با ورود به اجتماع و اشتغال، با موقعیت‌هایی مواجه شده که به تدریج رابطهٔ او را با زنانگی دستخوش تنش و ابهام کرده است. ویژگی‌های شغلی و شرایط محیط کار، از جمله دوشغله بودن، سختی کار، حجم بالای کار، نگاه جنسیتی حاکم بر محیط کار، عدم پیشرفت شغلی به دلیل زن بودن، آزار جنسی در محیط کار، سکوت در برابر این آزارها به دلیل ترس از بیکار شدن و نیز تجربهٔ انواع خشونت در محیط کار، موجب شده‌اند برخی رفتارهای منتسب به مردانگی در آنان تقویت شود. در نتیجه، بسیاری از ویژگی‌هایی که به طور متعارف زنانه تلقی می‌شوند، در آن‌ها کم‌رنگ شده یا کنار گذاشته شده‌اند و این فرایند به فاصله‌گیری از زنانگی انجامیده است.

در این الگو، رفتارهای جنسیت‌زده در محیط کار، نگاه جنسیتی به زنان و شکاف جنسیتی در دستمزد، تمایل به گریز از زن بودن را تشدید می‌کند. درک فرد از ماهیت زن نیز در همین بستر دگرگون می‌شود؛ به گونه‌ای که زن را موجودی ظریف اما درعین حال قوی، مستقل و باهوش می‌بیند؛ موجودی که هم‌زمان با محدودیت‌ها مواجه است، اما توان مقابله و پیشروی نیز دارد. در این پارادایم، ویژگی‌های زنانه یا در فرد بسیار کم‌رنگ‌اند یا اساساً برجستگی ندارند. همچنین، ازدواج نه به مثابهٔ یک مطلوب مرکزی، بلکه بیشتر در قالب مسئولیت، نقطهٔ توقف و عاملی برای بازماندن از پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی فهم می‌شود که فرد به عنوان یک زن برای دستیابی به آن‌ها تلاش کرده است. از همین رو، فرد از مجرد بودن خود تا حد زیادی رضایت دارد، هرچند نسبت به آن رویکردی دوگانه نیز تجربه می‌کند. تجرد از یک سو به مثابهٔ آزادی، آرامش، فقدان تعهد و رهایی از مسئولیت‌های همسری، فرزندآوری و زندگی مشترک معنا می‌شود و از سوی دیگر، با احساس تنهایی و نگرانی نسبت به آینده همراه است. از این رو، در صورت فراهم شدن شرایط زیست مستقل، فرد به انتخاب «زیست تنها» تمایل نشان می‌دهد.

• **شرایط علی:** برخی عوامل در شکل‌گیری یا گسترش این الگو نقش اساسی داشته‌اند. تمایل والدین به داشتن فرزند پسر، زمینهٔ آموزش بیشتر نقش‌های مردانه از سوی پدر را فراهم کرده است. همچنین، بهره‌مندی از حمایت پدر برای گریز از جنسیت و محدودیت‌های

جنسیتی، انتظار پدر برای ایفای نقش‌های مردانه، عدم انتظار مادر برای انجام نقش‌های زنانه و مواجهه ناآگاهانه با بلوغ، همگی در تقویت تمایل به فاصله‌گیری از زن بودن و شکل‌گیری نوعی سرگردانی جنسیتی نقش داشته‌اند.

• **شرایط زمینه‌ای:** زمینه شکل‌گیری این الگو را می‌توان در خانواده‌هایی جست‌وجو کرد که یا هسته‌ای ازهم‌گسیخته‌اند، یا با درجاتی از ازهم‌گسیختگی و تک‌والدی بودن مواجه‌اند. همچنین، این الگو در خانواده‌هایی با روابط نسبتاً آزاد یا در مواردی محدود شکل گرفته است. در این بستر، رابطه فرد با پدر معمولاً قوی و صمیمانه است، درحالی‌که رابطه او با مادر نامطلوب است و اغلب نوعی سلطه مادرانه در آن مشاهده می‌شود. رابطه زن و شوهری والدین نیز غالباً غیرعاطفی، تنش‌آلود و گاه خشونت‌آمیز ادراک می‌شود. علاوه بر این، فشارهای اجتماعی برای رعایت محدودیت‌های مرتبط با جنسیت زنانه، از دیگر زمینه‌های مهم شکل‌گیری این الگو به شمار می‌آید.

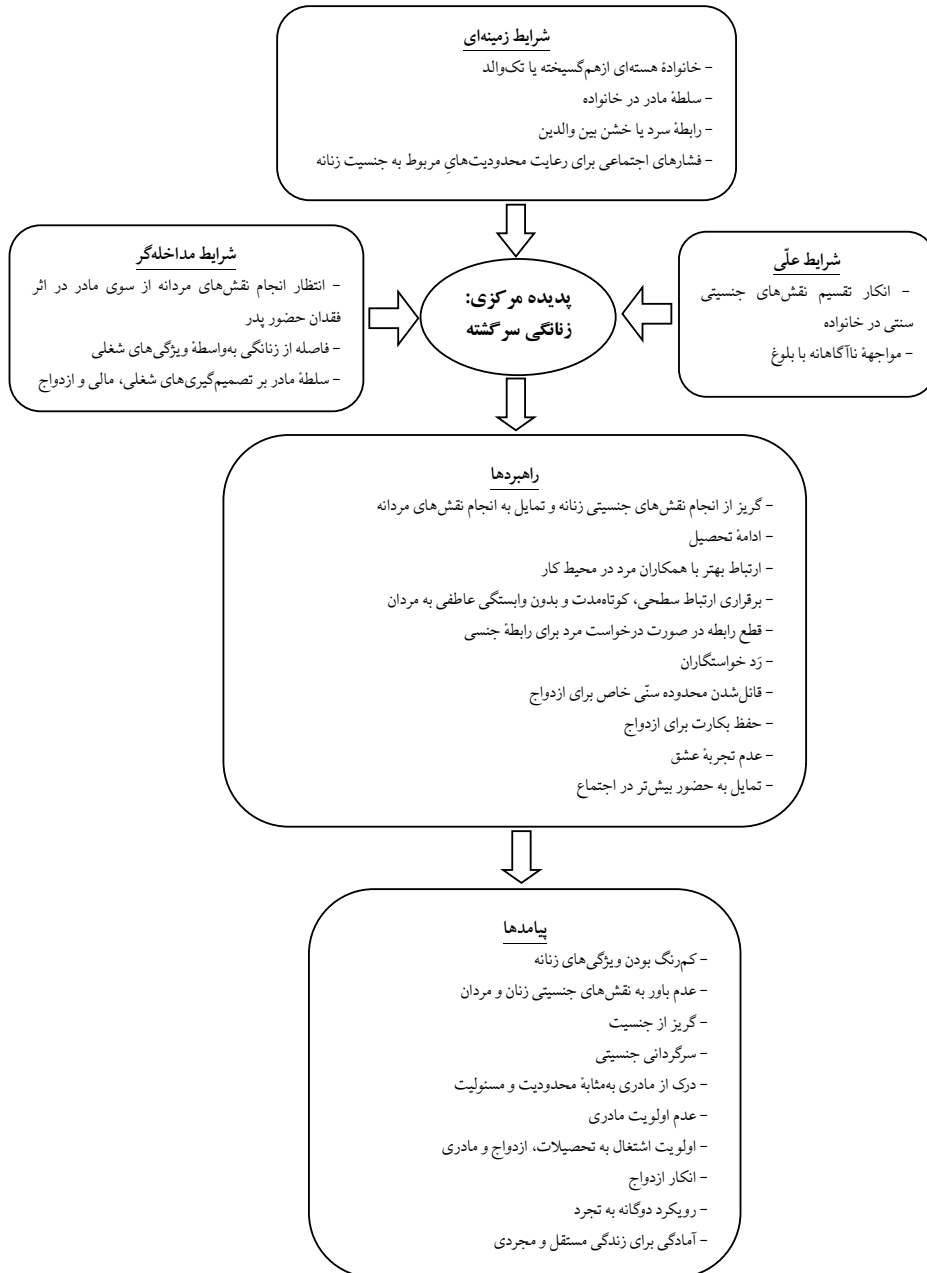
• **شرایط مداخله‌گر:** در تداوم و تشدید این الگو، برخی عوامل مداخله‌گر نیز نقش داشته‌اند. در مواردی، ساختار خانواده از خانواده هسته‌ای ازهم‌گسیخته به خانواده تک‌والدی تغییر یافته است؛ تغییری که بر اثر فوت یکی از والدین، جدایی یا طلاق رخ داده است. در پی فقدان حضور پدر، مادر از دختر مجرد شاغل و تحصیل‌کرده انتظار ایفای نقش‌های مردانه دارد. افزون بر این، دوشغله بودن برای تأمین هزینه‌های زندگی، سختی کار و موانع اشتغال زنان در محیط کار از جمله رفتارهای جنسیت‌زده، سقف شیشه‌ای و آزار جنسی، به تشدید فاصله‌گیری از ویژگی‌های زنانه و فرار از زنانگی منجر شده‌اند.

• **راهبردها:** زنان قرارگرفته در الگوی زنانگی سرگشته، برای مواجهه با وضعیت خود و مدیریت رابطه خویش با جنسیت، اشتغال و ازدواج، راهبردهای گوناگونی به کار می‌گیرند:

- تمایل چندانی به ایفای نقش‌های جنسیتی زنانه ندارند و غالباً از آن فاصله می‌گیرند.
- برای افزایش درآمد و پیشرفت شغلی، ادامه تحصیل را دنبال می‌کنند.
- در محیط کار، معمولاً رابطه بهتری با همکاران مرد برقرار می‌کنند.
- غالباً روابطی سطحی، کوتاه‌مدت و بدون وابستگی عاطفی با مردان شکل می‌دهند.
- در برخی موارد، هدف از برقراری رابطه صمیمی با مردان، پیشبرد امور شخصی است.
- تداوم رابطه آنان با مردان معمولاً مشروط به آن است که درخواست رابطه جنسی مطرح نشود.
- خواستگاران را رد می‌کنند یا نسبت به پذیرش ازدواج مقاومت نشان می‌دهند.

- تمکن مالی و استقلال اقتصادی را در اولویت قرار می‌دهند.
- برای ازدواج محدودهٔ سنی خاصی در نظر می‌گیرند.
- با افزایش سن، ملاک‌های انتخاب همسر در آنان سخت‌گیرانه‌تر و حساب‌شده‌تر می‌شود.
- فشار جنسی را تجربه می‌کنند.
- این احتمال وجود دارد که عشق را همراه با نوعی رابطهٔ جنسی ناکامل تجربه کنند.
- معمولاً از جنسیت می‌گریزند و می‌کوشند در کنش‌های روزمره، فارغ از تمایزهای جنسیتی عمل کنند.
- رفتاری نسبتاً خنثی در پیش می‌گیرند و بدون در نظر گرفتن جنسیت، نقش‌های مختلف را ایفا می‌کنند.
- به حضور در اجتماع تمایل دارند و ازدست دادن فرصت‌های ازدواج لزوماً برای آنان منشأ ناراحتی یا نگرانی جدی نیست.

● **پیامدها:** برآیند این راهبردها و شرایط نشان می‌دهد که در الگوی زنانگی سرگشته، ویژگی‌های زنانه معمولاً کم‌رنگ‌اند و فرد باور چندانی به نقش‌های جنسیتی تثبیت‌شده ندارد. او از زن بودن خود رضایت کامل ندارد و درکی عمدتاً منفی از مرد دارد. درعین حال، زن را به مثابهٔ موجودی ظریف اما قوی فهم می‌کند؛ برداشتی دوگانه که بیانگر وضعیت تعلیق و سرگشتگی هویتی اوست. در این الگو، مادری بیشتر به منزلهٔ محدودیت و مسئولیت درک می‌شود؛ از این رو، تمایل به مادرشدن در معنای متعارف آن ضعیف است. با این حال، برای گریز از تنهایی و پاسخ به فشارهای اجتماعی، ممکن است «مادرشدن» بر «مادری کردن» و حتی در برخی موارد خارج از چارچوب ازدواج، اولویت یابد. همچنین، اشتغال در مقایسه با ازدواج و مادری جایگاه اولویت‌مندتری دارد. ازدواج در این چارچوب، مسئولیتی سنگین و نقطهٔ توقفی در مسیر پیشرفت و موفقیت فردی تلقی می‌شود؛ بنابراین، تمایل به ازدواج پایین است. عدم تمایل به پذیرش سلطهٔ مردانه، فقدان درک تثبیت‌شده از جنسیت و گریز از پذیرش نقش‌های متعدد خانوادگی، از جمله عواملی هستند که این عدم تمایل را تقویت می‌کنند. در نتیجه، فرد ممکن است ازدواج را انکار کند یا آن را به تعویق اندازد. در نهایت، رویکرد او به تجرد دوگانه است: تجرد از یک سو با آزادی و آرامش همراه است و از سوی دیگر با تنهایی و نگرانی نسبت به آینده پیوند می‌خورد. از همین رو، فرد می‌کوشد خود را برای زندگی مستقل و تداوم مجردی آماده کند.



شکل شماره ۳: الگوی پارادایمی زنانگی سرگشته

۶. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف فهم درک و تعریفی انجام شد که زنان هرگز ازدواج‌نکردهٔ شاغل و تحصیلکرده از خود به مثابهٔ «زن» دارند و نیز با هدف تبیین چگونگی ارتباط این فهم از زنانگی با تجربهٔ تجرد آنان. یافته‌ها نشان داد که تفاوت در ویژگی‌های خانوادگی، تجربهٔ بلوغ، درک از مادری، رویکرد به نقش‌های جنسیتی، درک از بکارت، ویژگی‌های شغلی و رویکرد به تحصیلات، به شکل‌گیری انواع متفاوتی از درک زنانگی در میان زنان مجرد شاغل و تحصیلکرده منجر می‌شود. بر این اساس، تجرد در این گروه، تجربه‌ای اجتماعی و هویتی (نه صرفاً وضعیتی جمعیتی شناختی) است که در پیوند با نحوهٔ برساخت و زیست زنانگی معنا می‌یابد.

از منظر کانل، مرد بودن یا زن بودن وضعیتی از پیش تعیین شده نیست، بلکه فرایندی از «شدن» است. بر این اساس، جنسیت باید به مثابهٔ مؤلفه‌ای اجتماعی فهمیده شود، نه صرفاً توصیفی زیستی یا دوگانه‌ای مطلق در حیات انسانی (کانل، ۱۹۸۷: ۵-۹). بنابراین، در چارچوب دیدگاه کانل، زنانگی نوعی برساخت اجتماعی-فرهنگی است که در خلال فرایند اجتماعی شدن و در پیوند با ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعهٔ مورد مطالعه شکل می‌گیرد. یافته‌های این پژوهش نیز این ادعا را تأیید می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد زنان مجرد، بر حسب تفاوت در ویژگی‌های خانوادگی، نحوهٔ مواجهه با بلوغ، درک از مادری، رویکرد به نقش‌های جنسیتی، درک از بکارت، ویژگی‌های شغلی و نگرش به تحصیلات، زن بودن را به شیوه‌های متفاوتی فهم می‌کنند. بدین ترتیب، «درک از زنانگی» در این پژوهش پدیده‌ای زمینه‌مند، سیال و برآمده از تجربه‌های زیسته و روابط اجتماعی است.

با توجه به مقولهٔ هسته، یعنی «درک از زنانگی»، مشارکت‌کنندگان این پژوهش زنانگی را در سه صورت‌بندی اصلی تجربه و تعریف کرده‌اند: زن به مثابهٔ موجودی لطیف، احساساتی و مادر فداکار؛ زن به مثابهٔ موجودی جنگ‌جو و عصیانگر؛ و زن به مثابهٔ موجودی قوی و درعین حال ضعیف. این سه صورت‌بندی به ترتیب در قالب سه الگوی پارادایمی **زنانگی شبه‌مؤکد**، **زنانگی طغیانگر** و **زنانگی سرگشته** قابل فهم‌اند. اهمیت این صورت‌بندی سه‌گانه در آن است که نشان می‌دهد زنانگی در میان زنان هرگز ازدواج‌نکردهٔ شاغل و تحصیلکرده، در قالب آرایش‌های متفاوتی از تجربه، معنا و کنش اجتماعی بازتولید می‌شود.

در الگوی پارادایمی زنانگی شبه‌مؤکد، معمولاً خانواده با روابط آزاد یا نسبتاً آزاد، رابطهٔ عاطفی، نزدیک و صمیمانهٔ والدین با دختر، رابطهٔ مطلوب و گاه عاشقانهٔ والدین با یکدیگر،

انتظار ایفای نقش‌های جنسیتی زنانه از سوی خانواده، مواجهه آگاهانه یا نیمه آگاهانه با بلوغ، برخورداری از حمایت مادر در مواجهه با نخستین علائم زنانگی و نیز ضروری دانستن حفظ بکارت، به شکل‌گیری درکی از زن به مثابه موجودی لطیف، احساساتی و مادری فداکار انجامیده است. در این الگو، زنانگی همچنان با عاطفه، مراقبت، خانواده‌گرایی و تمایل به ازدواج پیوند دارد. با این حال، صفت «شبه مؤکد» از آن رو به کار می‌رود که زنان واقع در این الگو، برخلاف تصویر کلاسیک از زنانگی مؤکد، دانشگاه را تجربه کرده‌اند، بیرون از خانه اشتغال دارند و از برخی ظرفیت‌های نوین برای عاملیت فردی برخوردارند، هرچند این عاملیت هنوز در چهارچوب ارزش‌گذاری مثبت نسبت به ازدواج، مادری و نقش‌های متعارف زنانه سامان می‌یابد. از این منظر، این الگو را می‌توان صورتی تعدیل‌شده و بازآرایی‌شده از زنانگی مؤکد در شرایط اجتماعی جدید دانست.

در الگوی پارادایمی زنانگی طغیانگر، معمولاً خانواده با روابط محدود، اعمال انواع محدودیت‌ها بر دختر، سلطه پدر بر خانواده و بر دختر، فقدان کنشگری در تصمیم‌گیری‌های تحصیلی و شغلی، رابطه نزدیک، عاطفی و دوستانه با مادر، مواجهه آگاهانه با علائم بلوغ و فشار مادر برای پنهان‌کردن نشانه‌های زنانگی، در شکل‌گیری این الگو نقش داشته‌اند. در چنین بستری، زن ابتدا خود را موجودی محدود، مفلوک و مطیع تجربه می‌کند؛ اما با ورود به دانشگاه، گسترش روابط اجتماعی و دستیابی به فرصت‌هایی برای ابراز وجود، درک او از زن بودن دگرگون می‌شود. در نتیجه، زن به مثابه کنشگری جنگ‌جو، معترض و عصیانگر فهم می‌شود که از طریق کنش‌های اعتراضی، نافرمانی و مقاومت، می‌تواند از محدودیت‌ها عبور کند، سلطه را نپذیرد، برای دستیابی به خواسته‌های خود مبارزه کند و شرایط زندگی خویش را تغییر دهد. زن به مثابه کنشگری جنگ‌جو و عصیانگر فهم می‌شود که می‌تواند در برابر محدودیت‌ها مقاومت کند، سلطه را نپذیرد و برای دستیابی به خواسته‌های خود مبارزه کند. در اینجا، زنانگی از خلال فاصله‌گیری انتقادی از آن‌ها و بازتعریف خویش‌تن نسبت به تجربه‌های محدودکننده ساخته می‌شود. از این رو، این الگو بیش از آنکه صرفاً نشانه‌پرد نقش‌های زنانه باشد، بیانگر برساخت نوعی زنانگی مقاومت‌ورز است که در آن عاملیت فردی در واکنش به تجربه‌های کنترل و فرودستی تقویت می‌شود.

در الگوی پارادایمی زنانگی سرگشته، زن مجرد با رابطه‌ای دوگانه با والدین مواجه است. رابطه قوی با پدر و رابطه ضعیف یا سلطه‌جویانه با مادر، در کنار روابط سرد، تنش‌آلود یا خشونت‌بار میان والدین، او را در موقعیتی قرار می‌دهد که از یک سو تمایل چندانی به ایفای

نقش‌های جنسیتی ندارد و از سوی دیگر، تحت فشار محیط اجتماعی به ایفای همین نقش‌ها فراخوانده می‌شود. همچنین، ضرورت کسب درآمد بیشتر، حفظ جایگاه شغلی و تلاش برای ارتقای حرفه‌ای، او را به ادامه تحصیل و حضور فعال‌تر در اجتماع سوق می‌دهد. در این الگو، درکی دوگانه از زنانگی شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که زن هم‌زمان موجودی ظریف و ضعیف و درعین حال توانمند و مقاوم تلقی می‌شود. در نتیجه، نوعی سرگردانی جنسیتی پدید می‌آید که در آن فرد نه با زنانگی متعارف احساس هم‌خوانی کامل دارد و نه با مردانگی؛ از این رو، نوعی گریز از دوگانه تثبیت شده زنانگی/مردانگی و میل به فاصله‌گیری از ساختارهای جنسیتی مسلط در تجربه او مشاهده می‌شود.

این الگو از نظر تحلیلی نشان می‌دهد که بازتعریف زنانگی همیشه به تولید هویتی منسجم و تثبیت شده نمی‌انجامد و در برخی موارد، حاصل هم‌زمانی فشارهای هنجاری، تجربه‌های متعارض خانوادگی و الزامات زیست شغلی، نوعی وضعیت میانی و تعلیقی است که در آن فرد در عین برخورداری از ظرفیت‌های استقلال، با تردید و دوگانگی هویتی نیز مواجه است. یافته‌های این پژوهش از این جهت که نحوه مواجهه با بلوغ و درک از مادری را از عناصر اصلی درک از زنانگی در زنان مجرد می‌داند، با نتایج پژوهش امیدوار پهرانی و همکاران (۱۳۹۹) همخوانی دارد. همچنین، این پژوهش نشان داد که درک از زنانگی در روند زندگی زنان مجرد، تحت تأثیر عوامل مختلف خانوادگی و اجتماعی ساخته می‌شود و در طول زمان تغییر می‌کند؛ یافته‌ای که با نتایج پژوهش‌های رحمتیان و همکاران (۱۴۰۱)، قاسم‌پور و گودرزی (۱۴۰۰)، چینی و همکاران (۱۳۹۷)، جوآنا هلیوس و همکاران (۲۰۲۴) و شانتلوا-کشال، داگادو و گاردسبن (۲۰۲۰) همسو است. با این حال، سهم پژوهش حاضر در نشان دادن این نکته است که این فرایند در میان زنان هرگز ازدواج نکرده شاغل و تحصیلکرده به تولید صورت‌بندی‌های متمایزی از زنانگی می‌انجامد که هر یک منطق خاصی از نگرش، کنش و آینده‌زیستی را با خود حمل می‌کنند.

یافته‌های پژوهش حاضر همچنین نشان داد که درک از زنانگی، صورت‌های متنوعی دارد که در این مطالعه در قالب سه الگوی زنانگی شبه‌مؤکد، زنانگی طغیانگر و زنانگی سرگشته صورت‌بندی شده‌اند. کانل در نظریه سلسله‌مراتب جنسیتی، به اشکال مختلف زنانگی اشاره می‌کند و از مفاهیمی چون «زنانگی مؤکد»، «زنانگی فرودست» و «زنانگی مقاومت‌پیشه» سخن می‌گوید (یعقوبی، ۱۳۹۳: ۲۰۶). در این پژوهش نیز به الگویی دست یافته‌ایم که می‌توان آن را «زنانگی شبه‌مؤکد» نامید. این الگو بسیاری از ویژگی‌های زنانگی مؤکد در فهم کانلی را

داراست، با این تفاوت که زن واقع شده در این الگو وارد دانشگاه شده، تحصیلات دانشگاهی را تجربه کرده و اشتغال بیرون از خانه را نیز از سر گذرانده است؛ هرچند اشتغال برای او همچنان در مقایسه با ازدواج اولویت کمتری دارد. از این حیث، یافته‌های پژوهش حاضر را می‌توان بسطی زمینه‌مند بر دستگاه مفهومی کانل دانست؛ زیرا نشان می‌دهد در بافت اجتماعی مورد مطالعه، زنانگی‌های موجود صورت‌هایی ترکیبی، انتقالی و بازآرایی شده‌اند که تحت تأثیر هم‌زمان سنت‌های جنسیتی و تجربه‌های مدرن شکل می‌گیرند.

از دیگر نتایج مهم این پژوهش آن است که انواع درک از زنانگی بر طیف گسترده‌ای از کنش‌های اجتماعی زنان مجرد، از جمله نگرش به ازدواج و مجرد، رابطه با مردان و نیز درک از مادری و رویکرد به آن، اثر می‌گذارد. در پارادایم زنانگی شبه‌مؤکد، زن علی‌رغم ارتباط با مردان، تجربه عشق و تمایل به ازدواج، در تحقق ازدواج با ناکامی مواجه می‌شود؛ با این حال، همچنان به ازدواج امیدوار می‌ماند و برخی الگوها و رسوم سنتی را، هرچند در سطحی ظاهری، حفظ می‌کند؛ برای مثال، به زیست تنها روی نمی‌آورد. او از خلال ازدواج، در پی مادرشدن یا مادری کردن است و از زندگی به مثابه زن مجرد رضایت کامل ندارد. در پارادایم زنانگی طغیانگر، زن مجرد شاغل و تحصیل‌کرده با فاصله‌گیری از نقش‌های زنانه، بیشتر در پی ادامه تحصیل و حفظ یا ارتقای موقعیت شغلی خویش است و ازدواج در اولویت زندگی او قرار ندارد. او غالباً از رابطه نزدیک یا وابستگی عاطفی به مردان فاصله می‌گیرد، نسبت به ازدواج هراس یا بدبینی دارد و مجرد را به مثابه استقلال و آزادی معنا می‌کند. در پارادایم زنانگی سرگشته، زن مجرد شاغل و تحصیل‌کرده غالباً از ازدواج و مادری فاصله می‌گیرد. ازدواج برای او بیشتر به منزله نقطه توفقی در مسیر پیشرفت و موفقیت فردی معنا می‌شود؛ از این رو، خود را برای زیست مستقل و تداوم مجردی آماده می‌کند، هرچند نسبت او با مجرد کاملاً یکدست نیست و جنبه‌ای دوگانه دارد.

بررسی یافته‌ها همچنین نشان داد که رویکردهای متفاوت به مجرد، با تنوع درک از زن بودن و به‌طور کلی با انواع درک از زنانگی مرتبط است. در زنانگی شبه‌مؤکد، رویکرد به مجرد عمدتاً منفی است و مجرد بیشتر در قالب تنهایی، تعلیق یا موقعیتی موقتی فهم می‌شود. در زنانگی طغیانگر، رویکرد به مجرد عمدتاً مثبت است و مجرد با استقلال، آزادی و رهایی از سلطه پیوند می‌خورد. در زنانگی سرگشته، رویکرد به مجرد ماهیتی دوگانه دارد؛ به این معنا که مجرد از یک سو با آزادی، استقلال و آرامش همراه است و از سوی دیگر، با تنهایی و نگرانی نسبت به آینده معنا می‌شود. در این الگو، رضایت نسبی از مجرد وجود دارد و هم‌زمان، در برخی

موارد، تمایل به زندگی مستقل و تداوم مجردی، حتی به مثابهٔ افقی بلندمدت یا دائمی، مشاهده می‌شود. این یافته‌ها با نتایج پژوهش‌های علیرضائزاد و همکاران (۱۳۹۲) و کلایک (۲۰۱۸) همخوانی دارد و دربارهٔ رویکرد دوگانهٔ برخی زنان مجرد به تجرد، با نتایج پژوهش ایزدی (۱۳۹۱) نیز همسو است. اهمیت این یافته در آن است که نشان می‌دهد تجرد برای این زنان صرفاً یک وضعیت عینی نیست، بلکه نوعی موضع‌گیری تفسیری نسبت به خود، آینده و روابط جنسیتی است؛ موضع‌گیری‌ای که از دل نوع خاصی از فهم زنانگی برمی‌خیزد.

گیدنز در نظریهٔ مدرنیته و بازاندیشی، به بازتعریف هویت زنانه در دوران مدرن توجه می‌کند. از نظر او، در جوامع سنتی نقش‌های اجتماعی تا حد زیادی برای افراد از پیش تعریف می‌شد، اما در جوامع مدرن، فرد ناگزیر است نقش‌های خود را به‌طور بازاندیشانه بسازد. در جهان مدرن، هویت شخصی به پروژه‌ای بازاندیشانه تبدیل می‌شود و افراد پیوسته در حال خلق، بازبینی و اصلاح هویت خود هستند (گیدنز، ۱۳۹۲: ۸۱). بر این اساس، با گسترش فرایندهای مدرن، شناخت فرد از خود نیز مکرراً مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد و اشکال جدید زنانگی در کنار یا در تقابل با شکل‌های سنتی آن شکل می‌گیرند. یافته‌های این پژوهش نیز نشان داد که حضور در دانشگاه، تجربهٔ تحصیلات دانشگاهی، اشتغال و ویژگی‌های شغلی، بر هویت زنانه تأثیر می‌گذارند و به بازاندیشی در الگوهای سنتی زنانگی دامن می‌زنند. این نتیجه با یافته‌های پژوهش‌های طبیعی‌نیا و رحمانی (۱۳۹۵)، علیرضائزاد و همکاران (۱۳۹۲)، هلیوس و جدلکا (۲۰۲۴) و شانتلوا-کشال، داگادو و گاردسبن (۲۰۲۰) همخوانی دارد. با این حال، نتایج این پژوهش همچنین نشان داد که افزایش تحصیلات دانشگاهی در همهٔ زنان لزوماً به کاهش تمایل به ازدواج یا اثرگذاری منفی بر ازدواج نمی‌انجامد؛ نتیجه‌ای که با یافته‌های بگی (۱۴۰۱) و عباسی‌شواری و رشوند (۱۳۹۶) تفاوت دارد. نکتهٔ مهم آن است که در جامعه‌ای مانند ایران، دانشگاه می‌تواند علاوه بر نهادی آموزشی، فضایی اجتماعی برای مواجههٔ دختران و پسران جوان در بستری از نظارت اجتماعی نسبی باشد. در این میان، زنان واقع‌شده در الگوی شبه‌مؤکد، دانشگاه را تا حدی به مثابهٔ بستری برای شکل‌گیری ارتباط میان دو جنس نیز درک می‌کنند. از این رو، دانشگاه و اشتغال را باید عرصه‌هایی برای بازتعریف خویشتن جنسیتی، بازاندیشی دربارهٔ ازدواج و بازآرایی افق‌های زندگی دانست.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که «درک از زنانگی» در میان زنان هرگز ازدواج‌نکردهٔ شاغل و تحصیلکرده، امری یکدست، ثابت و ذات‌گرایانه نیست، بلکه پدیده‌ای اجتماعی، رابطه‌ای، سیال و وابسته به زمینهٔ زیسته است. این درک در تعامل میان خانواده، تجربه‌های جنسیتی،

اشتغال، تحصیلات، روابط اجتماعی و افق‌های زندگی آینده شکل می‌گیرد و به نوبه خود بر نگرش به مجرد، ازدواج، مادری، رابطه با مردان و نحوه زیست فردی اثر می‌گذارد. از این رو، مجرد این زنان را نمی‌توان صرفاً با متغیرهای جمعیت‌شناختی یا اقتصادی توضیح داد، بلکه باید آن را در پیوند با فرایندهای بازتعریف زنانگی و دگرگونی‌های هویتی در جهان اجتماعی معاصر فهم کرد. به بیان دیگر، یکی از دلالت‌های اصلی این پژوهش آن است که فهم مجرد زنان تحصیلکرده و شاغل، بدون توجه به چگونگی برساخت زنانگی و تفاوت‌الگوهای آن، تحلیلی ناکافی و تقلیل‌گرایانه به دست خواهد داد.

پیشنهادها

با توجه به نتایج حاصل از این پژوهش، پیشنهاد می‌شود در مطالعات آتی، درک از جنسیت در مردان مجرد نیز به طور مستقل بررسی شود. یافته‌های این پژوهش نشان داد که درک متفاوت از زنانگی و مردانگی، با رویکردهای متفاوت زنان مجرد نسبت به ازدواج و مجرد ارتباط دارد. بر این اساس، می‌توان انتظار داشت که درک مردان مجرد از مردانگی و نیز فهم آنان از زنانگی، بر ابعاد مختلف زندگی فردی، عاطفی و خانوادگی آنان نیز اثرگذار باشد. از این رو، گسترش این خط پژوهشی به حوزه تجربه زیسته مردان مجرد، می‌تواند به فهم جامع‌تر ابعاد جنسیتی مجرد در جامعه معاصر کمک کند.

همچنین، با توجه به وضعیت کنونی ازدواج در استان سمنان و نیز در سطح کشور، ضروری است توجه علمی و کاربردی بیشتری به پدیده رو به گسترش زنان مجرد معطوف شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مجرد در میان زنان شاغل و تحصیلکرده صرفاً یک وضعیت فردی یا جمعیت‌شناختی نیست، بلکه با الگوهای خاصی از هویت جنسیتی، سبک زندگی، عاملیت فردی و نحوه مواجهه با آینده پیوند دارد. از این رو، در شرایطی که روند ازدواج، به ویژه در استان سمنان، با کاهش مواجهه است، انتظار می‌رود در سال‌های آینده بر شمار زنانی که زندگی مجردانه مستقل را تجربه می‌کنند افزوده شود. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان اجتماعی و نهادهای مسئول، این تحول را به مثابه یک مسئله اجتماعی نوپدید و درخور توجه در نظر بگیرند و برای پاسخ‌گویی به نیازهای این گروه، برنامه‌ریزی مناسب‌تری انجام دهند.

در همین راستا، توجه به توانمندسازی زنان مجرد برای اداره زیست مستقل اهمیت ویژه‌ای دارد. تقویت مهارت‌های مربوط به خودمراقبتی، تصمیم‌گیری مستقل، مدیریت زندگی روزمره، مواجهه با تنهایی، حفظ سلامت روانی و اجتماعی و نیز توسعه شبکه‌های حمایت‌گر،

می‌تواند در ارتقای کیفیت زندگی این زنان نقش مهمی ایفا کند. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود نهادهای آموزشی، مشاوره‌ای و رفاهی، برنامه‌هایی متناسب با نیازها و تجربیات خاص زنان مجرد شاغل و تحصیلکرده طراحی و اجرا کنند.

افزون بر این، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که بخشی از تجربه زیسته زنان مجرد با مسائل مربوط به روابط عاطفی، عشق، صمیمیت و نحوه مواجهه با رابطه جنسی و پیامدهای آن پیوند دارد. از این رو، فراهم‌آوردن آموزش‌های آگاهانه، تخصصی و متناسب با بافت فرهنگی درباره روابط عاطفی، فهم عشق به مثابه یک عاطفه اجتماعی، مهارت‌های مدیریت هیجانی و نیز آگاهی نسبت به پیامدهای انواع روابط صمیمانه، می‌تواند در افزایش آگاهی و کاهش آسیب‌پذیری این گروه مؤثر باشد. چنین آموزش‌هایی، اگر در چهارچوبی تخصصی و مبتنی بر نیازهای واقعی زنان مجرد ارائه شوند، می‌توانند به ارتقای ظرفیت آنان برای تصمیم‌گیری آگاهانه‌تر در حوزه روابط فردی و عاطفی کمک کنند.

منابع

- اشتراوس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۹۳). اصول روش تحقیق کیفی: نظریه مبنایی، رویه‌ها و شیوه‌ها (چاپ سوم). (بیوک محمدی، مترجم). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- امیدوارطهرانی، آسیه، نوحه سرا، شبنم، پناغی، لیلی و ملک زاده مغانی، مونا (۱۴۰۰). ادراک از زنانگی در کشورهای مختلف: یک فراترکیب کیفی. ماهنامه علوم روان‌شناختی، (۱۰۳): ۱۰۳۸-۱۰۱۵.
- بگی، میلاد (۱۴۰۱). تعیین‌کننده‌های تغییرات نسلی و دوره‌ای ازدواج در ایران. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۴): ۶۲-۳۵.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۸). زن ایرانی در گذار از سنت به مدرن. تهران: نیلوفر.
- جرمی، آدام اسمیت (۱۳۹۱). زنان شاغل، مردان خانه‌دار جابجایی نقش‌های خانوادگی در آمریکا. (محمد مهدی لیبی، مترجم). تهران: علم.
- جعفری‌نمینی، پوراندخت (۱۳۹۰). تناقض در هویت جنسیتی دختران مجرد: مطالعه بر دختران مجرد شهری شاغل و تحصیلکرده بالای ۳۵ سال (پایان‌نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده). دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گرمسار.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۹۴). هویت اجتماعی (تورج یاراحمدی، مترجم). تهران: شیرازه.
- چینی، نفیسه، هاشمیان فر، سیدعلی و محمدعلی کنگرانی، حنا (۱۳۹۱). برساخت‌های اجتماعی زنان از زنانگی ریزوماتیک در بستر مراکز ورزشی، آرایشی و زیبایی. فصلنامه علمی-پژوهشی زن و جامعه، ۹(۳): ۵۱۱-۵۸.
- خسروی، جمال، خضرنژاد، عمر و دارنی، حمیرا (۱۴۰۰). بازسازی معنایی تجربه تجرد از منظر دختران ۳۰ سال به بالای شهر بوکان. مطالعات راهبردی زنان، ۲۳(۹۲): ۱۵۱-۱۳۳.

- خلیلی، مهدی (۱۴۰۰). تحلیل نسلی-مقطعی تغییرات ازدواج زنان ایران با استفاده از جداول عمر زناشویی. نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۱۶(۳۱): ۳۱-۷.
- درودگر، نرجس (۱۳۹۹). فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد (چاپ دوم). تهران: مرکز تحقیقات زن و خانواده.
- دری نجف‌آبادی، زهرا، مهرآرا، محسن، غفاری، فرهاد و هژبرکیانی، کامبیز (۱۴۰۴). بررسی تأثیر اشتغال زنان بر ازدواج و طلاق. فصلنامه علمی-پژوهشی اقتصاد و الگوسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۲۱(۲): ۵۹۱-۷۶۱.
- ذکایی، محمدسعید، امن‌پور، مریم و اکبری، اندیشه (۱۳۹۸). دیرینه‌شناسی برساخت زنانگی در ایران از عصر مشروطه تا پایان پهلوی اول. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۲۰(۴): ۱۱۵-۸۷.
- رحمتیان، فاطمه، شهیدی، شهریار، نجومیان، امیرعلی، باقریان، فاطمه و پناغی، لیلی (۱۴۰۴). مطالعه ظرفیت زن بودن بر اساس تجربه زیسته زنان ایرانی و با تأکید بر ابعاد اجتماعی-فرهنگی. فصلنامه روان‌شناسی کاربردی، ۹۱(۱): ۲۳-۹.
- ساروخانی، باقر (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده (چاپ هجدهم). تهران: سروش.
- سازمان ثبت‌احوال استان سمنان.
- سعداوی، نوال (۱۳۵۹). چهره عریان زن عرب (معجید فروتن و رحیم مرادی، مترجمین). تهران: روزبهان.
- طالب‌پور، اکبر و بیرانوند، معصومه (۱۴۰۱). بررسی تجربه زیسته تجرد قطعی از منظر دختران مجرد. فصلنامه علمی-پژوهشی زن و جامعه، ۱۳(۵۱): ۱۱۴-۹۵.
- عباسی‌شوازی، محمدجلال و رشوند، مرجان (۱۳۹۶). سهم ارزش ازدواج بر وضعیت ازدواج زنان ۳۴-۲۰ ساله شهر تهران. دو فصلنامه علمی-پژوهشی نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۱۲(۲۴): ۱۶۹-۱۳۵.
- علیرضائزاد، سهیلا (۱۳۹۶). جزوه کلاسی درس جامعه‌شناسی زنان. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرمسار.
- علیرضائزاد، سهیلا، سوادیان، پروین و جعفری‌نمینی، پوران‌دخت (۱۳۹۲). هویت حرفه‌ای یا جنسیتی: مطالعه‌ای بر دختران تحصیل‌کرده شاغل بالاتر از ۳۵ سال در شهر تهران. فصلنامه علوم اجتماعی، ۲۰(۶۰): ۳۱۱-۲۷۶.
- فلاح‌مین‌باشی، فاطمه، کاظمی وریج، عباس و ترکمان، فرح (۱۴۰۲). از تنها زیستی تا تنها ماندن: مقایسه دو گروه از زنان مجرد تنها در تهران. فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۹(۷۲): ۱۱۷-۸۷.
- قاسم‌پور، فاطمه و گودرزی، نجمه (۱۴۰۰). درک و تصور دختران جوان از جنسیت؛ مطالعه‌ای پدیدارشناسانه. فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۷(۶۴): ۲۱۰-۱۸۵.
- کلاته‌ساداتی، احمد، صادقیه، سارا، جعفری‌نعیمی، فاطمه و صادقیان مقدم، زهرا (۲۰۴۱). برهمکنش فرهنگ و تجرد: واکاوی ابعاد فردی و اجتماعی-فرهنگی طولانی‌شدن دوران تجرد دختران در شهر یزد. دو فصلنامه نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۸۱(۶۳): ۱۹-۱۵.
- گل‌بهراری، ندا (۱۴۰۱). تقابل هویت جنسیتی فردی و اجتماعی در تک‌زیستی دختران. فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ۱۳(۲): ۳۰۶-۲۸۱.

- مداحی، جواد، زارع، بیژن، سراج زاده، سید حسین و حبیب پورگتایی، کرم (۱۴۰۱). مسئله تجرد: سوژه و زیست جهان نوپدید دختران شهر تهران. فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۲۱(۱)، ۳۴-۷.
- معاونت امور جوانان، وزارت ورزش و جوانان (۱۴۰۱). گزارش روند تحولات ازدواج و طلاق کشور با نگاه ویژه به استان سمنان از سالهای ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰.
- نهاد ریاست جمهوری در امور زنان و خانواده (۱۴۰۳). سالنامه آماری زنان و خانواده (استانداری سمنان).
- والرشتاین، امانوئل (۱۳۷۷). سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)، (پیروزی‌زادی، مترجم). تهران.
- وزارت ورزش و جوانان (۱۳۹۵). گزارش تحلیلی ازدواج و طلاق به تفکیک استان‌ها.
- هلد، دیوید و مک‌گرو، آنتونی (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن. (عرفان ثابتی، مترجم). تهران: ققنوس.
- هولمز، ماری (۱۳۹۱). جنسیت و زندگی روزمره (محمد مهدی لبیبی، مترجم). تهران: نقد افکار.
- یعقوبی، علی (۱۳۹۳). نظریه‌های مردانگی با تأکید بر رویکردهای جامعه‌شناختی. تهران: پژواک.
- طیبینیا، مهری و رحمانی، جبار (۱۳۹۵). انگیزش‌های نویافته تحولات هویتی زنان در آموزش عالی: تحقیقات فرهنگی ایران، ۹(۲) (پیاپی ۳۴): ۱۲۹۱۰۱.
- گلابی، فاطمه (۱۳۹۳). بررسی تأثیر تحصیلات زنان بر هویت آنان (مطالعه موردی در شهر تبریز). فصلنامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده، ۹(۲۷): ۱۱۲-۸۳.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی (منوچهر صبوری، مترجم). تهران: نی.
- مرکز آمار ایران. (۱۴۰۱). سالنامه آماری کشور ۱۴۰۱. تهران: مرکز آمار ایران.
- Araneda-Guirriman, C., Sepúlveda-Páez, G., Pedraja-Rejas, L., & San Martín, J. (2023) Women in academia: an analysis through a scoping review. *Front. Educ.* 8:1137866.
- Becker, G. S., Hubbard, W. H., & Murphy, K. M. (2010). Explaining the world-wide boom in higher education of women. *Journal of Human Capital*, 4(3), 203-241.
- Çelik, K. (2018). Unmarried women with closed “windows of opportunity”: Professional women’s reasons for not getting married. In *Women’s Studies International Forum*, 66: 48-55.
- Chang, S. (2020). Chinese Women, Marriage and Gender: exploring the idea of women and marriage over time in the context of China. *Major Papers*. 109.
- Chantelois-Kashal, H., Dagadu, N. A., & Gardsbane, D. (2020). Contested femininity: Strategies of resistance and reproduction across adolescence in northern Uganda. *Culture, Health & Sexuality*, 22(1), 80-95.
- Delwar, H., & Islam R. (2024). A systematic literature review on the relationship between education and gender ideology. *Discover Global Society*, 2(39).
- Faisal Bin Shabib Mosleet Alsubaie (2022). A Study on the Role of Universi-

- ties in Saudi Arabia in Empowering Women Educationally Journal for Educators, Teachers and Trainers, 13(6), 620-629.
- Gunindi Ersoz, A. (2012). The Role of university education in the determination of gender perception: The case of the Gazi University. *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 47: 401 – 408.
 - Hamplova, D. (2020). Marriage Squeeze Among Highly Educated: Living Arrangements of Young Highly Educated Women in Europe. *Sociológia*, 52(6), 599-623.
 - Helios, Joanna, & Jedlecka, Wioletta (2024). In Search of Women’s Identity? *Białostockie Studia Prawnicze*, 29(3), 221-234.
 - Hermannsdóttir, Marta B. (2011). Self-Identity in Modernity. Final Thesis for 180 Credits B.A. Degree in the Faculty of Humanities and Social Sciences, Giorgio Baruchello.
 - Herouach, Sofian,. (2018). A study on Spinsterhood in Morocco: Students’ Attitudes towards Spinsterhood, FLDM, Fez. Preprints (www.preprints.org).
 - Hien Thi Nguyenl, & Lan Anh Hoang (2019). Gender Ideology on Marriage in Contemporary Vietnam. *Jurnal Riset Sosiologi Progresif Aktual*, 1(1), 74-93.
 - Hoffman, R. M., Hattie, J. A., & Borders, L. D. (2005). Personal definitions of masculinity and femininity as an aspect of gender self-concept. *The Journal of Humanistic Counseling, Education and Development*, 44(1), 66-83.
 - Jones, Anthony. T. (2016). Modernization and Education in the U.S.S.R. *Journal Social Forces*, 57(2), 522-546.
 - Lese, Kathryn M. (2016). Padded assumptions: A critical discourse analysis of patriarchal menstruation discourse. Master Theses. James Madison University.
 - Magnusson. E & Marecek. Jeanne (2012). *Gender And Culture In Psychology: Theories And Practices*.
 - Mokhtari N, Salavati A, Azmoude E. (2020). “The relationship between gender role and attitude toward menstruation with female sexual function: A cross-sectional study,” *Int J Reprod BioMed*, 18(10), 847–854.
 - Nolte, P. (2001). Modernization and Modernity in History. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 26, 9954-9961.
 - Ntoimo, L. F. C., & Isiugo-Abanihe, U. (2014). Determinants of Singlehood: a retrospective account by older single women in Lagos, Nigeria. *African Population Studies*, 27(2), 386-397.
 - Nuruzzaman Khan et al. (2024). Exploring the impact of perceived early marriage on women’s education and employment in Bangladesh through a mixed-methods study. *Scientific Reports*. 14(1), 21683.
 - Sheffield, J. (2013). *Globalization: Yesterday, today, and tomorrow*. Emergent Publications.

- Snow, D.A., Corrigall-Brown, C., (2015). Collective Identity. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 2(4), 174–180.
- Sudarshan, Ratna M. (2005). Reconstructing women’s identity: influences of globalization. Paper Presented at International Conference On Globalisation: Social and Political Dimensions. Jawaharlal Nehru University, New Delhi.
- Torr, B. M. (2011). The Changing Relationship between Education and Marriage in the United States, 1940–2000. Department of Sociology. California State University, 36(4), 483–503.
- Windsor, Elroi. J. (2015). Femininities. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*. 2(4), 893-897.

References in Persian

- Abbasi-Shavazi, Mohammad Jalal, & Rashvand, Marjan. (2017). The contribution of the value of marriage to the marital status of women aged 20–34 in Tehran. *Journal of the Population Association of Iran*, 12(24), 135–169. [in Persian]
- Alireza Nezhad, Soheila, Savadian, Parvin, & Jafari Namini, Pourandokht. (2013). Professional or gender identity: A study of educated employed girls over 35 years old in Tehran. *Social Sciences Quarterly*, 20(60), 276–311. [in Persian]
- Alireza Nezhad, Soheila. (2017). Class notes for the course Sociology of Women. Islamic Azad University, Garmsar Branch. [in Persian]
- Begi, Milad. (2022). Determinants of generational and period changes in marriage in Iran. *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(4), 35–62. [in Persian]
- Chini, Nafiseh, Hashemianfar, Seyed Ali, & Mohammadi Kangarani, Hannaneh. (2018). Women’s social constructions of rhizomatic femininity in the context of sports, beauty, and cosmetic centers. *Woman and Society*, 9(3), 85–115. [in Persian]
- Civil Registration Organization of Semnan Province. (n.d.). Civil registration data of Semnan Province. [in Persian]
- Deputy for Youth Affairs, Ministry of Sport and Youth. (2022). Report on the trend of marriage and divorce developments in the country with special attention to Semnan Province from 2013 to 2021. [in Persian]
- Doroudgar, Narjes. (2020). *Feminism: History, theories, tendencies, and critique* (2nd ed.). Women and Family Research Center. [in Persian]
- Dorri Najafabadi, Zahra, Mehrara, Mohsen, Ghaffari, Farhad, & Hejbar Kiani, Kambiz. (2021). Examining the impact of women’s employment on marriage and divorce. *Journal of Economics and Modeling*, 12(2), 167–195. [in Persian]
- Fallah Minbashi, Fatemeh, Kazemi Varij, Abbas, & Torkaman, Farah. (2023). From living alone to remaining alone: A comparison of two groups of single wom-

- en living alone in Tehran. *Cultural Studies and Communication Quarterly*, 19(72), 87–117. [in Persian]
- Ghasempour, Fatemeh, & Goodarzi, Najmeh. (2021). Young girls' understanding and perception of gender: A phenomenological study. *Journal of the Iranian Association for Cultural Studies and Communication*, 17(64), 185–210. [in Persian]
- Giddens, Anthony. (2013). *Sociology* (Manouchehr Sabouri, Trans.). Ney Publications. [in Persian]
- Golabi, Fatemeh. (2014). An examination of the effect of women's education on their identity: A case study in Tabriz. *Women and Family Cultural-Educational Quarterly*, 9(27), 83–112. [in Persian]
- Golbahari, Neda. (2022). The confrontation between individual and social gender identity in girls' solitary living. *Social Issues of Iran*, 13(2), 281–306. [in Persian]
- Held, David, & McGrew, Anthony. (2003). *Globalization and its opponents* (Erfan Sabeti, Trans.). Phoenix Publications. [in Persian]
- Holmes, Mary. (2012). *Gender and everyday life* (Mohammad Mehdi Labibi, Trans.). Naqd-e Afkar Publishing Company. [in Persian]
- Jafari Namini, Pourandokht. (2011). *Contradiction in the gender identity of single girls: A study of urban, employed, and educated single girls over 35 years old* [Unpublished master's thesis]. Islamic Azad University, Garmsar Branch. [in Persian]
- Jenkins, Richard. (2015). *Social identity* (Touraj Yarahmadi, Trans.). Shirazeh Publications. [in Persian]
- Jeremy, Adam Smith. (2012). *Working women, stay-at-home men: The reshaping of family roles in America* (Mohammad Mehdi Labibi, Trans.). Elm Publications. [in Persian]
- Kalateh Sadati, Ahmad, Sadeghieh, Sara, Jafari Naeimi, Fatemeh, & Sadeghian Moghaddam, Zahra. (2023). The interaction of culture and singlehood: An analysis of the individual and socio-cultural dimensions of prolonged singlehood among young women in Yazd. *Iranian Population Studies Association Letter*, 18(36), 51–91. [in Persian]
- Khalili, Mehdi. (2021). A generational-sectional analysis of changes in women's marriage in Iran using marital life tables. *Journal of the Population Association of Iran*, 16(31), 7–31. [in Persian]
- Khosravi, Jamal, Khehrnejad, Omar, & Darni, Homeira. (2021). Semantic reconstruction of the experience of singlehood from the perspective of girls aged 30 and above in the city of Bukan. *Women's Strategic Studies*, 23(92), 133–151. [in Persian]
- Madahi, Javad, Zare, Bijan, Serajzadeh, Seyed Hossein, & Habibpour Gatabi, Karam. (2021). The issue of singlehood: Subjectivity and the emerging lifeworld of young women in the city of Tehran. *Iranian Journal of Social Issues*, 12(1),

- 7–43. [in Persian]
- Ministry of Sport and Youth. (2016). Analytical report on marriage and divorce by province. [in Persian]
 - Omidvar Tehrani, Asieh, Noohesara, Shabnam, Panaghi, Leili, & Malekzadeh Maghani, Mona. (2021). Perceptions of femininity across different countries: A qualitative meta-synthesis. *Monthly Journal of Psychological Sciences*, (103), 1015–1038. [in Persian]
 - Rahmatian, Fatemeh, Shahidi, Shahryar, Nojumian, Amirali, Bagherian, Fatemeh, & Panaghi, Leili. (2025). Studying the capacity of being a woman based on the lived experiences of Iranian women with emphasis on socio-cultural dimensions. *Journal of Applied Psychology*, 19(1), 9–32. [in Persian]
 - Saadawi, Nawal. (1980). *The naked face of Arab women* (Majid Foroutan & Rahim Moradi, Trans.). Roozbehan Publications. [in Persian]
 - Sarookhani, Bagher. (2013). *An introduction to the sociology of the family* (18th ed.). Soroush Publications. [in Persian]
 - Statistical Center of Iran. (2022). *Statistical Yearbook of the Country 2022*. Tehran: Statistical Center of Iran. [in Persian]
 - Strauss, Anselm, & Corbin, Juliet. (2014). *Basics of qualitative research: Grounded theory procedures and techniques* (3rd ed.; Biyouk Mohammadi, Trans.). Institute for Humanities and Cultural Studies. [in Persian]
 - Talebpour, Akbar, & Beyranvand, Masoumeh. (2022). An examination of the lived experience of definitive singlehood from the perspective of single girls. *Woman and Society*, 13(51), 95–114. [in Persian]
 - Tayyebinia, Mehri, & Rahmani, Jabbar. (2016). Newly emerging motivations in women's identity transformations in higher education. *Iranian Cultural Research*, 9(2), 101–129. [in Persian]
 - Torabi Farsani, Soheila. (2019). *Iranian women in transition from tradition to modernity*. Niloufar Publications. [in Persian]
 - Vice Presidency for Women and Family Affairs. (2024). *Statistical yearbook of women and family: Semnan Governorate*. [in Persian]
 - Wallerstein, Immanuel. (1998). *Politics and culture in the changing world-system: Geopolitics and geoculture* (Pirouz Izadi, Trans.). [in Persian]
 - Yaghoubi, Ali. (2014). *Theories of masculinity with an emphasis on sociological approaches*. Pejvak Publications. [in Persian]
 - Zokaei, Mohammad Saeed, Amanpour, Maryam, & Akbari, Andisheh. (2019). An archaeology of the construction of femininity in Iran from the Constitutional Era to the end of the First Pahlavi period. *Iranian Journal of Sociology*, 20(4), 87–115. [in Persian]

Social Consequences of Burns in Married Women

Mansour Fathi (Corresponding author) 

Associate Professor, Department of social work, Faculty of social sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (fathi@atu.ac.ir)

Toktam Delsouz 

M.A in Social Work, Faculty of social sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (tk.delsouz@gmail.com)

Abstract

Burns, as one of the serious physical accidents, in addition to physical injuries, have profound effects on the mental health and social relationships of individuals. This study was conducted with the aim of investigating the social consequences of burns in married women. In this study, qualitative methods and semi-structured interviews were used to collect data. The participants were 19 married women with burns who had a case file in Shahid Motahari Hospital, Fatemeh Zahra (S), Firoozgar Laser Center, and Qoqnos Association in 1403 and were selected through purposive sampling. Thematic analysis was used to analyze the data. The findings show that women with burns often see their bodies as a burden and a burden that limits them in their daily lives and social roles. The huge costs of treatment against a small recovery have placed additional economic pressure on these individuals and their families. In addition, some women have expressed dissatisfaction with the inattention and lack of responsibility of medical centers. Challenges in marital and family relationships have been identified as another important outcome; after burns, women face a decrease in the quality of marital relationships and difficulties in fulfilling their roles as mothers and wives. Also, societal attitudes and negative labeling exacerbate the feelings of rejection and isolation in women with burns. These labels have a particularly severe impact when these women also face a lack of emotional support from their families and husbands. This lack of support, empathy, and companionship from family members doubles their mental stress and causes them to gradually withdraw from their social and marital roles and duties.

Keywords: Burns, married women, psychological erosion, burn scars, irresponsible medical centers.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 14/08/2025 Accepted: 28/11/2025 Pages 127-166



Extended Abstract

1. Introduction

Burn injuries, as serious physical traumas, have profound effects not only on physical health but also on the mental health and social relationships of affected individuals. Statistics indicate that approximately 2.4 million people worldwide suffer burns annually, of whom 650,000 require specialized treatment. According to the World Health Organization, over 300,000 people die each year from burns or their complications, with more than 95% of these deaths occurring in low- and middle-income countries. In Iran, burn statistics are alarming; between 100,000 and 150,000 people sustain burns each year, many of whom experience varying degrees of disability. Burns are a multi-dimensional phenomenon that simultaneously affect the body, psyche, quality of life, and social interactions. Severe pain, altered appearance, anxiety, depression, reduced social engagement, and impaired occupational and family functioning are only some of the consequences. Although some survivors achieve partial physical recovery, the psychological, social, and emotional effects of burns may persist for years. Numerous studies emphasize the reduced quality of life and disrupted social relationships among women after burns. Burn wounds-especially in visible areas such as the face and limbs-can cause body image disturbances, feelings of social rejection, social anxiety, and mental disorders including posttraumatic stress disorder. Many of these individuals encounter staring, repeated questions, and distressing labels regarding their appearance, leading to avoidance behaviors and increased social isolation. Research findings also indicate experiences of rejection, isolation, and social stigma as common consequences of burns in women. Married women, in particular, bear the greatest psychological and social pressure from burns.

Burns not only disrupt their body image but also bring challenges such as difficulty fulfilling spousal and maternal roles, fear of social acceptance, and efforts to balance family and professional responsibilities. These pressures are compounded in societies that emphasize physical beauty and traditional gender roles. Despite the severity and breadth of these consequences, there remains a noticeable research gap regarding the effects of burns on married women. Many studies are limited to physical and clinical aspects, while social dimensions, especially gender-related ones, remain underexplored. This research neglect may lead to overlooking the specific needs of this group and perpetuating the cycle of harm. Therefore, a deeper understanding of the social consequences of burns for married women can inform targeted intervention programs, provide psychosocial support, and shape practical policies to facilitate their return to normal life, improve social interactions, and enhance quality of life. Accordingly, the main research question is: What social consequences do married women who have survived burns face?

2. Methodology

This qualitative study aimed to deeply explore the social consequences of burns on married women. Participants were 19 married women with burn injuries who had records in 2024 at Shahid Motahari Hospital, Fatemeh Zahra Hospital, Firouzgar Laser Center, and the Qoqnu Association, and were selected through purposive sampling. Data were collected via semistructured interviews. Interviews began with general questions and proceeded to more detailed ones. Sample interview questions included: How has your experience been of others' gazes on your appearance after the burn? How has your marital relationship with your spouse changed? How have your relationships and interactions with family, relatives, and strangers changed after the burn? What effect has the burn had on your employment and the economic status of you and your family? Thematic analysis based on Braun and Clarke (2006) was used to analyze the qualitative data. MAXQDA version 20 was employed to manage the coding process and ensure accuracy and reliability.

Participants were aged 22–53 years and had different current life situations. All had at least a high school diploma. Ten were employed before the burn, of whom six lost their jobs afterward. Burn percentages ranged from 13% to 65%, with most burns in visible areas such as the face and hands. To achieve trustworthiness, the study used: 1) prolonged engagement with the field and trustbuilding through a six-month period with multiple meetings and follow-up phone conversations; 2) expert auditing and supervision of the data analysis process; and 3) member checking, whereby analysis results were shared with some participants to resolve ambiguities. Ethical principles were observed by providing participants with information about the research objectives, confidentiality, anonymity, and the right to withdraw.

3. Findings

From the analysis of interviews with married women who survived burns, five main themes were extracted: burn stigma, body as a burden, enormous treatment costs with little recovery, irresponsible treatment centers, and challenges in marital and family relationships, each with corresponding subthemes and codes. The theme of burn stigma refers to the labels, discriminatory attitudes, and exclusionary actions of society toward these women. This theme encompasses distressing behaviors as well as the continuous decline of social interactions and relationships. In many cases, negative encounters and hurtful behaviors have led to a significant reduction in self-confidence, feelings of helplessness, and an identity crisis among the women studied. Due to differences in appearance and the visible effects of burns, these individuals face unwanted reactions in public settings—such as staring, taunts, and withdrawal by those around them—which make daily life doubly difficult for them. One of the most critical crises faced by these women is the identity crisis resulting from burns, which itself is a direct consequence

of social rejection and physical changes. Sudden alterations in appearance and reduced social acceptance lead to profound confusion regarding oneself and one's social roles. The findings indicate that the transformation of body appearance due to burns fundamentally challenges feminine identity, which in many cases is defined by societal standards of beauty and appearance.

Women with burns often perceive their own bodies as a burden that limits them in everyday life and social roles. The enormous costs of treatment contrasted with minimal recovery impose additional economic pressure on these individuals and their families. Moreover, some women have expressed dissatisfaction with the neglect and irresponsibility of treatment centers. Challenges in marital and family relationships were identified as another major consequence; after burns, women experience reduced quality of marital relations and difficulties in fulfilling maternal and spousal roles. Furthermore, societal attitudes and negative labeling intensify feelings of rejection and isolation among women with burns. These labels have even more severe effects when these women also lack emotional support from their families and spouses. This absence of support, empathy, and companionship from family members doubles their psychological distress and gradually leads them to withdraw from their social and marital roles and responsibilities.

4. Conclusion

The results indicate that married women with burn injuries face extensive challenges at individual, family, and social levels. Burns, as a traumatic experience, not only deeply affect their bodies but also create lasting consequences in identity, social relationships, and marital life. The most important challenges include identity crisis, social rejection, feeling like a burden to the family, and high treatment costs. These factors interact to severely impact the women's quality of life and limit their ability and willingness to actively and effectively participate in social and family spheres. Based on intersectionality theory, understanding the experience of women with burns requires not only focusing on gender but also simultaneously examining how gender interacts with marital status, economic class, education level, and other conditions. Practical recommendations include strengthening psychosocial support, public education and awareness, supporting families, establishing multidisciplinary postburn specialty clinics, improving treatment services and reducing costs, and developing standard ethical and professional protocols for healthcare staff.

Keywords: Burns, married women, psychological erosion, burn scars, irresponsible medical centers.

پیامدهای اجتماعی سوختگی برای زنان متأهل

منصور فتحی^۱  نکتم دلسوز^۲ 

چکیده

سوختگی به عنوان یکی از حوادث جسمانی جدی، علاوه بر آسیب‌های فیزیکی، اثرات عمیقی بر سلامت روانی و روابط اجتماعی افراد دارد. این پژوهش با هدف واکاوی پیامدهای اجتماعی سوختگی در زنان متأهل انجام شده است. در این پژوهش از روش کیفی و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته برای گردآوری داده‌ها استفاده شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۱۹ نفر از زنان متأهل دچار سوختگی بودند که در سال ۱۴۰۳ در بیمارستان شهید مطهری، فاطمه زهرا (س)، مرکز لیزر فیروزگر و انجمن ققنوس دارای پرونده بودند و از طریق نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند. برای تحلیل داده‌ها از تکنیک تحلیل مضمون استفاده شد. یافته‌ها نشان داد زنان دچار سوختگی اغلب بدن خود را به عنوان وبال و سربار می‌بینند که آن‌ها را در زندگی روزمره و نقش‌های اجتماعی محدود می‌کند. هزینه‌های هنگفت درمان در برابر بهبودی اندک، فشار اقتصادی مضاعفی بر این افراد و خانواده‌هایشان وارد کرده است. علاوه بر این، برخی از زنان از بی‌توجهی و عدم مسئولیت‌پذیری مراکز درمانی ابراز نارضایتی کرده‌اند. چالش‌های روابط زناشویی و خانوادگی به عنوان یکی دیگر از پیامدهای مهم شناسایی شده است؛ زنان پس از سوختگی با کاهش کیفیت روابط زناشویی و مشکلات در ایفای نقش‌های مادری و همسری مواجه می‌شوند. همچنین نگرش‌های جامعه و برچسب‌گذاری‌های منفی، احساس طرد و انزوا را در زنان دچار سوختگی تشدید می‌کند. این برچسب‌ها به‌ویژه زمانی اثرات شدیدتری دارند که این زنان با کمبود حمایت‌های عاطفی از سوی خانواده و همسرانشان نیز مواجه می‌شوند. این فقدان حمایت، همدلی و همراهی از سوی اعضای خانواده، فشارهای روحی آنان را دوچندان می‌کند و باعث می‌شود که به تدریج از نقش‌ها و وظایف اجتماعی و زناشویی خود نیز کناره‌گیری کنند.

کلیدواژگان: سوختگی، زنان متأهل، فرسایش روانی، داغ سوختگی، مراکز درمانی غیرمسئول.

۱. دانشیار گروه مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) / fathi@atu.ac.ir

۲. کارشناس ارشد مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران / tk.delsouz@gmail.com



۱. مقدمه و بیان مسئله

سوختگی به عنوان یکی از مخرب‌ترین و شایع‌ترین آسیب‌های ناشی از حوادث، پس از تصادفات جاده‌ای، سقوط و نزاع، در رتبه چهارم حوادث غیرمترقبه جهان قرار دارد (سوسی^۱ و دیگران، ۲۰۱۹). این آسیب با درد و آسیب فیزیکی شدید همراه است و پیامدهای روانی و اجتماعی گسترده و بلندمدتی را نیز برای فرد به دنبال دارد. بر اساس آمار، سالانه حدود ۲/۴ میلیون نفر در جهان دچار سوختگی می‌شوند که از این تعداد، ۶۵۰ هزار نفر نیاز به درمان‌های تخصصی دارند (عبدالالم،^۲ ۲۰۱۸). طبق گزارش سازمان جهانی بهداشت، سالانه بیش از ۳۰۰ هزار نفر در اثر سوختگی یا عوارض ناشی از آن جان خود را از دست می‌دهند و بیش از ۹۵ درصد این مرگ‌ومیرها در کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط رخ می‌دهد (چنگ^۳ و دیگران، ۲۰۱۷).

در ایران نیز آمار سوختگی نگران‌کننده است؛ سالانه بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر دچار سوختگی می‌شوند که بسیاری از آنان به درجات مختلفی از ناتوانی و معلولیت دچار می‌گردند (شهمیری و دیگران، ۲۰۱۷). سوختگی در میان بیماری‌های سالیانه، رتبه سیزدهم را داراست و از منظر مرگ‌ومیر و ناتوانی، در میان مردان در رتبه یازدهم و در میان زنان در رتبه دهم قرار دارد. بر اساس گزارش سازمان پزشکی قانونی، تنها در سال ۱۳۹۷، تعداد ۱۵۸۱ مورد مرگ ناشی از سوختگی ثبت شده است (حق شناس، ۱۳۹۹).

سوختگی پدیده‌ای چندبُعدی است که هم‌زمان بر جسم، روان، کیفیت زندگی و روابط اجتماعی فرد تأثیر می‌گذارد. درد شدید، تغییرات ظاهری، اضطراب، افسردگی، کاهش تعاملات اجتماعی و اختلال در عملکرد شغلی و خانوادگی، تنها بخشی از پیامدهای این آسیب هستند (مصدق راد و دیگران، ۱۳۹۷). اگرچه برخی از بازماندگان از نظر جسمی بهبودی نسبی می‌یابند، اما آثار روانی، اجتماعی و عاطفی سوختگی ممکن است برای سال‌ها باقی بماند (گیلوری و همکاران، ۲۰۱۸). مطالعات متعددی از جمله اسپرونک^۴ و همکاران (۲۰۱۸)، کاظم‌زاده و همکاران (۲۰۱۹)، فریتاس^۵ و همکاران (۲۰۲۰) و هاتر^۶ و همکاران

1. Soussi
2. Abd Elalem
3. Cheng
4. Spronk
5. Freitas
6. Hutter

(۲۰۲۲) بر کاهش کیفیت زندگی و مختل شدن روابط اجتماعی زنان پس از سوختگی تأکید دارند.

زخم‌های ناشی از سوختگی به‌ویژه در نواحی قابل مشاهده مانند صورت و اندام‌ها، می‌توانند باعث اختلال در تصویر بدنی، احساس طرد اجتماعی، اضطراب اجتماعی و بروز اختلالات روانی از جمله اختلال استرس پس از سانحه شوند (ون لویی، ۲۰۰۳؛ پارک و همکاران، ۲۰۰۸). بسیاری از این افراد با نگاه‌های خیره و سنگین، پرسش‌های مکرر و برچسب‌های ناراحت‌کننده درباره ظاهر خود روبه‌رو شوند که این امر منجر به رفتارهای اجتنابی و انزوای اجتماعی بیشتر می‌شود (رهبریان و دیگران، ۱۳۹۰). یافته‌های مطالعاتی نیز از تجربه احساس طرد و انزوا (نیکبخت، ۱۴۰۱) و آنگ اجتماعی به‌عنوان یکی از پیامدهای شایع سوختگی در زنان حکایت دارند (صدیقی^۱ و همکاران، ۱۴۰۲).

در این میان، زنان به‌ویژه زنان متأهل یکی از گروه‌هایی هستند که بیشترین فشار روانی و اجتماعی ناشی از سوختگی را متحمل می‌شوند سوختگی در زنان تصویر بدنی آنان را دچار اختلال می‌کند و با چالش‌هایی نظیر دشواری در ایفای نقش همسری و مادری، نگرانی از پذیرش اجتماعی و تلاش برای حفظ تعادل میان مسئولیت‌های خانوادگی و حرفه‌ای همراه می‌شود (نیرومند زندی و همکاران، ۱۳۹۴). این فشارها، به‌ویژه در بستر جوامعی که بر زیبایی ظاهری و نقش‌های جنسیتی سنتی تأکید دارند، مضاعف است.

با وجود شدت و گستردگی این پیامدها، همچنان در حوزه اثرات سوختگی بر زنان متأهل، خلأ پژوهشی محسوسی وجود دارد. بسیاری از مطالعات به ابعاد جسمی و بالینی سوختگی محدود شده‌اند و ابعاد اجتماعی آن، به‌ویژه در زمینه جنسیت، کمتر مورد کاوش قرار گرفته است. این غفلت پژوهشی می‌تواند به نادیده گرفته شدن نیازهای ویژه این گروه و تداوم چرخه آسیب منجر شود. از این رو، شناخت عمیق‌تر پیامدهای اجتماعی سوختگی در زنان متأهل می‌تواند زمینه‌ساز تدوین برنامه‌های مداخله‌ای هدفمند، ارائه حمایت‌های روانی اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های کاربردی برای تسهیل بازگشت این افراد به زندگی عادی و بهبود تعاملات اجتماعی و کیفیت زندگی آنان باشد.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که زنان متأهل بازمانده از سوختگی با چه پیامدهای اجتماعی روبه‌رو می‌شوند؟

1. Van Loey

2. Siddiqui

۲. چارچوب مفهومی

بر اساس نظریه مقایسه اجتماعی، مشاهده الگوهای زیبایی در رسانه‌ها، باعث مقایسه میان افراد، به ویژه زنان، می‌شود (ریچینز،^۱ ۱۹۹۱). تحقیقات نشان می‌دهد که مقایسه با دیگران و الگوهای ارائه شده در رسانه‌ها و محیط اطراف، زمینه‌ساز نگرانی و نارضایتی از وضعیت بدنی فرد می‌شود (اسکاتز، پاکستون و ورتایم،^۲ ۲۰۰۲). بنابراین مشاهده الگوهای زیبایی در رسانه‌ها می‌تواند زنان متأهل دچار سوختگی را به مقایسه خود با این معیارها وادار کند؛ مقایسه‌هایی که ممکن است منجر به افزایش استرس روانی و نارضایتی از بدن آنان شود. رسانه‌ها همچنین نقشی کلیدی در شکل دهی برچسب‌های اجتماعی ایفا می‌کنند و زنان دچار سوختگی اغلب در روایت‌های رسانه‌ای به عنوان «قربانی» یا «ناتوان» تصویر می‌شوند. مطابق نظریه‌های برساخت‌گرایی اجتماعی (برگر و لاکمن،^۳ ۱۹۶۶) و نظریه کاشت (گربرنر،^۴ ۱۹۷۶)، رسانه صرفاً یک آینه منفعل نیست، بلکه یک عامل فعال و سازنده در تولید و بازتولید معناست. رسانه به عنوان «سازنده واقعیت اجتماعی» تنها گزارشگر واقعیت «زیبایی» یا «سلامتی» نیست. رسانه فقط ارزش‌های جامعه را به صورت منفعلانه بازنمایی نمی‌کند بلکه با تکرار و برجسته‌سازی تصاویر خاصی از بدن‌های «بی‌عیب» و «ایدئال»، به طور فعال در حال تعریف و طبیعی‌سازی این استانداردها هستند. زمانی که بدن یک زن سوخته در تقابل با این واقعیت رسانه‌ای ساخته شده قرار می‌گیرد، نه تنها به دلیل ناهمسانی با هنجار جامعه، بلکه به دلیل ناهمسانی با هنجاری که رسانه خودش ساخته و همه‌گیر کرده است، دچار طرد و بحران هویت می‌شود. رسانه به عنوان بخشی از ساختار قدرت، در چارچوب بندی مسئله سوختگی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. بر اساس نظریه کاشت، تماس بلندمدت با محتوای رسانه‌ای که در آن بدن‌های آسیب‌دیده یا متفاوت غایب هستند یا به صورت حاشیه‌ای و عجیب نمایش داده می‌شوند، در مخاطب این حس را ایجاد می‌کند که چنین بدن‌هایی، ناهنجار و خارج از دایره عادی است. بنابراین، زمانی که یک زن با بدن سوخته خود در جامعه حاضر می‌شود، با بار معنایی سنگینی که رسانه از قبل برای چنین بدن‌هایی ساخته است، مواجه می‌شود. بنابراین رسانه صرفاً ارزش‌های موجود را تشدید نمی‌کند، بلکه خود یکی دیگر از عوامل اصلی ساخت و تحمیل این ارزش‌ها و هنجارهاست.

1. Richins
2. Scotts, Paxton & Wertime
3. Berger & Lackman
4. Gerbner

در نظریه هویت اجتماعی، تاجفل به وضوح نشان می‌دهد که افراد قادرند خود را به عنوان اُبژه‌ای در نظر بگیرند و در ارتباط با مفاهیم اجتماعی، حوزه‌ها یا گروه‌ها، طبقه‌بندی و نام‌گذاری به صورت متنوعی مشخص کنند. این فرآیند که به نام شناسایی اجتماعی یا طبقه‌بندی خود شناخته می‌شود، منجر به شکل‌گیری هویت اجتماعی افراد می‌شود که بر آگاهی فرد از تعلق به یک گروه یا مفهوم اجتماعی خاص استوار است (یوسکین و کاردلیس، ۲۰۰۵). عضویت افراد در گروه‌های اجتماعی (مانند جنسیت، قومیت، خانواده) به شکل‌گیری هویت و عزت نفس آنان کمک می‌کند. افراد برای تقویت عزت نفس خود، به مقایسه مطلوب «گروه درون» خود با «گروه‌های برون» می‌پردازند. هرگونه تهدیدی این هویت گروهی مطلوب، می‌تواند به عزت نفس فرد آسیب برساند.

وقوع سوختگی، به‌ویژه برای زنان متأهل، می‌تواند به عنوان یک رویداد آسیب‌زا، فرآیندهای هویت اجتماعی را به‌طور جدی مختل کند. ظاهر فیزیکی یکی از مؤلفه‌های کلیدی در تعریف هویت اجتماعی، به‌ویژه برای زنان در بسیاری از فرهنگ‌ها است. تغییرات ناگهانی در ظاهر بدن بر اثر سوختگی، هویت زنانه فرد را که اغلب با معیارهای اجتماعی خاصی گره خورده، با چالش مواجه می‌سازد. این تغییر، فرد را از «گروه درون» زنانی که دارای ظاهر طبیعی یا هنجار هستند، خارج کرده و به سمت یک گروه اجتماعی حاشیه‌نشین به نام بازماندگان سوختگی یا دارای نقص ظاهری سوق می‌دهد. این فرآیند، انزوای اجتماعی بازمانده را تشدید می‌کند. برای یک زن متأهل، هویت اجتماعی تا حد زیادی از طریق نقش‌هایی مانند همسر و مادر تعریف می‌شود. سوختگی می‌تواند با ایجاد محدودیت‌های حرکتی، فرسودگی روانی و تغییر در تصویر بدنی، عملکرد فرد در این نقش‌ها را مختل کند.

طرد اجتماعی یک نشانه از نابرابری و تبعیض در جامعه است که افراد یا گروه‌ها را از دسترسی به منابع، مشارکت در جامعه و استفاده از حقوق خود محروم می‌کند. طرد زمانی رخ می‌دهد که یک فرد عمداً از یک رابطه یا تعامل اجتماعی رانده شود. طرد شدن توسط یک گروه کامل از مردم می‌تواند اثر منفی ویژه‌ای داشته باشد، به خصوص زمانی که سبب انزوای اجتماعی شود. طرد اجتماعی فقط حاصل طرد شدن مردم نیست بلکه ممکن است نتیجه کناره‌گیری داوطلبانه افراد از ابعاد و جنبه‌های گوناگون جریان امور جامعه باشد (گیدنز و بردسال، ۱۳۹۱). افرادی که دچار سوختگی می‌شوند، اغلب دچار طرد اجتماعی می‌شوند. تجربه طرد شدن می‌تواند منجر به احساس ناامنی و افزایش حساسیت نسبت به طرد شدن در آینده شود.

بیگانگی از خود، پدیده‌ای است که در زنان متأهل دچار سوختگی به دلایل گوناگونی بروز می‌کند؛ از جمله کاهش ارتباط با همسر به علت مشکلات جسمانی و روانی، فشارهای ناشی از مسئولیت‌های خانوادگی، مشکلات مالی و تغییرات ظاهری ناشی از سوختگی. این عوامل ممکن است به انزوا و احساس بیگانگی از خود و دیگران بینجامد. از منظر اجتماعی، این زنان با داغ ننگ (به تعبیر گافمن) روبه‌رو هستند؛ زیرا جامعه به دلیل ظاهر متفاوتشان، آن‌ها را نمی‌پذیرد. این طرد اجتماعی می‌تواند باعث کاهش اعتماد به نفس، افسردگی و در نهایت انزوای اجتماعی شود.

بر پایه نظریه فاصله نقش گافمن، این مفهوم به درجه کناره‌گیری از نقش‌های محوله‌شان اطلاق می‌شود و مواقعی پیش می‌آید که به فرد نقشی محول می‌شود که نمی‌تواند از عهده آن برآید و دچار تضاد و مشکل می‌شود (ریتزر، ۱۳۹۸). زنان دچار سوختگی ممکن است به دلایل مختلف پس از سوختگی نقش‌های خود را از دست بدهند یا به خوبی قبل نقش خود را نتوانند ایفاء نمایند. این شکاف میان نقش‌های ارائه شده و توانایی‌های واقعی، می‌تواند منجر به تضاد درونی و تشدید مشکلات روانی و اجتماعی گردد. همچنین انتظارات جامعه از زنان، فشارهای مضاعفی را بر آنان وارد می‌کند که بر هویت اجتماعی‌شان تأثیرگذار است.

بر پایه نظریه تلاقی یا تقاطع‌گرایی کیمبرلین کِرِنشَاو (۱۹۸۹)، مقوله‌های مختلف (مانند جنسیت، قومیت، طبقه اجتماعی، وضعیت تأهل و...) به صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه در تقاطع با یکدیگر، یک سیستم منحصربه‌فرد و چندبُعدی از تبعیض و محرومیت را ایجاد می‌کنند. از این منظر، برای درک تجربه یک زن متأهل از سوختگی، نمی‌توان تنها به جنسیت او توجه کرد؛ بلکه باید نحوه تعامل جنسیت با موقعیت تأهل، طبقه اقتصادی، سطح تحصیلات و سایر هویت‌هایش را به طور هم‌زمان بررسی نمود.

بر اساس نظریه شیء‌انگاری، اجتماع زنان را وادار می‌کند تا خود را به عنوان اشیائی بر اساس ظاهرشان ببینند. هرچه جوامع بر بدن‌های آرمانی لاغر و ظریف زنان ارزش بیشتری قائل شوند، بدن زنان نیز بیشتر به عنوان یک شیء مورد توجه قرار می‌گیرد و باعث افزایش بیشتری در نارضایتی زنان از بدنشان می‌شود. همچنین، تبلیغات موجود در جوامع یا تمرکز بر اجزای جسمانی زنان باعث می‌شود که هم زنان خود و هم دیگران به آنان به عنوان اشیاء نگاه کنند (کاظم‌زاده، ۱۳۹۳). زنان دچار سوختگی ممکن است به شیء تقلیل یابند. این نگرش می‌تواند موجب افزایش نارضایتی از بدن و تشدید مشکلات روانی شود.

فشار اجتماعی برای داشتن بدنی ایدئال، به ویژه در مورد زنان، تضادی میان «خود واقعی» و «خود آرمانی» ایجاد می‌کند که ممکن است به نارضایتی عمیق‌تر از بدن بینجامد. علاوه بر این، فشارهای فرهنگی و اجتماعی به ویژه انتظارات جنسیتی و زیبایی شناسانه، زنان دچار سوختگی را در موقعیت‌های دشوار و آسیب‌پذیری قرار می‌دهد. این فشارها می‌تواند روابط زناشویی و خانوادگی آنان را دچار چالش کند. همچنین، زنان در فرآیند بهبود جسمی و روانی خود، ممکن است با تبعیض‌های جنسیتی و بی‌توجهی جامعه به نیازها و تجربیاتشان مواجه شوند. در نهایت، تعارضات شخصی و بحران‌های روانی ناشی از سوختگی می‌تواند فرآیند رشد فردی این زنان را مختل کند. بنابراین، سوختگی تأثیراتی عمیق، چندوجهی و پیچیده بر هویت اجتماعی، روانی و روابط زنان متأهل بر جای می‌گذارد.

۳. پیشینه تجربی

مطالعات متعددی در حوزه داخلی و خارجی به بررسی تأثیرات و پیامدهای ناشی از سوختگی به ویژه بر زنان پرداخته‌اند. شواهد پژوهشی حاکی از آن است که سوختگی، کیفیت زندگی زنان را به طور محسوسی تحت تأثیر قرار می‌دهد. مطالعاتی از جمله راهزنی و همکاران (۱۳۹۱)، فاطمی و همکاران (۱۳۹۴)، ربیع‌پور و همکاران (۲۰۱۸)، اسپرونک و همکاران (۲۰۱۸)، کاظم‌زاده و همکاران (۲۰۱۹)، فریتاس و همکاران (۲۰۲۰) و هاتر و همکاران (۲۰۲۲) همگی بر کاهش کیفیت زندگی زنان پس از سوختگی تأکید دارند. به عنوان مثال، یافته‌های هاتر و همکاران (۲۰۲۲) نشان داد که زنان در مقایسه با مردان، به جز در بُعد درد جسمانی، از کیفیت زندگی و رضایت از زندگی پایین‌تری برخوردارند. این اثرات منفی زمانی عمیق‌تر می‌شود که با عواملی مانند پوست تیره، تحصیلات پایین، درآمد کم و محدودیت حرکتی ترکیب شود و به اختلال در انجام وظایف روزانه بینجامد (فریتاس و همکاران، ۲۰۲۰). البته باید خاطر نشان کرد که در مطالعه فاطمی و همکاران (۱۳۹۴) رابطه معناداری بین جنسیت و کیفیت زندگی پس از سوختگی مشاهده نشده است.

از جمله عوامل پیش‌بینی‌کننده کیفیت زندگی مرتبط با سلامت در بیماران سوختگی می‌توان به شدت سوختگی، افسردگی، استرس پس از سانحه، سبک مقابله‌ای اجتنابی، کمبود حمایت اجتماعی، بیکاری و روان‌رنجوری اشاره کرد که در یک مرور سیستماتیک توسط اسپرونک و همکاران (۲۰۱۸) شناسایی شدند. یافته‌ها حاکی از آن بود که کیفیت زندگی مرتبط با سلامت پس از سوختگی تحت تأثیر شدت سوختگی و پاسخ روانی به تروما قرار می‌گیرد.

نتایج مطالعه نیکبخت (۱۴۰۱) احساس طرد و انزوا و صدیقی و همکاران (۲۰۲۳) آنگ اجتماعی را به عنوان یکی از پیامدهای سوختگی در زنان و بازماندگان سوختگی نشان داد. بر اساس مطالعه صدیقی و همکاران (۲۰۲۳) زنان به مراتب بیش از مردان، آنگ اجتماعی را تجربه کرده‌اند و جنسیت یک عامل تأثیرگذار کلیدی بوده است؛ به طوری که ۹۱٫۷٪ زنان در مقابل ۷۵٪ مردان، تجربه این آنگ را گزارش کرده‌اند. عواملی مانند وضعیت تأهل، سطح تحصیلات، محل و قابلیت رؤیت زخم‌ها در انظار عمومی و نیز سن در زمان آسیب، با درک شدت آنگ اجتماعی ارتباط معناداری داشته‌اند.

از سوی دیگر بار مالی ناشی از درمان، یکی از دغدغه‌های اصلی زنان دچار سوختگی است (مصدق‌راد، ۱۳۹۷؛ نیکبخت، ۱۴۰۱؛ چینویبا^۱ و همکاران، ۲۰۲۱). هزینه‌های سنگین درمان و مراقبت‌های طولانی مدت، فشار اقتصادی قابل توجهی بر بیمار و خانواده او وارد می‌کند.

در این میان، حمایت روانی-اجتماعی ارائه شده از سوی خانواده، نقشی تعیین‌کننده در کاهش عوارض سوختگی و بهبود کیفیت زندگی زنان ایفا می‌کند (نیرومندی‌زندی و همکاران، ۱۳۹۴؛ هودر^۲ و همکاران، ۲۰۱۴؛ دروری^۳ و همکاران، ۲۰۱۷). این حمایت به کاهش احساس تفاوت ظاهری و ارتقای تصویر بدنی افراد کمک شایانی می‌کند؛ به طوری که بین سطح حمایت اجتماعی و رضایت از تصویر ذهنی، رابطه مثبت وجود دارد. اثربخشی چنین حمایت‌هایی در مطالعه اعظمی و همکاران (۱۳۹۷) نیز نشان داده شد؛ آنان با به‌کارگیری مداخله‌ای مبتنی بر الگوی روانی-اجتماعی، بهبود معناداری در مهارت‌های اجتماعی زنان مبتلا به اختلال استرس پس از سانحه ناشی از سوختگی مشاهده کردند. این بیماران اغلب به دلیل جوش خوردگی‌ها و تغییرات ظاهری، در برقراری ارتباطات اجتماعی صحیح با چالش مواجه می‌شوند.

پیشینه پژوهش هرچند به جنسیت به عنوان یک متغیر تأثیرگذار اشاره دارد، اما عمدتاً به "زنان" به عنوان یک گروه کلی پرداخته است و تأهل به عنوان یک وضعیت اجتماعی خاص که نقش‌ها، مسئولیت‌ها و انتظارات ویژه‌ای از جمله نقش همسری، مادری، مدیریت خانه و ارتباطات با خانواده شوهر را در پی دارد، به طور مستقیم و عمیق مورد بررسی قرار نگرفته است.

1. Chinweuba

2. Hodder

3. Druery

پیامدهای سوختگی برای زنان متأهل می‌تواند پیچیده‌تر و متفاوت‌تر از زنان مجرد باشد. درحالی‌که پژوهش‌های صدیقی و همکاران به "انگ اجتماعی" و نیک‌بخت به "احساس طرد و انزوا" به عنوان یکی از پیامدهای سوختگی اشاره کرده‌اند، این بررسی‌ها عمدتاً به صورت کلی انجام شده و در بستر روابط عاطفی و زناشویی تحلیل نشده‌اند.

پیشینه موجود به "حمایت خانواده" به طور عمومی اشاره کرده است، اما این پژوهش می‌تواند به طور خاص نقش محوری همسر را به عنوان مهم‌ترین منبع حمایت اجتماعی یا حتی منبع اصلی استرس مورد کاوش قرار دهد. کیفیت این رابطه می‌تواند به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در تعدیل یا تشدید پیامدهای اجتماعی دیگر عمل کند.

یافته‌های این پژوهش می‌تواند مبنای علمی برای مداخلات روانی اجتماعی، طراحی برنامه‌های مشاوره زناشویی، مداخلات خانوادگی و آموزش‌های ویژه برای همسران و خانواده‌ها فراهم آورد. این امر می‌تواند به ارتقای تاب‌آوری خانواده و بهبود کیفیت زندگی این زنان منجر شود. مزیت اصلی این پژوهش در تغییر کانون توجه از پیامدهای فردی و روان‌شناختی به پیامدهای بین فردی و اجتماعی زمینه‌مند نهفته است؛ به طوری که در این رویکرد، زن دچار سوختگی نه تنها به عنوان یک "بیمار"، بلکه به عنوان یک "همسر" در مرکز توجه قرار می‌گیرد.

۴. روش‌شناسی

این مطالعه یک پژوهش کیفی است که با هدف کشف عمیق پیامدهای اجتماعی سوختگی بر زنان متأهل صورت گرفت. مشارکت‌کنندگان ۱۹ نفر از زنان متأهل دچار سوختگی بودند که در سال ۱۴۰۳ در بیمارستان‌های شهید مطهری، فاطمه زهرا (س)، مرکز لیزر فیروزگر و انجمن ققنوس دارای پرونده بوده و از طریق نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شدند.

معیارهای ورود زنان متأهل دچار سوختگی، عبارت بود از:

- حداقل یک سال از زندگی مشترک آن‌ها گذشته باشد.
- در روند زندگی متأهلی دچار سوختگی شده باشند.
- سوختگی از مرحله حاد گذشته و در مرحله ترمیمی باشد.
- اعضای از بدن درگیر سوختگی باشند که بیشتر از اعضای دیگر در نمایش عمومی است؛ مانند دست و صورت.
- تمایل به شرکت در پژوهش داشته باشند.

روش گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه ساختاریافته بود. اشباع اطلاعات در مصاحبه ۱۶ به دست آمد اما برای اطمینان بیشتر ۳ مصاحبه دیگر انجام شد که البته داده جدیدی به دست نیامد. پژوهشگر برای جمع‌آوری داده‌های موردنیاز، به انجمن‌ها، کلینیک‌ها و بیمارستان‌های سوختگی شهر تهران مراجعه و ضمن تشریح جزئیات پژوهش برای مسئولین مربوط هماهنگی‌ها و مجوزهای لازم اخذ شد. سپس با اطلاعات داده‌شده با افراد تماس گرفته و مراحل انتخاب نمونه انجام شد. درنهایت ضمن ارتباط با شرکت‌کنندگان و اخذ رضایت آگاهانه از ایشان، مصاحبه‌ها در بهار و تابستان ۱۴۰۳ انجام و ضبط صوتی شد. مدت زمان انجام مصاحبه‌ها بین ۴۵ تا ۱۰۰ دقیقه متغیر بود. مصاحبه‌ها با سؤالات کلی شروع و با سؤالات جزئی‌تر دنبال می‌شد. از جمله سؤالات مصاحبه چنین بودند: تجربه شما از نگاه دیگران به ظاهر تان پس از سوختگی چگونه بوده است؟ روابط زناشویی شما با همسر تان چه تغییری کرده است؟ روابط و تعاملات شما بعد از سوختگی با خانواده، بستگان و افراد غریبه چه تغییری کرده است؟ سوختگی چه تأثیری بر اشتغال و وضعیت اقتصادی شما و خانواده تان گذاشته است؟

در این پژوهش، برای تحلیل داده‌های کیفی حاصل از مصاحبه‌ها، از تکنیک تحلیل مضمون (تماتیک) بر اساس رویکرد براون و کلارک (۲۰۰۶) استفاده شد. فرآیند کدگذاری به این شرح انجام گرفت. مرحله اول، آشنایی با داده‌ها: متن تمام مصاحبه‌ها بارها و به دقت مطالعه و برای تحلیل اولیه آماده شد. مرحله دوم، تولید کدهای اولیه: داده‌ها به صورت سطر به سطر و با دقت بررسی شدند و کدهای اولیه مرتبط با پیامدهای اجتماعی سوختگی استخراج گردید (مانند کناره‌گیری از مهمانی‌ها، نگاه‌های ترحم‌آمیز، کاهش صمیمیت با همسر). مرحله سوم، جستجوی مضامین (تم): در این مرحله، کدهای اولیه مشابه در دسته‌های بزرگ‌تر دسته‌بندی شدند تا مضامین فرعی و اصلی شکل گیرند. برای مثال، کدهای مربوط به کناره‌گیری از مهمانی‌ها و اجتناب از حضور در پارک ذیل مضمون فرعی انزوای اجتماعی اجباری و درنهایت ذیل مضمون اصلی انزوا و طرد اجتماعی قرار گرفتند. این فرآیند (کدگذاری ثانویه) معادل کدگذاری محوری است که در آن ارتباط بین کدها و مضامین شناسایی و سازمان‌دهی می‌شود. مرحله چهارم، بازبینی و تعریف مضامین: مضامین استخراج‌شده بازبینی و به وضوح تعریف شدند تا اطمینان حاصل شود که به خوبی بازتاب‌دهنده داده‌ها هستند. برای مدیریت و سازمان‌دهی فرآیند کدگذاری و تضمین دقت و قابلیت اعتماد تحلیل، از نرم‌افزار مکس کیودا نسخه ۲۰ استفاده شد.

مشارکت‌کنندگان در بازه سنی ۲۲ الی ۵۳ سال بودند و در حال حاضر وضعیت زندگی متفاوتی داشتند. از نظر سطح تحصیلات، دیپلم و بالاتر بودند. ۱۰ نفر از این افراد قبل از سوختگی شاغل بودند که ۶ نفر از آن‌ها بعد از سوختگی شغلشان را از دست داده‌اند. میزان سوختگی مشارکت‌کنندگان بین ۱۳ الی ۶۵٪ است و اکثر نواحی دچار سوختگی در قسمت‌هایی چون صورت و دست بوده که قابل دیدن هستند.

جدول شماره ۱: مشخصات فردی مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده	سن	تحصیلات	سال تأهل	سال سوختگی	تعداد فرزندان	شغل قبل سوختگی	شغل بعد سوختگی	علت سوختگی	نواحی دچار سوختگی	درصد سوختگی	وضعیت زندگی زناشویی
۱	۳۷	لیسانس علوم تربیتی	۱۳۸۹	۱۴۰۰	۲	معلم	معلم	الکل	شکم شانه پهلوی گردن تاروی چونه	۳۵	متأهل
۲	۲۳	نامشخص	۱۳۹۶	۱۴۰۲	۰	مربی بدن‌سازی	ترک شغل بعد از مدتی مجدد مربی بدن‌سازی	تصادف	صورت هر دو دست از آرنج به پایین ران پا پشت پا	۶۵	طلاق
۳	۳۹	دیپلم	۱۳۸۲	۱۴۰۰	۲	خانه‌دار	خانه‌دار	بنزین	هر دو دست قسمتی از بازو روی هر دو پا	۲۴	متأهل
۴	۲۲	نامشخص	۱۳۹۸	۱۴۰۱	۱	خانه‌دار	خانه‌دار	تینر	صورت بازوها سینه ساق پاها	۳۵	متأهل
۵	۲۳	دیپلم	۱۳۹۸	۱۴۰۱	۰	آرایشگر	بیکار	استون	صورت و دست‌ها	۱۳	متأهل

مشارکت‌کننده	سن	تحصیلات	سال تأهل	سال سوختگی	تعداد فرزندان	شغل قبل سوختگی	شغل بعد سوختگی	علت سوختگی	نوعی دچار سوختگی	درصد سوختگی	وضعیت زندگی زناشویی
۶	۳۵	نامشخص	۱۳۹۶	۱۴۰۱	۱	کارمند شرکت	بیکار	شعله	صورت دست‌ها شکم و سینه	۳۰	متاهل
۷	۳۶	لیسانس حسابداری	۱۳۹۴	۱۳۶۷	۰	حسابدار	بیکار		دست‌ها بازوها پیشانی و نقاط دیگر به صورت اندک	۴۵	طلاق
۸	۳۶	لیسانس کامپیوتر	۱۳۹۸	۱۴۰۰	۰	برنامه‌نویس شرکت	برنامه‌نویسی در خانه	روغن	صورت گردن	۳۰	متاهل
۹	۳۹	نامشخص	۱۳۹۷	۱۴۰۰	۰	خانه‌دار	خانه‌دار	آبجوش	صورت سینه گردن مچ دست به پایین نقاطی از شکم	۳۵ یا ۴۰	متاهل
۱۰	۴۴	کارشناس ارشد ادبیات	۱۳۸۶	۱۴۰۱	۲	مدرس دانشگاه	بیکار	انفجار آبگرمکن	سینه و صورت دست‌ها	۳۵	متاهل
۱۱	۵۰	نامشخص	۱۳۸۰	۱۳۹۵	۲	کارمند	بیکار	روغن داغ	سر و صورت سینه و بازو دست	؟	طلاق (ترک همسر)
۱۲	۲۷	لیسانس	۱۳۹۹	۱۴۰۱	۰	خانه‌دار	خانه‌دار	ژل آتش‌زا	صورت و سینه	؟	طلاق
۱۳	۳۵	لیسانس	۱۳۹۶	۱۴۰۰	۱	خانه‌دار	خانه‌دار	زغال	صورت و بازو	۲۵	متاهل
۱۴	۲۸	دانشجو	۱۳۹۶	۱۳۹۹	۰	خانه‌دار	دانشجو	آبجوش	دست و پا	۳۰	متاهل
۱۵	۴۷	لیسانس	۱۳۸۳	۱۴۰۲	۲	معلم	معلم	زودپز	صورت سینه‌ها شانه‌ها	۴۵	متاهل

مشارکت‌کننده	سن	تحصیلات	سال تأهل	سال سوختگی	تعداد فرزندان	شغل قبل سوختگی	شغل بعد سوختگی	علت سوختگی	نواحی دچار سوختگی	درصد سوختگی	وضعیت زندگی زناشویی
۱۶	۲۵	لیسانس	۱۳۹۷	۱۳۹۹	۰	خانه‌دار	خانه‌دار	تینر	دست‌ها گردن گوش‌ها	۳۸	متأهل
۱۷	۵۳	نامشخص	۱۳۷۸	۱۴۰۱	۳	خانه‌دار	خانه‌دار	نشت گاز	صورت دست و پا نقاط دیگر	۴۸	متأهل
۱۸	۳۱	لیسانس اقتصاد	۱۳۹۷	۱۴۰۱	۰	ایراتور	بیکار	آبجوش	دست راست	۲۰	متارکه موقت
۱۹	۲۸	دانشجوی ارشد	۱۳۹۸	۱۴۰۱	۰	خانه‌دار	دانشجو	تصادف	اکثر نقاط بدن	۳۵ یا ۴۰	متأهل

به منظور رسیدن به قابلیت اعتماد یا اعتبارپذیری در این پژوهش از این رویه‌ها استفاده شد:

- تماس طولانی با میدان پژوهش و جلب اعتماد مشارکت‌کنندگان: فرآیند جمع‌آوری داده‌ها به صورت متمرکز نبود، بلکه در طول یک دوره ۶ ماهه و از طریق جلسات متعدد و گفتگوهای تلفنی پیگیر با مشارکت‌کنندگان انجام شد. این فرصت به محقق داد تا به تدریج وارد فضای زندگی آنان شده و جلب اعتماد نماید. به عنوان مثال یکی از مشارکت‌کنندگان در جلسه اول مصاحبه، تنها به کلیات بسنده کرد. اما در جلسه دوم و پس از برقراری اعتماد، به طور مشخص به تأثیر سوختگی بر رابطه جنسی با همسرش و ترس از طلاق اشاره کرد؛
- استفاده از تکنیک ممیزی و نظارت افراد متخصص بر فرایند تحلیل اطلاعات؛
- استفاده از تکنیک کنترل اعضاء که از این طریق نتایج تحلیل اطلاعات در اختیار برخی از مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و برخی ابهامات با نظرات آن‌ها مرتفع شد.
- به منظور رعایت اصول اخلاقی، ابتدا اطلاعات لازم در خصوص اهداف پژوهش، حفظ گمنامی و هویت شخصی و حق خروج از پژوهش در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت.

۵. یافته‌ها

تحلیل مصاحبه‌ها با تکنیک تحلیل مضمون نشان داد که سوختگی نه تنها بر کیفیت زندگی زنان دچار سوختگی تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند زندگی اطرافیان و حتی سایر افراد جامعه را نیز تحت تأثیر قرار دهد. نتایج به دست آمده بیان‌گر آن است که تجربه‌های این افراد با ابعاد عمیق و پیچیده‌ای از پیامدهای خانوادگی و اجتماعی همراه بوده است که اغلب به شکلی پایدار در زندگی شان باقی می‌ماند. در این راستا، مضامین اصلی شامل داغ سوختگی، بدن و بال و سربار، هزینه‌های هنگفت درمان و بهبودی اندک، مراکز درمانی غیرمسئول و چالش‌های روابط زناشویی و خانوادگی استخراج شدند که هر کدام دارای مضامین فرعی و کدهای مربوطه هستند.

جدول شماره ۲: مضامین پیامدهای اجتماعی زنان دچار سوختگی

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدها
داغ سوختگی	رفتارهای آزاردهنده	نگاه‌های آزاردهنده، ترحم دیگران، نگرانی از قضاوت مردم، نگاه منفی جامعه به زنان دچار سوختگی، احساس اجبار به توضیح دادن به دیگران
	کاهش مراودات اجتماعی	انزوای اجتماعی، سعی در ادامه کار، تلاش برای بازگشت به فعالیت‌های اجتماعی، محدودکردن روابط با دیگران، کاهش تفریحات، ترک شغل، محدودیت در روابط اجتماعی
بدن و بال و سربار	بحران هویت	از دست دادن هویت، حسرت برای خود قبلی، حسرت زیبایی از دست رفته، تنفر از ظاهر خود، انکار ظاهر جدید، فروریختن تصویر یک زن قوی، فرار از خود، دل‌تنگی برای خود، عصبانیت، ترحم برای خود
	محدودیت‌های جسمانی	دردهای جسمی، محدودیت‌های حرکتی، محدودیت در پوشیدن لباس در عروسی، محدودیت رفتن به باشگاه یا استخر
	زیبایی از دست رفته	آرزوی برگشت به زیبایی قبلی، اهمیت حفظ زیبایی ظاهری برای زنان، از دست دادن بدن زیبا
	پنهان کردن تن سوخته	پنهان کردن بخش‌های سوخته بدن، پوشاندن بدن با لباس یا زیورآلات، پوشاندن سوختگی‌ها با عینک آفتابی و ماسک، کاورکردن پوست با کرم، استفاده از تئو برای پوشاندن سوختگی، سختی پوشش در تابستان

مضمون اصلی	مضامین فرعی	کدها
هزینه‌های هنگفت درمان و بهبودی اندک	هزینه‌های سرسام‌آور	هزینه‌های بالای درمان، هزینه درمان مستمر، نبود بیمه کافی، عدم پوشش بیمه، فروش خانه برای تأمین هزینه‌ها، قطع درمان به دلیل هزینه‌ها، فروش خانه برای تأمین هزینه‌ها و عدم امکان خرید مجدد خانه، هزینه‌های بالای لیزر
مراکز درمانی غیر مسئول	رفتارهای غیر حرفه‌ای	بی‌نتیجه‌بودن درمان، رنج‌های درمان، پایین بودن آستانه تحمل درد، تصور کوتاه‌بودن رنج، زمان‌بر بودن درمان
چالش‌های روابط زناشویی و خانوادگی	در اولویت نبودن درمان	باج‌دادن به کادر درمان، گلایه پرستاران از عدم پرداخت به‌موقع حقوق رفتار غیر حرفه‌ای و طرح مسائل شخصی در حضور بیماران، آگاهی پایین پزشکان، رفتار نامناسب پرستاران
	افول روابط زناشویی	فریب با درمان‌های الکی، معتادکردن به داروهای آرام‌بخش، فریب درمان‌های تجاری و گول‌زننده، جای خالی حمایت‌های روانی و مشاوره
کاهش همدلی و همراهی	رنج‌های مادرانه	کاهش میل جنسی، کاهش کیفیت رابطه جنسی، سرد شدن رابطه جنسی با همسر، احساس خجالت در رابطه جنسی، کاهش روابط جنسی، عدم امکان مخفی کردن سوختگی از همسر، بروز مشکلات در روابط با همسر، کاهش روابط جنسی، آزردهنده‌بودن ترحم همسر، مقصردانستن همسر، طلاق، جدایی موقت و خیانت همسر
	کاهش همدلی و همراهی	احساس گناه نسبت به بچه‌ها، محدود کردن خود به خاطر فرزندان، عدم بیان احساس درد و رنج به خاطر بچه‌ها، برآورده نشدن انتظارات از فرزندان، شب‌ادرازی بچه بعد از سوختگی، احساس گناه از کوتاهی در تربیت بچه، تحمل درد برای وانمود کردن شرایط عادی، شادی‌های الکی
		فقدان همدلی دیگران و خانواده، کمک‌های موقت دیگران، انتظار حمایت بیشتر از فامیل و جامعه، کاهش ارتباطات فامیلی، مساعدت کم همسر، برآورده نشدن انتظارات از دیگران، لبریز شدن کاسه صبر (آستانه تحمل)

۱-۵. داغ سوختگی

داغ سوختگی به‌عنوان یکی از دردناک‌ترین و ماندگارترین آثار جسمی و روانی، تجربه‌ای عمیق و چندبُعدی است که نه‌تنها بر جسم، بلکه بر روان و هویت اجتماعی فرد تأثیر می‌گذارد. در زنان متأهل دچار سوختگی، این تأثیرات می‌تواند به‌طور چشمگیری با نقش‌های اجتماعی و خانوادگی آن‌ها گره خورده باشد. زنانی که با داغ سوختگی زندگی می‌کنند ممکن است با نگاه‌ها و برخوردهای تبعیض‌آمیز مواجه شوند.

این برخوردها می‌تواند از سوی جامعه، دوستان و حتی خانواده باشد. در چنین شرایطی، زنانی که تجربه سوختگی دارند، احساس طردشدن اجتماعی را تجربه می‌کنند و در مواردی ممکن است از حضور در فضاهای اجتماعی دوری کنند. این انزوای اجتماعی نه تنها از نگاه‌های دیگران، بلکه از احساس شرم و خجالت ناشی می‌شود که زنان در مواجهه با بدن آسیب‌دیده خود تجربه می‌کنند. زنان متأهل، به‌ویژه در جوامعی که نقش‌های زنانه و زناشویی به شدت درگیر مسائلی چون ظاهر فیزیکی و پذیرش اجتماعی هستند، با چالش‌های جدی تری مواجه‌اند.

• رفتارهای آزاردهنده

رفتارهای آزاردهنده یکی از مضامین مهم و دردناک است که زنان دچار سوختگی به‌طور مستمر با آن مواجه می‌شوند. این نوع رفتارها می‌توانند از طرف افراد مختلف، اعم از خانواده، دوستان، همکاران و غریبه‌ها، بروز یابند و تأثیرات روانی بسیار عمیقی بر این زنان بگذارند. این زنان، اغلب با واکنش‌های منفی و ناپسندی از سوی دیگران روبه‌رو می‌شوند که به‌مرورزمان باعث ایجاد احساس انزوا، شرم و اضطراب در آن‌ها می‌شود. یکی از جنبه‌های آزاردهنده‌ای که زنان دچار سوختگی با آن مواجه می‌شوند، قضاوت‌های منفی درباره ظاهر فیزیکی‌شان است.

ترحم یکی دیگر از جنبه‌های آزاردهنده‌ای است که زنان دچار سوختگی با آن روبه‌رو می‌شوند. شرم از تغییرات جسمانی و ترس از قضاوت‌های دیگران، به انزوای بیشتر این افراد دامن می‌زند و آن‌ها را از مشارکت فعال در جامعه دور می‌کند. این احساس شرم می‌تواند به خودپنهانی یا حتی تلاش برای پنهان کردن زخم‌ها و بدنشان از دید دیگران منجر شود. تجربه مداوم چنین رفتارهایی، زنان را به‌سوی انزوا، خودپنهانی و حتی ترک فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای سوق می‌دهد. به‌مرورزمان زنان احساس می‌کنند که دیگر موردپذیرش یا درک دیگران نیستند. این عدم پذیرش اجتماعی باعث می‌شود آن‌ها به‌تنهایی با غم و سوگ خود دست‌وپنجه نرم کنند، بدون این‌که حمایت عاطفی یا اجتماعی لازم را دریافت کنند. بسیاری از این زنان احساس می‌کنند که این دردها قابل درک یا اشتراک‌گذاری نیستند و به همین دلیل ترجیح می‌دهند در سکوت و انزوا با آن‌ها مواجه شوند.

«من اولین بار که تونستم کم‌کم راه برم و برم بیرون، دوست صمیمی‌م اومد دنبالم و من رو برد یه کافه. از همون اول ورودی کافه نگاه‌های مردم اون قدر بد و سنگین بود که من گفتم من رو برگردون خونه؛ من نمی‌خوام بیرون باشم، نگاه‌ها خیلی داره اذیتم می‌کنه و حس بدی دارم.»

یکسری از حرفایی که می شنیدم و می دیدم پچ پچ می کنن یا مثلاً یادم نمی ره مثلاً یه بچه داشت راه می رفت به من نگاه کرد، گفت مامان این خانمه رو ببین! بعد مامانش گفت وای مامان نترس بیا این ور و این خیلی اذیتم کرد (۲۳ ساله با ۶۵ درصد سوختگی صورت و پاها به دلیل تصادف)»

• کاهش مراودات اجتماعی

کاهش مراودات اجتماعی یکی از پیامدهای اجتماعی قابل توجه برای زنان دچار سوختگی است که تحت تأثیر تغییرات جسمانی و نگرانی‌های روانی آن‌ها شکل می‌گیرد. این مضمون فرعی به آفت چشم‌گیر تعاملات اجتماعی و کاهش حضور این زنان در جمع‌های خانوادگی، دوستانه و عمومی اشاره دارد. زنان دچار سوختگی به دلیل تغییرات ظاهری، احساسات منفی و قضاوت‌های نادرست دیگران، دچار اضطراب و نگرانی درباره تصویر ذهنی خود می‌شوند. این اضطراب به تدریج آن‌ها را از مشارکت در روابط اجتماعی دور می‌کند و منجر به احساس تنهایی و بی‌پناهی، انزوای بیشتر و مشکلات روحی می‌شود. کاهش مراودات اجتماعی و دوری از فعالیت‌های روزمره، فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای زنان دچار سوختگی را نیز محدود می‌کند.

زنانی که دچار سوختگی می‌شوند، اغلب نسبت به آینده خود و چالش‌های پیش‌رو، نگرانی‌های زیادی دارند. این نگرانی‌ها می‌تواند شامل عدم بازگشت به زندگی عادی، از دست دادن توانایی‌های جسمی، ناتوانی در ایفای نقش‌های اجتماعی یا خانوادگی (مانند مادری) و حتی ترس از طرد شدن توسط همسر یا جامعه باشد. زنان دچار سوختگی به دلیل تغییرات ظاهری و نگرانی از قضاوت‌های دیگران، از اجتماع کناره‌گیری می‌کنند. این دوری از اجتماع به نوبه خود باعث تشدید انزوای آن‌ها می‌شود.

«نمی‌تونستم توی جمع برم و هرروز تنهاتر از قبل می‌شدم... مهمونی و پارک و تفریح و رفتن توی جمع دوستانم کلاً تموم شد (۲۷ ساله، سوختگی صورت و سینه با ژل آتش‌زا)»

• بحران هویت

هویت شخصی، به‌ویژه در زنان، اغلب با ظاهر فیزیکی، نقش‌های اجتماعی و برداشت‌های فرهنگی از زیبایی و زنانگی گره خورده است. برای بسیاری از زنان، از دست دادن زیبایی یا سلامت جسمانی به معنای از دست دادن هویت زنانه یا اجتماعی‌شان تلقی می‌شود. بحران هویت در این زنان غالباً با انکار ظاهر جدیدشان همراه است. آن‌ها نمی‌توانند تغییرات جسمانی خود را بپذیرند. این انکار می‌تواند در قالب تلاش برای پنهان کردن بدن

خود، امتناع از مواجهه با واقعیت‌های جسمی و حتی تلاش برای بازگشت به ظاهر قبلی از طریق درمان‌های پزشکی و زیبایی نمایان شود.

علاوه بر از دست دادن هویت فردی، زنان دچار سوختگی در نقش‌های اجتماعی خود نیز دچار بحران می‌شوند. برای مثال، نقش همسری، مادری یا حتی مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای تحت تأثیر قرار می‌گیرد. آن‌ها احساس می‌کنند که دیگر نمی‌توانند به‌عنوان همسر، مادر یا عضوی از جامعه همان عملکرد قبلی را داشته باشند. این بحران نقش‌ها نیز می‌تواند هویت آن‌ها را به چالش بکشد و احساس ناتوانی و بی‌ارزشی در آن‌ها ایجاد کند.

«اولین بار که رفتم جلوی آینه، واقعاً شوکه شدم. نمی‌تونستم باور کنم این منم! وقتی خودم رو دیدم، انگار دنیا دورویم تار شد. اصلاً نمی‌دونستم باید چیکار کنم یا چطور باید با این وضعیت کنار بیام... حس ناتوانی خیلی اذیتم می‌کرد. همش نگران بودم که چطور می‌تونم دوباره به حالت عادی برگردم و چه تأثیری روی زندگی خانوادم می‌ذاره. احساس می‌کردم که یه قسمتی از خودم رو گم کرده‌ام... (۳۵ ساله، با ۳۰ درصد سوختگی صورت و دست‌ها توسط شعله)»

۲-۵. بدن و بال و سربار

بدن و بال و سربار به تجربه‌ای اشاره دارد که در آن زنان متأهل که دچار سوختگی شده‌اند، بدن خود را به‌عنوان مانعی یا باری بر دوش خود و دیگران احساس می‌کنند. برای این زنان، بدن به جای آن‌که منبع قدرت و توانمندی باشد، به عاملی تبدیل می‌شود که آن‌ها را در انجام فعالیت‌های روزانه و ایفای نقش‌های خانوادگی و اجتماعی‌شان محدود می‌کند. آن‌ها احساس کنند که به دلیل ناتوانی‌ها و تغییرات فیزیکی ناشی از سوختگی، به دیگران وابسته هستند و این وابستگی می‌تواند به احساس شرم یا کاهش عزت‌نفس منجر شود. علاوه بر این، از دست دادن بخشی از زیبایی ظاهری، در جامعه‌ای که معمولاً بر جذابیت فیزیکی تأکید می‌شود، می‌تواند باعث شود که فرد بدن خود را به‌عنوان باری روانی و اجتماعی نیز ببیند. در نتیجه، این احساس که بدنشان «دیگر همانند قبل نیست»، به رفتارهایی مثل پنهان کردن بدن سوخته یا دوری از جمع‌های اجتماعی و حتی صمیمیت زناشویی منجر می‌شود. این دوری از دیگران، خود باعث تقویت احساس انزوا و سربار بودن می‌شود و چرخه‌ای از فشار روانی و عاطفی را ایجاد می‌کند.

• محدودیت‌های جسمانی

محدودیت‌های جسمانی یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی است که زنان دچار سوختگی با آن مواجه می‌شوند و این مضمون فرعی به ناتوانی‌ها و مشکلات جسمی اشاره دارد که به‌طور مستقیم بر کیفیت زندگی روزمره آن‌ها تأثیر می‌گذارد. سوختگی‌های شدید به دلیل آسیب به لایه‌های عمیق پوست و بافت‌های زیرین می‌تواند به محدودیت‌های حرکتی و ناتوانی‌های مختلف منجر شود. زنان دچار سوختگی به دلیل آسیب‌های جسمانی معمولاً در انجام فعالیت‌های روزمره مانند آشپزی، لباس پوشیدن، غذا خوردن، دوش گرفتن و حتی حرکت کردن و نیز در اشتغال در بیرون از خانه با مشکل مواجه می‌شوند و ممکن است کار خود را از دست بدهند. مجموعه‌ی این محدودیت‌های جسمانی، از ناتوانی در انجام فعالیت‌های روزمره گرفته تا دردهای مزمن، باعث کاهش کیفیت زندگی در زنان دچار سوختگی می‌شود.

«خیلی از فعالیت‌های روزمره و کارهایی که قبلاً برام ساده بودن، یه دفعه خیلی سخت شده بودن... هنوز هم بعضی کارها برام سختن. مثلاً بعضی از کارهای خانه‌داری یا فعالیت‌هایی که نیاز به استفاده زیاد از دست‌ها دارن، برام سخته. بعضی وقت‌ها هم به خاطر درد یا محدودیت‌های حرکتی که دارم، نمی‌تونم راحت کارام رو انجام بدم. (۳۵ ساله، با ۳۰ درصد سوختگی صورت و دست‌ها توسط شعله)»

• زیبایی از دست‌رفته

این مضمون به احساسی اشاره دارد که زنان پس از تغییرات ظاهری ناشی از سوختگی، با خود و زیبایی‌شان به مشکل برمی‌خورند. در جامعه‌ای که زیبایی به‌عنوان یک ارزش مهم تلقی می‌شود، از دست دادن این ویژگی به شدت به اعتماد به نفس و هویت افراد آسیب می‌زند، به‌ویژه برای زنان که زیبایی و جذابیت ظاهری نقشی مهم در تعاملات اجتماعی، روابط عاطفی و حتی احساس ارزشمندی شخصی آن‌ها دارد. زیبایی از دست‌رفته می‌تواند بر روابط عاطفی و زناشویی زنان نیز تأثیر بگذارد. برخی از زنان دچار سوختگی نگران این هستند که دیگر برای همسر یا شریک زندگی خود جذاب نباشند که این موضوع می‌تواند به تنش‌های زناشویی و حتی دوری عاطفی منجر شود.

«سعی کردم عکسایی که قبلاً روگوشی‌م داشتم رو پاک کنم تا کم‌تر یادآوری شه برام. دردناکه که قبلاً اون همه زیبا بودم و الان خب این طوری شدم. به نظرم توی جامعه امروز این‌که می‌گن باید سیرت زیبا باشه، شعار و توهمی بیش نیست، تو آگه صورتت خوشگل نباشه، هیچ

جایی توی این دنیا نداری (۴۴) ساله با ۳۵ درصد سوختگی صورت، سینه و دست‌ها با انفجار آبگرمکن»

• پنهان کردن تن سوخته

پنهان کردن تن سوخته یکی از مضامین مهمی است که به تلاش زنان دچار سوختگی برای مخفی کردن آثار جسمانی ناشی از سوختگی اشاره دارد. این پنهان کاری به دلیل فشارهای روانی و اجتماعی و ترس از قضاوت‌های منفی دیگران شکل می‌گیرد. زنان اغلب با احساس شرم، خجالت و نگرانی از واکنش‌های دیگران نسبت به ظاهرشان مواجه می‌شوند و در نتیجه تلاش می‌کنند تا با روش‌های مختلف، زخم‌ها و تغییرات جسمانی خود را پنهان کنند. پنهان کردن تن سوخته تنها به پوشاندن زخم‌ها محدود نمی‌شود؛ این زنان رفتار و تعاملات اجتماعی خود را نیز تغییر می‌دهند.

آن‌ها از قرارگرفتن در موقعیت‌هایی که زخم‌هایشان دیده می‌شود، مانند استخرها، باشگاه‌های ورزشی، یا حتی مهمانی‌ها و جمع‌های خانوادگی خودداری کنند. پنهان کردن تن سوخته می‌تواند بر روابط عاطفی و زناشویی زنان نیز تأثیر بگذارد. آن‌ها در روابط نزدیک و عاطفی خود نیز تمایل به پنهان کردن بدنشان داشته‌اند، حتی از همسر یا شریک زندگی‌شان. این پنهان کاری نه تنها به احساس شرم و نگرانی از قضاوت‌های منفی مرتبط است، بلکه به انزوای اجتماعی و کاهش اعتماد به نفس نیز منجر می‌شود.

«من الان یه تیکه گردنمه که اونم شبیه جای بخیه‌ماننده. من مثلاً یه دونه سینه‌ریزه کپ گرفتم که دور گردن حلقه می‌شه، همیشه اونو می‌بندم توی مهمونی یا مراسم. بعد همه به من می‌گن اصلاً مشخص نیست خودت حساسی. ولی مثلاً وقتی یه باشگاهی می‌رم، هر کی من رو می‌بینه می‌گه تیروید عمل کردی؟ روی گردنت انگار جای بخیه‌ست! مثلاً این شکلی باز اون من رو آزار می‌ده (۳۷) ساله با ۳۵ درصد سوختگی گردن و شانه با الکل»

۳-۵. هزینه‌های هنگفت درمان و بهبودی اندک

هزینه‌های مالی مربوط به درمان سوختگی می‌تواند بسیار سنگین باشد و در بسیاری از موارد حتی به فراتر از توان مالی خانواده‌ها برسد. این هزینه‌ها شامل جراحی‌های ترمیمی متعدد برای بهبود ظاهر، مراقبت‌های پوستی مداوم برای جلوگیری از عفونت و تسریع روند بهبودی، استفاده از داروهای تخصصی و گران‌قیمت و جلسات مشاوره برای مقابله با ضربه‌های روانی ناشی از حادثه است. با وجود صرف وقت و هزینه‌های سرسام‌آور، بهبودی جسمانی

اغلب کند و محدود است. بیماران به مرور متوجه می‌شوند که با وجود تمام تلاش‌ها و هزینه‌هایی که صرف شده، بهبودی کامل و بازگشت به حالت قبلی ممکن نیست.

• هزینه‌های سرسام‌آور

هزینه‌های سرسام‌آور به بار مالی شدید و سنگینی اشاره دارد که زنان دچار سوختگی و خانواده‌هایشان به دلیل مراقبت‌های پزشکی و درمانی تجربه می‌کنند. این بار مالی در اثر مجموعه‌ای از هزینه‌های متعدد، از جمله داروها، جراحی‌های ترمیمی، لیزرهای پوستی و مراقبت‌های ویژه به وجود می‌آید. درمان سوختگی معمولاً طولانی‌مدت است و نیازمند مراحل مختلفی از جراحی‌های تخصصی و ترمیمی، فیزیوتراپی و مشاوره‌های روانی است. هر یک از این موارد به‌طور جداگانه هزینه‌های بالایی دارند و در کنار هم فشار مالی بزرگی ایجاد می‌کنند.

در بسیاری از موارد، زنان دچار سوختگی به دلیل عدم پوشش کامل بیمه‌ای یا نبود حمایت‌های مالی کافی، مجبور به پرداخت هزینه‌های درمانی از جیب خود می‌شوند. این فشار مالی، به‌خصوص برای خانواده‌هایی که از لحاظ اقتصادی وضعیت ضعیفی دارند، بسیار سنگین است و می‌تواند به بحران‌های مالی و حتی توقف روند درمان منجر شود.

«هزینه‌های مالی که خیلی زیاده، یعنی من همین الآن هم با مادرم داریم کار می‌کنیم، داریم بدهی‌های بیمارستان مون رو می‌دیم. ما توی بیمارستان که بودیم، شبی ۱۵ میلیون ازمون می‌گرفتن، یه هفته من اونجا بودم. سر اون، دایی‌هام کلی پول به ما قرض دادن و ماشین‌هاشون و موتورهایشون رو فروختن که به ما کمک بکنن که ما فقط اون لحظه کارمون راه بیفته. ولی خب ما همچنان وام گرفتیم و با کارکردن هنوز داریم قسطاش رو می‌دیم. الآن هم چند تا عمل دارم ولی نمی‌تونم برم (۲۳ ساله با ۶۵ درصد سوختگی دست‌ها و پاها بر اثر تصادف)»

• ناامیدی از درمان

ناامیدی از درمان به احساس یأس و بی‌اعتمادی اشاره دارد که زنان دچار سوختگی پس از طی مراحل طولانی و پرهزینه درمان تجربه می‌کنند. احساس ناامیدی زمانی شدت می‌گیرد که تلاش‌های متعدد درمانی مانند جراحی‌های ترمیمی، استفاده از داروها و درمان‌های فیزیکی، بهبود چشمگیری در ظاهر یا عملکرد بدن ایجاد نکند. این زنان که معمولاً در آغاز مسیر درمان با امیدواری و انگیزه وارد می‌شوند، به تدریج درمی‌یابند که روند بهبودی بسیار کند و حتی در برخی موارد بدون نتیجه ملموس است.

یکی از دلایل اصلی این ناامیدی، انتظاراتی است که در ابتدا نسبت به درمان وجود دارد. همچنین، ناامیدی از درمان به دلایل دیگری نظیر مشکلات مالی و عدم دسترسی به امکانات درمانی پیشرفته تشدید می‌شود.

«امید داشتم با جراحی خوب بشه، اما خب نشد... هنوز افسردگی دارم، احساس تنهایی دارم و مثل یه آدم شکست خورده توش مونده‌ام. سوختگی هیچ وقت از بین نمی‌ره. یه لحظه‌ای ایجاد می‌شه، اما همیشه عواقبش هست (۳۶ ساله با ۴۵ درصد سوختگی دست‌ها و پایشانی).»

۴-۵. مراکز درمانی غیرمسئول

مراکز درمانی غیرمسئول به محیط‌هایی اشاره دارد که در آن‌ها بیمارانی که دچار سوختگی‌های شدید هستند، با رفتارهای غیرحرفه‌ای، بی‌مسئولیتی و حتی سوءاستفاده‌هایی از سوی کادر درمان روبه‌رو می‌شوند. در برخی از موارد، بیماران یا خانواده‌های آن‌ها مجبور می‌شوند برای دریافت خدمات بهتر یا سریع‌تر به کادر درمانی رشوه بدهند. این رفتارها باعث کاهش اعتماد به مراکز درمانی و افزایش استرس روانی و تحمیل فشارهای مالی بر بیماران و خانواده‌ها می‌شود.

برخی از پزشکان و پرستاران اطلاعات کافی و شفاف را در مورد درمان‌ها و روند بهبودی در اختیار بیماران قرار نمی‌دهند و بیماران را با وعده‌های بهبودی کامل به مراکز خصوصی ترغیب می‌نمایند. این رفتارهای غیرحرفه‌ای و مشکلات سیستم درمانی، نه تنها روند بهبودی جسمانی فرد را مختل می‌کند، بلکه باعث می‌شود بیماران از نظر روانی و اجتماعی نیز تحت فشارهای بیشتری قرار بگیرند.

• رفتارهای غیرحرفه‌ای

رفتارهای غیرحرفه‌ای به عملکرد نادرست و غیراخلاقی برخی از کادر درمانی و مراکز درمانی اشاره دارد، جایی که منافع مالی بر نیازهای واقعی بیماران ارجحیت پیدا می‌کند. در این موارد، اولویت اصلی این مراکز به جای بهبود وضعیت بیماران، کسب درآمد بیشتر است. چنین رفتارهایی در بیمارستان‌ها و کلینیک‌های درمانی، به خصوص در برخورد با زنان دچار سوختگی که نیاز به مراقبت‌های ویژه و تخصصی دارند، دیده می‌شود. به جای ارائه درمان‌های مؤثر و موردنیاز، بیماران به انجام جراحی‌ها یا درمان‌هایی تشویق می‌شوند که ضرورت پزشکی ندارند یا به بهبود معناداری منجر نمی‌شوند. علاوه بر این، برخی از اعضای

کادر درمانی رفتارهایی از خود نشان می‌دهند که از نظر حرفه‌ای و اخلاقی ناپسند است. به عنوان مثال، عدم ارائه اطلاعات کامل به بیماران در مورد خطرات و عواقب درمان‌های پیشنهادی، یا عدم توجه به نیازهای روانی و عاطفی آنان.

«با همه شرایط، به بیمارستان باج می‌دادم. زنگ می‌زدم مثلاً سفارش می‌دادم برایش فلان چیز می‌آوردن. بعد شوهرم بلند می‌شد می‌اومد (پرستارها) بهش می‌گفتن که صبحونه باهاش می‌خوای بخوری، من اتاقم خالی بود برای ما هم کله‌پاچه بگیر بیار یا برای ما نون تازه بگیر بیار. همه اینا به نظر من وقتی تو این کارا رو می‌کنی، بعدش حالت تحقیر بهت دست می‌ده (۳۷ ساله با ۳۵ درصد سوختگی شانه و شکم بر اثر الکل)»

• در اولویت نبودن درمان

در اولویت نبودن درمان به رفتار و سیاست‌هایی در برخی مراکز درمانی اشاره دارد که در آن‌ها به جای آن‌که نیازهای فوری و حیاتی بیماران دچار سوختگی در اولویت قرار گیرد، تمرکز اصلی بر کسب درآمد و افزایش سودآوری است. این مراکز به جای ارائه خدمات درمانی مؤثر و ضروری، به بیماران درمان‌هایی را پیشنهاد می‌دهند که یا ضروری نیستند و یا اثربخشی کمی دارند.

جراحی‌های غیرضروری، داروهای پرهزینه و تجویز روش‌های درمانی که نتیجه ملموسی ندارند، تنها به افزایش بار مالی بیماران و خانواده‌های آن‌ها منجر می‌شود. در مواردی، بیماران سوختگی که به خدمات تخصصی و فوری نیاز دارند، به دلیل اولویت بندی نادرست و تلاش برای کسب درآمد بیشتر، به درمان‌های غیرضروری سوق داده می‌شوند و در نتیجه، زمان و منابع مالی تلف می‌شود.

«پیوند پوست، بدترین کاریه که برای مریض انجام می‌دن، چون که مریض رو واقعاً دچار یه شوکی می‌کنن. باید توضیح بدن بگن کامل ما می‌خوایم پوست پای تو رو ورداریم، پارو داغون بکنیم! بیان توضیح بدن ما می‌خوایم این کار رو بکنیم، آیا تو راضی هستی یا نیستی؟ (۲۹ ساله با ۲۴ درصد سوختگی دست‌ها و پاها بر اثر بنزین)»

۵-۵. چالش‌های روابط زناشویی و خانوادگی

چالش‌های روابط زناشویی و خانوادگی یکی از مهم‌ترین پیامدهای روانی اجتماعی سوختگی در زنان متأهل است، زیرا این حادثه می‌تواند به تغییرات عمیق در دینامیک‌های

خانوادگی و زناشویی منجر شود. سوختگی‌های شدید معمولاً نه تنها روی فرد مبتلا، بلکه بر تمامی اعضای خانواده و به ویژه رابطه زن و شوهر تأثیرگذار است. این چالش‌ها به صورت‌های مختلفی ظاهر می‌شوند. سوختگی می‌تواند رابطه زناشویی را از جنبه‌های مختلف تحت تأثیر قرار دهد. برخی از تغییرات فیزیکی ناشی از سوختگی، به ویژه تغییرات در ظاهر یا توانایی‌های جسمانی، به کاهش صمیمیت یا حتی ایجاد فاصله در روابط جنسی منجر می‌شود. برخی از زنانی که مادر هستند، به دلیل محدودیت‌های جسمانی ناشی از سوختگی، در ایفای نقش‌های مادری خود دچار مشکل می‌شوند. عدم توانایی در مراقبت از فرزندان، احساس ناتوانی و حتی سرخوردگی می‌تواند باعث بروز احساس گناه و رنج شدید در مادر شود.

• افول روابط زناشویی

افول روابط زناشویی به تغییرات اساسی و پیچیده‌ای اشاره دارد که در پی سوختگی در زندگی زناشویی زنان رخ می‌دهد. این تغییرات به طور مستقیم تحت تأثیر مسائل جسمانی، روانی و اجتماعی ناشی از سوختگی قرار می‌گیرد و دینامیک رابطه بین زن و شوهر را به شدت تحت فشار قرار می‌دهد. ازدست دادن زیبایی ظاهری، کاهش اعتماد به نفس و اضطراب‌هایی که این زنان تجربه می‌کنند، بر روابط عاطفی و جنسی آنان تأثیر زیادی دارد. زنان دچار سوختگی با ترس از قضاوت همسر و احساسات منفی نسبت به خود روبه‌رو می‌شوند.

این نگرانی‌ها می‌تواند باعث شود که آن‌ها از روابط جنسی فاصله بگیرند و حتی از ابراز عشق و محبت خودداری کنند. این فاصله عاطفی به مرور زمان می‌تواند به سردی رابطه زناشویی منجر شود و فاصله عاطفی میان زوجین را بیشتر کند. در مواردی، همسران این زنان قادر به پذیرش تغییرات جسمانی و روانی همسرانشان نیستند و به مرور زمان، ارتباط خود را از لحاظ عاطفی و جنسی کاهش می‌دهند. این فاصله عاطفی و روانی می‌تواند به خیانت منجر شود و در برخی موارد، به جدایی یا طلاق ختم شود.

«بعد از یه مدت که همسرم دید خوب نمی‌شم، خیانت کرد... بعد از سوختگی، همسرم نیازهای جنسی من رو برطرف نمی‌کرد و می‌گفت نمی‌خوام اذیتت کنم و بعدش کلاً قطع شد. رابطه‌اش سرد شد کاملاً. از یه جا به بعد، فقط حس ترس ازدست دادن بود، حس رهاشدگی. شاید اگه همسرم می‌موند، من این قدر از چهارم بدم نمی‌اومد (۳۶ ساله با ۴۵ درصد سوختگی دست‌ها و پایشانی)»

• رنج‌های مادرانه

رنج‌های مادرانه به فشارهای روانی و عاطفی شدیدی اشاره دارد که مادران دچار سوختگی به دلیل تأثیر وضعیت جسمانی و روانی خود بر زندگی و رشد فرزندانشان تجربه می‌کنند. این زنان با احساس گناه عمیقی دست و پنجه نرم می‌کنند، چراکه توانایی برآورده کردن نیازهای عاطفی و جسمانی فرزندان خود را همانند قبل از دست داده‌اند. این مادران نمی‌توانند به درستی در فعالیت‌های فرزندانشان شرکت کنند، در مواقع بیماری یا نیازهای عاطفی، حضور مؤثر و حمایتی داشته باشند و حتی گاهی از انجام ساده‌ترین وظایف مادری مانند بازی کردن یا بردن فرزندان به مدرسه عاجز می‌شوند.

ترس از آینده فرزندان نیز بخشی از این رنج‌های مادرانه است. مادران دچار سوختگی دائماً نگران‌اند که وضعیت آن‌ها چگونه بر روان و اعتماد به نفس فرزندانشان اثر می‌گذارد. نگرانی از این‌که فرزندان با دیدن زخم‌ها و محدودیت‌های مادر خود دچار ترس یا احساس شرمندگی شوند، یا این‌که در محیط اجتماعی از طرف دوستان و جامعه به دلیل وضعیت مادرشان مورد تمسخر یا قضاوت قرار گیرند، به شدت این مادران را تحت فشار قرار می‌دهد.

«احساس می‌کردم که به خاطر نیاز به درمان و مراقبت از خودم، شاید نتوانم به اندازه قبل به دخترم توجه کنم و وقت کافی برایش بذارم، برای همین سعی کردم زودتر درمانم رو تموم کنم تا دوباره پاشم (۳۵ ساله با ۳۰ درصد سوختگی صورت و دست‌ها بر اثر شعله)»

• کاهش همدلی و همراهی

زنان دچار سوختگی اغلب با احساساتی همچون ترس، غم و ناامیدی دست و پنجه نرم می‌کنند. این احساسات به‌طور طبیعی نیاز به همدلی و درک عمیق از سوی نزدیکان را تقویت می‌کند. با این حال، اگر اعضای خانواده یا همسران قادر به درک این احساسات نباشند و به جای همدردی، بی‌تفاوتی نشان دهند، زنان دچار سوختگی با احساس عدم امنیت و تنهایی بیشتری مواجه می‌شوند. در نتیجه، این افراد احساس می‌کنند که هیچ‌کس به جز خودشان نمی‌تواند بار این درد را به دوش بکشد. در روابط زناشویی، عدم همدلی و همراهی می‌تواند به سرعت به سردی عاطفی منجر شود.

کاهش همدلی تنها به روابط زناشویی محدود نمی‌شود. این موضوع در روابط اجتماعی و فامیلی نیز دیده می‌شود. زنانی که با مشکلاتی چون سوختگی دست و پنجه نرم می‌کنند، به تدریج ممکن است ارتباطات خود را با دیگران کاهش دهند، زیرا احساس می‌کنند که دیگران آن‌ها را درک نمی‌کنند یا نسبت به شرایطشان بی‌توجه هستند. این انزوا می‌تواند

به تنهایی عمیق تری منجر شود و آن‌ها را از فرصت‌های اجتماعی و ارتباطی محروم کند:

«انتظار داشتم بدون دلسوزی کمکم کنند... فکر می‌کردم پذیرش بیشتر باشه ... انتظار پذیرش بدون قضاوت داشتم (۵۰ ساله، سوختگی صورت و سر بر اثر روغن داغ)»

۶. بحث و نتیجه‌گیری

بر اساس تحلیل کیفی داده‌های حاصل از مصاحبه‌های عمیق نیمه ساختارمند، پنج مضمون اصلی به‌عنوان پیامدهای اجتماعی تجربه‌شده توسط زنان متأهل دچار سوختگی شناسایی شد. یکی از این مضامین، «مضمون داغ سوختگی» است که به برجسب‌ها، نگرش‌های تبعیض‌آمیز و کنش‌های پردکننده جامعه نسبت به این زنان اشاره دارد. این مضمون دربرگیرنده رفتارهای آزاردهنده و نیز کاهش مداوم مراودات و تعاملات اجتماعی است. برخوردهای منفی و رفتارهای آزاردهنده، در موارد متعددی به کاهش چشمگیر اعتمادبه‌نفس، ایجاد احساس ناتوانی و وقوع بحران هویت در زنان مورد مطالعه انجامیده است. به دلیل تفاوت در ظاهر و آثار عینی سوختگی، این افراد در موقعیت‌های عمومی با واکنش‌های ناخواسته‌ای همچون نگاه‌های خیره، طعنه و کناره‌گیری اطرافیان مواجه می‌شوند که زندگی روزمره را برای آنان با دشواری‌های مضاعف روبه‌رو می‌سازد. یافته‌های این پژوهش با نتایج مطالعات صدیقی و همکاران (۱۴۰۲) و اعظمی و همکاران (۱۳۹۷) همسو است که بر «آنگ اجتماعی» به‌عنوان یکی از پیامدهای محوری سوختگی در زنان اشاره دارند. در این میان، جنسیت به‌عنوان عاملی کلیدی عمل کرده است؛ به‌طوری‌که زنان به‌مراتب بیش از مردان، بار سنگین آنگ اجتماعی را تجربه می‌کنند. همچنین، این بیماران به دلیل آثار سوختگی، در زمینه برقراری ارتباطات اجتماعی مؤثر و مهارت‌های اجتماعی با کاستی‌های جدی روبه‌رو هستند.

یکی از اصلی‌ترین بحران‌های پیش‌روی این زنان، بحران هویت ناشی از سوختگی است که خود پیامد مستقیم طرد اجتماعی و تغییرات جسمانی است. تغییرات ناگهانی در ظاهر و کاهش پذیرش اجتماعی، به سردرگمی عمیق نسبت به خود و نقش‌های اجتماعی منجر می‌شود. یافته‌ها حاکی از آن است که دگرگونی ظاهر بدن بر اثر سوختگی، هویت زنانه را که در بسیاری موارد با معیارهای اجتماعی زیبایی و ظاهر تعریف می‌شود، با چالشی بنیادین مواجه ساخته است. از آنجاکه ظاهر فیزیکی در بسیاری از فرهنگ‌ها یکی از مؤلفه‌های محوری در

تعریف هویت اجتماعی زنان به شمار می‌رود، سوختگی با ایجاد محدودیت‌های حرکتی، فرسودگی روانی و دگرگونی تصویر بدنی می‌تواند فرد را به مرز یک بحران هویتی سوق دهد. در چارچوب نظریه‌های داغ‌ننگ و طرد اجتماعی، می‌توان چنین استنباط کرد که برچسب‌زدن و عدم پذیرش از سوی جامعه، تأثیری به شدت مخرب بر روحیه و روان افراد داشته و آنان را به سمت بحران هویت و انزوای اجتماعی پیش می‌برد. این فرآیند نه تنها بازتابی از رنج فردی که نمایانگر شکافی عمیق در بافت اجتماعی است که این زنان را در حاشیه نگه می‌دارد.

زنان متأهل دچار سوختگی، بدن خود را به مثابه مانعی در مسیر زندگی طبیعی و روابط اجتماعی و خانوادگی تجربه می‌کنند. این تجربه در سه مؤلفه محدودیت‌های جسمانی، زیبایی از دست رفته و پنهان کردن تن سوخته نمایان می‌شود. این زنان به دلیل آسیب‌های جسمی ناشی از سوختگی، اغلب قادر نیستند به طور کامل به مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی خود عمل کنند. از منظر نظری، این وضعیت را می‌توان با مفهوم از خود بیگانگی تبیین نمود؛ چنانچه افراد در نتیجه محدودیت‌های جسمانی، احساس می‌کنند از خویشتن و قابلیت‌های پیشین خود جدا افتاده‌اند. یافته‌های این پژوهش با نتایج مطالعه فریتاس و همکاران (۲۰۲۰) همسو است که نشان می‌دهد سوختگی‌های شدید، تأثیرات عمیقی بر توانایی‌های فیزیکی، وضعیت عاطفی و سلامت روان قربانیان بر جای گذاشته و انجام وظایف روزمره و فعالیت‌های حرفه‌ای را با دشواری مواجه ساخته است.

از دست دادن زیبایی فیزیکی، به عنوان یکی از عمیق‌ترین و دردناک‌ترین پیامدهای سوختگی، تأثیرات گسترده‌ای بر سلامت روان و تعاملات اجتماعی زنان متأهل دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تغییرات ناشی از سوختگی در ظاهر فیزیکی، به طور مستقیم به کاهش اعتماد به نفس و شکل‌گیری احساس نارضایتی از خود در این زنان منجر شده است. این پدیده را می‌توان بر اساس نظریه شیء‌انگاری تحلیل کرد که بر ارزش‌گذاری جامعه بر بدن زنان به مثابه یک کالا تأکید دارد. از دست دادن معیارهای زیبایی مورد پذیرش جامعه، زنان آسیب‌دیده را به سمت احساس بی‌ارزشی، ناکارآمدی و در نهایت انزوای اجتماعی فراینده سوق می‌دهد.

علاوه بر این، فشارهای فرهنگی و اجتماعی به ویژه انتظارات جنسیتی و زیبایی‌شناسانه، موقعیت زنان دچار سوختگی را به مراتب دشوارتر و آسیب‌پذیرتر می‌سازد. این یافته با نتایج مطالعه نیرومندی و همکاران (۱۳۹۴) که نشان داد میزان رضایت از تصویر ذهنی بدن در افراد دچار سوختگی به طور معناداری پایین‌تر از حد متوسط است، همسویی کامل دارد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سوختگی نه تنها یک آسیب فیزیکی، بلکه یک بحران هویتی عمیق است که از طریق مکانیسم‌های اجتماعی مانند شیء‌انگاری تشدید می‌شود و به کاهش کیفیت کلی زندگی این زنان می‌انجامد. این مسئله لزوم توجه جدی به بازتوانی روانی-اجتماعی و طراحی برنامه‌های مداخله‌ای جامع برای این گروه از بیماران را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

زنان دچار سوختگی به دلیل فشارهای اجتماعی و برجسب‌های منفی، سعی می‌کنند بدن آسیب دیده خود را از دیگران پنهان کنند. بر اساس نظریه داغ ننگ، افراد دارای نقص جسمی برای فرار از آنگ بی‌اعتباری، خود را از دید عموم مخفی می‌کنند. یافته‌های پژوهش فاطمی و همکاران (۱۳۹۴) نشان داد که افراد از پوشاندن نواحی سوخته از دید مردم و دوری‌گزینی از آن‌ها خسته و کلافه شده بودند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که چگونه نگرش‌های جامعه و برجسب‌گذاری‌های منفی، احساس طرد و انزوا را در زنان دچار سوختگی تشدید می‌کند. این برجسب‌ها به‌ویژه زمانی اثرات شدیدتری دارند که این زنان با کمبود حمایت‌های عاطفی از سوی خانواده و همسرانشان نیز مواجه می‌شوند. این فقدان حمایت، همدلی و همراهی از سوی اعضای خانواده، فشارهای روحی آنان را دوچندان کرده و باعث می‌شود که به تدریج از نقش‌ها و وظایف اجتماعی و زناشویی خود نیز کناره‌گیری کنند.

یکی دیگر از پیامدهای تعیین‌کننده سوختگی در زنان متأهل، مواجهه با بار مالی سنگین درمان و ناامیدی از دستیابی به بهبودی کامل است. این مضمون که دربرگیرنده هزینه‌های سرسام‌آور درمانی و یأس ناشی از روند طولانی و اغلب ناکامل بهبودی است، فشارهای مالی و روانی قابل توجهی بر زندگی این زنان و خانواده‌هایشان وارد می‌سازد. هزینه‌های مستقیم درمان اعم از جراحی‌های ترمیمی پیچیده، داروهای تخصصی و مراقبت‌های ویژه از زخم، غالباً فراتر از توان مالی خانواده‌ها بوده و می‌تواند به بروز مشکلات اقتصادی جدی، کاهش استانداردهای زندگی و حتی فروپاشی بنیان مالی خانواده منجر شود. از منظر نظریه کیفیت زندگی، این بار مالی مضاعف، تأثیر مستقیم و عمیقی بر ابعاد مختلف رفاه فردی و خانوادگی داشته و به کاهش معنادار شاخص‌های کیفیت زندگی می‌انجامد. این یافته با نتایج مطالعات چینویبا و همکاران (۲۰۲۱) و مصدق‌راد و همکاران (۱۳۹۷) همسو است که بر هزینه‌های مراقبت از سوختگی و پیامدهای آن از جمله کاهش شدید درآمد، افزایش هزینه‌های درمانی مستمر و افت محسوس در کیفیت زندگی مرتبط با سلامت تأکید کرده‌اند. بنابراین، بار اقتصادی سوختگی نه تنها به‌عنوان یک دغدغه معیشتی، بلکه به‌عنوان عاملی کلیدی در تداوم چرخه محرومیت و کاهش کیفیت زندگی این زنان قلمداد می‌شود.

ناامیدی از بهبودی کامل، یکی از چالش برانگیزترین ابعاد تجربه زنان متأهل پس از سوختگی است. بسیاری از این زنان، در مواجهه با فرآیند درمان طولانی و نتایج نه چندان امیدوارکننده، به تدریج احساس ناتوانی و سرخوردگی عمیقی را تجربه می‌کنند. این وضعیت را می‌توان در چارچوب نظریه تاب‌آوری تحلیل نمود که بر نقش امیدواری و پذیرش شرایط جدید به عنوان عوامل کلیدی در سازگاری مؤثر تأکید دارد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تداوم ناامیدی می‌تواند روند بهبودی روانی-اجتماعی این زنان را به شدت تحت تأثیر قرار دهد. این نتایج با مطالعه راهزنی و همکاران (۱۳۹۱) همسو است که نشان داد کیفیت زندگی بازماندگان سوختگی حتی سال‌ها پس از حادثه، در سطحی پایین باقی می‌ماند و شرایطی مشابه «زندگی در خفقان» را برای آنان ایجاد می‌کند.

مواجهه با برخوردهای نامناسب و بی‌توجهی به نیازهای خاص، یکی از چالش‌های نظام سلامت برای زنان متأهل دچار سوختگی است. این مسئله در قالب دو مضمون قابل بررسی است: «رفتارهای غیرحرفه‌ای پرسنل درمانی» و «در اولویت نبودن درمان جامع» این بیماران. بسیاری از این زنان با رفتارهای غیرحرفه‌ای و سطوح مختلف تبعیض در مراکز درمانی مواجه می‌شوند که این موضوع را می‌توان در چارچوب نظریه فمینیسم تحلیل کرد. این نظریه با تأکید بر نقش تبعیض جنسیتی در کاهش کیفیت خدمات سلامت، نشان می‌دهد که چگونه نیازهای خاص زنان در نظام درمانی نادیده گرفته می‌شود. در مواردی نیز شاهد سوءاستفاده از ناآگاهی این بیماران از فرآیند بهبودی هستیم؛ با وعده بهبودی کامل، آنان به مراکز خصوصی خاص ارجاع داده می‌شوند که انگیزه‌های مالی در آن بر مصالح بیمار اولویت دارد.

این مشکلات درمانی در کنار تأثیرات گسترده سوختگی بر جسم و روان، روابط زناشویی و خانوادگی این زنان را نیز با چالش‌های متعددی مواجه می‌سازد. افول تدریجی روابط زناشویی، رنج‌های مادرانه ناشی از ناتوانی در ایفای نقش‌های سنتی و کاهش محسوس همدلی و همراهی در کانون خانواده، از مهم‌ترین این چالش‌ها هستند که در نهایت به ایجاد شکاف‌های عمیق در روابط خانوادگی و کاهش کیفیت زندگی زناشویی می‌انجامد.

این زنان به دلیل تغییرات در ظاهر و کاهش اعتماد به نفس، ممکن است در ارتباط با همسر خود دچار مشکلات عمیقی شوند. بر اساس نظریه نقش، تغییرات در ظاهر و هویت افراد می‌تواند به تغییر در روابط زناشویی منجر شود و باعث بروز تضاد و کاهش رضایت زناشویی گردد. نیکبخت و همکاران (۱۴۰۱) و ربیع پور و همکاران (۲۰۱۸) در پژوهش خود نشان دادند

که احساس طرد، آسیب روانی، مشکلات مالی و درمانی در بین زنان دچار سوختگی از عوامل تشدیدکننده تعارضات زناشویی است و تدابیر مداخله‌ای برای بهبود رضایت زناشویی و کیفیت زندگی در زنان رهیده از سوختگی اهمیت دارد. این زنان ممکن است در ایفای نقش‌های مادرانه خود دچار ناتوانی شوند که این امر باعث احساس ناکامی و نارضایتی می‌شود. بر مبنای نظریه فاصله نقش، این زنان به دلیل عدم تطابق با انتظارات اجتماعی و فرهنگی در نقش مادری، احساس گناه، نارضایتی و عذاب وجدان دارند.

کاهش همدلی و همراهی از سوی اعضای خانواده، به‌ویژه همسر، یکی دیگر از چالش‌های جدی است. تغییرات ناشی از سوختگی ممکن است به کاهش سطح حمایت‌های عاطفی در خانواده منجر شده و این زنان را به انزوای بیشتر سوق دهد. بر اساس نظریه کیفیت زندگی، حمایت اجتماعی و همدلی اعضای خانواده نقش کلیدی در افزایش رضایت از زندگی و بهبود کیفیت زندگی دارد. پژوهش هودر و همکاران (۲۰۱۴) مؤید این است که حمایت اجتماعی می‌تواند در بهبود تصویر بدنی و کیفیت زندگی بازماندگان سوختگی مؤثر باشد. نتایج سایر مطالعات هم نشان می‌دهد که حمایت روانی-اجتماعی ارائه شده از سوی خانواده، نقشی تعیین‌کننده در کاهش عوارض سوختگی و بهبود کیفیت زندگی زنان ایفا می‌کند (نیرومندی‌زندی و همکاران، ۱۳۹۴؛ هودر و همکاران، ۲۰۱۴؛ دروری^۱ و همکاران، ۲۰۱۷). این حمایت به کاهش احساس تفاوت ظاهری و ارتقای تصویر بدنی افراد کمک شایانی می‌کند، به طوری که بین سطح حمایت اجتماعی و رضایت از تصویر ذهنی، رابطه مثبت معناداری وجود دارد.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که زنان متأهل دچار سوختگی با چالش‌های گسترده‌ای در سطوح فردی، خانوادگی و اجتماعی روبرو هستند. سوختگی به‌عنوان یک تجربه آسیب‌زا، نه تنها بر جسم این زنان تأثیرات عمیقی بر جای می‌گذارد، بلکه پیامدهای پایداری در ابعاد هویتی، روابط اجتماعی و زناشویی آنان ایجاد می‌کند. مهم‌ترین این چالش‌ها شامل بحران هویت، طرد اجتماعی، احساس سربرابر بودن برای خانواده و هزینه‌های درمانی سنگین است. این عوامل در تعامل با یکدیگر، کیفیت زندگی این زنان را به شدت تحت تأثیر قرار داده و توانایی و تمایل آنان برای حضور فعال و مؤثر در عرصه‌های اجتماعی و خانوادگی را محدود می‌سازد. بر اساس نظریه تقاطع‌گرایی برای درک تجربه زنان دچار سوختگی، نمی‌توان تنها

1. Hodder

2. Druery

به جنسیت او توجه کرد؛ بلکه باید نحوه تعامل جنسیت با وضعیت تأهل، طبقه اقتصادی، سطح تحصیلات و سایر شرایط را به طور هم‌زمان بررسی نمود.

از جمله پیشنهادهای کاربردی این پژوهش می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- تقویت حمایت‌های روانی - اجتماعی: مددکاران اجتماعی می‌توانند با برگزاری جلسات مشاوره فردی، خانوادگی و گروهی، کارگاه‌های آموزشی، ارائه خدمات روانی، تقویت ارتباطات اجتماعی از طریق شبکه‌های اجتماعی و تسهیل دسترسی به منابع مالی و آموزشی، به این زنان کمک کنند تا از انزوای فشارهای روانی رهایی یابند.

- آموزش و آگاهی‌رسانی به جامعه: برای کاهش طرد اجتماعی و برچسب‌های منفی نسبت به زنان دچار سوختگی، برنامه‌های آموزشی گسترده‌ای باید از طریق رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی و مجازی و کمپین‌های آگاهی‌بخش برای عموم جامعه اجرا شود.

- مداخلات فرهنگی: در جوامعی که زیبایی ظاهری اهمیت زیادی دارد، تغییرات فرهنگی در مورد نگاه به زیبایی و ارزش‌های اجتماعی به شدت ضروری است. می‌توان با تشویق به زیبایی‌های درونی و توانمندی‌های فردی به جای تمرکز بر ظاهر، فشارهای اجتماعی را به طور قابل توجهی بر زنان دچار سوختگی کاهش داد.

- حمایت از خانواده‌ها: با آموزش همسران و خانواده‌ها در زمینه چگونگی ارائه حمایت عاطفی و روانی مؤثر، می‌توان کیفیت زندگی فرد آسیب‌دیده را به طرز قابل توجهی بهبود بخشید. ایجاد شبکه‌های حمایتی خانواده‌محور که در آن‌ها اعضای خانواده‌های بیماران با هم تعامل کنند، تجارب خود را به اشتراک بگذارند و از حمایت مشاوره‌ای برخوردار شوند، نیز اهمیت دارد.

- ایجاد «کلینیک‌های تخصصی چندرشته‌ای پسا سوختگی» در بیمارستان‌های دارای مرکز سوختگی. این کلینیک‌ها علاوه بر خدمات ترمیمی، باید دسترسی به خدمات مشاوره روان‌شناسی، روان‌پزشک متخصص در تروما و مددکار اجتماعی را فراهم کنند.

- بهبود خدمات درمانی و کاهش هزینه‌ها: افزایش میزان پوشش بیمه‌ای، ارائه خدمات درمانی رایگان یا با هزینه کمتر در مراکز درمانی دولتی، توسعه برنامه‌های توان‌بخشی رایگان، دسترسی به تسهیلات مالی یا وام‌های کم‌بهره و ایجاد مراکز درمانی تخصصی جامع برای سوختگی.

- تدوین پروتکل‌های استاندارد اخلاقی و حرفه‌ای برای کادر درمانی: این پروتکل‌ها باید شامل آموزش‌های جامعی برای پزشکان و پرستاران در زمینه نحوه برخورد حرفه‌ای و همدلانه

با بیماران، مهارت‌های ارتباطی، درک نیازهای عاطفی بیماران و همچنین نحوه ارائه اطلاعات به صورت شفاف و محترمانه تمرکز کنند.

از محدودیت این پژوهش می‌توان به آزردهنده بودن یادآوری خاطرات برای مشارکت‌کنندگان (البته همدلی و مشاوره‌های لازم بر اساس اصول اخلاقی انجام شد) و زمان بر بودن دسترسی به مشارکت‌کنندگان و جلب اعتماد و هماهنگی با آن‌ها برای انجام مصاحبه اشاره نمود.

ملاحظات اخلاقی

در راستای رعایت اصول اخلاقی ابتدا مجوز از کمیته اخلاق دانشگاه علامه طباطبائی به شماره ۱۴۰۲،۰۷۴ اخذ شد و در فرایند پژوهش، ابتدا اطلاعات لازم در خصوص اهداف پژوهش، حفظ گمنامی و هویت شخصی و حق خروج از پژوهش در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و همچنین رضایت شفاهی آنان برای ضبط و استفاده از اطلاعات جهت این پژوهش اخذ شد. در این مقاله نکات اخلاقی، به ویژه عدم دستکاری و تحریف داده و نیز احترام به حقوق مشارکت‌کنندگان رعایت شده است.

منابع

- اعظمی، یوسف، سهرابی، فرامرزی، برجعلی، احمد، فرخی، نورعلی و فرخ فرقانی، سیامک (۱۳۹۷). اثربخشی برنامه درمانی مبتنی بر الگوی روانی اجتماعی بر مهارت‌های اجتماعی افراد مبتلا به اختلال استرس پس از سانحه ناشی از سوانح سوختگی. مجله توان بخشی، ۱۹(۳): ۲۰۶-۲۱۹.
- حق شناس، مجید، فارسی، زهرا و امینیان، ندا (۱۳۹۹). مروری بر کلیات مراقبتی درمانی سوختگی و معرفی یک بیمارستان نظامی پیشرو در مدیریت بیماران سوختگی، نشریه علوم مراقبتی نظامی، ۷(۳): ۲۷۶-۲۶۱.
- راهزنی، کبرا، طالقانی، فریبا، نیکبخت نصرآبادی، علیرضا، ملکی‌راد، علی‌اکبر و رضایی کورش (۱۳۹۱). کیفیت زندگی افراد دارای بدشکلی سوختگی همچون زندگی در خفقان - یک مطالعه کیفی. نشریه پژوهش پرستاری ایران. ۷(۲۶): ۱۱-۲۲.
- رهبریان، مهرک، ترخان، مرتضی و جلالی، محمدرضا (۱۳۹۰). اثربخشی آموزش درمان شناختی- رفتاری گروهی بر خودپنداشت و تصویر بدنی زنان دچار سوختگی، مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی قزوین، ۱۵(۴): ۵۲-۴۶.
- ریتزر، جورج (۱۳۹۸). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- فاطمی، محمدجواد، صمیمی، رقیه، صابری، محسن، نمازی، پرویز، پهلوانپور، پریسا و مشیری، شهلا (۱۳۹۴). بررسی کیفیت زندگی بیماران سوختگی پس از ترخیص از بیمارستان شهید مطهری در سال ۱۳۹۲. نشریه جراحی ایران، ۲۳(۲): ۳۱-۴۰.

- گیدنز، آنتونی؛ کارن بردسال (۱۳۹۱). گزیدهٔ جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی.
- مصدق‌راد، علی محمد، پوررضا، ابوالقاسم، یعقوبی فرد، فاطمه (۱۳۹۷). بار اقتصادی درمان و مراقبت جراحات سوختگی در بیمارستان طالقانی اهواز، مجله دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، ۱۶(۴)، ۳۵۰-۳۴۱.
- نیرومند زندی، کیانوش، آتش‌رزم جیرنده، طاهره، آتش‌زاده شوریده، فروزان، حسین‌آبادی فراهانی، محمدجواد، طالبی، الهه و بلورچی فرد، فریبا (۱۳۹۴). ارتباط بین حمایت اجتماعی خانواده و رضایت از تصویر ذهنی در بیماران سوختگی، نشریه روان پرستاری، ۴(۱۲)، ۲۵۰۱-۲۳۴۵.
- نیک‌بخت، نیکان، اله‌یاری، طلعت و دهمرده‌ای، مصطفی (۱۴۰۱). تشدیدکننده‌ها و تعدیل‌کننده‌های تعارضات زناشویی حاصل از سوختگ. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۹(۳۲)، 189-259 doi: 10.22054/rjsw.2023.71294.641

- Abdelalem, S. M., Shehata, O., & Shattla, S. I. (2018). The effect of self-care nursing intervention model on self-esteem and quality of life among burn patients. *Clinical Nursing Studies*, 6 (2), 79–90. <https://doi.org/10.5430/cns.v6n2p79>
- Cheng, W., Wang, S., Shen, C., Zhao, D., Li, D., & Shang, Y. (۲۰۱۷). Epidemiology of hospitalized burn patients in China: A systematic review. *Burns Open*, ۲ (۱), ۱۶–۸. <https://doi.org/۱۰.۱۰۱۶/j.burnso.۲۰۱۷/۱۰.۰۰۳>
- Chinweuba, A. U., Chinweuba, I. S., Diorgu, F. C., Ubochi, N. E., Ezeruigbo, C. S., Wasini, K. B., & Nnabuenyi, A. I. (2021). Economic burden of moderate to severe burns and its association with health-related quality of life of Nigerian women. *BMC Women's Health*, 21 (1), 85. <https://doi.org/10.1186/s12905-021-01232-5>
- Druery, M., Newcombe, P. A., Cameron, C. M., & Lipman, J. (2017). Factors influencing psychological, social and health outcomes after major burn injuries in adults: Cohort study protocol. *BMJ Open*, 7, e017545. <https://doi.org/10.1136/bmjopen-2017-017545>
- Freitas, S. M. S. M., Lima, C. F., Albuquerque, A. K., Freitas Júnior, R. A., Souza, G. F. A., & Souza, A. S. R. (2020). Impact of profound burn on the quality of life of women attended at the referral outpatient clinic in the state of Pernambuco. *Journal of Burn Care & Research*, 41(3), 550–559. <https://doi.org/10.1093/jbcr/irz187>
- Guillory, A. N., Porter, C., Suman, O. E., Zapata-Sirvent, R. E., Finnerty, C. C., & Herndon, D. N. (2018). Modulation of the hypermetabolic response after burn injury. *Total Burn Care*. 301-6.
- Hodder, K., Chur-Hansen, A., & Parker, A. (2014). A thematic study of the role of social support in the body image of burn survivors. *Health Psychology Research*, 13;2(1):1196. doi: 10.4081/hpr.2014.1196.


- Hutter, M. F., Smolle, C., & Kamolz, L. P. (2022). Life after burn, part I: Health-related quality of life, employment and life satisfaction. *Medicina (Kaunas)*, 58(5), 599. <https://doi.org/10.3390/medicina58050599>.
- Kazemzadeh, J., Rabiepoor, S., & Alizadeh, S. (2019). The quality of life in women with burns in Iran. *World Journal of Plastic Surgery*, 8(1), 33-42. <https://doi.org/10.29252/wjps.8.1.33>.
- Park, S. Y., Choi, K. A., Jang, Y. C., & Oh, S. J. (2008). The risk factors of psychosocial problems for burn patients. *Burns*, 34(1), 24-31.
- Rabiepoor, S., Kazemzadeh, J., & Alizadeh, S. (2018). The relationship between quality of life and sexual satisfaction in women with severe burns. *Maedica (Bucur)*, 13(2), 137-142. <https://doi.org/10.26574/maedica.2018.13.2.137>.
- Shahmiri, S. S., Kolahdouzan, M., Omrani, A., Khazaei, M., Salehi, H., & Motavalian, A. (2017). Determinants of mortality and the lethal area 50 index (LA50) in burn patients admitted to a large burn center: A single center experience. *Bulletin of Emergency and Trauma*, 5(3), 184. Official URL: <http://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/28795063>.
- Siddiqui, S. S., Shah, I. H., Riaz, M., & Khan, Q. J. (2023). Living with visible scars: The social stigmatization of burn survivors. *Professional Medical Journal*, 30(12), 1514-1519. <https://doi.org/10.29309/TPMJ/2023.30.12.7831>.
- Soussi, S., Taccori, M., De Tymowski, C., Depret, F., Chaussard, M., & Fratani, A. (2019). Risk factors for acute mesenteric ischemia in critically ill burns patients: A matched case-control study. *Shock*, 51(2), 153-160. <https://doi.org/10.1097/SHK.0000000000001140>.
- Spronk, I., Legemate, C. M., Dokter, J., van Loey, N. E. E., van Baar, M. E., & Polinder, S. (2018). Predictors of health-related quality of life after burn injuries: A systematic review. *Critical Care*, 22(1), 160. <https://doi.org/10.1186/s13054-018-2071-4>.
- Thombs, B. D., Notes, L. D., Lawrence, J. W., Magyar-Russell, G., Bresnick, M. G., & Fauerbach, J. A. (2008). From survival to socialization: A longitudinal study of body image in survivors of severe burn injury. *Journal of Psychosomatic Research*, 64(2), 205-212. <https://doi.org/10.1016/j.jpsychores.2007.09.003>.
- Van Loey, N. E., & Van Son, M. J. M. (2003). Psychopathology and psychological problems in patients with burn scars. *American Journal of Clinical Dermatology*, 4(4), 245-272.

References in Persian

- Aazami, Y., Sohrabi, F., Borjali, A., Farrokhi, N., & Farokh Forghani, S. (2018). The effectiveness of psychosocial model-based therapy on social skills in peo-

- ple with PTSD after burn. *Journal of Rehabilitation*, 19(3), 206–219. <http://rehabilitationj.uswr.ac.ir/article-1-2389-fa.html>. [In Persian]
- Haghshenas, M., Farsi, Z., & Aminian, N. (2020). A review of the generalities of burns care and the introduction of a leading military hospital in the management of burned patients. *MCS*, 7(3), 261–276. <http://mcs.ajaums.ac.ir/article-1-339-fa.html>. [In Persian]
- Rahzani, K., Taleghani, F., Nikbakht Nasrabadi, A., Maleki Rad, A. A., & Rezaee, K. (2012). Quality of life in burn disfigurement individuals as life in suffocation – a qualitative study. *IJNR*, 7(26), 11–22. <http://ijnr.ir/article-1-1052-fa.html>. [In Persian]
- Rahbarian, M., Tarkhan, M., & Jalali, M. R. (2011). Effectiveness of group cognitive-behavioral therapy training on self-concept and body image of women with burns. *Scientific Journal of Qazvin University of Medical Sciences*, 15(4). (Serial No. 61) [In Persian]
- Ritzer, G. (2019). *Sociological theory in the contemporary era* (M. Salsali, Trans.) (22nd ed.). Elmi Publications. [In Persian]
- Fatemi, M. J., Samimi, R., Saberi, M., Namazi, P., Pahlavanpour, P., & Moshiri, S. (2015). Investigating the quality of life of burn patients after discharge from Shahid Motahari Hospital in 2013. *Iranian Journal of Surgery*, 23(2), 31–40. <https://sid.ir/paper/112900/fa> [In Persian]
- Giddens, A., & Birdsall, K. (2012). *Selections from sociology* (H. Chavoshian, Trans.). Tehran: Ney Publications. [In Persian]
- Mosadeghrad, A. M., Pourreza, A., & Yaghubi-Fard, F. (2019). Economic burden of burn injuries in Taleghani Hospital in Ahvaz. *Sjsph*, 16(4), 341–350. <http://sjsph.tums.ac.ir/article-1-5704-fa.html> [In Persian]
- Niroumand-Zandi, K., Atashrazm Jirandeh, T., Atashzadeh-Shoorideh, F., Hoseinabadi-farahani, M., Talebi, E., & Bolourchifard, F. (2016). Relationship between socio familial support with satisfaction of body image in patients with burn. *IJPN*, 3(4), 1–9. <http://ijpn.ir/article-1-680-fa.html> [In Persian]
- Nickbakht, N., a, T., & d, M. (2022). Intensifiers and moderators of marital conflicts resulting from burns. *Journal of Social Work Research*, 9(32), 189–259. <https://doi.org/10.22054/rjsw.2023.71294.641>. [In Persian]

Futures Study of National Identity in Generations Z and Alpha in Ardabil: An Analysis of Continuity, Interaction, and Transformation Scenarios

Salahedin Ghaderi (Corresponding Author) 

Associate Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran (salahedin.gh@khu.ac.ir)

Mohammad Shamschiri Niri 

PhD Student in Cultural Policy, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran (Mohammad.shamschiri@khu.ac.ir)

Abstract

In recent decades, the evolution of national identity among younger generations, particularly Generation Z and Alpha, has become a significant subject in social research. This study, employing a qualitative methodology within a futures studies framework, investigates the transformations of national identity among students in the city of Ardabil. Data were collected through semi-structured interviews with 30 students and analyzed using thematic analysis. By applying the scenario writing method, three probable scenarios for the future of national identity were delineated: 1) Continuity Scenario: Emphasis on national symbols and a diminished role of global developments. 2) Interaction Scenario: Creative integration of national identity elements with global components. 3) Transformation Scenario: Redefinition of identity within global frameworks and a distancing from traditional patterns. The findings indicate that in the first scenario, the role of traditional institutions in preserving national identity is prominent; in the second scenario, the interaction between new media and cultural values renders national identity more dynamic; and in the third scenario, globalization and changing lifestyles lead to a redefinition of national identity. The study also reveals that most participants occupy an interactive position. For instance, one student's statement, "I listen to both Iranian pop music and follow foreign bands, and I see no contradiction between the two," demonstrates how the younger generation is actively and dynamically constructing hybrid and multi-layered identities. Based on the findings, it can be argued that since the two factors of media and education play a key role in strengthening national identity within the interaction scenario -identified as the most favorable scenario- the absence of a smart educational-cultural planning approach may increase the likelihood of transformative tendencies that entail a complete rupture from national identity. This trend was particularly evident among students in central urban areas and private schools, who have greater access to global resources. In this regard, the educational system can play a crucial role in guiding these transformations through revising curricula and pedagogical approaches.

Keywords: National Identity, Generation Z, Generation Alpha, Futures Studies, Hybrid Identities, Generational Change, Cultural Policy.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 26/08/2025 Accepted: 14/10/2025 Pages 167-202



Extended Abstract

1. Introduction

In recent decades, the evolution of national identity among younger cohorts—particularly Generation Z (born mid 1990s to early 2010s) and Generation Alpha (born approximately 2010 2020s)—has become a central concern in social research. These generations grow up in a highly digital, globally connected environment, which significantly reshapes their sense of belonging to the nation state. While traditional institutions (family, school, state) once played a dominant role in transmitting national identity, their influence is now contested by global media, social networks, and transnational cultural flows. This study addresses the following research question: What are the probable future trajectories of national identity among Generation Z and Generation Alpha in Iran, specifically among students in the city of Ardabil—a region with a rich cultural and historical heritage?

2. Methodology

The research adopts a multi level, synthetic theoretical framework combining: (1) Castells' network society theory, which highlights the emergence of multi layered, fluid identities in the digital age; (2) Hall's conception of identity as a process of "becoming" rather than a fixed essence, constantly shaped by discourse and power; (3) Beck's notion of institutionalised individualism, where individuals construct their identities through personal choices; (4) Touraine's theory of subjectivity, emphasising active, conscious agency in identity formation; and (5) hybrid identity theory (Nadsen), which explains how individuals integrate seemingly contradictory identity components (traditional/modern, local/global, national/transnational) into personalised configurations.

The study employs a qualitative, interpretivist paradigm within a futures studies framework. Data were collected through semi structured interviews with 30 high school students (grades 10–12) in Ardabil. Sampling was purposive, ensuring diversity in gender (equal representation), school type (public, private, and selective public schools), and residential area (central vs. peripheral neighbourhoods). Theoretical saturation was achieved after 30 interviews. Thematic analysis, following Braun and Clarke's six phase method, was used to identify core patterns.

3. Findings

Subsequently, the researchers applied cross impact analysis and scenario writing to construct three plausible future scenarios for national identity. Validation was performed through member checking and expert review. Key Findings – Three Scenarios: The analysis revealed three distinct but interrelated scenarios regarding the future of national identity among these students: 1. Continuity Scenario (40% of responses): Students in this group maintain strong attachment to tradi-

tional national symbols (e.g., the national flag, Nowruz celebrations) and show high respect for family and school as identity shaping institutions.

“The Iranian flag is sacred to me; I always have it in my room” (male, 17). However, even within this group, limited exposure to global media was evident, indicating the gradual penetration of global cultural elements.

2. Interaction Scenario (50% of responses – the most prevalent): This scenario represents the most dynamic and creative identity pattern. Students actively and intentionally blend national and global cultural elements, producing hybrid, multi layered identities without perceiving contradictions. For example: “I listen to both Iranian pop music and follow foreign bands; I see no contradiction between the two.” They use mixed language (Azeri, Persian, English), combine local imagery with global music in social media posts, and consume both Iranian and international films. This group acts as a cultural bridge between traditionalists and globalists. 3. Transformation Scenario (10% of responses – small but growing): Students in this scenario have significantly distanced themselves from national symbols and identify more as “global citizens.” They predominantly use international platforms and feel a stronger sense of belonging to a global community than to Iran. A representative quote: “I spend most of my time on international platforms and feel I belong to the global community.” This tendency was more pronounced among students in private schools and central urban areas, who have greater access to global resources. Cross Impact Analysis and Probabilities: Using a cross impact matrix, the researchers calculated the relative likelihood of each scenario based on two key driving factors: (1) the strength of traditional institutions (family, school) and (2) the depth of engagement with global culture. The interactive scenario received the highest weighted score, particularly due to the strong influence of media and education. The analysis indicates that, under current trends, the interaction scenario is the most probable future for national identity among young students in Ardabil. Role of Media and Education: The findings demonstrate that media consumption patterns and educational policies are the two most powerful leverage points shaping future national identity. In the interaction scenario (the preferred and most likely scenario), media and education play a key role in strengthening national identity by enabling creative synthesis rather than passive acceptance of global culture. Conversely, the absence of intelligent educational cultural planning may reinforce the transformation scenario, leading to a complete rupture from national identity – a risk particularly visible among students with higher access to global digital resources.

The results align with Castells’ argument that digital spaces do not simply erase national identities but enable new, multi layered forms of belonging. They also support Hall’s view of identity as an ongoing, contested process and Touraine’s emphasis on active subjecthood. The interaction scenario exemplifies what hybrid identity theory describes: young individuals today are capable of holding seem-

ingly contradictory identity elements together in creative, personally meaningful ways. This does not imply a crisis of identity but rather a transition from static, inherited national identity to a more reflexive, project based identity. Policy Implications and Recommendations: The study provides scenario specific strategies for cultural and educational policy: · For the Continuity Scenario: Strengthen family school partnerships, revise formal national identity education using participatory methods (storytelling, experiential learning), produce local digital content (e.g., about Ardabil's culture), and foster intergenerational dialogue. · For the Interaction Scenario (the most desirable and probable): Recognise diversity as cultural capital, design curricula that combine local values with global skills (critical thinking, digital literacy, global citizenship), support bi cultural media production (e.g., Iranian stories told through global genres like animation or podcasts), and actively include youth representatives in cultural policy councils.

For the Transformation Scenario: Redefine national identity as a blend of historical roots and global values (justice, diversity, creativity), teach media literacy and critical thinking tailored to Generation Z and Alpha, use immersive technologies (augmented reality, AI) to narrate Iranian history and culture, and train teachers and counsellors to understand digital-native language and identity logics.

4. Conclusion

This study concludes that national identity among Generation Z and Generation Alpha in Ardabil is not in decline but is undergoing a dynamic and creative redefinition. The majority of young students are not passive victims of globalisation; rather, they are active agents who skilfully blend national and global elements into hybrid, resilient identities. The interaction scenario – blending tradition with modernity, local with global – represents the most probable and most promising future. However, without intelligent, forward looking cultural and educational policies that recognise the centrality of media and education, there is a genuine risk that the transformation scenario (complete disconnection from national identity) could become more widespread. The findings call for a shift from rigid, preservative identity policies towards flexible, participatory, and future oriented strategies that empower young people to construct their national belonging in dialogue with the world.

Keywords: National Identity, Generation Z, Generation Alpha, Futures Studies, Hybrid Identities, Generational Change, Cultural Policy.

آینده‌پژوهی هویت ملی نسل‌های Z و آلفا در اردبیل: تحلیل سناریوهای تداوم، تعامل و تحول

صلاح‌الدین قادری^۱  محمد شمشیری‌نیری^۲ 

چکیده

در دهه‌های اخیر، تحولات هویت ملی در میان نسل‌های جوان، به‌ویژه نسل‌های Z و آلفا، به موضوعی مهم در پژوهش‌های اجتماعی تبدیل شده است. این مطالعه با روش کیفی و در چارچوب آینده‌پژوهی، تحولات هویت ملی را در میان دانش‌آموزان شهر اردبیل بررسی می‌کند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۳۰ دانش‌آموز گردآوری و با استفاده از تحلیل مضمون تحلیل شدند. با به‌کارگیری روش سناریونویسی، سه سناریوی محتمل برای آینده هویت ملی ترسیم شد: (۱) سناریوی تداوم؛ تأکید بر نمادهای ملی و نقش کم‌رنگ تحولات جهانی؛ (۲) سناریوی تعامل؛ تلفیق خلاقانه عناصر هویت ملی با مؤلفه‌های جهانی؛ (۳) سناریوی تحول؛ بازتعریف هویت در چارچوب‌های جهانی و فاصله‌گیری از الگوهای سنتی. یافته‌ها نشان داد که در سناریوی نخست، نهادهای سنتی در حفظ هویت ملی نقش پررنگی دارند؛ در سناریوی دوم، تعامل رسانه‌های جدید و ارزش‌های فرهنگی، هویت ملی را پویاتر می‌سازد؛ و در سناریوی سوم، جهانی‌شدن و تغییر سبک زندگی به بازتعریف هویت ملی می‌انجامد. همچنین، بیشتر شرکت‌کنندگان در موقعیتی تعاملی قرار دارند؛ امری که نشان می‌دهد نسل جوان به‌گونه‌ای پویا و فعال در حال ساخت هویت‌های ترکیبی و چندلایه است. بر مبنای یافته‌ها، رسانه و آموزش در سناریوی تعامل، به‌عنوان سناریوی برتر، نقشی کلیدی در تقویت آینده هویت ملی دارند. از این رو، در غیاب برنامه‌ریزی آموزشی-فرهنگی هوشمند، احتمال تقویت گرایش‌های تحولی همراه با گسست از هویت ملی وجود دارد؛ امری که به‌ویژه در میان دانش‌آموزان مناطق مرکزی شهر و مدارس غیرانتفاعی، به دلیل دسترسی بیشتر به منابع جهانی، محسوس‌تر است. در این زمینه، نظام آموزشی می‌تواند با بازنگری در برنامه‌های درسی و روش‌های آموزشی، نقش مهمی در هدایت این تحولات ایفا کند.

کلیدواژگان: هویت ملی، نسل Z، نسل آلفا، آینده‌پژوهی، سناریونویسی، هویت نوجوانان، هویت ترکیبی.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) salahedin.gh@khu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران Mohammad.shamshiri@khu.ac.ir



۱. مقدمه و بیان مسئله

هویت ملی، به عنوان یکی از ارکان اساسی ثبات اجتماعی و سیاسی، همواره تحت تأثیر عواملی مانند جهانی شدن، توسعه فناوری‌های ارتباطی، مهاجرت و تحولات فرهنگی قرار داشته است. در دهه‌های اخیر، شاهد تغییرات معناداری در نگرش نسل‌های مختلف نسبت به هویت ملی بوده‌ایم. نسل‌های گذشته عمدتاً هویت خود را بر اساس مؤلفه‌هایی مانند تاریخ مشترک، زبان ملی و نمادهای دولتی تعریف می‌کردند (اسمیت، ۱۹۹۱: ۶۶)؛ در حالی که نسل‌های جدیدتر، تحت تأثیر فرهنگ جهانی، شبکه‌های اجتماعی و چندفرهنگی‌گرایی، برداشت‌های سیال‌تر و گاه انتقادی‌تری از هویت ملی دارند (کاستلز، ۲۰۱۲: ۸۲).

تحولات مربوط به برداشت از هویت ملی، تعریف یکپارچه از ملت را با چالش مواجه کرده است. از یک سو، برخی نگران تضعیف حس تعلق ملی و انسجام اجتماعی هستند (گیدنز، ۱۹۹۱: ۵۴) و از سوی دیگر، عده‌ای معتقدند هویت‌های چندلایه (محلی، ملی، جهانی) می‌توانند در عین حفظ وفاداری به کشور، پذیرای تنوع فرهنگی بیشتری باشند (بک، ۲۰۱۷: ۳۶). بدون شک، تحولات فناوری اطلاعات و ارتباطات در سه دهه اخیر، تأثیر عمیقی بر سبک زندگی و هویت نسل‌های جدید ایران گذاشته است (بابایی فرد و روحی، ۱۳۹۵: ۵۸). مطالعات مربوط به هویت ایرانی هم بر اساس پژوهش‌های موجود، بیانگر سیال بودن هویت فرهنگی ایرانی است (سبکتکین و سدیدگور، ۱۳۹۸: ۱۱۸). در خصوص نحوه سنجش هویت ملی، اتفاق نظر بیشتری وجود دارد. این متغیر عمدتاً با ابعادی مانند فداکاری برای سرزمین یا دفاع از وطن، تعلق خاطر به مشاهیر تاریخی، فرهنگی و ملی، و نیز تعلق خاطر به فرهنگ، تمدن و آداب و رسوم ایرانی سنجیده شده است (غنیمتی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۸).

این هویت در دهه‌های اخیر، تحت تأثیر فرآیندهای جهانی شدن، فناوری‌های دیجیتال و تغییر سبک‌های زندگی نسل‌های جدید، به ویژه نسل Z و نسل آلفا، دستخوش تحولات عمیقی شده است. نسل آلفا که شامل متولدان ۲۰۱۰ تا اواسط دهه ۲۰۲۰ است، نخستین نسلی به شمار می‌آید که کاملاً در قرن بیست و یکم به دنیا آمده و در محیطی دیجیتال و شبکه‌ای رشد یافته است (مک‌کریندل، ۲۰۲۱: ۴۷).

1. Smith
2. Castells
3. Giddens
4. Beck
5. McCrindle

پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این نسل، در مقایسه با نسل‌های پیشین، از تنوع فرهنگی بیشتر، دسترسی گسترده‌تر به رسانه‌های دیجیتال و انتظارات آموزشی متفاوتی برخوردار است (جن آلفا،^۱ ۲۰۲۵). به همین دلیل، تحلیل هویت ملی در این نسل مستلزم درک عمیق از هویت دیجیتال و چندلایه آنان است.

البته باید اذعان کرد که این تحولات ناشی از ویژگی‌های نسلی نسل Z و نسل آلفاست. نسل‌های Z و آلفا، به جای پیگیری آرمان‌های کلان نسل‌های پیشین مانند آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی، خواستار «زیست سیاسی» مبتنی بر خودابراگری فردی شده‌اند (عباس‌زاده مرزبانی و دوست محمدی، ۱۴۰۳). ویژگی بارز این نسل‌ها، شخصی‌سازی امور عمومی و سیاسی سازی امور شخصی است. اولریش بک (۱۳۹۷) این وضعیت را به عنوان حق تصمیم‌گیری فردی درباره زندگی و نمایش «خود» در جامعه توصیف می‌کند. این مفهوم را می‌توان با نظریه «سوژگی» آلن تورن^۲ (۱۳۹۹) تحلیل کرد که در آن فرد می‌کوشد موقعیت زیسته خود را به کنشگری اجتماعی تبدیل کند.

ویژگی‌های شخصیتی نسل آلفا از نسل Z هم متمایز است. بعضی گزارش‌ها، نسل آلفا را «نسل خرس عسل» می‌نامند؛ نسلی که بی‌باک، مصمم و درعین حال حساس به عدالت اجتماعی و محیط‌زیست است (پارنت، ۲۰۲۴). شواهد حاکی از آن است که بسیاری از کودکان این نسل از سنین پایین در معرض رسانه‌های جهانی قرار گرفته‌اند؛ به طوری که بیش از نیمی از کودکان ۷ تا ۱۲ ساله کاربر فعال شبکه‌های اجتماعی هستند (بیگ و لیبیج،^۳ ۲۰۲۲). این حضور زودهنگام در فضاها دیجیتال، علاوه بر اینکه فرصت‌های جدیدی برای یادگیری و تبادل فرهنگی فراهم می‌کند، چالش‌هایی نیز برای تقویت هویت ملی به وجود می‌آورد. چنین ویژگی‌هایی می‌تواند منجر به بروز شکل‌های جدیدی از هویت ملی شود که بیش از گذشته با ارزش‌های جهانی مانند عدالت اجتماعی و محیط‌زیست پیوند خورده است.

درعین حال، مطالعاتی مانند پژوهش متا و جین چیجلیا^۴ (۲۰۲۵) هشدار می‌دهند که زبان دیجیتال خاص نسل آلفا که مبتنی بر میم‌ها و کدهای اینترنتی است، می‌تواند مانعی برای درک متقابل با نهادهای رسمی و حتی سیستم‌های ایمنی هوش مصنوعی باشد. این امر

1. Gen Alpha
2. Touraine
3. Big Village
4. Mehta & Giunchiglia

خود به نوعی «شکاف نسلی زبانی» منجر می‌شود که در تحلیل آینده هویت ملی باید مورد توجه قرار گیرد. چنین ویژگی‌هایی نشان می‌دهد هویت ملی در این نسل، بیش از آن که امری از پیش تعیین شده باشد، به شکل فعال و انتخابی بازتعریف می‌شود. این امر به روشنی نشان می‌دهد که هویت یابی نسل آلفا نه تنها در بستر نهادهای سنتی مانند خانواده و مدرسه، بلکه در تعامل پیچیده با جهان دیجیتال شکل می‌گیرد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت چالش هویت ملی در میان نسل جوان، به ویژه در فضای مجازی و تحت تأثیر جهانی شدن و تغییر ارزش‌های اجتماعی، تشدید شده است (شایسته و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۲)

شهر اردبیل، با پیشینه فرهنگی غنی و هویت تاریخی متمایز، نمونه‌ای بارز از این تحولات است. این پژوهش با رویکرد آینده‌پژوهی و روش سناریونویسی، درصدد شناسایی روندهای کلیدی و عوامل پیشران است تا تصویری از آینده محتمل هویت ملی در میان دانش‌آموزان شهر اردبیل ارائه دهد. پاسخ به این پرسش‌ها درک بهتری از تحولات هویتی فراهم می‌کند و می‌تواند راهنمای مؤثری برای سیاست‌گذاران فرهنگی و برنامه‌ریزان اجتماعی در تقویت انسجام ملی باشد.

بنابراین، پرسش اصلی این است که آینده هویت ملی در میان نسل‌های Z و آلفا، به ویژه در بافت فرهنگی متکثرشهرهایی مانند اردبیل، چه مسیری را طی خواهد کرد؟ آیا بر اساس الگوهای سنتی تداوم می‌یابد یا تحت تأثیر عوامل نوین دگرگون خواهد شد؟ چه سناریوهایی برای آینده هویت ملی این نسل قابل تصور است و کدام عوامل بیشترین نقش را در شکل‌دهی آن ایفا خواهند کرد؟

۲. مبانی نظری و مفهومی

برای تحلیل تحول هویت ملی در میان نسل‌های Z و آلفا، این پژوهش از یک چارچوب ترکیبی بهره می‌برد که در آن مبانی نظری چندگانه در قالب یک الگوی تحلیلی سه‌سطحی عملیاتی شده‌اند. این چارچوب از این پیش‌فرض اساسی آغاز می‌شود که هویت ملی در عصر کنونی دیگر یک جوهر ثابت، از پیش تعیین شده و منحصرأ بازتولید شده توسط نهادهای سنتی نیست، بلکه به پدیده‌ای پویا، چندبُعدی و برساخته در تعامل پیچیده میان کنشگران فردی، گروه‌های مرجع و فرایندهای کلان جهانی تبدیل شده است. در نتیجه، هرگونه تلاش برای فهم آینده هویت ملی در میان نسل‌های جوان مستلزم به‌کارگیری هم‌زمان نظریه‌هایی است که به سطوح مختلف این واقعیت چندلایه بپردازند.

این پژوهش بر چهار جریان فکری اصلی استوار است:

نخست، نظریه جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز (۲۰۱۱) نشان می‌دهد که فضای مجازی بستری برای شکل‌گیری هویت‌های سیال، چندلایه و هم‌زمان فراهم کرده است. بر اساس این دیدگاه، افراد می‌توانند بدون دچار شدن به تناقض درونی، هم‌زمان به سطوح مختلف هویتی (محلی، ملی، فراملی) تعلق خاطر داشته باشند. این ویژگی به‌ویژه در میان نسل‌های جوان که در محیط‌های چندفرهنگی و دیجیتال رشد یافته‌اند، برجسته‌تر است.

دوم، رویکرد استوارت هال (۱۹۹۰، ۱۹۹۵) به هویت به مثابه «شدن» به جای «هستی» تأکید دارد. از منظر هال، هویت هرگز تکمیل شده و پایدار نیست، بلکه فرایندی مستمر از تمایز و ادغام است که در میانه تاریخ، فرهنگ و قدرت رخ می‌دهد. هویت ملی نیز یک امر طبیعی یا بسته نیست، بلکه عرصه‌ای گفتمانی محسوب می‌شود که نیروهای مختلفی مانند دولت، رسانه‌ها و نخبگان در آن رقابت می‌کنند تا برخی عناصر را برجسته و برخی دیگر را به حاشیه برانند.

سوم، نظریه‌های فردگرایی نهادی شده (بک، ۱۳۹۷/۱۹۹۷) و سیاست زندگی (گیدنز، ۱۹۹۱) بر این نکته تأکید دارند که در جوامع مدرن، فرد ناگزیر است هویت خود را از طریق انتخاب‌های شخصی و بازاندیشانه بسازد. این وضعیت در نسل آلفا که از کودکی با انبوهی از انتخاب‌های فرهنگی متنوع از طریق رسانه‌های دیجیتال مواجه است، به شدت برجسته می‌شود. در چنین شرایطی، هویت ملی دیگر یک میراث تحویل‌گرفته شده از نسل پیشین نیست، بلکه دستاوردی است که فرد از طریق تلفیق آگاهانه عناصر ملی با ترجیحات و سبک زندگی شخصی خود بازتعریف می‌کند.

چهارم، نظریه سوزگی آلن تورن (۱۳۹۹/۲۰۲۰) بر کنشگری فعال و انتخاب آگاهانه در فرایند هویت‌سازی تأکید دارد و نظریه هویت ترکیبی (پیتیرسه، ۲۰۱۹) نشان می‌دهد که افراد در جهان معاصر توانایی حمل و تلفیق مؤلفه‌های به‌ظاهر متعارض هویتی (مانند سنتی در برابر مدرن، محلی در برابر جهانی، ملی در برابر فراملی) را در ترکیب‌های شخصی شده و منحصر به فرد دارند. این توانایی ترکیبی در فضای مجازی که امکانات بی‌سابقه‌ای برای گزینش و بازاریابی نمادهای هویتی فراهم می‌کند، به اوج خود رسیده است.

اما صرف‌کنار هم قرار دادن این نظریه‌ها کافی نیست؛ آنچه این چارچوب را به یک ابزار تحلیلی کارآمد تبدیل می‌کند، عملیاتی‌سازی آن در قالب یک الگوی مفهومی سه‌سطحی است:

سطح نخست، سطح خرد، به کنشگران فردی و سوژگی آنان اختصاص دارد. در این سطح، فرض اساسی آن است که نسل‌های Z و آلفا منفعلانه تحت تأثیر جهانی شدن قرار نمی‌گیرند و صرفاً مصرف‌کننده فرهنگ جهانی نیستند، بلکه با عاملیت فعال، انتخاب‌های آگاهانه و خلاقیت فرهنگی خود، هویت ملی را به گونه‌ای بازتعریف می‌کنند که با زیست‌جهان دیجیتال و تجربیات فراملی‌شان هماهنگ باشد. نمونه عینی این سطح، دانش‌آموزی است که می‌گوید «هم موسیقی پاپ ایرانی گوش می‌دهم، هم گروه‌های خارجی را دنبال می‌کنم و بین این دو تناقضی نمی‌بینم». این سطح خرد مستقیماً از نظریه‌های بک، گیدنز و تورن تغذیه می‌کند.

سطح دوم، سطح میانی، به نقش نهادهای سنتی (خانواده و مدرسه) و گروه‌های مرجع جدید (همسالان، شبکه‌های اجتماعی، اینفلوئنسرها) در فرایند هویت‌سازی می‌پردازد. این نهادها و گروه‌ها نه صرفاً بازتولیدکننده الگوهای سنتی هستند و نه صرفاً عامل تحول؛ بلکه بسترهای واسط و آوردگاه‌هایی برای تعامل، مذاکره و گاه تضاد میان ارزش‌های ملی و جهانی به شمار می‌روند. برای مثال، یافته‌های این پژوهش نشان داد که دانش‌آموزانی که در سناریوی تعامل قرار دارند، اغلب نقش پل ارتباطی و میانجی فرهنگی بین گروه تداوم و گروه تحول را ایفا می‌کنند؛ آن‌ها عناصر فرهنگی جهانی را برای گروه تداوم قابل‌هضم می‌سازند و از سوی دیگر ارزش‌های ملی را به گونه‌ای برای گروه تحول بازتعریف می‌کنند که با هویت جهانی‌گرای آنان ناسازگار نباشد. این سطح میانی، پیونددهنده نظریه کاستلز درباره نقش شبکه‌ها و نظریه‌های درباره رقابت گفتمانی در نهادهای واسط است.

سطح سوم، سطح کلان، به تأثیر فرایندهای جهانی‌شدن، گسترش فناوری‌های دیجیتال، الگوریتم‌های پلتفرم‌های فراملی و تحرک مجازی و فیزیکی بر مرزهای هویت ملی می‌پردازد. از یک سو، جهانی‌شدن ممکن است به تضعیف برخی مؤلفه‌های سنتی هویت ملی (مانند انحصار دولت در تولید نمادهای ملی یا نقش مرزهای جغرافیایی) منجر شود. از سوی دیگر، فناوری‌های جدید ارتباطی امکانات بی‌سابقه‌ای برای بازنمایی، بازتولید و حتی نوآوری در زمینه هویت ملی فراهم کرده‌اند؛ مهاجران می‌توانند ارتباط مستمر با فرهنگ مبدأ حفظ کنند، گروه‌های اقلیت می‌توانند هویت ملی خود را در مواجهه با «دیگری» جهانی بازتعریف کنند و نسل جوان می‌تواند از نمادهای ملی در ترکیب با عناصر جهانی، محتوای خلاقانه و شخصی‌شده تولید کند. این سطح کلان، مستقیماً از نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز و دیدگاه‌های درباره هویت به مثابه عرصه گفتمانی در مقیاس جهانی الهام گرفته است.

برهم‌کنش پویای این سه سطح تحلیلی در چارچوب نظری-مفهومی ترکیبی، درنهایت به مفهوم محوری «هویت ترکیبی» به عنوان خروجی اصلی منجر می‌شود. هویت ترکیبی پدیده‌ای است که در آن افراد بدون آنکه دچار بحران هویت یا سردرگمی شوند، توانایی حمل، تلفیق و جابه‌جایی میان عناصر هویتی به ظاهر متضاد را دارند. این مفهوم در سناریوی «تعامل» که بیش از نیمی از دانش‌آموزان مورد مطالعه را شامل می‌شود، تجسم عینی یافته است: دانش‌آموزی که هم پرچم ایران را مقدس می‌شمارد و هم خود را شهروند جهان می‌داند، هم به آیین نوروز عشق می‌ورزد و هم از چالش‌های اینستاگرامی پیروی می‌کند، هم به زبان ترکی محلی مسلط است و هم اصطلاحات انگلیسی را در گفتار روزمره به کار می‌برد. چنین دانش‌آموزی نه در تناقض درونی، بلکه در یک پروژه هویتی پویا و بازاندیشانه زندگی می‌کند. درنهایت، این چارچوب ترکیبی مستقیماً به ابزار سناریوسازی پژوهش متصل می‌شود. بر اساس تعامل میان سطح خرد (عاملیت فردی)، سطح میانی (نهادهای سنتی و گروه‌های مرجع) و سطح کلان (جهانی‌شدن و فناوری‌های دیجیتال)، دو محور عدم قطعیت کلیدی شناسایی شدند: «قدرت و نقش نهادهای سنتی» (از قوی تا ضعیف) و «میزان و عمق تعامل با فرهنگ جهانی» (از محدود تا گسترده). ترکیب حالات مختلف این دو محور، سه سناریوی محتمل تداوم، تعامل و تحول را تولید کرد. بنابراین، چارچوب نظری-مفهومی ارائه شده در این پژوهش ماشین مولد سناریوها و نیز دستگاه تفسیری یافته‌هاست. بدون چنین چارچوب ترکیبی و چندسطحی، درک این نکته که چگونه یک دانش‌آموز اردبیلی می‌تواند هم‌زمان به پرچم ایران و به جامعه جهانی احساس تعلق کند، به سادگی غیرممکن خواهد بود.

۳. پیشینه تجربی

آینده را نمی‌توان از پیش دید، اما با اکتشاف آینده می‌توان اطلاعات لازم را برای تصمیم‌گیری هوشمندانه در زمان حال فراهم کرد (برخوت و هرتین، ۲۰۲۱). بسیاری از پژوهش‌هایی که با رویکرد سناریونویسی به تحلیل وضعیت آینده می‌پردازند، با هدف شناخت عدم قطعیت‌ها و اکتشاف مسیرهایی برای تصمیم‌گیری هوشمندانه است. در ادامه به شماری از پژوهش‌های انجام شده در این زمینه اشاره شده است:

جدول شماره ۱: پیشینه تجربی پژوهش

نویسندگان / سال	عنوان پژوهش	روش / چارچوب نظری	مهم‌ترین یافته‌ها / نتایج
مشکینی و همکاران (۱۴۰۲)	آینده‌پژوهی بحران هویت جوانان در افق ایران (۱۴۱۰)	برنامه‌ریزی سناریو	۴ سناریو (۲ بدبینانه، ۲ خوش‌بینانه) بدبینانه: سرخوردگی جوانان، نابرابری جنسیتی، بیگانگی هویتی خوش‌بینانه: به‌رسمیت‌شناختن همه جوانان، افزایش سواد رسانه‌ای
دوست‌محمدی و عباس‌زاده مرزبان (۱۴۰۲)	زمینه‌ها و پیامدهای مشارکت نسل Z در تنش‌های سیاسی - اجتماعی ایران (۱۳۹۶-۱۴۰۱)	نظریه شکاف نسلی مانهایم + سیاست زندگی گیدنز	نسل Z با ارزش‌ها و سبک زندگی متفاوت از نسل‌های پیشین، گرایش به کنشگری غیرنهادی در خیابان و فضای مجازی
فولادیان و همکاران (۱۳۹۹)	بررسی تحولات هویتی جوانان ایرانی (۱۳۵۴-۱۳۹۴)	تحلیل کمی (همبستگی)	هویت مذهبی و ملی غالب، رابطه معنادار بین هویت ملی و مذهبی و بین هویت ملی و قومی
گوهری‌فر و همکاران (۱۳۹۷)، مؤمنی و نایب (۱۳۹۹)، هراتی و معینی‌پور (۱۴۰۰)	آینده‌های محتمل ایران در جمعیت، اقتصاد و سیاست	برنامه‌ریزی سناریو	ارائه تصاویر چندگانه از آینده ایران نقد: ضعف در کاربردهای استراتژیک و سازگاری با پیچیدگی‌های محیطی
هیلمان ^۱ و همکاران (۲۰۱۸)	چارچوب استراتژیک آینده‌نگر	برنامه‌ریزی سناریو	افزایش انعطاف‌پذیری سازمانی، تقویت یادگیری، پایش محیط
یتیس ^۲ و همکاران (۲۰۱۵)	آینده‌پژوهی باز یافت در اتحادیه اروپا	سناریوسازی	طراحی استراتژی‌های باز یافت برای رسیدن به نرخ ۹۰٪ تا ۲۰۳۰
سرپ ^۳ و همکاران (۲۰۱۴)	نهادینه‌سازی حکمرانی سیستمی	ترکیب نظریه و تجربه	سناریوها ابزار اکتشافی برای تحلیل عدم قطعیت‌های سیاسی و محیطی
چاکرابورتی ^۴ (۲۰۱۹)	سناریو و حکمرانی منطقه‌ای	فرآیند مشارکتی	سناریوسازی به بهبود کارایی و تدوین راهبردهای متناسب با آینده‌های متفاوت کمک می‌کند.

1. Hillmann
2. Yetis
3. Serpe
4. Chakraborty

نویسندگان / سال	عنوان پژوهش	روش / چارچوب نظری	مهم‌ترین یافته‌ها / نتایج
توئینج ^۱ ۲۰۱۷	نسل I: چرا کودکان بیش‌ازپیش متصل امروزی کم‌تر سرکش، بیشتر مداراگر، کم‌تر شاد و کاملاً آماده بزرگسالی نیستند (و این برای ما چه معنایی دارد)	تحلیل نسلی - روان‌شناسی اجتماعی	نسل (I Z) با هویت فردگرایانه و ارتباطات دیجیتال، بردبارتر اما تنهاتر و مضطرب‌تر، گرایش به خودابرازی و ارزش‌های پسامادی، آمادگی کم‌تر برای بزرگسالی و مسئولیت اجتماعی

مرور پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد اگرچه مطالعات داخلی و بین‌المللی متعددی به بررسی هویت نسل‌های جدید و آینده‌پژوهی پرداخته‌اند، اما این پژوهش‌ها با کاستی‌ها و شکاف‌های مهمی همراه بوده‌اند.

در حوزه مطالعات داخلی، پژوهش‌هایی همچون مشکینی و همکاران (۱۴۰۲) و دوست‌محمدی و عباس‌زاده مرزبانی (۱۴۰۲) عمدتاً بر ابعاد سیاسی-اجتماعی و پدیده شکاف نسلی متمرکز شده‌اند، درحالی‌که تحلیل تعامل پویای سطوح چندگانه هویت (ملی، مذهبی، قومی و مدرن) در بستر فرآیندهای جهانی شدن را کم‌تر مورد توجه قرار داده‌اند. مطالعه فولادیان و همکاران (۱۳۹۹) نیز با وجود ارائه تصویری کمی از روندهای هویتی، از تحلیل عمیق علی و رویکرد تطبیقی بی‌بهره مانده است. در مقابل، مطالعات بین‌المللی مانند آیزون و همکاران (۲۰۱۴)، چاکرابورتی (۲۰۱۹) و هیلمان (۲۰۱۸) با تمرکز بر ظرفیت‌های سناریوسازی در حکمرانی و انعطاف‌پذیری، چارچوب‌های نظری ارزشمندی ارائه داده‌اند. با این وجود، انتقال مستقیم این مدل‌ها به زمینه فرهنگی-اجتماعی ایران بدون بومی‌سازی مناسب، با چالش‌های جدی روبه‌روست. اثر توئینج (۲۰۱۷) نیز با وجود ارائه تحلیلی روان‌شناختی و فرهنگی از نسل Z، به دلیل تأکید افراطی بر فضای دیجیتال و غفلت از زمینه‌های غیرغربی، از جامعیت لازم برخوردار نیست.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه پیشینه موجود، پایه‌ای ارزشمند برای مطالعه هویت نسل‌های Z و آلفا فراهم می‌آورد، اما تلفیق هوشمندانه این یافته‌ها با رویکردهای بومی و تحلیل‌های تطبیقی برای دستیابی به درکی جامع و همه‌جانبه ضرورتی انکارناپذیر است. این پژوهش می‌کوشد با پُرکردن این شکاف‌ها، گامی در جهت توسعه شناخت علمی از تحولات هویتی نسل‌های جدید در ایران بردارد.

1. Twenge

۴. روش‌شناسی

پژوهش حاضر مبتنی بر روش‌شناسی فلسفه تفسیری انجام شده است. این رویکرد با در نظر گرفتن ماهیت پیچیده و چندبُعدی هویت ملی، به دنبال درک معانی و تفسیرهای ذهنی دانش‌آموزان از هویت خود در بستر تحولات اجتماعی است. این پارادایم به پژوهشگر امکان می‌دهد تا پدیده مورد مطالعه را در بافت اجتماعی و فرهنگی آن بررسی کند.

این مطالعه با رویکرد آینده‌پژوهی کیفی و بهره‌گیری از روش سناریونویسی تحلیل تأثیرات متقابل، با هدف بررسی تحولات هویت ملی در میان دانش‌آموزان شهر اردبیل انجام شده است. روش تحلیل انتخاب شده شامل تحلیل روندهای تاریخی، تحلیل تأثیر متقابل عوامل و سناریونویسی بر اساس چشم‌اندازهای موضوعی است.

چرا سناریونویسی؟ در مورد دلایل انتخاب سناریونویسی اشاره به این نکته ضروری است که پژوهش حاضر با چند عدم قطعیت ساختاری و بنیادین روبه‌رو است که روش‌های تحقیق سنتی قادر به مواجهه با آن‌ها نیستند. این عدم قطعیت‌ها، انتخاب سناریونویسی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد:

- عدم قطعیت در نقش نهادهای سنتی: آینده نقش نهادهای سنتی مانند خانواده، مدرسه و دولت در جامعه‌پذیری هویتی کاملاً نامشخص است. آیا این نهادها خواهند توانست در رقابت با تأثیر گسترده پلتفرم‌های جهانی، هویت ملی را به شکل سابق بازتولید کنند؟ (این همان محور تداوم در مقابل تحول است).

- عدم قطعیت در مسیر جهانی شدن و فناوری: سرعت و جهت تحولات فناوری (مانند ظهور متاورس یا هوش مصنوعی) و پیامدهای فرهنگی آن‌ها غیرقابل پیش‌بینی است. آیا این فناوری‌ها به همگونی فرهنگی و هویت جهانی می‌انجامند یا برعکس، ابزاری برای مقاومت و بازتولید هویت‌های محلی خواهند شد؟ (این همان محور تعامل است).

- عدم قطعیت در کنشگری نسلی: واکنش نسل Z و آلفا به این تحولات یک معادله با چند مجهول است. آیا آن‌ها منفعلانه تحت تأثیر جریان جهانی قرار می‌گیرند (تحول)، به صورت گزینشی عمل می‌کنند (تعامل) یا در برابر آن مقاومت خواهند کرد (تداوم)؟ ماهیت پروژه هویتی این نسل، خود بزرگ‌ترین عدم قطعیت است.

این عدم قطعیت‌ها، پژوهش را در فضایی قرار می‌دهد که هیچ آینده واحدی قابل پیش‌بینی نیست. بنابراین، به جای پیش‌بینی (که غیرممکن است) یا توضیح وضعیت موجود (که

ناقص است)، یک ابزار استراتژیک برای چشم‌اندازسازی و آماده‌سازی برای آینده‌های محتمل (دیان، ۲۰۲۰؛ ۶؛ جهان‌شاهی، ۲۰۱۹؛ ۲؛ کردوا^۳ و همکاران، ۲۰۲۳). روش سناریونویسی یک رویکرد استراتژیک است که به بهترین نحو با اهداف و ماهیت این پژوهش تطابق دارد. دلایل برتری این روش عبارت‌اند از:

(۱) همخوانی با ماهیت پویا و چندعاملی هویت: سناریونویسی به ما اجازه داد تا برهم‌کنش پیچیده بین عواملی مانند فناوری، اقتصاد، فرهنگ و کنشگری فردی را که در چارچوب نظری به آن پرداختیم، در قالب داستان‌های منسجم و محتمل شبیه‌سازی کنیم. برخلاف روش‌های کمی که این پویایی را کاهش می‌دهند، سناریوها این پیچیدگی را حفظ می‌کنند. (۲) مدیریت عدم قطعیت‌های کلیدی: این روش به جای حذف عدم قطعیت، آن را به رسمیت می‌شناسد و در دل مدل خود می‌گنجاند. هر سناریو، پاسخ متفاوتی به عدم قطعیت‌های کلیدی مذکور است. سناریوی تداوم فرض می‌کند نهادهای سنتی قدرتمند می‌مانند، سناریوی تحول فرض می‌کند فناوری برنده می‌شود و سناریوی تعامل یک راه میانه را ترسیم می‌کند.

(۳) هدفمندسازی برای سیاست‌گذاری: خروجی این پژوهش، یک جعبه‌ابزار فکری است. این سه سناریو به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا الف) انعطاف‌پذیر باشند؛ ب) برای آینده‌های مختلفی برنامه داشته باشند؛ ج) علاوه بر آینده، نقاط اهرمی را شناسایی کنند. سیاست‌گذاران با مقایسه سناریوها متوجه می‌شوند کدام عوامل (مثلاً تقویت سواد رسانه‌ای یا نوآوری در برنامه‌های درسی) می‌توانند مسیر را از تحول به سمت تعامل هدایت کنند.

(۴) توانایی در تلفیق یافته‌های کیفی با چشم‌اندازهای آینده‌نگر: روش سناریونویسی به خوبی توانست یافته‌های غنی و عمیق حاصل از مصاحبه‌های کیفی (مانند تمایل به تلفیق فرهنگی یا حس تعلق به نمادها) را در قالب سناریوهای روایی و ملموس به تصویر بکشد و از توصیف صرف وضع موجود فراتر رود.

سه رویکرد تحلیل روند^۴، تحلیل اثرات متقابل^۵ و آینده‌سازی یا ترسیم چشم‌انداز^۶ از

1. Dean

2. Jahanshahi

3. Cordova

4. Trend analysis

5. Cross-impact analysis

6. Visioning

اصلی‌ترین روش‌های سناریونویسی و آینده‌پژوهی هستند که هرکدام فلسفه، ابزار و هدف متفاوتی دارند. در این روش، فرض نمی‌شود که روندها به صورت مستقل پیش می‌روند، بلکه تعاملی و تأثیرگذار بر یکدیگرند. بنابراین، هدف این روش آن است که وابستگی‌ها و اثرات متقابل میان رویدادها یا روندهای مختلف را بررسی کند تا تصویر دقیق‌تری از آینده ارائه دهد. این روش فرض می‌کند که وقوع یک رویداد می‌تواند احتمال یا تأثیر وقوع رویدادهای دیگر را تغییر دهد (گوردون و هلمر، ۱۹۶۶ به نقل از گوردن، ۱۹۹۴).

اجرای تحلیل تأثیرات متقابل کیفی، شامل این مراحل اصلی است: (۱) فهرست کردن رویدادها یا روندهای کلیدی که احتمال وقوعشان در آینده وجود دارد، (۲) ارزیابی اینکه وقوع یا عدم وقوع هر یک چه تأثیری بر دیگر رویدادها دارد (مثلاً در قالب ماتریس تأثیرات متقابل)، (۳) محاسبه احتمال‌های جدید وقوع هر رویداد با توجه به این اثرات متقابل.

مشارکت‌کنندگان در پژوهش و چگونگی نمونه‌گیری: این پژوهش با ۳۰ دانش‌آموز مقطع متوسطه دوم (پایه‌های دهم تا دوازدهم) از مدارس مختلف شهر اردبیل انجام شده است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و با در نظر گرفتن تنوع جنسیتی (۱۶ دختر و ۱۴ پسر)، نوع مدرسه (۸ نفر از مدارس دولتی، ۱۲ نفر از مدارس غیرانتفاعی و ۱۰ نفر از مدارس نمونه دولتی) و منطقه سکونت (۱۵ نفر از مناطق مرکزی و ۱۵ نفر از مناطق حاشیه‌ای) صورت گرفته است. عدد ۳۰ بر اساس منطق پژوهش کیفی، دستیابی به اشباع نظری و توازن بین غنای داده‌ها و محدودیت‌های عملی انتخاب شد. این حجم نمونه برای پاسخگویی به سؤالات پژوهش و ارائه تحلیلی عمیق و معتبر کافی تشخیص داده شد.

در پژوهش‌های کیفی، معیار اصلی تعیین حجم نمونه، «اشباع نظری» است؛ یعنی زمانی که داده‌های جدید، مضمون تازه‌ای به یافته‌ها اضافه نمی‌کنند. تجربه این پژوهش و مطالعات مشابه نشان می‌دهد که نمونه‌ای در حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر معمولاً به نقطه اشباع می‌رسد. در این مطالعه نیز پس از مصاحبه با ۳۰ نفر، محققین به این اطمینان رسیدند که مضامین اصلی و الگوهای هویتی به طور تکراری ظهور یافته و داده‌های جدید، مفهوم جدیدی اضافه نمی‌کنند. روش تحلیل یافته‌ها: برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل مضمون بر اساس مراحل شش‌گانه براون و کلارک استفاده شد. در این روش، ابتدا پژوهشگر از طریق خواندن و بازخوانی مکرر داده‌ها با آن‌ها آشنا شد و یادداشت‌های اولیه برداشت گردید (کلارک و براون، ۲۰۰۶: ۸۷). سپس کدگذاری اولیه با شناسایی بخش‌های معنادار داده‌ها و برچسب‌گذاری آن‌ها انجام

شد. در مرحله بعد، کدهای مشابه در کنار هم قرار گرفتند و مضامین بالقوه شکل گرفتند (کلارک و براون، ۲۰۰۶: ۸۹). در گام چهارم، مضامین بازبینی شدند تا اطمینان حاصل شود که همخوانی درونی و تمایز بیرونی دارند. در ادامه، هر مضمون تعریف دقیق یافت و نام‌گذاری شد تا بازتاب دهنده محتوای اصلی آن باشد (کلارک و براون، ۲۰۰۶: ۹۲). در نهایت، گزارش نهایی با ترکیب یافته‌ها، نقل قول‌های مستقیم از داده‌ها و تحلیل پژوهشگر تدوین گردید (کلارک و براون، ۲۰۰۶: ۹۵).

این رویکرد به پژوهشگر امکان داد تا الگوهای معنادار در داده‌ها را شناسایی و آن‌ها را در راستای پرسش تحقیق تفسیر کند. علاوه بر این، از تحلیل روندهای تاریخی برای بررسی تداوم هویت ملی و از تکنیک‌هایی مانند تحلیل تأثیر متقابل عوامل و سناریونویسی چشم‌اندازمحور برای تدوین سناریوهای آینده استفاده شده است. اعتباریابی پژوهش: برای تضمین اعتبار پژوهش، از بازبینی توسط مشارکت‌کنندگان و بازبینی یافته‌ها توسط متخصصان موضوعی استفاده شده است.

۵. یافته‌ها

شهر اردبیل به عنوان میدان این پژوهش، دارای پیشینه فرهنگی غنی و هویت تاریخی متمایزی است که آن را به نمونه‌ای مناسب برای مطالعه تحولات هویتی در بستر جهانی شدن تبدیل کرده است. این شهر با دارا بودن ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی منحصر به فرد، بستر مناسبی برای بررسی تعامل بین عناصر محلی، ملی و جهانی فراهم آورده است.

ویژگی‌های جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در پژوهش به این صورت بود که از نظر سنی محدوده سنی ۱۵ تا ۱۸ ساله انتخاب شد. تلاش شد که مشارکت‌کنندگان میان دو جنس به نسبت برابر انتخاب شوند. از نظر تنوع فضای آموزشی هم سعی شد از همه انواع مدارس (مدارس دولتی، غیرانتفاعی و نمونه دولتی) مشارکت‌کننده در پژوهش قرار گیرد. همچنین از نظر محل سکونت، نیمی از مشارکت‌کنندگان ساکن مناطق مرکزی شهر و نیمی دیگر ساکن مناطق حاشیه‌ای بودند. این توزیع متنوع نمونه، امکان بررسی تحولات هویتی را در بین گروه‌های مختلف دانش‌آموزی فراهم آورده است.

تحلیل اولیه داده‌ها نشان داد که هویت ملی در میان دانش‌آموزان اردبیل در حال گذار و تحول است. این تحولات در قالب سه سناریوی اصلی تداوم، تعامل و تحول قابل شناسایی بودند که هر کدام ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاص خود را داشتند.

- فرآیند تبدیل داده‌های کیفی به سناریوهای آینده‌پژوهانه: فرایند تبدیل داده‌های کیفی به سناریوهای آینده‌پژوهانه در این پژوهش، در سه مرحله ساختاریافته انجام شد.
- در مرحله اول، داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته با ۳۰ دانش آموز، با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. از خلال کدگذاری این مصاحبه‌ها، مضامین پایه‌ای مانند «تعلق خاطر به نمادهای ملی»، «مصرف رسانه‌ای ترکیبی» و «گرایش به هویت جهانی» استخراج شد.
 - در مرحله دوم، این مضامین در یک تحلیل کل نگر، به دو عامل کلیدی تأثیرگذار بر تحول هویت ملی تقلیل یافتند: «قدرت و نقش نهادهای سنتی» و «میزان و عمق تعامل با فرهنگ جهانی». این دو عامل به عنوان محورهای عدم قطعیت اصلی شناسایی شدند.
 - در مرحله سوم و نهایی، با ترکیب حالات مختلف این دو عامل (قوی/ضعیف برای نهادهای سنتی و گسترده/محدود برای تعامل جهانی)، سه سناریوی محتمل «تداوم»، «تعامل» و «تحول» تدوین گردید. هر سناریو با شواهد عینی و نقل قول‌های مستقیم از شرکت‌کنندگان (مانند «پرچم برایم مقدس است» در سناریوی تداوم یا «خودم را شهروند جهان می‌دانم» در سناریوی تحول اعتباربخشی شد و در نهایت چارچوبی برای درک مسیرهای احتمالی آینده هویت ملی فراهم آمد.
- در ادامه، یافته‌ها با تفصیل بیشتری در قالب مضامین اصلی و فرعی ارائه خواهد شد تا تصویر روشنی از وضعیت هویت ملی در میان نسل جوان این منطقه و روندهای کلیدی آن به دست دهد. جدول زیر تحلیل مضامین مقوله‌های حاصل از مصاحبه با دانش‌آموزان است.

جدول شماره ۲: رویدادها یا روندهای کلیدی محتمل در آینده

مضامین اصلی	مضامین فرعی	تحلیل مفاهیم	معانی فرموله‌بندی شده	نقل قول مستقیم
گرایش به هویت ملی	تعلق خاطر به نمادهای ملی	نشان‌دهنده تداوم ارزش‌های ملی و نمادگرایی در نسل جوان، حتی در فضای جهانی شدن	پرچم ایران	"پرچم ایران برایم مقدس است و همیشه در اتاقم نصب است" (پسر، ۱۷ ساله)
		تمایل به حفظ آیین‌های ملی همراه با نقد و بازاندیشی درباره برخی جنبه‌های سنتی	عید نوروز	عید نوروز را دوست دارم، اما بعضی رسوم قدیمی شده" (پسر، ۱۵ ساله)

مضمین اصلی	مضمین فرعی	تحلیل مفاهیم	معانی فرموله‌بندی شده	نقل قول مستقیم
گرایش به هویت ملی	ارتباط با میراث فرهنگی	تأثیر مستقیم تجربه‌های عینی و ملموس در تقویت حس تعلق ملی و هویت تاریخی	بازدید مکان‌های تاریخی	"سفر به نقاط تاریخی ایران باعث شده بیشتر به هویتیم افتخار کنم" (دختر، ۱۶ ساله)
مصرف فرهنگی و رسانه‌ای	ترجیحات رسانه‌ای	حضور پُررنگ فضای مجازی در زندگی روزمره و شکل‌دهی به الگوهای مصرف فرهنگی	استفاده از شبکه‌های اجتماعی	"روزانه ۳ ساعت در اینستاگرام و ۲ ساعت در تلگرام هستم" (دختر، ۱۷ ساله)
	مصرف الگوهای مصرف	الگوی مصرف ترکیبی و چندفرهنگی، نشان‌دهنده تعامل آگاهانه با محصولات فرهنگی داخلی و خارجی	فیلم دیدن	"هم فیلم ایرانی می‌بینم، هم سریال خارجی" (پسر، ۱۶ ساله)
	تأثیرات رسانه‌ها	آگاهی نسبی از تأثیرپذیری از رسانه‌ها، اما نه لزوماً به شکل نقادانه	اینستاگرام	"بعضی چالش‌های اینستاگرامی روی رفتار ما اثر می‌گذارند" (دختر، ۱۵ ساله)
زبان و ارتباطات	الگوهای زبانی	تداوم کاربرد زبان محلی در عین تسلط بر زبان ملی، نشان‌دهنده هویت چندلایه	تعلق به زبان مادری در گفتار	"با دوستانم ترکی حرف می‌زنم، (پسر، ۱۶ ساله)
	الگوی نوشتاری	تمایز بین زبان گفتاری و نوشتاری و نقش هرکدام در بیان هویت	تعلق به هویت ملی در نوشتار	"اما فارسی را روان‌تر می‌نویسم" (پسر، ۱۶ ساله)
	کاربرد اصطلاحات خارجی	نفوذ زبان جهانی در گفتمان روزمره، به‌ویژه در میان نسل جوان	استفاده از نمادهای زبانی لاتین در گفتار	"بعضی کلمات انگلیسی جزو زبان روزمره‌مان شده" (دختر، ۱۷ ساله)
	چندزبانگی	چندزبانگی به‌عنوان یک سرمایه فرهنگی و راهبردی برای تعامل با جهان چندفرهنگی	یادگیری زبان‌های مختلف	"دارم ترکی، فارسی و انگلیسی را با هم یاد می‌گیرم" (پسر، ۱۵ ساله)
		تداوم ارتباط بین نسلی و حفظ زبان محلی به‌عنوان بخشی از هویت فرهنگی	حفظ زبان مادری	"در خانه با پدر بزرگ و مادر بزرگم ترکی حرف می‌زنم" (پسر، ۱۴ ساله)

مضمین اصلی	مضمین فرعی	تحلیل مفاهیم	معانی فرموله‌بندی شده	نقل قول مستقیم
شبکه‌های اجتماعی	الگوی استفاده	اولویت پلتفرم‌های بصری و تعاملی، نشان‌دهنده تغییر الگوی ارتباطی نسل جوان	استفاده از پلتفرم‌های مختلف بر اساس نیاز و ترجیح	"بیشتر وقتم را در اینستاگرام و تیک‌تاک می‌گذرانم" (دختر، ۱۶ ساله)
		تمایل به تجربه پلتفرم‌های نو ظهور و تنوع‌طلبی در استفاده از رسانه‌های اجتماعی	استفاده اکتشافی و آزمایشی از پلتفرم‌های جدید	"اخیراً شروع کردم به استفاده از اسنپ‌چت برای ارتباط با دوستانم" (پسر، ۱۵ ساله)
	محتوای تولیدی	تولید محتوای تلفیقی که نمادهای محلی و ملی را با عناصر جهانی ترکیب می‌کند	تولید محتوای تلفیقی (ترکیب نمادهای محلی با عناصر جهانی)	"عکس‌های طبیعت اردبیل را با موسیقی خارجی پست می‌کنم" (پسر، ۱۷ ساله)
		گرایش به تولید محتوای جمعی و تعاملی، نشان‌دهنده روحیه مشارکت‌جویی نسل جوان	تولید محتوای تعاملی و مشارکتی	"با دوستانم روی چالش‌های وایرال کار می‌کنیم" (دختر، ۱۶ ساله)
	تعاملات مجازی	گسترش دایره ارتباطات فراملی و شکل‌گیری شبکه‌های اجتماعی فرامرزی	گسترش دایره ارتباطات فراملی	"با دوستان خارج از کشورم در فضای مجازی ارتباط دارم" (دختر، ۱۸ ساله)
	نگرش به جهانی شدن	پذیرش فرهنگ جهانی	گزینشگری و انتخاب آگاهانه عناصر فرهنگی مختلف، نه پذیرش کورکورانه	گزینشگری و انتخاب آگاهانه عناصر فرهنگی مختلف
مقاومت فرهنگی		وجود نگرش محافظه‌کارانه و حس ضرورت صیانت از هویت فرهنگی در برابر تأثیرات خارجی	حس ضرورت صیانت از هویت فرهنگی	"معتقدم باید فرهنگ خودمان را حفظ کنیم" (دختر، ۱۶ ساله)
تلفیق فرهنگی		گرایش به تلفیق فرهنگی و شکل‌دهی به هویتی ترکیبی و منعطف	گرایش به تلفیق فرهنگی و شکل‌دهی به هویتی ترکیبی	"می‌شود چیزهای خوب از همه فرهنگ‌ها گرفت" (پسر، ۱۵ ساله)

تحلیل مضمون مصاحبه‌های انجام شده نشان داد که هویت ملی در میان نسل‌های Z و به‌ویژه نسل آلفا، پدیده‌ای ایستا نیست و در فرآیندی پویا و مستمر در حال بازتعریف و بازآفرینی است. بر اساس تحلیل کیفی داده‌های گردآوری شده از مشارکت‌کنندگان و با بهره‌گیری از روش سناریونویسی مبتنی بر تحلیل تأثیرات متقابل، سه الگوی هویتی متمایز قابل شناسایی است:

سناریوهای سه‌گانه: تداوم، تعامل و تحول

- سناریوی تداوم

این سناریو بیشتر در میان پاسخ‌های دانش‌آموزانی مشاهده شد که به نهادهای سنتی مانند خانواده و مدرسه وفاداری بالایی داشتند. این گروه بخش قابل توجهی از نمونه مورد مطالعه بودند (حدود ۴۰٪ پاسخ‌ها). این گروه بر اهمیت نمادهای ملی و مراسم رسمی تأکید داشتند. همان‌طور که یکی از دانش‌آموزان می‌گوید:

«پرچم ایران برایم مقدس است و همیشه در اتاقم نصب است» (پسر، ۱۷ ساله).

این سناریو نشان‌دهنده تداوم الگوهای سنتی هویت ملی در میان دانش‌آموزان اردبیل است. یافته‌های کیفی حاکی از آن است که این گروه عمدتاً تحت تأثیر قوی خانواده‌های سنتی و برنامه‌های آموزشی ملی‌گرایانه مدارس قرار دارند. در مصاحبه‌های انجام شده، این دانش‌آموزان به مشارکت فعال در مراسم ملی مدرسه و استفاده از زبان محلی در گفتارهای روزمره تأکید داشتند.

این یافته با نظریه اسمیت (۱۹۹۱) درباره نقش نمادهای ملی در بازتولید هویت هم‌خوانی دارد. با این حال، حتی در این گروه نیز تأثیر رسانه‌های جهانی کاملاً محسوس بود و بسیاری به مصرف گزینشی محتوای بین‌المللی اعتراف کردند. این موضوع نشان‌دهنده نفوذ تدریجی جهانی شدن در پایدارترین الگوهای هویتی است (کاستلز، ۲۰۱۱).

- سناریوی تعامل

این سناریو که مبتنی بر ۵۰٪ پاسخ‌ها است، جالب‌ترین و پویاترین الگوی هویتی را نمایش می‌دهد. دانش‌آموزان این گروه به طرز خلاقانه‌ای در حال ترکیب عناصر ملی و جهانی هستند. آن‌ها به استفاده از زبان‌های ترکیبی (مثل ترکیب فارسی و انگلیسی در گفتار) و مصرف رسانه‌های ترکیبی اشاره کردند.

«من هم موسیقی پاپ ایرانی گوش می‌دهم، هم گروه‌های خارجی را دنبال می‌کنم و بین این دو تناقضی نمی‌بینم».

این یافته مؤید دیدگاه تورن (۲۰۲۰) دربارهٔ سوژگی است؛ یعنی نسل جوان از طریق انتخاب و کنشگری فعال، هویت چندلایهٔ خود را بازسازی می‌کند. پژوهش‌های جهانی نیز تأیید می‌کنند که نسل آلفا در یادگیری و سبک زندگی، گرایش شدیدی به ترکیب منابع مختلف دارد و بیش از ۷۷٪ آنان ترجیح می‌دهند آموزششان با فناوری همراه باشد (بیگ ولیچ، ۲۰۲۲). بنابراین، می‌توان گفت تعامل فرهنگی این نسل نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه یک فرصت برای بازتعریف هویت ملی در بستر جهانی است.

- سناریوی تحول

این سناریو بر اساس ۱۰٪ پاسخ‌ها دانش‌آموزان طراحی شده است، اما اهمیت آن در روندهای آینده چشم‌گیر است. این گروه از دانش‌آموزان آشکارا از نمادهای ملی فاصله گرفته و خود را بیشتر «شهروند جهانی» معرفی کردند. برای دانش‌آموزی که ارتباطش با نهادهای سنتی سُست شده و بیشترین وقت خود را در فضای مجازی بین‌المللی می‌گذراند، متصور شدیم. نقل قول زیر شاهد مستقیم این سناریو است:

«خودم را بیشتر شهروند جهان می‌دانم».

اگرچه این گروه تنها ۱۰٪ از نمونه را تشکیل می‌دهند، اما از جهت نشان دادن روندهای آینده حائز اهمیت هستند. دانش‌آموزان این گروه به طور آشکاری از الگوهای سنتی هویت ملی فاصله گرفته و به هویت‌های جهانی گرایش نشان می‌دهند. برای مثال، یک دانش‌آموز (پسر، ۱۶ ساله) می‌گوید:

«من بیشتر وقت خود را در پلتفرم‌های بین‌المللی می‌گذرانم و احساس می‌کنم به جامعه جهانی تعلق دارم».

این یافته را می‌توان در پرتو ویژگی‌های نسل آلفا فهمید که از همان کودکی در بستر جهانی و دیجیتال رشد یافته‌اند (د تایمز، ۲۰۲۴). تحلیل‌های جدید نیز نشان می‌دهد که هویت این نسل به شدت متأثر از زبان دیجیتال خاص، میم‌ها و تعاملات آنلاین است؛ به طوری که حتی سیستم‌های ایمنی هوش مصنوعی نیز در درک این زبان با مشکل مواجه‌اند (متا و جین چیجلیا، ۲۰۲۵). چنین وضعیتی نشان می‌دهد که گرایش به هویت جهانی و دیجیتال، یکی از مسیرهای تحول‌یابنده هویت ملی است.

جدول شماره ۳: ویژگی‌های سناریوهای تحول هویت ملی بر اساس یافته‌های کیفی

سناریوی تحول	سناریوی تعامل	سناریوی تداوم	مؤلفه‌های تحلیل
سناریوی نوپس چشم‌انداز محور	تحلیل تأثیر متقابل عوامل	تحلیل روندهای تاریخی	پایه نظری
گسست از الگوهای سنتی	تلفیق عناصر ملی و جهانی	حفظ نمادهای سنتی	ویژگی‌های محوری
هویت‌یابی جهانی	نوآوری‌های زبانی	تأکید بر ارزش‌های ملی	
مصرف رسانه‌های خارجی	مصرف رسانه‌های ترکیب	مصرف رسانه‌های داخلی	
پلتفرم‌های جهانی	شبکه‌های اجتماعی	خانواده‌های سنتی	عوامل تقویت‌کننده
الگوهای بین‌المللی	دوستان چندفرهنگی	برنامه‌های درسی ملی‌گرا	
مهاجرت تحصیلی	محتوای دیجیتال ترکیبی	مراسم مدرسه‌ای	
بی‌تفاوتی به نمادهای ملی	تلفیق خلاقانه عناصر فرهنگی	پایبندی به ارزش‌های خانوادگی	نمونه‌های عینی
تقلید از سبک زندگی جهانی	مصرف ترکیبی رسانه‌ها	اولویت رسانه‌های داخلی	
عضویت در جامعه‌های مجازی بین‌المللی	تلفیق پوشش سنتی و مدرن و هویت‌یابی انعطاف‌پذیر	مشارکت فعال در مناسبت‌های ملی	

در ادامه به روایت سناریوهای سه‌گانه تحول هویت ملی بر اساس یافته‌ها پرداخته می‌شود. امیرحسین، دانش‌آموز ۱۶ ساله اردبیلی، پس از مدرسه مستقیم به مغازه پدرش در بازار سنتی اردبیل می‌رود. درحالی‌که به صحبت‌های پدرش با مشتریان گوش می‌دهد، با حرکات ماهرانه چای دم می‌کند. او به زبان ترکی محلی مسلط است و در جمع‌های فامیلی، اشعار فولکلور آذری را از بر می‌خواند. هر پنج‌شنبه‌ها به زیارت قبور می‌رود و این بازدیدها برایش تنها یک تکلیف مذهبی نیست، بلکه بلکه فرصتی است که در آن هم تاریخ هم هویت خانوادگی‌اش را می‌شناسد. باین حال، گاهی وقتی با دوستانش در کافی‌شاپ محلی نشسته، احساس می‌کند بین دنیای سنتی خانواده و دنیای مدرن دوستانش گیر کرده است. یکی از دانش‌آموزان دختر (۱۷ ساله) بیان می‌کند:

«ما در خانواده همیشه مناسبت‌های ملی را جشن می‌گیریم و پدرم معتقد است این کار باعث حفظ هویت ما می‌شود».

با این حال، نکته جالب توجه آن است که حتی در این گروه نیز تأثیرات محدود جهانی شدن دیده می‌شود؛ به طوری که برخی از آن‌ها به مصرف‌گزینشی محتوای خارجی اعتراض کردند. این امر نشان می‌دهد که حتی پایدارترین الگوهای هویتی نیز در معرض تغییرات تدریجی قرار دارند.

- روایت داستانی سناریوی تعامل

سارا، یک دانش‌آموز ۱۷ ساله، در اینستاگرامش ویدیویی از یک رقص محلی آذری را با موسیقی الکترونیک یک دی‌جی سوئدی ادغام کرده است. در پروفایلش، پرچم کوچک ایران کنار ایموجی کره زمین نشسته است. هویت برای او مانند یک پالت رنگ است که از منابع مختلف، ترکیبی منحصر به فرد می‌سازد. یک دانش‌آموز پسر (۱۶ ساله) می‌گوید:

«من هم موسیقی پاپ ایرانی گوش می‌دهم، هم گروه‌های خارجی را دنبال می‌کنم و بین این دو تناقضی نمی‌بینم».

دانش‌آموزی دیگری می‌گوید:

«هم فیلم ایرانی می‌بینم، هم خارجی و عکس طبیعت اردبیل را با موسیقی خارجی پست می‌کنم».

تحلیل محتوای شبکه‌های اجتماعی این گروه نشان‌دهنده تولید محتوای خلاقانه‌ای است که در آن نمادهای ملی با عناصر جهانی ترکیب شده‌اند. این گروه به عنوان پل ارتباطی بین سنت و مدرنیته، می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند و در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی مورد توجه ویژه قرار گیرند.

- روایت داستانی سناریوی تحول

پارسا، دانش‌آموز ۱۸ ساله‌ای در اردبیل، پرچم ایران در اتاقش کنار پوسته‌های بازی‌های کامپیوتری و ستاره‌های جهانی فوتبال است، اما گویی جایگاه اصلی‌اش را از دست داده است. او اخبار ایران را بیشتر از طریق کانال‌های فارسی زبان خارج‌ازکشور پیگیری می‌کند و گاهی در مقایسه با آنچه از زندگی هم‌سن‌وسالانش در دیگر کشورها می‌بیند، احساس کمبود می‌کند. برای پارسا، ملیت هنوز مهم است، اما جهانی بودن جذابیت بیشتری پیدا کرده است. او در عین حفظ پیوندهای عاطفی با خانواده و شهرش، خود را بیشتر عضوی از نسل جهانی می‌داند تا فقط یک ایرانی. او ساعت‌ها وقت خود را در فضای مجازی می‌گذراند. او در گروه‌های بین‌المللی طرفداران بازی‌های ویدیویی یا هواداران خواننده‌های خارجی

عضو است و با نوجوانانی از کشورهای دیگر چت می‌کند. اگرچه هنوز به فرهنگ و خانواده خود احترام می‌گذارد، اما کم‌کم نشانه‌های هویتی جدیدی در او شکل گرفته است. به قول خودش:

«من بیشتر وقت خود را در پلتفرم‌های بین‌المللی می‌گذرانم و احساس می‌کنم به جامعه جهانی تعلق دارم.»

این گروه عمدتاً از رسانه‌های خارجی استفاده می‌کنند و نسبت به نمادهای ملی نسبتاً بی‌توجه‌اند. این گرایش در میان دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی و مناطق مرکزی شهر بیشتر دیده می‌شود. این سناریو، نیاز به بازنگری در سیاست‌های فرهنگی و آموزشی را نشان می‌دهد. با توجه به داده‌های بالا، عوامل کلیدی مؤثر بر آینده هویت ملی دانش‌آموزان را می‌توان چنین خلاصه کرد: الف) نظام ارزش‌های ملی و سنتی، ب) رسانه‌ها و الگوهای مصرف فرهنگی، ج) شبکه‌های اجتماعی و دوستی‌های چندفرهنگی، سیاست‌ها و برنامه‌های آموزشی، د) مهاجرت و ارتباطات بین‌المللی.

جدول شماره ۴: تحلیل ویژگی‌های اصلی سناریوها و میزان رواج آن در میان مشارکت‌کنندگان در تحقیق

سناریو	ویژگی‌های اصلی	نمونه نقل قول	درصد نمونه
تداوم	تعلق خاطر به نمادهای ملی	- "پرچم ایران برایم مقدس است"	۴۰٪
	پایبندی به میراث فرهنگی	- "سفر به نقاط تاریخی ایران باعث افتخار است"	
	مقاومت در برابر تغییرات	- "باید فرهنگ خودمان را حفظ کنیم"	
تعامل	تلفیق عناصر ملی و جهانی	- "هم فیلم ایرانی می‌بینم، هم خارجی"	۵۰٪
	مصرف رسانه‌ای ترکیبی	- "عکس‌های طبیعت با موسیقی خارجی"	
	چندزبانگی	- "ترکی، فارسی و انگلیسی یاد می‌گیرم"	
تحول	گرایش به هویت جهانی	- "بعضی جنبه‌های فرهنگ غربی را می‌پسندم"	۱۰٪
	فاصله‌گیری از نمادهای سنتی	- استفاده انحصاری از پلتفرم‌های جهانی	
	اولویت فرهنگ جهانی	- ارتباطات فراملی	

تحلیل ماتریس تعاملات

این سناریوها بر اساس دو عامل کلیدی شکل گرفتند: قدرت نهادهای سنتی و میزان تعامل با فرهنگ جهانی. برای افزایش اعتبار تحلیلی، تعاملات بین سناریوها از طریق مشاهده میدانی و گزارش‌های معلمان استخراج شد که نشان داد دانش‌آموزان تعاملی نقش پل ارتباطی بین گروه‌های مختلف را ایفا می‌کنند. به منظور کاربردی کردن یافته‌ها، هر سناریو با شاخص‌های هشداردهنده و استراتژی‌های مواجهه ویژه همراه شد. برای نمونه، در سناریوی تحول، شاخص‌هایی مانند افزایش مهاجرت تحصیلی و استراتژی‌هایی مانند بازتعریف جذابیت‌های ملی در قالب جهانی ارائه گردید.

روش استخراج تعاملات بین سناریوها

استخراج تعاملات بین سناریوهای سه‌گانه با استفاده از روش مثلث‌سازی و از طریق گردآوری داده‌ها از سه منبع مستقل انجام شد. این فرآیند مبتنی بر مشاهدات میدانی نظام‌مند از تعاملات روزمره دانش‌آموزان در محیط مدرسه، گزارش‌های عمیق معلمان از دیالوگ‌ها و بحث‌های کلاسی و تحلیل محتوای شبکه‌های اجتماعی دانش‌آموزان بود (البته همه این‌ها تا جایی که امکان داشت انجام شد، چون هم معلمان و هم خود دانش‌آموزان نسبت به این قضیه گارد می‌گرفتند). برای مثال، در مشاهدات میدانی ثبت شد که دانش‌آموزان متعلق به سناریوی تعامل اغلب به عنوان سوپاپ اطمینان و مفسر فرهنگی بین دو سناریوی دیگر عمل می‌کنند؛ به این شکل که عناصر فرهنگی جهانی را برای گروه تداوم قابل هضم می‌سازند و هم‌زمان، ارزش‌های ملی را برای گروه تحول بازتعریف می‌کنند. این مشاهده عینی، مبنای ترسیم محور تأثیرپذیری محدود در ماتریس تعاملات شد. همچنین، تحلیل گفت‌وگوهای کلاسی نشان داد هنگامی که دانش‌آموزان تداوم و تحول مستقیماً با هم گفت‌وگو می‌کنند، معمولاً به گفت‌وگوی نافرجام و تقابل دوقطبی می‌رسند، درحالی‌که حضور دانش‌آموزان تعامل به عنوان میانجی، این تقابل را به دیالوگ سازنده تبدیل می‌کند. این یافته‌ها، با رویکرد تحلیل رابطه‌ای مورد پردازش قرار گرفت و در نهایت الگوی تعاملات حاضرشده در جدول (۴) را تشکیل داد.

ماتریس تأثیرات متقابل

یافته‌ها نشان داد که بیشترین تعامل مثبت بین سناریوی تعامل با دو سناریوی دیگر وجود دارد. به عنوان مثال، برخی دانش‌آموزان سناریوی تداوم تحت تأثیر هم‌کلاسی‌های خود در

سناریوی تعامل، به مصرف محدود محتوای جهانی روی آورده بودند. در مقابل، تعامل بین سناریوی تداوم و تحول عمدتاً همراه با تنش بود؛ به طوری که معلمان گزارش دادند این دو گروه کم‌ترین ارتباط را با هم دارند.

جدول شماره ۵: ماتریس تعامل سناریوها

تعاملات	تداوم	تعامل	تحول
تداوم	-	تأثیرپذیری محدود	تعارضات آشکار
تعامل	جذب عناصر ملی	-	پذیرش نوآوری‌ها
تحول	مقاومت	الهام‌پذیری انتخابی	-

عوامل پیشران در پیش‌بردن مؤلفه‌های سناریوهای سه‌گانه

مقایسه این سه سناریو نشان می‌دهد که هویت ملی در میان دانش‌آموزان اردبیل در حال گذار از حالت ایستا به پویا است. در حالی که سناریوی تداوم عمدتاً توسط نهادهای رسمی مانند خانواده و مدرسه تقویت می‌شود، سناریوی تعامل بیشتر متأثر از گروه همسالان و شبکه‌های اجتماعی است. سناریوی تحول نیز عمدتاً محصول جهانی شدن و دسترسی به فناوری‌های جدید ارتباطی است.

نکته حائز اهمیت آن است که این سناریوهای سه‌گانه لزوماً مجزا نیستند و بسیاری از دانش‌آموزان در موقعیت‌های مختلف، ویژگی‌های هر سه سناریو را از خود بروز می‌دهند. این انعطاف‌پذیری هویتی نشان‌دهنده ظرفیت بالای نسل جوان برای سازگاری با شرایط متغیر فرهنگی است.

محاسبه احتمال‌های جدید وقوع هر رویداد با توجه به این اثرات متقابل

محاسبه احتمال‌های وقوع هر کدام از سناریوها، با توجه به عوامل کلیدی مؤثر بر هویت ملی و عوامل پیشران (نهاد خانواده، مدرسه، همسالان، شبکه‌های اجتماعی و دسترسی به فن‌آوری‌های جدید ارتباطی از یک طرف و حجم مشارکت‌کنندگانی که بیشترین پاسخ‌ها را به مؤلفه‌های کدام سناریو ارائه کرده‌اند از سوی دیگر) تنظیم شده است. میزان پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان به عنوان عامل وزن‌دهی لحاظ گردید.

جدول شماره ۶: داده‌های پایه

سناریو	درصد پاسخگویان	وزن نسبی (به مقیاس ۰ تا ۱)
تداوم	٪۴۰	۰٫۴
تعامل	٪۵۰	۰٫۵
تحول	٪۱۰	۰٫۱

بنابراین سناریوی تعامل از نظر مقبولیت اجتماعی و ذهنی، غالب‌ترین آینده ممکن است.

تعیین احتمال وقوع سناریوی برتر (سناریوی تعامل)

بر اساس وزن‌هایی که هرکدام از سناریوها در جدول بالا دارند می‌توان وزن‌ها را به شدت تأثیر هر عامل در سناریوها مرتبط کرد.

جدول شماره ۷: محاسبه احتمال‌های جدید وقوع هر رویداد با توجه به اثرات متقابل

عامل	سناریوی تداوم متوسط	سناریوی تعامل قوی	سناریوی تحول ضعیف
(الف) ارزش‌های ملی	$۱٫۲ = ۰٫۴ \times ۳$	$۱٫۰ = ۰٫۵ \times ۲$	$۰٫۱ = ۰٫۱ \times ۱$
(ب) رسانه‌ها	$۰٫۸ = ۰٫۴ \times ۲$	$۱٫۵ = ۰٫۵ \times ۳$	$۰٫۳ = ۰٫۱ \times ۳$
(پ) شبکه‌های اجتماعی	$۰٫۴ = ۰٫۴ \times ۱$	$۱٫۵ = ۰٫۵ \times ۳$	$۰٫۳ = ۰٫۱ \times ۳$
(ت) آموزش	$۱٫۲ = ۰٫۴ \times ۳$	$۱٫۵ = ۰٫۵ \times ۳$	$۰٫۲ = ۰٫۱ \times ۲$
(ج) مهاجرت	$۰٫۴ = ۰٫۴ \times ۱$	$۱٫۰ = ۰٫۵ \times ۲$	$۰٫۳ = ۰٫۱ \times ۳$

نتایج جدول بالا نشان می‌دهد که سناریوی تعامل تقریباً در اکثر مؤلفه‌های کلیدی مؤثر بر هویت ملی وضعیت قوی دارد، به‌ویژه در رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی و آموزش و در دو مؤلفه دیگر هم تقریباً ضریب بالای ۱ دارد. اما سناریوی تحول وضعیت ضعیف دارد و در همه مؤلفه‌ها یا ۰٫۳٪ است یا پایین‌تر از آن است. پس می‌توان نتیجه گرفت احتمال وقوع سناریوی تعامل بیشترین وزن از دو سناریوی دیگر دارد و عوامل رسانه‌ای (ب) و آموزشی (ت) قوی‌ترین نقش را در شکل‌دهی آینده دارند و در مسیر حرکت از تداوم به تعامل، ارزش‌های ملی از متغیر مستقل به متغیر وابسته تبدیل می‌شوند.

اگرچه این پژوهش با محدودیت‌هایی مانند تمرکز بر یک شهر خاص روبه‌روست، اما زمینه را برای مطالعات مقایسه‌ای آینده و تدوین راهبردهای فرهنگی منعطف فراهم می‌کند. در نهایت، این مطالعه نشان داد که هویت ملی نه در حال زوال، بلکه در حال بازتعریف پویایی است که سیاست‌گذاری فرهنگی باید این تحول را به رسمیت شناخته و از ظرفیت‌های نوین هویت‌سازی در عصر جهانی شدن بهره‌برد.

نتایج این پژوهش نشان داد تحولات هویتی در میان دانش‌آموزان اردبیل از الگوی پیچیده و چندبُعدی پیروی می‌کند که نمی‌توان آن را به سادگی در قالب‌های سنتی تحلیل کرد. آنچه در این مطالعه به وضوح مشاهده شد، ظهور اشکال جدیدی از تعلق و هویت‌یابی است که در عین حفظ برخی عناصر سنتی، پذیرای مؤلفه‌های جهانی نیز هست. این یافته‌ها مؤید آن است که نسل جوان در حال خلق راهکارهای خلاقانه‌ای برای مواجهه با تنش‌های هویتی عصر حاضر است، راهکارهایی که گاه از دید نسل‌های پیشین پنهان می‌ماند.

با توجه به نقش کلیدی دو عامل «رسانه و آموزش»، درک این سناریوها به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا برنامه‌های فرهنگی و آموزشی خود را به گونه‌ای طراحی کنند که هم از فرصت‌های جهانی شدن بهره‌برند و هم از تهدیدهای آن جلوگیری کنند. به عنوان مثال، توجه ویژه به گروه‌های تعاملی که بیشترین جمعیت را تشکیل می‌دهند، می‌تواند الگویی برای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی فراهم آورد. همچنین، طراحی برنامه‌های آموزشی که بتواند به شیوه‌های خلاقانه عناصر ملی و جهانی را تلفیق کند، می‌تواند در تقویت هویت ملی در عصر جهانی شدن مؤثر باشد.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با رویکرد آینده‌پژوهی و استفاده از روش سناریونویسی مبتنی بر تحلیل اثرات متقابل، به بررسی تحولات هویت ملی در میان دانش‌آموزان شهر اردبیل پرداخت. یافته‌ها نشان داد که هویت ملی در میان نسل‌های جوان، به ویژه نسل‌های Z و آلفا، در حال گذار از الگوهای سنتی به سوی اشکال پویاتر و چندلایه است. سه سناریوی مطرح شده در این پژوهش (تداوم، تعامل و تحول)، تصویری جامع از روندهای احتمالی آینده هویت ملی ارائه می‌دهند.

سناریوی تداوم نشان‌دهنده تداوم الگوهای سنتی هویت ملی است که عمدتاً توسط نهاد‌های خانواده و مدرسه تقویت می‌شود. حدود ۴۰٪ از پاسخ‌های دانش‌آموزان مورد مطالعه در این گروه قرار گرفتند که به نمادهای ملی پایبند هستند و مراسم سنتی را گرامی می‌دارند.

با این حال، حتی در این گروه نیز تأثیرپذیری محدودی از رسانه‌های جهانی مشاهده شد که نشان‌دهنده نفوذ تدریجی جهانی شدن حتی در میان گروه‌های سنتی است.

سناریوی تعامل که ۵۰٪ از نمونه را شامل می‌شد، جالب‌ترین الگوی هویتی را نمایش می‌دهد. دانش‌آموزان این گروه به صورت خلاقانه عناصر ملی و جهانی را ترکیب می‌کنند و هویت‌های چندلایه‌ای را شکل می‌دهند. مصاحبه‌ها و تحلیل محتوای شبکه‌های اجتماعی نشان داد که این گروه از زبان‌های ترکیبی، موسیقی چندفرهنگی و سبک‌های پوشش تلفیقی استفاده می‌کنند. این یافته‌ها مؤید آن است که نسل جوان در حال خلق راهکارهای جدیدی برای سازگاری با تنش‌های هویتی عصر حاضر است.

سناریوی سوم، سناریوی تحول بود و اگرچه تنها ۱۰٪ از نمونه در این گروه قرار گرفتند، اما این نشان‌دهنده روندی روبه‌رشد است که در آن دانش‌آموزان به‌طور آشکار از هویت ملی فاصله گرفته و به هویت‌های جهانی گرایش پیدا کرده‌اند. این گروه عمدتاً از پلتفرم‌های بین‌المللی استفاده می‌کنند و خود را بیشتر شهروند جهان می‌دانند تا ایران. این یافته‌ها هشداردهنده هستند و نیاز به بازنگری در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و آموزشی را نشان می‌دهند. یافته‌های پژوهش نشان داد که احتمال وقوع و رخ‌دادن سناریوی تعامل نسبت به دو سناریوی دیگر در آینده در زمینه هویت ملی دانش‌آموزان محتمل‌تر است. و سناریوی برتر در این زمینه، همین سناریو است.

یافته‌های این پژوهش با نظریه‌های هویت اجتماعی و جهانی شدن همسو است. از یک سو، نظریه هویت اجتماعی تأکید می‌کند که افراد هویت خود را از طریق عضویت در گروه‌های اجتماعی تعریف می‌کنند. از سوی دیگر، جهانی شدن مرزهای هویتی را کم‌رنگ کرده و امکان شکل‌گیری هویت‌های چندلایه را فراهم آورده است. ترکیب این دو دیدگاه نشان می‌دهد که نسل جوان در حال بازتعریف هویت خود در بستر تعاملات پیچیده محلی، ملی و جهانی است.

پیامدهای اجتماعی این تحولات نیز قابل تأمل است. از یک طرف، تقویت هویت‌های چندلایه می‌تواند به انسجام اجتماعی کمک کند، چراکه جوانان را قادر می‌سازد تا در عین حفظ تعلق به فرهنگ ملی، پذیرای تنوع فرهنگی باشند. از طرف دیگر، گرایش به هویت‌های جهانی ممکن است به کم‌رنگ شدن حس تعلق ملی و تضعیف انسجام اجتماعی منجر شود. بنابراین، سیاست‌گذاران فرهنگی باید به دنبال راهکارهایی باشند که تعادل بین این دو گرایش را حفظ کند.

در تحلیل نهایی می‌توان گفت که هویت ملی در میان دانش‌آموزان اردبیل، نه در حال زوال، بلکه در حال بازتعریف و بازآفرینی است. آنچه این پژوهش به خوبی نشان داد، ظرفیت بالای نسل جوان برای ایجاد تعادل پویا بین تعلقات محلی و جهانی است. دانش‌آموزان شرکت‌کننده در این پژوهش به وضوح نشان دادند که می‌توانند در موقعیت‌های مختلف از الگوهای هویتی متفاوتی استفاده کنند، بی‌آن‌که دچار بحران هویت شوند. این انعطاف‌پذیری هویتی، به‌ویژه در گروه تعامل که بیشترین جمعیت نمونه را تشکیل می‌داد، به خوبی مشهود بود.

با این حال، نباید از چالش‌های پیش‌رو غافل بود. به صورت ویژه سناریوی تحول‌دارای فرصت‌ها و چالش‌های خاصی است. از جنبه فرصت‌ها، این گروه می‌تواند به عنوان پل ارتباطی با جامعه جهانی عمل کند و استعدادهای درخشان را به سوی کشور جذب نمایند. اما تهدیدهای این سناریو به مراتب نگران‌کننده‌تر هستند؛ پدیده فرار مغزها، گسست از سرمایه فرهنگی ملی و ایجاد شکاف عمیق در پیکره جامعه، از جمله ریسک‌های محتمل این مسیر هستند. این تحلیل نشان می‌دهد اگرچه سناریوی تحول می‌تواند فرصت‌های ارزشمندی برای تعامل با جهان فراهم آورد، اما بدون مدیریت آگاهانه و تدوین راهبردهای مناسب، می‌تواند به عاملی برای تضعیف انسجام ملی تبدیل شود.

یافته‌ها نشان داد دو عامل رسانه و آموزش به صورت خاص در سناریوی تعامل به عنوان سناریوی برتر نقش کلیدی در تقویت هویت ملی در آینده دارند. بنابراین در غیاب برنامه‌ریزی آموزشی-فرهنگی هوشمند، احتمال تقویت گرایش‌های تحولی که با گسست کامل از هویت ملی همراه است، وجود دارد. این امر به‌ویژه در میان دانش‌آموزان مناطق مرکزی شهر و مدارس غیرانتفاعی که دسترسی بیشتری به منابع جهانی دارند، محسوس بود. در این زمینه، نظام آموزشی می‌تواند با بازنگری در برنامه‌های درسی و روش‌های آموزشی، نقش مهمی در هدایت این تحولات ایفا کند.

پیشنهادها و توصیه‌های سیاستی (استراتژی‌های مواجهه)

پیشنهادها و توصیه‌های سیاستی در قالب استراتژی‌های مواجهه با سناریوهای آینده هویت ملی در میان نسل‌های Z و آلفا در شهر اردبیل ارائه می‌گردد.

سناریوی تداوم: این سناریو با ویژگی‌های پایداری الگوهای سنتی هویت ملی، نفوذ نهادهای رسمی مانند خانواده و مدرسه و تأکید بر نمادها و آیین‌های ملی، دارای چالش‌های خاصی است، از جمله: (۱) کاهش تدریجی نفوذ نهادهای رسمی در نسل‌های جدید، (۲) تأثیر

خزنده جهانی شدن و رسانه‌های دیجیتال بر ارزش‌های بومی و ۳) شکاف بین نسل‌ها در درک نمادها و ارزش‌های ملی.

بر این مبنا مهم‌ترین استراتژی‌های مواجهه عبارت‌اند از: ۱) تقویت پیوند میان خانواده و نظام آموزشی؛ طراحی برنامه‌های تربیتی مشترک خانواده-مدرسه برای انتقال معنادار ارزش‌های ملی؛ ۲) بازنگری در آموزش رسمی هویت ملی؛ استفاده از روش‌های مشارکتی (داستان، تجربه‌محوری، رسانه آموزشی) به جای آموزش خطابه‌ای؛ ۳) تولید محتوای دیجیتال بومی؛ حمایت از پلتفرم‌ها و تولیدکنندگان محتوای محلی در حوزه فرهنگ و تاریخ اردبیل برای جذب نسل Z؛ ۴) تقویت گفت‌وگوهای بین‌نسلی؛ ایجاد فضاهای عمومی (مدرسه، مسجد، فرهنگ‌سرا) برای گفت‌وگوی آزاد جوانان و والدین درباره مفهوم ایرانیت؛ ۵) پایش منظم نگرش‌های هویتی در مدارس؛ تدوین شاخص‌های سنجش تغییرات هویت ملی برای برنامه‌ریزی مستمر.

سناریوی تعامل: مهم‌ترین ویژگی‌های این سناریو عبارت‌اند از: ترکیب خلاقانه مؤلفه‌های ملی و جهانی؛ چندگانگی زبانی، فرهنگی و رسانه‌ای؛ شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی و انعطاف‌پذیر. مهم‌ترین چالش‌های این سناریو عبارت‌اند از: الف) خطر ازهم‌گسیختگی یا نسبی‌گرایی در ارزش‌های ملی؛ ب) تضاد احتمالی میان ارزش‌های بومی و جهانی در سطوح سیاسی و فرهنگی؛ ج) ضعف نهادهای فرهنگی در درک منطق زیست دیجیتال نسل‌های جدید.

بر اساس این چالش‌ها، مهم‌ترین استراتژی‌های مواجهه در این سناریو عبارت‌اند از: ۱) پذیرش تنوع به عنوان سرمایه فرهنگی؛ سیاست‌گذاری فرهنگی بر مبنای «چندصدایی» و نه یکسان‌سازی؛ ۲) طراحی برنامه‌های آموزشی برای هویت چندلایه؛ ترکیب ارزش‌های بومی با مهارت‌های جهانی (تفکر انتقادی، سواد دیجیتال، شهروندی جهانی)؛ ۳) توسعه فضاهای گفت‌وگوی میان فرهنگی؛ ایجاد کارگاه‌ها و پویش‌های فرهنگی در مدارس و دانشگاه‌ها درباره هویت دوگانه (ملی-جهانی)؛ ۴) حمایت از تولیدات رسانه‌ای دوجبهی؛ تشویق به ساخت محتوایی که در آن روایت ایرانی با زبان جهانی بازگو شود (مثلاً پویانمایی، پادکست، بازی دیجیتال)؛ ۵) تقویت مشارکت نسل جوان در سیاست‌گذاری فرهنگی؛ دعوت از نمایندگان نسل Z در شوراهای فرهنگی و رسانه‌ای محلی برای بازنمایی دیدگاه آنان.

سناریوی تحول: ویژگی‌های این سناریو عبارت‌اند از: کاهش وابستگی به نهادهای سنتی؛ گرایش به هویت جهانی و دیجیتال؛ گسترش هویت مجازی و چندفرهنگی. مهم‌ترین

چالش‌های این سناریو عبارت‌اند از: الف) گسست نسلی از نمادهای ملی و ارزش‌های تاریخی؛ ب) بحران تعلق اجتماعی و تضعیف سرمایه فرهنگی محلی؛ ج) وابستگی شدید به پلتفرم‌ها و الگوریتم‌های جهانی.

با توجه به چالش‌های این سناریو مهم‌ترین استراتژی مواجهه عبارت‌اند از: ۱) بازتعریف مفهوم هویت ملی در بستر جهانی: ارائه روایت جدید از «ایرانی بودن» به عنوان ترکیبی از ریشه‌های تاریخی و ارزش‌های جهانی مانند عدالت، تنوع و خلاقیت؛ ۲) سواد رسانه‌ای و تفکر انتقادی: آموزش مهارت‌های تشخیص گفتمان، بازنمایی و مصرف آگاهانه محتوا برای نسل‌های Z و آلفا؛ ۳) تولید محتوای ملی در قالب‌های نو: بهره‌گیری از فناوری‌های واقعیت افزوده، پلتفرم‌های بازی و هوش مصنوعی برای روایت جذاب از تاریخ و فرهنگ ایران؛ ۴) توانمندسازی نهادهای فرهنگی و آموزشی: تربیت معلمان و مشاورانی آشنا با فرهنگ دیجیتال و زبان نسل‌های جدید؛ ۵) پایش فرهنگی هوشمند: ایجاد سامانه‌های داده‌محور برای رصد تحولات هویتی در فضای مجازی و تحلیل روندهای جهانی شدن در مقیاس محلی (شهر اردبیل).

منابع

- بابایی فرد، اسدالله و روحی، مریم (۱۳۹۵). بررسی تأثیر سبک زندگی بر شکاف نسلی در بین جوانان شهر کاشان. فصلنامه مطالعات میان فرهنگی، ۱۱(۳۰)، ۶۱-۳۵.
- بک، اولریش (۱۳۹۷). جامعه خطر. ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهنگ‌نژاد. تهران: ثالث.
- تورن، آلن (۱۳۹۹). دموکراسی چیست؟ ترجمه سلمان صادقی‌زاده. تهران: ثالث.
- دوست محمدی، حسین و عباس‌زاده مرزبالی، محسن (۱۴۰۲). زمینه‌ها و پیامدهای مشارکت نسل Z در تنش‌های سیاسی-اجتماعی ایران (۱۴۰۱-۱۳۹۶). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۱)، ۶۳-۱۰۲.
- سبکتکین، قربانعلی و سدیدیپور سمانه سادات (۱۳۹۸). هویت ایرانی از دیدگاه صاحب‌نظران و مردم، دو فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال دهم، ۱۰(۱)، ۱۰۱-۱۲۳.
- شایسته، لطیف، اسماعیلی، رضا و محمدی اصغر (۱۳۹۹). بررسی تأثیر هویت قومی و هوش فرهنگی بر سبک هویت ملی جوانان، مجله سبک زندگی اسلامی، مرکز سلامت، ۴(۴)، ۲۱۶-۲۳۳.
- فولادیان، مجید، رضایی بحرآباد، حسن و سوهانیان حقیقی، محسن (۲۰۲۰). بررسی تحولات هویت جوانان ایرانی (۱۳۹۴-۱۳۵۳). فصلنامه مطالعات فرهنگ-ارتباطات ۲۱(۴۹)، ۱۴۷-۱۸۰.
- غنیمتی، حسن، احمدی، توران و خادامیان طلیعه (۱۴۰۱). جهانی شدن و هویت ملی ایرانی: فراتحلیلی از پژوهش‌های پیشین در ایران، دو فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ۱۳(۲)، ۲۱۱-۱۹.
- گوگردچیان، احمد، طیبی، سیدکمیل و گوگردچیان، مرضیه (۱۳۹۳). ارزیابی رشد اقتصاد جهانی در فرایند جهانی شدن مالی. فصلنامه مطالعات اقتصادی کاربردی در ایران، ۹، ۲۰۵-۲۲۱.

- گوهری فر، مصطفی، آذر، عادل و مشبکی، اصغر (۱۳۹۴). آینده پژوهی: ارائه تصویر آینده سازمان با استفاده از رویکرد برنامه ریزی سناریو (مورد مطالعه: مرکز آمار ایران). فصلنامه علوم و مدیریت ایران، ۱۰(۸)، ۳۶-۶۵.
- مشکینی، سهراب زاده، مهران، بابایی فرد و حاجیانی. (۲۰۲۳). آینده پژوهی بحران هویت جوانان در افق ایران ۱۴۱۰. آینده پژوهی انقلاب اسلامی ۴(۴)، ۵۹-۹۶.
- هراتی، محمد جواد و معینی پور، مسعود (۱۳۹۱). سناریونویسی و آینده حیات سیاسی انقلاب اسلامی ایران. فصلنامه سیاست، ۴۲(۳)، ۷۸-۵۹.
- Beck, U. (2017). Mobility and the cosmopolitan perspective. In Exploring networked urban mobilities (pp. 140–151). Routledge.
- Berkhout, F., & Hertin, J. (2002). Foresight futures scenarios: Developing and applying a participative strategic planning tool. *Greener Management International*, 37–53.
- Big Village (Cassandra). (2022). New research from Cassandra by Big Village dives into the values and identity of Gen Alpha. Big Village. Retrieved from <https://big-village.com/news/new-research-from-cassandra-by-big-village-dives-into-the-values-and-identity-of-gen-alpha>
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77–101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa>
- Brenner, P. S., Serpe, R. T., & Stryker, S. (2014). The causal ordering of prominence and salience in identity theory: An empirical examination. *Social Psychology Quarterly*, 77(3), 231–252.
- Burke, P. J., & Stets, J. E. (2009). Identity theory. Oxford University Press.
- Castells, M. (2011). The power of identity (Vol. 14). John Wiley & Sons.
- Chakraborty, A. (2010). Scenario planning for effective regional governance: Promises and limitations. *State and Local Government Review*, 42(2), 156–167.
- Cordova-Pozo, K., & Rouwette, E. A. J. A. (2023). Types of scenario planning and their effectiveness: A review of reviews. *Futures*, 149, 103153. <https://doi.org/10.1016/j.futures.2023.103153>
- Dean, M. (2019/2020). Scenario planning: A literature review. Bartlett School of Planning, University College London.
- Gen Alpha 2025: Identity, digital influence & purchasing power. (2025). Britopian. Retrieved from <https://www.britopian.com/wp-content/uploads/2025/03/Gen-Alpha-2025-Identity-Digital-Influence-Purchasing-Power.pdf>
- Giddens, A. (1991). Modernity and self-identity. Stanford University Press.
- Hall, S. (1990). Cultural identity and diaspora. In J. Rutherford (Ed.), *Identity: Community, culture, difference* (pp. 222–237). Lawrence & Wishart.

- Hall, S. (1995). New ethnicities. In B. Ashcroft, G. Griffiths, & H. Tiffin (Eds.), *The post-colonial studies reader* (pp. 223–227). Routledge.
- Hillmann, J., Duchek, S., Meyr, J., & Guenther, E. (2018). Educating future managers for developing resilient organizations: The role of scenario planning. *Journal of Management Education*.
- McCrindle, M., Fell, A., & Buckerfield, S. (2021). *Generation Alpha: Understanding our children and helping them thrive*. Headline.
- Mehta, M., & Giunchiglia, F. (2025). Understanding Gen Alpha digital language: Evaluation of LLM safety systems for content moderation. arXiv. <https://arxiv.org/abs/2505.10588>
- Parents. (2024, January 26). Why Generation Alpha is being compared to honey badgers. Parents. Retrieved from <https://www.parents.com/generation-alpha-honey-badger-meaning-8549244>
- Pieterse, J. N. (2019). *Globalization and culture: Global mélange* (4th ed.). Rowman & Littlefield.
- Serpe, R. T., Yarrison, F., Stets, J. E., & Stryker, S. (2019). Multiple identities and self-esteem. In J. E. Stets & R. T. Serpe (Eds.), *Identities in everyday life* (pp. 53–71). Oxford University Press.
- Smith, A. D. (1991). *National identity*. University of Nevada Press.
- The Times. (2024, September 21). Look out Gen Z, Generation Alpha is coming for you. The Times. Retrieved from <https://www.thetimes.co.uk/article/gen-alpha-who-year-range-characteristics-7s5nk5rpw>
- Touraine, A. (2020). *What is democracy?* (S. Sadeghizadeh, Trans.). Nashr-e Sales. (Original work published in French).
- Twenge, J. M. (2017). *iGen: Why today’s super-connected kids are growing up less rebellious, more tolerant, less happy—and completely unprepared for adulthood*. Atria Books.
- Yetis, U., Jakobsen, J. B., Dilek, F. B., Kiyık, E., Mugoša, S., Novović, J., & Kerešćecioğlu, M. (2015). Solid waste management scenarios for Cetinje in Montenegro. *Waste Management & Research*, 33(5), 477–485.

References in Persian

- Došt Mohammadi, H., & Abbaszadeh Marzbali, M. (2023). Contexts and consequences of Generation Z’s participation in Iran’s socio-political tensions (2017–2022). *Political Science Research Quarterly*, 19(1), 63–102. (in Persian)
- Fouladiyan, M., Rezaei Bahrabad, S., & Haghighi, S. (2020). Investigating the evolution of Iranian youth identity (1974–2015). *Journal of Culture-Communication Studies*, 21(49), 147–180. (in Persian)

- Gogerdchian, A., Tayebi, K., & Gogerdchian, E. (2014). Evaluating global economic growth in the process of financial globalization. *Iranian Journal of Applied Economic Studies*, 3(9), 205–221. (in Persian)
- Goharifar, M., Azar, A., & Mashbaki, A. (2015). Futures studies: Presenting an organizational future vision using the scenario planning approach (Case study: Iran Statistics Center). *Iranian Journal of Management Sciences*, 10(8). (in Persian)
- Harati, M. J., & Moeinipour, M. (2012). Scenario writing and the future of the Islamic Revolution of Iran's political life. *Politics Quarterly*, 42(3), 59–78. (in Persian)
- Jahanshahi, O., Ghanbar, M., & Rouhani, A. (2019). Identification of key factors and drivers of the future of the film industry in Iran. *Society, Culture, Media*. Retrieved from https://www.jscm.ir/article_102682_0f97857a24ef-0f860078a2420669091e.pdf (in Persian)
- Moshkini, S. Z., Mehran, B. F., & Hajian. (2023). Futures studies of youth identity crisis in Iran's 1410 horizon. *Islamic Revolution Futures Research*, 4(4), 59–96. (in Persian)
- Shaiسته, L., Esmaeili, R., & Mohammadi Asghar. (2020). The effect of ethnic identity and cultural intelligence on national identity styles among youth. *Islamic Lifestyle Journal*, 4(4), 216–233. (in Persian)

Comparative-Quantitative Analysis of the Relationship between Social Capital and Economic Instability with Suicide Rates (Intra-Country Study, 2011-2012)

Afshar Kabiri (Corresponding Author) 

Associate Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Urmia, Urmia University (a.kabiri@urmia.ac.ir)

Morteza Mahmoodzadeh 

M.A. in Social Research, Urmia, Farhangian University (mmahmoodzadeh902@gmail.com)

Abstract

Suicide, due to its prevalence across societies both traditional and modern has attracted considerable attention from researchers across multiple disciplines, including psychology and sociology. The primary aim of the present study is to examine and elucidate the interprovincial differences in suicide rates within Iran. This research adopts a macro-sociological perspective, critically reviewing existing literature and social order theories to analyze the phenomenon of suicide. Employing a comparative-quantitative approach, the study utilizes secondary data spanning 2011–2021, with provinces serving as the unit of analysis. Empirical findings indicate that the linear combination of the examined variables accounts for approximately 0.63 of the variance in provincial suicide rates. Among the predictors, changes in inflation rates ($\beta = 0.327$) and unemployment rates ($\beta = 0.220$) exerted the strongest positive and direct effects on suicide rates, whereas life satisfaction ($\beta = -0.146$) and future outlook ($\beta = -0.028$) exhibited negative associations. These results suggest that provinces with higher inflation and unemployment experienced elevated suicide rates, while higher levels of life satisfaction and positive future expectations were associated with lower rates of suicide. Accordingly, the findings imply that individuals with weak social support and diminished social cohesion are particularly vulnerable to rapid, disjointed, and severe economic changes, which may increase the likelihood of suicide.

Keywords: Comparative-quantitative analysis, Suicide, Social capital, Economic indicators, Iran.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 27/02/2026 Accepted: 04/05/2026 Pages 203–246



Extended Abstract

1. Introduction

Suicide as a social phenomenon, although rooted in individual action, is sociologically, especially in the Durkheimian tradition, a function of social realities (integration and regularity). In Iran, statistics from the Forensic Medicine Organization show that the number of successful suicides increased from 2,598 in 2011 to 5,085 in 2013, and the suicide rate increased from 3.5 to 6 per 100,000 people. Furthermore, the distribution of suicide frequency among provinces is not uniform: Ilam province with an average rate of 0.116 and Siستان and Baluchestan province with a rate of 0.018 are at the top and bottom of this spectrum. This intra-country heterogeneity shapes the main research question: What factors explain the difference in suicide rates among Iranian provinces? The present study answers this question with a macro-sociological approach, simultaneously emphasizing the two constructs of social disorganization (as weak social capital, social ties, and institutional support) and economic instability (as inflation, unemployment, and declining GDP).

The theoretical framework of the study is based on five axes: (1) Durkheim's suicide theory (1897), emphasizing two social trends of integration and regularity that cause selfish suicide (caused by weak cohesion) and anomic suicide (caused by disorder and economic crisis), respectively. Durkheim explicitly showed that financial crises and worsening economic conditions, such as the Vienna crisis of 1873, are accompanied by a sudden increase in suicide. (2) The theory of social disorganization (Wilson and Herrnstein), which emphasizes the weakening of institutions such as the family, school, and local communities and the reduction of the effectiveness of informal controls. (3) Stress theory (Agnew), which considers stressful events and lack of social support as the cause of negative emotions and ultimately deviant behaviors. (4) Social bond theory (Hirschi) which emphasizes the role of attachment, commitment, involvement and belief in preventing deviance. (5) The concept of economic disorganization, which refers to crisis, recession, decline in GDP, chronic inflation and structural unemployment. The combination of these theories provides an explanatory model according to which the weakness of social capital (social disorganization) on the one hand and economic instability on the other hand interactively create the basis for an increase in suicide. The main hypothesis of the research: "The suicide rate is a function of social disorganization and economic instability."

2. Methodology

The research is a comparative-quantitative within-country study with a cross-sectional design (10 years). The unit of analysis is the 31 provinces of Iran in the period 2011-2014 (except for some indicators that continued until 2013). The data collection method is secondary analysis of existing data from three main sources: Suicide: Statistics from the Iranian Forensic Medicine Organization (number of successful suicides and rate per 100,000 people). Social capital indicators (social disorganization): Data from the social capital survey including eight dimensions: perception of the institutional success of the system, perception of the desirability of society, assessment of the future, perception of the existence of justice and equality, public trust, lawlessness, social participation, and life satisfaction. Economic indicators (economic instability): Data from the Central Bank and the Statistical Center of Iran including GDP per capita, Gini coefficient, unemployment rate, inflation rate, and economic participation rate.

3. Findings

The suicide trend in the country has been on the rise during the years 2011-2023. The suicide rate has increased from 4.7 in 2011 to 8.8 in 2023 (an increase of about 87 percent). Suicide attempts have also increased from 112 to 195 per 100,000 people. The provinces of Ilam (0.116), Kermanshah (0.110), Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad and Lorestan (0.088) have the highest average suicide rates, and the provinces of Sistan and Baluchestan, South Khorasan, Yazd and Mazandaran have the lowest rates. The average social capital indicators in the country are low: the highest life satisfaction is in Bushehr and the lowest in Kurdistan. The multiple regression model (simultaneous entry of 14 independent variables) showed: the multiple correlation coefficient is $R=0.796$ and the coefficient of determination is $R^2=0.633$. In other words, the linear combination of variables explains about 63% of the variance in suicide rates across provinces (the adjusted coefficient of determination is 0.312, which indicates that about 31% of the variance is explained by taking into account the number of variables). Among the 14 variables, only four variables had a significant effect: Changes in inflation rate and unemployment rate are positive and direct; with increasing inflation and unemployment, the suicide rate increases, and the variables of life satisfaction and assessment of the future have a significant negative and inverse relationship with the suicide rate, meaning that with increasing life satisfaction and positive assessment of the future, the suicide rate decreases.

4. Conclusion

The research findings clearly support Durkheim's theoretical framework and post-Durkheimian theories. Increased inflation and unemployment (economic instability) as indicators of economic disorder and anomie are associated with increased suicide. This finding is consistent with the research of Hassel et al. (2014) in Greece, Amiri (2021) and Frasquiello et al. (2016). On the other hand, decreased life satisfaction and negative evaluation of the future (which are reflections of weak social capital and social disorganization) are associated with increased suicide. It is noteworthy that many dimensions of social capital (public trust, social participation, lawlessness, etc.) did not show a significant effect in the regression analysis, which is in line with the findings of Salehabadi (1400) and somewhat different from the findings of Bahador (1400). This may be due to differences in indexing, time period or level of analysis. Suicide in Iran, especially in the western and southwestern provinces, is a multi-causal social problem that is formed at the intersection of social disorganization (weak supports, low life satisfaction, pessimism about the future) and economic instability (inflation and chronic unemployment).

Therefore, any effective intervention in reducing suicide requires an integrated and context-based approach. Therefore, it is suggested that designing social policies based on strengthening social capital (local participatory programs, support groups) along with economic stabilization policies (inflation control and unemployment reduction) be put on the agenda as preventive strategies for suicide.

Keywords: Comparative-quantitative analysis, Suicide, Social capital, Economic indicators, Iran.

تحلیل تطبیقی رابطه سرمایه اجتماعی و بی ثباتی اقتصادی با نرخ خودکشی (مطالعه درون کشوری دهه ۱۳۹۰-۱۴۰۰)

افشار کبیری^۱ ID مرتضی محمودزاده^۲ ID

چکیده

مسئله خودکشی به دلیل شیوع آن در تمام جوامع اعم از سنتی و پیشرفته، توجه بسیاری از محققان رشته‌های گوناگون از جمله روانشناسی و جامعه‌شناسی را به خود جلب کرده است. هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی و تبیین تفاوت نرخ خودکشی در بین استان‌های کشور است. در این پژوهش ضمن مرور انتقادی منابع و تئوری‌های حوزه نظم اجتماعی، با رویکرد جامعه‌شناختی کلان به تبیین مسئله خودکشی پرداخته شده است. روش پژوهش، تطبیقی-کمی با استفاده از تحلیل ثانویه داده‌های موجود، در بازه زمانی ۱۴۰۰-۱۳۹۰ با واحد تحلیل استان اجرا شده است. یافته‌ها حاکی از آن بود که ترکیب خطی متغیرها قریب به دوسوم واریانس نرخ خودکشی را در بین استان‌های کشور تبیین کردند و تغییرات نرخ تورم، نرخ بیکاری، رضایت از زندگی و ارزیابی از آینده به ترتیب حائز بیشترین تأثیر بر نرخ خودکشی هستند. در ضمن، دو متغیر تغییرات نرخ تورم و نرخ بیکاری تأثیر مثبت و دو متغیر رضایت از زندگی و ارزیابی از آینده تأثیر منفی بر خودکشی داشته‌اند. بر اساس یافته‌ها، می‌توان گفت در استان‌هایی که با ضعف و کاهش حمایت‌ها و پیوند اجتماعی در سایه فروگاهی سرمایه اجتماعی، با بروز فشارهای اقتصادی، افرادی که احساس حمایت اجتماعی ضعیفی دارند، در برابر تغییرات سریع، ناهماهنگ و شدید اقتصادی آسیب‌پذیرتر بوده و احتمال اقدام به خودکشی افزایش می‌یابد.

کلیدواژگان: تحلیل تطبیقی-کمی، خودکشی، سرمایه اجتماعی، شاخص‌های اقتصادی، ایران.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران (نویسنده مسئول) / a.kabiri@urmia.ac.ir
 ۲. کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، ارومیه، ایران / mmahmoodzadeh902@gmail.com



۱. مقدمه و بیان مسئله

خودکشی از جمله مسائل اجتماعی است که همواره در جامعه ضریب تأثیر بالایی در جریحه‌دارکردن احساسات عمومی مردم دارد. در دنیای امروزه جامعه‌ای وجود ندارد که بتوان گفت هیچ‌گونه خودکشی در آن صورت نمی‌گیرد. این واقعیت نشان‌دهنده آن است که خودکشی یک پدیده عادی است و زمانی به یک مسئله اجتماعی و پدیده نابهنجار تبدیل می‌شود که از حد معمول و نرمال خود فراتر رود. بروز خودکشی طی سال‌های اخیر روند فزاینده‌ای به خود گرفته است که نه تنها موجب افزایش تنش و نگرانی در بین جوامع گردیده است بلکه کل جهان را تحت تأثیر خود قرار داده است (تورکی و همکاران، ۲۰۱۹).

خودکشی سومین عامل مرگ و میر نوجوانان و یکی از علل شایع مرگ در جهان و یکی از ده علت اصلی مرگ و میر در اغلب کشورهای جهان است و طبق اعلام سازمان بهداشت جهانی، مرگ ناشی از خودکشی حتی بیشتر از مرگ ناشی از مسائلی چون جنگ و قتل است. البته، علاوه بر میزان خودکشی‌های موفق، حدوداً ده تا بیست برابر نیز اقدام به خودکشی دیده می‌شود که می‌توان برآورد نمود که سالانه در دنیا تقریباً بین ۱۰ تا ۲۰ میلیون نفر اقدام به خودکشی می‌کنند (استیو، ۱۳۹۹؛ کوریموتو^۲ و همکاران، ۲۰۱۱). گسترش این پدیده و آسیب‌ها و پیامدهای آن موجب شده است تا سازمان بهداشت جهانی روز ۱۰ سپتامبر (۱۹ شهریور) را روز پیشگیری از خودکشی نام‌گذاری نماید (جانسون و همکاران، ۱۹۹۴).

نرخ خودکشی در جهان ۱۶ مورد به ازای هر یک صد هزار نفر جمعیت است، اما این رقم در ایران ۶ نفر در هر یک صد هزار نفر جمعیت در سال ۱۴۰۰ رسیده است که بر این اساس کشور ایران در رتبه ۱۵۵ جهان قرار دارد (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۱۶؛ سازمان پزشکی قانونی، ۱۴۰۲). البته در مقایسه با میانگین‌های جهانی، نرخ خودکشی در ایران نسبتاً پایین‌تر گزارش شده است که این امر را می‌توان در پیوند با ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران تحلیل کرد. جامعه ایران به طور سنتی از سطح بالاتری از پیوندهای خانوادگی، خویشاوندی و شبکه‌های حمایتی غیررسمی برخوردار بوده است؛ پیوندهایی که در چارچوب نظری دورکیم، به عنوان عامل تقویت‌کننده انسجام اجتماعی و کاهش رفتارهای خودویرانگر شناخته می‌شوند. خانواده گسترده، نظارت اجتماعی غیررسمی، هم‌زیستی بین نسلی و نقش حمایتی

1. Turecki

2. Steve

3. Kurimoto

خویشاوندان، در بسیاری از موارد به عنوان سازوکارهای بازدارنده در برابر انزوای اجتماعی و فروپاشی روانی عمل کرده‌اند. افزون‌براین، باورهای دینی و هنجارهای فرهنگی مسلط که خودکشی را امری ناپذیرفتنی و مذموم تلقی می‌کنند، از طریق درونی‌سازی هنجارها و اعمال کنترل اخلاقی، به تنظیم رفتار فردی و مهار گرایش به خودکشی کمک کرده‌اند. از منظر جامعه‌شناختی، این عوامل را می‌توان مصادیقی از «تنظیم هنجاری» و «ادغام اجتماعی» دانست که در مجموع، سطح خودکشی را در جامعه ایران نسبت به بسیاری از جوامع صنعتی شده پایین‌تر نگه داشته‌اند؛ هرچند شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که تضعیف تدریجی این سازوکارهای سنتی در سال‌های اخیر، می‌تواند زمینه‌ساز افزایش نرخ خودکشی در آینده باشد (طالبان، ۱۴۰۰: ۱۵۹). همچنان که اگر به تغییرات نرخ خودکشی درون‌کشوری در بازه زمانی ۱۰ ساله نگاهی داشته باشیم مسئله‌مندی موضوع بیشتر مشخص خواهد شد. در ایران، آمارهای خودکشی حاکی از روند صعودی خودکشی در دهه اخیر است، به طوری که تعداد خودکشی منجر به فوت در سال ۱۳۹۰ از تعداد ۲۵۹۸ مورد به تعداد ۵۰۸۵ مورد در سال ۱۴۰۰ رسیده است و نرخ خودکشی نیز از ۳٫۵ مورد در یک صد هزار نفر با افزایش حدود ۸۰ درصدی به ۶ مورد در یک صد هزار نفر رسیده است (سازمان پزشکی قانونی، ۱۴۰۲). علاوه بر این، مرور آمارهای کشوری میزان خودکشی در ده سال اخیر نشان داد که توزیع فراوانی خودکشی در بین استان‌ها یکنواخت نیست، فاصله میانگین استان‌ها از ۱۱٫۶ نفر در یک صد هزار نفر تا ۱٫۸ نفر در یک صد هزار نفر در نوسان است.

علاوه بر این آمارهای رسمی، پژوهش‌های عدیده‌ای در ایران در خصوص خودکشی‌های موفق و اقدام به خودکشی انجام شده است که نشان می‌دهند تعداد واقعی اقدام به خودکشی بسیار بیشتر از موارد منجر به فوت است و عوامل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متعددی در بروز آن نقش دارند (محمدی، ۱۳۹۷؛ حسینی و همکاران، ۱۳۹۸؛ احمدی و همکاران، ۱۴۰۰). این پژوهش‌ها تأکید دارند که بررسی هم‌زمان خودکشی موفق و اقدام به خودکشی برای درک کامل مسئله اجتماعی خودکشی ضروری است.

بر اساس این شواهد تجربی، مسئله‌مندی موضوع خودکشی به لحاظ تفاوت میزان خودکشی برحسب استان قابل طرح است. افزایش خودکشی در برخی از نواحی کشور استان‌های ایلام، کرمانشاه، لرستان، چهارمحال و بختیاری، همدان، کردستان، آذربایجان غربی، کهگیلویه و بویراحمد، اردبیل و فارس باعث شده است که محققان علوم اجتماعی درصد تبیین علل و عوامل مؤثر بر این پدیده برآیند.

تفاوت نرخ خودکشی در ادوار مختلف و روند افزایشی آن در دهه اخیر، از جمله دلایل دیگر مسئله مندی موضوع است. با توجه به مطالبی که ذکر شد توجه به علت یا علل خودکشی بسیار ضروری و حائز اهمیت است. با این اوصاف سؤال اصلی تحقیق این است که تفاوت نرخ خودکشی در بین استان‌ها با کدام عوامل قابل تبیین است؟

با وجود انجام پژوهش‌های متعددی در ایران در حوزه خودکشی و اقدام به خودکشی، اکثر مطالعات گذشته به صورت منطقه‌ای، توصیفی یا بریک متغیر خاص تمرکز داشته‌اند و کم‌تر به بررسی هم‌زمان رابطه عوامل اجتماعی و اقتصادی با خودکشی در سطح ملی پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با استفاده از تحلیل تطبیقی-کمی در بازه زمانی ۱۳۹۰-۱۴۰۰ و بررسی تمامی استان‌های کشور، به طور هم‌زمان بی‌سازمانی اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی را به عنوان عوامل مؤثر بر خودکشی مورد تحلیل قرار می‌دهد. به این ترتیب، مطالعه حاضر شکاف مطالعات پیشین را پر می‌کند و با ارائه شواهد کمی در سطح ملی، امکان درک دقیق‌تر از روندهای خودکشی و عوامل مرتبط با آن را فراهم می‌آورد.

۲. چارچوب نظری

خودکشی به مثابه پدیده‌ای پیچیده، چندبُعدی، کیفی، سیال و زمینه‌محور، دارای ابعاد گوناگون اجتماعی، زیستی، روانی، اقتصادی، فرهنگی و... است (قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۲؛ تورکی و همکاران، ۲۰۱۹؛ مولوی و همکاران ۲۰۰۷). مفهوم خودکشی به لحاظ مفهومی «خاتمه دادن عمدی به زندگی به میل خود و به دست خود» نخستین بار در ۱۷۳۷ میلادی توسط دفانتون استفاده شده است (ماکسین ژائی، ۲۰۲۲). در تبیین خودکشی، گروهی صاحب نظر به ساختارهای اجتماعی عنایت داشته (صالحی، ۱۴۰۳: ۱۶۸) و گروهی دیگر این پدیده را برگرفته از مسائل فردی و روانی دانسته‌اند

(رافعی، ۲۰۰۹). امیل دورکیم، اولین تحقیق جامعه‌شناختی منظم، تجربی و علمی سامانمند، درباره خودکشی و علل آن را انجام داده است. دورکیم در مقام جامعه‌شناس به مطالعه علت خودکشی فردی خاص نمی‌پردازد (رستمی و همکاران، ۲۰۱۶) (برک، ۲۰۰۶)، در عوض علاقه مند به تبیین تفاوت میزان‌های خودکشی است؛ یعنی به چرایی بالاتر بودن میزان خودکشی یک گروه از گروه دیگر علاقه مند است (شجاعی، ۲۰۱۳).

1. Muxin Zhai
2. Berk

عوامل روانی یا زیستی شاید علت خودکشی فردی خاص در گروه باشد، اما امیل دورکیم می‌پندارد فقط واقعیت‌های اجتماعی می‌تواند علت بالاتر بودن میزان خودکشی یک گروه از گروه دیگر را تبیین کند (ژانگ^۱ و همکاران، ۲۰۰۶، هاملین و بریم،^۲ ۲۰۰۶).

دورکیم دو راه به هم مرتبط برای ارزیابی میزان‌های خودکشی در نظر می‌گیرد: یکی مقایسهٔ جوامع متفاوت یا انواع دیگر جمع‌ها و دیگری، بررسی تغییرات میزان خودکشی در یک جمع در طول زمان (بدکاک و همکاران،^۳ ۲۰۲۱). در هر صورت منطق استدلال، خواه میان فرهنگی و خواه تاریخی، یکی است. به عقیدهٔ دورکیم چنانچه میزان خودکشی از گروهی به گروهی دیگر یا از زمانی به زمانی دیگر متغیر باشد تفاوت ناشی از تغییر در عوامل جامعه‌شناختی خاصه جریانات اجتماعی است (آرون،^۴ ۱۳۷۹: ۱۳۶-۱۳۷؛ بیپ و همکاران،^۵ ۲۰۱۲). دورکیم اذعان می‌کند افراد چه بسا دلایلی برای اقدام به خودکشی داشته باشند اما آن دلایل علت واقعی نیست: «می‌گویند آن‌ها مبین نقطه ضعف‌های فرد است که از آنجا جریان خارجی پدید آورندهٔ میل شدید خودویرانگری خیلی راحت وارد می‌شود. اما آن‌ها هیچ بخشی از خود این جریان نیست و لاجرم نمی‌تواند به درک خودکشی کمک کند» (دورکیم،^۶ ۱۸۹۷: ۱۵۱؛ وانگ و همکاران،^۷ ۲۰۱۶).

دورکیم کتاب خودکشی را با واری و رد مجموعه‌ای از نظریات مختلف در باب علل خودکشی آغاز می‌کند. نظریهٔ تقلید، آسیب‌شناسی روانی فرد و الکلیسم و نژاد و وراثت و اقلیم از جملهٔ این علل اند (بخارایی،^{۱۳۳۱}؛ محمدیان و همکاران،^{۱۳۸۵}: ۱۲۴-۱۳۷). رویکرد روانشناسی اجتماعی با نظریهٔ تقلید مهم‌ترین رقیب تئوریک دورکیم در توجه بر واقعیت‌های اجتماعی بود. از این رو، بی‌اعتبار کردن آن برای دورکیم خیلی پُر زحمت بود. دورکیم استدلال می‌کند چنانچه تقلید واقعاً مهم بود باید شاهد آن بودیم که ملت‌های هم‌جوار در کشوری با میزان خودکشی بالا خود نیز دارای میزان بالای خودکشی باشند، اما بررسی داده‌ها حاکی از این است که چنین رابطه‌ای وجود ندارد. دورکیم می‌پذیرد که چه بسا برخی خودکشی‌های فردی ناشی از تقلید باشد اما چنین عامل کوچکی اثر مهمی بر میزان کلی خودکشی ندارد.

1. Zhang
2. Hamlin & Brym
3. Badcock and et al
4. Aron
5. Yip and et al
6. Durkheim
7. Wang et al

دورکیم نتیجه می‌گیرد عامل‌های تعیین‌کننده خودکشی را باید در تفاوت سطوح واقعیت‌های اجتماعی جستجو کرد (ریتزر، ۱۳۹۹^۱: ۱۳۶-۱۳۷؛ تیلور، ۱۳۷۹^۲).

دورکیم در بررسی و تحلیل خودکشی بر دو واقعیت اجتماعی یکپارچگی^۳ و قاعده‌مندی^۴ تأکید دارد (گلدنر، ۱۹۹۶^۵). یکپارچگی اجتماعی همان نیروی پیوندی است که فرد با جامعه دارد و قاعده‌مندی همان نظارت اجتماعی و درجه محدودیت بیرونی بر افراد است. از نظر دورکیم این دو جریان اجتماعی متغیرهای پیوسته هستند و خودکشی هنگامی زیاد می‌شود که این دو جریانات یا خیلی قوی‌اند یا خیلی ضعیف (عنبری، ۱۳۸۳؛ ۱۱۱؛ کوزر، ۱۳۸۵: ۱۳۷). اگر یکپارچگی، احساس انسجام و پیوستگی اجتماعی بالا باشد، منجر به خودکشی نوع دوستانه یا دیگرخواهانه می‌شود (تیلور، ۱۳۷۹)، در واقع، ساخت اجتماعی میان فرد و گروه چنان پیوستگی و اتحادی به وجود آورده که تفاوتی بین فرد و گروه نیست. یکپارچگی و سطوح پایین انسجام منجر به خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه خواهد شود (معیدفر، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۲؛ ماریون، ۲۰۰۲^۷). هرگاه انسان از جامعه‌اش برکنار افتد و به امیال شخصی‌اش واگذار شود و پیوندهایی که پیش‌ازین او را به همگنانش وابسته می‌ساختند سُست گردد، او برای خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه آمادگی می‌یابد (کوزر، ۱۳۸۵؛ ریتزر، ۱۳۹۹: ۱۳۸).

جریان اجتماعی دوم، قاعده‌مندی یا احساس نظارت اجتماعی است؛ سطوح بالای انتظام و نظارت اجتماعی به خودکشی قدرگرایانه منجر خواهد شد (موری، ۲۰۰۶^۸؛ کوزر، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۶). شخصی که می‌خواهد از قیود جامعه خود را رها نماید، درحالی‌که در سطوح پایین انتظام، به خودکشی آنومیک یا بی‌هنجاری می‌انجامد (موسوی و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۲). شخصی که احساس می‌نماید که تمایلات و خواسته‌هایش به وسیله جامعه برآورده نمی‌شود، به خودکشی ناشی از ناهنجاری‌ها یا در اصطلاح خودکشی آنومیک دست می‌زند که معلول عدم تعادل، دگرگونی ساختاری، وقفه ناگهانی و شدید یا تغییرات عمیق و سریع در سازمان‌ها و نظام‌های اجتماعی است (ربانی، ۱۳۸۹؛ کیانی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۴۸-۱۴۷).

1. Ritzer
2. Teilor
3. Integration
4. Regulation
5. Gelder
6. Coser
7. Marion
8. Murray

چنین وضعیت‌هایی خود معلول رکود سازمان اقتصادی، ازهم‌پاشیدگی ارزش‌های سنتی، تورم، تغییر حکومت، بی‌سازمانی سریع طبقات اجتماعی و انقلاب است. به عقیده دورکیم، در برابر چنین شرایط اجتماعی که به‌عنوان بلایای جمعی تلقی می‌شوند، سازگاری تثبیت‌شده برخی افراد و گروه‌ها دچار دگرگونی سریع شده و سازوکار روانی-اجتماعی آنان فلج می‌شود؛ به طوری که سازگاری مجدد و سریع آن‌ها ناممکن شده و زمینه خودکشی فراهم می‌شود (قادرزاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۶؛ دورکیم، ۱۹۹۷).

به‌طورکلی باید مطرح کرد که صورت‌بندی اصلی دورکیم یک رابطه U شکل را می‌پذیرد: یکپارچگی و انسجام اجتماعی بسیار ضعیف به موقعیت احساس تنهایی و خودکشی خودخواهانه منجر می‌گردد. انسجام اجتماعی بسیار قوی به خودکشی دگرخواهانه منجر می‌شود و قاعده‌مندی و نظارت اجتماعی پایین خودکشی آنومیک را به وجود می‌آورد، از طرف دیگر، نظارت اجتماعی بیش‌ازحد (افراطی) به خودکشی تقدیرگرایانه منجر می‌شود (جمشیدی‌ها و همکاران، ۱۳۹۲).

دورکیم اذعان دارد که خودکشی تا حدی طبیعی است، ولی معتقد است جامعه مدرن شاهد افزایش بیمارگونه‌ای هم در خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه و هم در خودکشی آنومیک یا بی‌هنجارانه است. خودکشی آنومیک یا بی‌هنجارانه در شرایط رُخ می‌دهد که بی‌نظمی و اغتشاش در جامعه، ناهنجاری‌های اجتماعی را برانگیخته است. دورکیم نشان داده است که با وقوع بحران مالی و بدشدن شرایط اقتصادی در سال ۱۸۷۳ در وین، شمار خودکشی‌ها در طی چند سال متعاقب آن افزایش ناگهانی داشته است (ماکسین و همکاران، ۲۰۲۲؛ دورکیم، ۱۹۵۱). میزان این نوع خودکشی با افزایش مشکلات زندگی افزایش می‌یابد. در شرایط بحران‌های اقتصادی، طبقات اجتماعی احتمالاً درهم می‌ریزند، یعنی افرادی که زمانی در طبقات و لایه‌های اجتماعی بالا و یا بالاتر از متوسط قرار داشتند به طبقات پایین‌تر کشیده شوند و احساس بی‌سازمانی اقتصادی و بی‌امتیازی کنند و نتوانند خود را با شرایط جدید تطبیق دهند (وانگ، ۲۰۱۵: ۱۵۲؛ بدکاک، ۲۰۲۱).

امروزه بسیاری از نظریه‌پردازان منظور اصلی دورکیم را از مفهوم یکپارچگی، قاعده‌مندی و آنومی را بسط داده‌اند و آن را در سطوح خرد و کلان به کار گرفته‌اند (قادرزاده، ۱۳۹۳). در ادامه، نظریه‌پردازانی که با الهام از دورکیم به توسعه تئوری‌های جامعه‌شناختی درباره آسیب‌های اجتماعی پرداخته‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

این نظریه‌ها به‌ویژه نقش عوامل اجتماعی شامل فشار اجتماعی، پیوندهای اجتماعی، بی‌سازمانی اجتماعی، بی‌ثباتی اقتصادی و سرمایه اجتماعی در تبیین خودکشی که موضوع اصلی پژوهش حاضر است را مورد تأکید قرار می‌دهند.

بر اساس تئوری فشار، وقایع پُرنش در خانواده یا محله منجر به احساسات منفی و سپس بزهکاری می‌گردد، به‌ویژه اگر منابع هنجاری چیره شود و حمایت والدین و همسالان قابل دسترسی نباشد. طبق این تئوری، می‌توان گفت که فقدان تعلقات اجتماعی و همچنین کاهش سرمایه اجتماعی در جامعه و نیز در درون خانواده باعث می‌شود که افراد، هنگام روبه‌رو شدن با منابع فشار بیرونی نتوانند بر آن‌ها غلبه نمایند؛ در نتیجه احساسات منفی در آنان ایجاد می‌شود که منجر به کج‌روی و ناهنجاری خواهد شد (چلبی و مبارکی، ۱۳۸۴).

هیرشی به‌عنوان پایه‌گذار نظریه پیوند اجتماعی معتقد است که کج‌رفتاری زمانی روی می‌دهد که پیوند میان فرد و جامعه ضعیف یا گسسته شود (ارل رابینگتن و مارتین واینبرگ، ۱۳۹۱). سرمایه اجتماعی در روابط نهادی شده چه در خانواده و چه در محل کار و اجتماع است که شدت کنترل غیررسمی را در سطح فردی تحکیم بخشیده و باعث کاهش کج‌رفتاری می‌شود (موسوی و همکاران، ۱۳۸۳).

بر اساس نظریه بی‌سازمانی اجتماعی، جامعه مدرن با تغییراتی مواجه بوده است، مثل تضعیف علاقه و روابط خویشاوندی، کاهش کارایی نهادهای اجتماعی، تضعیف روابط همسایگی، کاهش انسجام اجتماعی، افزایش فقر، افزایش بی‌اعتمادی و مواردی مانند آن که محیط مناسبی برای کج‌روی و جرم فراهم می‌کند (بدکاک، ۲۰۲۱). فرض بی‌سازمانی اجتماعی بر این است که عدم وابستگی به نهادها و سازمان‌های اجتماعی از قبیل مدرسه، خانواده و... موجب گرایش به جرم و رفتار انحرافی می‌شود. به عبارت دیگر، این نظریه بر شرایط تأکید می‌کند (شرایط بی‌سازمانی) که در آن وابستگی به نهادهای اجتماعی یعنی انسجام اجتماعی ضعیف و سازمان اجتماعی از هم پاشیده و دیگر کنترلی اعمال نمی‌شود (احمدی، ۱۳۷۷).

بی‌سازمانی اقتصادی به بحران و بی‌نظمی اقتصادی اشاره دارد که همراه با کاهش رشد و توسعه اقتصادی، اُفت تولید ناخالص ملی و داخلی است (ییب و همکاران، ۲۰۱۵). این بحران و ورشکستگی اقتصادی از طریق کاهش ذخیره کالاهای اساسی بازار و افزایش گرانی پیش‌بینی شدنی است؛ بنابراین با شکست تجارت و زیان‌های بازاریان، بیکاری افزایش و

میزان درآمد خانوارها کاهش شدیدی می‌یابد. یک اقتصاد ورشکسته به اقتصاد بیمار، پریشان و مضطرب می‌انجامد. همین شرایط یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش رفتارهای خودکشی در بازه زمانی ۱۹۲۹ الی ۱۹۳۳ بوده است (رفیعی و سیفی، ۲۰۰۹).

با افزایش شدت بی‌سازمانی اقتصادی، فشارهای اقتصادی اجتماعی بر طبقات اجتماعی، باعث می‌شود که آن‌ها برای پاسخ به این شرایط، خودکشی را انتخاب کنند. خودکشی در شرایط بی‌ثباتی و بحران اقتصادی، انعکاس‌دهندهٔ محرومیت نسبی، بیکاری، گرانی و تورم و افزایش ضریب جینی است. مؤلفه‌های اقتصادی امری حیاتی و تعیین‌کننده‌اند و سلامت اجتماعی، بهزیستی با سرمایهٔ اقتصادی در ارتباط است. همراه با وخامت اقتصادی، افزایش فقر و نگرانی‌های مالی، سلامتی اجتماعی نیز در معرض خطر قرار می‌گیرد (موری و رایت، ۲۰۰۶).

تحلیل نظریه‌ها و مطالعات پیشین نشان می‌دهد که خودکشی پدیده‌ای پیچیده، چندبُعدی و زمینه‌محور است که تحت تأثیر عوامل اجتماعی، اقتصادی، روانی و فرهنگی قرار دارد. از منظر جامعه‌شناختی، الهام‌پذیری از دورکیم مبتنی آن است که تفاوت‌های جمعی در میزان خودکشی عمدتاً ناشی از تغییرات در پیوندهای اجتماعی و ساختارهای نظارتی جامعه است؛ به‌گونه‌ای که کاهش انسجام و یکپارچگی اجتماعی، ضعف پیوندهای خانوادگی و اجتماعی و افزایش بی‌سازمانی اجتماعی و اقتصادی زمینه‌ساز افزایش خودکشی فردگرایانه و آنومیک می‌شوند.

نظریه‌های مرتبط با فشار اجتماعی، سرمایهٔ اجتماعی و پیوند اجتماعی نیز نشان می‌دهند که فقدان تعلقات اجتماعی و کاهش سرمایهٔ اجتماعی در سطح خانواده و جامعه، افراد را در مواجهه با منابع فشار بیرونی آسیب‌پذیر کرده و احتمال گرایش به خودکشی را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، بی‌ثباتی اقتصادی و بحران‌های مالی، کاهش رشد اقتصادی، افزایش بیکاری و تورم و نابرابری درآمدی به‌عنوان مؤلفه‌های کلیدی بی‌سازمانی اقتصادی، فشارهای اجتماعی-اقتصادی را تشدید کرده و زمینه‌ساز خودکشی جمعی می‌شوند. بنابراین، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر پایهٔ ترکیبی از نظریهٔ دورکیم، نظریه‌های پیوند اجتماعی، فشار اجتماعی، سرمایهٔ اجتماعی و بی‌سازمانی اقتصادی شکل گرفته است و فرضیهٔ اصلی آن بیان می‌کند که نرخ خودکشی تابعی از تغییرات سرمایه اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی است؛ بدین معنا که تغییرات در این دو متغیر اجتماعی و اقتصادی، می‌تواند به‌طور مستقیم و قابل اندازه‌گیری بر میزان خودکشی در جوامع اثر بگذارد.

۳. پیشینه تجربی

نخستین تلاش‌های تجربی در ایران برای تبیین جامعه‌شناختی خودکشی، متأثر از رویکردهای کلاسیک انسجام اجتماعی و آنومی بوده است. برای مثال، موسوی و همکاران (۱۳۸۳) در مطالعه‌ای کمی نشان دادند که متغیرهایی مانند نابرابری درآمدی، صنعتی شدن و رشد جمعیت بر تغییرات نرخ خودکشی در ایران تأثیر معنادار دارند؛ به‌گونه‌ای که افزایش نابرابری و شتاب تغییرات ساختاری، با افزایش خودکشی همراه بوده است.

جمشیدی‌ها و قلی‌پور (۱۳۸۳) نیز با تمرکز بر متغیرهای جمعیت‌شناختی و اقتصادی دریافتند اشتغال، تأهل، مکان زندگی و فشارهای اقتصادی از عوامل مؤثر بر تفاوت‌های منطقه‌ای خودکشی در ایران هستند. ربانی و محمدامینی (۱۳۸۹) در پژوهشی تحلیلی نشان دادند که نرخ بیکاری، تورم، نابرابری درآمدی، صنعتی شدن و شهرنشینی اثر مثبت و معناداری بر میزان خودکشی دارند و بی‌ثباتی اقتصادی را می‌توان از مهم‌ترین زمینه‌های بروز این پدیده دانست.

احمدی و ابوترابی زارچی (۱۳۹۱) با تمرکز بر سرمایه اجتماعی نشان دادند که سرمایه‌های اجتماعی تعمیم‌یافته ساختاری و نهادی رابطه منفی و معناداری با خودکشی دارند، درحالی‌که سایر ابعاد سرمایه اجتماعی و سرمایه اجتماعی کلی رابطه معناداری با خودکشی نشان ندادند. فرزین و همکاران (۱۳۹۴) با استفاده از شاخص فلاکت، نشان دادند که رکود اقتصادی، کاهش رشد اقتصادی و افزایش مستمر تورم به‌طور معناداری با افزایش خودکشی در ایران همراه بوده است.

خانزادی و همکاران (۱۳۹۵) نیز در مطالعه‌ای اقتصادسنجی دریافتند که افزایش نااطمینانی اقتصادی، رشد ضریب جینی، تورم و نوسانات رشد اقتصادی نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش خودکشی دارند. قادرزاده و پیری (۱۳۹۳) نشان دادند که فشارهای اجتماعی-اقتصادی، نرخ مشارکت اقتصادی و بیکاری از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار بر خودکشی هستند و تغییرات این شاخص‌ها می‌تواند نوسانات نرخ خودکشی را توضیح دهد.

بهادر (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای تطبیقی در ۳۱ استان کشور طی سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۶ نشان داد که سرمایه اجتماعی خرد، میانه و کلان همگی با خودکشی رابطه معنادار دارند و سرمایه اجتماعی کل رابطه‌ای منفی و قوی با خودکشی نشان می‌دهد. صالح‌آبادی (۱۴۰۰) با رویکردی انتقادی به بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و خودکشی در استان‌های ایران پرداخت و نشان داد که اگرچه برخی مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی با خودکشی مرتبط‌اند، اما رابطه

کلی و پایای سرمایه اجتماعی با خودکشی در ایران مشاهده نمی‌شود و حتی در برخی موارد، افزایش اعتماد نهادی با افزایش خودکشی همراه بوده است. در مطالعات جدیدتر، جهانی دولت‌آبادی و همکاران (۱۴۰۲) نشان دادند که تورم بالا، افزایش نابرابری درآمدی و بی‌ثباتی اقتصادی در دهه ۱۳۹۰ تأثیر معناداری بر افزایش خودکشی در ایران داشته است.

در ادبیات خارجی، نقطه آغاز مطالعات تجربی خودکشی به پژوهش کلاسیک دورکیم (۲۰۱۳/۱۸۹۷) بازمی‌گردد که نشان داد میزان خودکشی با سطح یکپارچگی اجتماعی رابطه معکوس دارد و این پدیده بیش از آن‌که فردی باشد، ریشه در ساخت اجتماعی دارد. داگلاس جی^۱ (۱۹۶۷) و جاکوبز^۲ (۱۹۶۷) با تأکید بر بُعد اجتماعی خودکشی نشان دادند که این پدیده الگوپذیر و قابل‌پیش‌بینی است. تورلیندسون^۳ (۱۹۹۸) با مدل‌سازی نظریه دورکیم در سطح خرد نشان داد که انسجام خانوادگی و انتظام والدین نقش بازدارنده‌ای در آنومی و تمایل به خودکشی جوانان دارند.

برتولوت^۴ (۲۰۰۲) نشان داد شرایط اشتغال، وضعیت تأهل و فشارهای اقتصادی از عوامل مؤثر بر خودکشی در جوامع مختلف هستند. برووم و همکاران^۵ (۲۰۰۶) دریافتند ناامنی شغلی و درآمد پایین موجب کاهش سلامت روانی و افزایش گرایش به خودکشی می‌شود. هسل و همکاران (۲۰۱۴) در مطالعه بحران اقتصادی یونان نشان دادند که افزایش بیکاری، فقر و فروپاشی انسجام اجتماعی پس از بحران مالی ۲۰۰۹ با افزایش خودکشی همراه بوده است.

فراسکیلویو و همکاران (۲۰۱۶) نیز تأیید کردند که دوره‌های بحران اقتصادی به‌طور مستقیم با افزایش خودکشی مرتبط‌اند. راس^۶ و همکاران (۲۰۱۷) نشان دادند که سختی دسترسی به شغل، بدهی‌های مزمن و فشار اقتصادی باعث اختلال در نظم اجتماعی و افزایش آسیب‌های اجتماعی از جمله خودکشی می‌شود. کزوکا نامی و کزوکا^۸ (۲۰۲۰) در ژاپن نشان دادند که سرمایه اجتماعی محلی (انسجام و مشارکت اجتماعی) به‌ویژه در میان سالمندان، نقش محافظتی در برابر خودکشی دارد.

1. Douglas, J
2. Jacobs
3. Thorlindson
4. Bertolote
5. Broom
6. Frasilho
7. Ross
8. Kozaka & Kuroda

امیری (۲۰۲۱) نشان داد که بیکاری و تورم مداوم در کشورهای در حال توسعه رابطه مثبت و معناداری با خودکشی دارند. ماگزین^۱ و همکاران (۲۰۲۲) نشان دادند که تقویت سرمایه اجتماعی موجب کاهش افکار و رفتار خودکشی و کاهش احساس بیگانگی می شود. چوی^۲ و همکاران (۲۰۲۲) در مناطق فقیر نشان دادند که حتی در شرایط اقتصادی نامطلوب، سرمایه اجتماعی محلی قوی مانع اقدام به خودکشی می شود. دلونو^۳ (۲۰۲۱) و ماساشیگه سایتو^۴ و همکاران (۲۰۲۴) نیز تأیید کردند که بی ثباتی اقتصادی، نابرابری و ضعف انسجام اجتماعی از مهم ترین زمینه های ساختاری خودکشی در جوامع معاصر هستند.

مرور نظام مند تحقیقات داخلی و خارجی نشان می دهد که خودکشی پدیده ای چندبعدی و ساختاری است که به طور معناداری تحت تأثیر سطح انسجام اجتماعی و وضعیت ثبات اقتصادی جوامع قرار دارد؛ به گونه ای که کاهش سرمایه اجتماعی، تضعیف پیوندهای خانوادگی و اجتماعی، افزایش احساس انومی و بی سازمانی اجتماعی از یک سو و تشدید بی ثباتی های اقتصادی شامل بیکاری، تورم، نابرابری درآمدی، ناامنی شغلی و رکودهای اقتصادی از سوی دیگر، به صورت مستقل و متقابل با افزایش نرخ خودکشی همراه بوده اند. در عین حال، یافته ها نشان می دهد که نقش متغیرهای اجتماعی و اقتصادی وابسته به زمینه های زمانی و مکانی است و در برخی مطالعات، اثرگذاری سرمایه اجتماعی یا شاخص های اقتصادی به صورت ناهمگون یا حتی متناقض گزارش شده است؛ امری که بر ضرورت انجام پژوهش های تطبیقی، کمی و درون کشوری با دوره های زمانی بلندمدت برای تبیین هم زمان اثر بی سازمانی اجتماعی و بی ثباتی اقتصادی بر خودکشی تأکید می کند.

۴. روش شناسی

پژوهش حاضر به لحاظ ماهیت پژوهش یک طرح تحقیق تطبیقی کمی-مقطعی است. در مطالعات تطبیقی عمدتاً واحد تحلیل، کشور است. برخی از صاحب نظران بر این عقیده هستند که بررسی تطبیقی درون کشوری برای آزمون نظریه های مورد نظر، از برخی جهات حتی پتانسیل بیشتری نسبت به تحلیل های بین کشوری دارند (آرون، ۱۳۷۰، به نقل از

1. Muxin
2. Choi
3. De Leo
4. Masashige

معمار، ۱۳۸۸: ۲۳۰؛ فلیک، ۱۳۹۲). استدلال بر این است که واحدهای تحلیل و مشاهده در مطالعات درون‌کشوری، در مقایسه با مطالعات بین‌کشوری معمولاً بسیط‌ترند و از تجانس درونی بیشتری، واریانس درون‌سیستمی کم‌تر و در نتیجه مقایسه‌پذیری بیشتری برخوردارند. همچنین، امکان ثابت نگاه داشتن برخی از عوامل کلان سیستمی، مداخله‌گر و احیاناً فاقد موضوعیت، محاسنی است که در مطالعات بین‌کشوری به راحتی قابل حصول نیست (آوات^۱ و همکاران، ۲۰۰۵؛ تراویسی،^۲ ۱۹۹۰).

این پژوهش به لحاظ روش گردآوری و تحلیل داده‌ها، اسنادی و مبتنی بر تحلیل داده‌های ثانویه است. در این مطالعه از داده‌های مختلف و از منابع متعدد استفاده شده است.^۳ داده‌های مربوط به متغیر خودکشی، از آمارهای سازمان پزشکی قانونی کشور و اطلاعات مربوط به بی‌سازمانی اجتماعی از داده‌های پیمایش سرمایه اجتماعی با ابعاد پنداشت از موفقیت نهادی نظام، پنداشت از مطلوبیت جامعه، امید به آینده، پنداشت از وجود عدالت و برابری، قانون‌گریزی، مشارکت اجتماعی، رضایت از زندگی و برای سنجش بی‌ثباتی اقتصادی از داده‌های بانک مرکزی و مرکز آمار ایران در شاخص‌های مشارکت اقتصادی، نرخ تورم، نرخ بیکاری، ضریب جینی و تولید ناخالص داخلی استفاده شده که با استفاده از این داده‌ها سعی شد است تا سؤال اساسی پژوهش، تحلیل و بررسی شود.

واحد تحلیل ما در این مطالعه «استان» است و جامعه آماری کل استان‌های کشور را شامل می‌شود که سعی شده است آمارهای مربوط به شاخص‌های یادشده و تحولات آن با جزئیات بیشتر در میان آن‌ها مقایسه شود. به عبارت دقیق‌تر، نمره هرکدام از استان‌های کشور در شاخص‌های بررسی شده در دوره زمانی یادشده، گردآوری و تحلیل شدند.

در پژوهش حاضر، متغیرها بر اساس چارچوب نظری و با اتکا به داده‌های ثانویه معتبر، به صورت عملیاتی تعریف و اندازه‌گیری شده‌اند. واحد تحلیل پژوهش «استان» است و کلیه شاخص‌ها برای استان‌های کشور در بازه زمانی ۱۳۹۰-۱۴۰۰ محاسبه شده‌اند.

1. Awata

2. Travis

۳. یکی از محدودیت‌های پژوهش حاضر، بحث داده‌ها و آمارهای استفاده‌شده در آن است؛ همان‌طور که اشاره شد، در این مطالعه از آمارهای رسمی مرتبط با خودکشی و مؤلفه‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی و وضعیت اقتصادی بهره گرفته شده است که گاهی به دلایل مختلف، از جمله مراجع متعدد آماری و اعلام با تأخیر آمارها و یا گزارش غیرخودکشی پدیده ممکن است قابلیت اطمینان کاملی نداشته باشند؛ اما با توجه به محدودیت‌های آماری و نبود اطلاعات اتکاشدنی جایگزین در مطالعه حاضر، فرض بر واقعی بودن آمارها مدنظر است و نویسندگان اعلام می‌دارند که اعتبار این اطلاعات با اتکا به اعتبار سازمان‌های ارائه‌کننده آن مفروض است.

- **نرخ خودکشی:** متغیر وابسته پژوهش، نرخ خودکشی است. خودکشی به عنوان یک پدیده اجتماعی از منظر دورکیم (۱۳۸۴/۱۸۹۷) به معنای «مرگ عمدی فرد تحت تأثیر عوامل اجتماعی و کاهش انسجام اجتماعی» تعریف می‌شود. خودکشی نشان‌دهنده سطح انحراف از تعادل اجتماعی و ناکامی فرد در پیوند با جامعه است. این متغیر بر اساس آمارهای رسمی سازمان پزشکی قانونی کشور استخراج شده است.

نرخ خودکشی به صورت تعداد موارد خودکشی منجر به فوت به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت هر استان در هر سال محاسبه شده است. برای افزایش قابلیت مقایسه، از نرخ استاندارد شده استفاده شده و داده‌ها در سطح استانی و سالانه گردآوری شده‌اند.

- **سرمایه اجتماعی:** سرمایه اجتماعی عبارت است از ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی‌ای که می‌توانند حس همکاری و اطمینان را در میان افراد یک جامعه پدید آورند. مفهوم سرمایه اجتماعی دربرگیرنده مفاهیمی همچون اعتماد، همکاری و همیاری میان اعضای یک گروه یا یک جامعه است که نظام هدفمندی را شکل می‌دهند و آن‌ها را در جهت دستیابی به هدف‌های ارزشمند هدایت می‌کنند.

در این پژوهش با استفاده از داده‌های پیمایش سرمایه اجتماعی و از طریق مجموعه‌ای از شاخص‌های ادراکی و رفتاری اندازه‌گیری شده است. این متغیر به صورت یک شاخص ترکیبی، بر اساس ابعاد زیر محاسبه شده است، لازم به ذکر است مقدار این شاخص‌های عددی بین صفر و ۱۰۰ است: پنداشت از موفقیت نهادی نظام، پنداشت از مطلوبیت جامعه، امید به آینده، پنداشت از وجود عدالت و برابری، قانون‌گرایی، مشارکت اجتماعی و رضایت از زندگی. هر یک از این مؤلفه‌ها بر اساس نمرات استاندارد شده استانی استخراج و پس از هم‌مقیاس‌سازی، به صورت ترکیبی برای سنجش سطح بی‌سازمانی اجتماعی به کار رفته‌اند. در این شاخص، مقادیر بالاتر نشان‌دهنده سطح بالاتر بی‌سازمانی اجتماعی و ضعف انسجام اجتماعی هستند.

- **بی‌ثباتی اقتصادی:** بی‌ثباتی اقتصادی به عنوان وضعیتی تعریف می‌شود که در آن درآمد، اشتغال و فرصت‌های اقتصادی ناپایدار و غیرقابل پیش‌بینی هستند و موجب افزایش فشار روانی و کاهش امنیت اقتصادی افراد می‌شود. بی‌ثباتی اقتصادی به کاهش تاب‌آوری فردی و اجتماعی و افزایش ریسک رفتارهای آسیب‌زا مرتبط است. در این تحقیق، بی‌ثباتی اقتصادی به عنوان متغیر مستقل دوم، با استفاده از داده‌های بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و مرکز آمار ایران اندازه‌گیری شده است.

این متغیر نیز به صورت یک شاخص ترکیبی و بر اساس مؤلفه‌های زیر عملیاتی شده است: نرخ مشارکت اقتصادی، نرخ بیکاری، نرخ تورم، ضریب جینی (نابرابری درآمدی) و تولید ناخالص داخلی (GDP). هر یک از این شاخص‌ها به صورت سالانه و در سطح استان استخراج شده و پس از استانداردسازی، برای سنجش سطح بی‌ثباتی اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. افزایش مقدار این شاخص بیانگر افزایش بی‌ثباتی و نااطمینانی اقتصادی در سطح استان است.

پس از گردآوری داده‌ها، نمرات هر استان در شاخص‌های مربوط به بی‌سازمانی اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی محاسبه و برای تحلیل آماری آماده‌سازی شدند. تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS ver.25 انجام شده و روابط بین متغیرها در چارچوب تحلیل‌های توصیفی و استنباطی مورد بررسی قرار گرفته است.

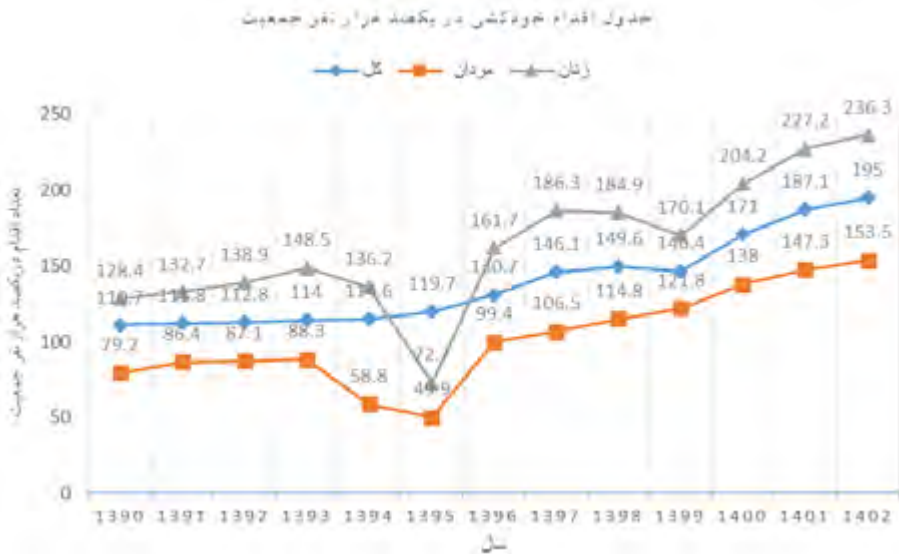
در پژوهش حاضر، با توجه به استفاده از داده‌های ثانویه، روایی و پایایی متغیرها از دو منظر مورد توجه قرار گرفته است:

- **روایی داده‌ها:** روایی با اتکا به منابع رسمی و معتبر تضمین شده است. داده‌های مربوط به «نرخ خودکشی» در این تحقیق از سازمان پزشکی قانونی کشور و داده‌های «سرمایه اجتماعی» از پیمایش سرمایه اجتماعی معتبر کشوری استخراج شده‌اند که قبلاً از نظر محتوایی و ساختاری توسط کارشناسان و پژوهشگران مربوط مورد تأیید قرار گرفته‌اند. همچنین داده‌های اقتصادی شامل شاخص‌های تورم، بیکاری، تولید ناخالص داخلی و ضریب جینی از بانک مرکزی و مرکز آمار ایران دریافت شده‌اند که دارای استانداردهای بین‌المللی و ملی روایی هستند. به این ترتیب، داده‌های مورد استفاده از نظر پوشش جامع، اعتبار اندازه‌گیری و مطابقت با تعاریف نظری متغیرها دارای روایی کافی می‌باشند.
- **پایایی داده‌ها:** پایایی از طریق استانداردسازی و هم‌مقیاس‌سازی شاخص‌ها تضمین شده است. برای متغیرهای ترکیبی مانند بی‌سازمانی اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی، تمامی مؤلفه‌ها قبل از ترکیب، به نمرات استاندارد تبدیل شده و سپس شاخص ترکیبی محاسبه شده است تا قابلیت مقایسه بین استان‌ها و سال‌ها حفظ شود. علاوه بر این، استفاده از داده‌های رسمی و پیمایش‌های معتبر که دارای روند جمع‌آوری و ثبت مستمر و کنترل کیفی هستند، اطمینان از تکرارپذیری و اعتبار آماری نتایج تحلیل را افزایش می‌دهد.

۵. یافته‌ها

۵-۱. خودکشی

اطلاعات شکل شماره (۱) روند نرخ اقدام به خودکشی در کشور در دوره زمانی ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۲ را نشان می‌دهد که طبق آن، در این فاصله زمانی روند اقدام به خودکشی در کشور از ۱۱۲ نفر به ازای یک صد هزار نفر در سال ۱۳۹۲ به ۱۹۵ نفر به ازای یک صد هزار نفر در سال ۱۴۰۲ رسیده است؛ که علی‌رغم نوسانات در طول این دهه دائماً حالت افزایشی داشته است، این آمارها به وضوح نشان‌دهنده افزایش تدریجی تعداد خودکشی در طول این دهه بوده و میزان اقدام به خودکشی زنان همواره بالاتر از مردان بوده است.



شکل شماره ۱: نمودار روند میزان اقدام به خودکشی

مأخذ: آمارهای پزشکی قانونی کشور ۱۴۰۲

این روند افزایشی مستمر، بیانگر آن است که اقدام به خودکشی در کشور از یک پدیده مقطعی یا نوسانی فراتر رفته و به یک مسئله اجتماعی پایدار تبدیل شده است. تداوم افزایش اقدام به خودکشی، حتی در سال‌هایی که نوسانات کوتاه مدت مشاهده می‌شود، نشان‌دهنده وجود زمینه‌های ساختاری و فشارهای مزمن اجتماعی و اقتصادی است که در طول زمان انباشته شده‌اند.

از منظر جامعه‌شناختی، این الگو می‌تواند بازتابی از تضعیف تدریجی پیوندهای اجتماعی، افزایش فشارهای معیشتی و گسترش احساس ناامنی و بی‌ثباتی در جامعه ایران باشد. همچنین بالاتر بودن میزان اقدام به خودکشی در میان زنان نسبت به مردان، حاکی از تفاوت‌های جنسیتی در تجربه فشارهای اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی است. این امر می‌تواند نشان‌دهنده آسیب‌پذیری بیشتر زنان در مواجهه با نابرابری‌های ساختاری، محدودیت‌های نقش‌های اجتماعی و فشارهای روانی ناشی از ترکیب مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی باشد؛ موضوعی که ضرورت تحلیل جنسیتی پدیده خودکشی را برجسته می‌سازد.

اطلاعات جدول شماره ۱ فراوانی تعداد خودکشی‌های موفق ثبت شده از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۴۰۲ را نشان می‌دهد که طبق آن، تعداد خودکشی در سال ۱۳۹۰ تعداد ۳۵۱۲ مورد بوده است که پایین‌ترین میزان در بین سال‌های بررسی شده محسوب می‌شود؛ اما این عدد تا سال ۱۴۰۲ روندی صعودی در پیش گرفته و در این سال، به عدد ۷۶۰۵ نفر افزایش یافته است که بالاترین میزان ثبت شده در دوره یادشده است و در طول این دهه دائماً حالت افزایشی داشته است؛ به طوری که تعداد موارد خودکشی در طول این دهه، بیش از دو برابر شده است. به لحاظ تفکیک جنسی نیز همواره آمار خودکشی مردان بیش از زنان بوده است.

این افزایش چشم‌گیر در تعداد خودکشی‌های منجر به فوت، نشان می‌دهد که مسئله خودکشی در کشور صرفاً محدود به افزایش اقدام به خودکشی نبوده، بلکه شدت و پیامدهای آن نیز در طول زمان تشدید شده است. دوبرابری تعداد خودکشی‌های موفق در یک بازه زمانی نسبتاً کوتاه، حاکی از تعمیق شرایط بحران‌زا و ناکارآمدی سازوکارهای حمایتی اجتماعی، اقتصادی و نهادی در مهار این پدیده است. این روند می‌تواند بازتابی از افزایش فشارهای ساختاری، تضعیف حمایت‌های اجتماعی و ناتوانی بخشی از افراد در بازیابی تعادل روانی و اجتماعی در مواجهه با بحران‌های زندگی باشد.

برتری آماری خودکشی مردان نسبت به زنان نیز بیان‌گر تفاوت‌های جنسیتی در الگوهای کنش خودویرانگر است. از منظر جامعه‌شناختی، این تفاوت را می‌توان به انتظارات نقش‌های جنسیتی، فشارهای مرتبط با تأمین معیشت، مسئولیت‌های اقتصادی و محدودیت‌های مردان در بهره‌گیری از حمایت‌های عاطفی و اجتماعی نسبت داد. در این چارچوب، مردان در شرایط بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی، بیش از زنان در معرض تبدیل فشارهای ساختاری به کنش‌های پُرخطر و مرگ‌بار قرار می‌گیرند.

جدول شماره ۱: فراوانی تعداد خودکشی در کشور از سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۲

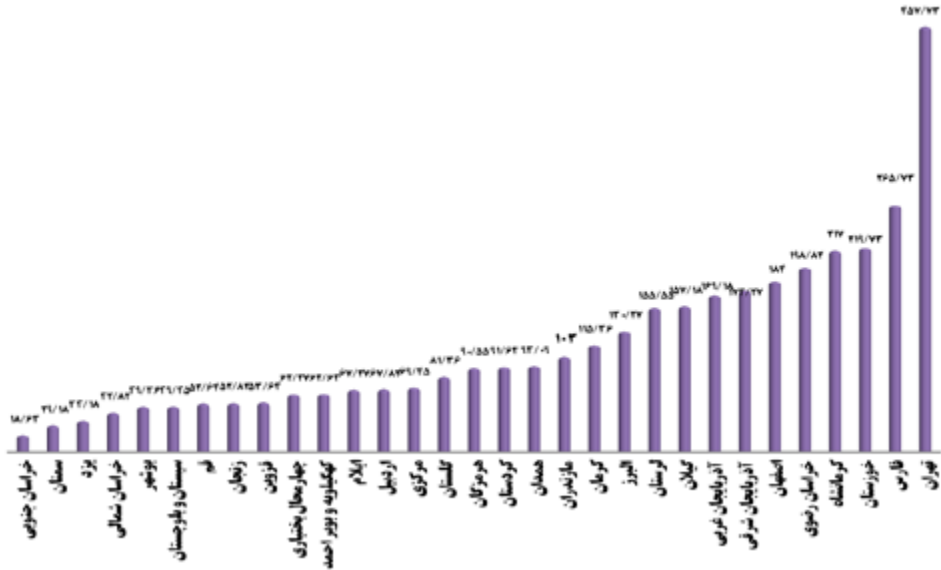
۱۴۰۲	۱۴۰۱	۱۴۰۰	۱۳۹۹	۱۳۹۸	۱۳۹۷	۱۳۹۶	۱۳۹۵	۱۳۹۴	۱۳۹۳	۱۳۹۲	۱۳۹۱	۱۳۹۰	
۲۱۶۲	۱۹۲۸	۱۷۸۲	۱۶۵۳	۱۵۱۸	۱۴۹۱	۱۳۶۵	۱۲۳۵	۱۱۳۸	۱۲۶۲	۱۲۹۲	۱۱۱۰	۹۸۵	زنان
۵۶۴۲	۴۹۸۰	۴۴۶۲	۳۸۸۹	۳۶۲۷	۳۶۰۷	۳۲۶۰	۳۱۷۰	۲۸۹۱	۲۸۲۳	۲۷۶۳	۲۵۳۰	۲۵۲۷	مردان
۷۶۰۵	۶۹۱۸	۶۲۴۴	۵۵۴۲	۵۱۴۵	۵۰۹۸	۴۶۲۵	۴۴۰۵	۴۰۲۹	۴۰۹۵	۴۰۵۵	۳۶۴۰	۳۵۱۲	کل

مأخذ: سازمان پزشکی قانونی کشور، ۱۴۰۲

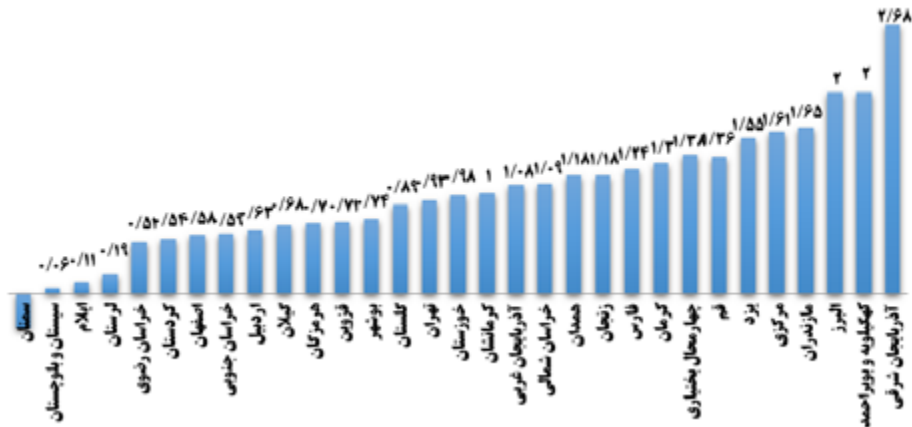
اطلاعات شکل شماره ۲، تعداد خودکشی‌های هر سال به ازای یک صد هزار نفر جمعیت آن سال مدنظر قرار گرفته و سعی شده است تا روندهای موجود در قالب نرخ خودکشی بررسی شود. طبق اطلاعات این نمودار، در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۲ روند تغییرات نرخ خودکشی در کشور کاملاً با روند مشاهده شده در نمودار قبلی مشابه است، بنابراین شاخص مناسبی برای بررسی وضعیت خودکشی در دوره زمانی یادشده تلقی می‌شود. در اینجا نیز مشاهده می‌شود که پایین‌ترین نرخ خودکشی ثبت شده در دوره مطالعه شده، مربوط به سال ۱۳۹۰ با میزان ۴٫۷ نفر است که این نرخ در طول ۱۲ سال بعدی، روندی صعودی را تجربه کرده و در سال ۱۴۰۲ به بالاترین سطح یعنی ۸٫۸ نفر در یک صد هزار نفر رسیده است. به لحاظ تفکیک جنسی نیز همواره نرخ خودکشی مردان بالاتر از زنان بوده است؛ به طوری که در طی این سال‌ها همواره خودکشی مردان چیزی در حدود دوونیم برابر زنان بوده است در حالی که این عدد در اقدام به خودکشی معکوس بوده است.

تحلیل یافته‌ها نشان داد که افزایش نرخ خودکشی صرفاً ناشی از رشد جمعیت نیست، بلکه ریشه در تحولات ساختاری و اجتماعی عمیق‌تری دارد. هم‌سویی روند نرخ خودکشی با تعداد مطلق آن، نشان‌دهنده تشدید عوامل زمینه‌ساز و کاهش ظرفیت‌های تنظیم‌کننده اجتماعی است. از منظر جامعه‌شناختی، روند صعودی بلندمدت خودکشی می‌تواند نشانه‌ای از وضعیت آنومیک، تضعیف نظم هنجاری و افزایش ناامنی اجتماعی باشد، وضعیتی که دورکیم آن را بستر اصلی خودکشی آنومیک می‌داند.

تفاوت جنسیتی نیز اهمیت تحلیلی دارد؛ نرخ خودکشی مردان بالاتر است، در حالی که زنان بیشتر اقدام به خودکشی می‌کنند اما با روش‌هایی کم‌کشنده. این الگو نشان‌دهنده پیوند میان ساختارهای جنسیتی، فشارهای اقتصادی و اجتماعی و اشکال متفاوت بروز رفتارهای خودویرانگر در جامعه است.



مأخذ: آمارهای پزشکی قانونی کشور ۱۴۰۲



مأخذ: سازمان پزشکی قانونی کشور، ۱۴۰۲

این یافته نشان می‌دهد که افزایش خودکشی در کشور ماهیتی فراگیر و ساختاری داشته و تقریباً تمامی استان‌ها را درگیر کرده است. تفاوت در شدت افزایش نرخ خودکشی میان استان‌ها بیانگر آن است که زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و نهادی در سطوح منطقه‌ای به صورت نابرابر عمل کرده‌اند. افزایش شدید نرخ خودکشی در برخی استان‌ها می‌تواند نشانه‌ای از تشدید بی‌سازمانی اجتماعی و فشارهای اقتصادی در این مناطق باشد، درحالی‌که کاهش محدود نرخ خودکشی در استان سمنان احتمالاً بازتاب تفاوت در شرایط اجتماعی، ثبات نسبی اقتصادی یا کارآمدی سازوکارهای محلی کنترل اجتماعی است.

۲-۵. وضعیت اجتماعی

بخش دیگر مطالعه حاضر، به ارزیابی وضعیت اجتماعی با استفاده از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی استان‌ها مربوط می‌شود. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: پنداشت از موفقیت نهادی نظام، پنداشت از مطلوبیت جامعه، ارزیابی از آینده، پنداشت از وجود عدالت و برابری، اعتماد عمومی، قانون‌گریزی، مشارکت اجتماعی و رضایت از زندگی. اطلاعات مربوط به میانگین این مؤلفه‌ها در جدول شماره (۱) ارائه شده است.^۱

جدول شماره ۲: وضعیت شاخص‌های سرمایه اجتماعی به تفکیک استان‌های کشور

شاخص‌های سرمایه اجتماعی استان	رضایت از زندگی	مشارکت اجتماعی	قانون‌گریزی	اعتماد عمومی	پنداشت از وجود عدالت	ارزیابی از آینده	مطلوبیت جامعه	موفقیت نهادی نظام
آذربایجان شرقی	۱۵/۵	۴۱	۱۶/۳	۸۲	۲۲	۲۰	۲۲	۲۷
آذربایجان غربی	۱۲/۱	۲۹	۱۸/۳	۴۴	۲۱	۱۷	۲۳	۲۹
اردبیل	۵/۲	۲۵	۱۹/۴	۵۳	۲۲	۱۶	۲۲	۳۱
اصفهان	۱۲	۲۵	۲۱/۳	۳۸	۱۹	۱۷	۱۹	۲۷

۱. برای محاسبه شاخص‌های اجتماعی از شاخص نسبت ارزیابی مثبت به ارزیابی منفی استفاده شده است که به صورت کلی دامنه آن بالای ۱۰۰ و زیر ۱۰۰ است. بدین معنی به میزانی که نسبت حاصل شده از ۱۰۰ کم‌تر باشد، حکایت از وضع منفی و نامطلوب دارد و عکس آن؛ یعنی به میزانی که نسبت محاسبه شده از عدد ۱۰۰ بیش‌تر باشد نشان از وضعیت مثبت و مطلوب دارد. البته برای سهولت محاسبات، تمامی اعداد منفی بر ۱۰۰ شده‌اند. لذا با اضافه کردن ۱۰۰ مشخص می‌گردد که کدام استان‌ها بالای ۱۰۰ و کدام زیر ۱۰۰ هستند، به طوری که در شاخص رضایت از زندگی مشاهده می‌گردد استان بوشهر با ۲۱،۵ که همان ۱۲۱،۵۰ است، بیش‌ترین رضایت و استان کردستان با ۴،۴ یعنی ۱۰۴،۴ کم‌ترین رضایت را دارد.

شاخص‌های سرمایه اجتماعی استان	رضایت از زندگی	مشارکت اجتماعی	قانون‌گریزی	اعتماد عمومی	پنداشت از وجود عدالت	ارزیابی از آینده	مطلوبیت جامعه	موفقیت نهادی نظام
البرز	۱۱/۴	۳۵	۲۲/۳	۳۹	۲۲	۱۹	۲۱	۲۹
ایلام	۸/۸	۳۸	۱۶/۹	۶۷	۲۱	۱۹	۲۳	۲۹
بوشهر	۲۱/۵۰	۵۸	۱۹/۳	۸۱	۲۳	۲۱	۲۳	۳۱
تهران	۱۱/۴	۵۰	۲۹/۱	۵۰	۲۰	۱۷	۲۰	۲۷
چهارمحال و ب.	۸/۱	۳۱	۱۸/۴	۴۷	۲۲	۱۷	۲۱	۲۹
خراسان جنوبی	۱۰/۸	۴۷	۱۳/۶	۷۰	۲۴	۱۹	۲۲	۳۱
خراسان رضوی	۱۳/۶	۱۸	۳۰/۵	۴۴	۲۰	۱۶	۲۰	۲۸
خراسان شمالی	۱۶/۹	۳۳	۱۱/۹	۷۳	۲۴	۲۲	۲۳	۳۱
خوزستان	۷	۵۳	۱۲/۸	۷۸	۲۵	۱۷	۲۲	۲۸
زنجان	۱۳/۶	۳۵	۱۷/۱	۹۸	۲۳	۲۰	۲۳	۳۰
سمنان	۱۱/۴	۶۰	۲۷/۱	۶۲	۲۱	۱۹	۲۲	۲۹
سیستان و بلوچستان	۱۱/۸	۲۷	۱۶/۹	۷۶	۲۲	۲۰	۲۲	۳۰
فارس	۱۱/۱	۲۴	۱۵/۳	۹۸	۲۴	۲۳	۲۳	۳۱
قزوین	۱۲/۸	۵۲	۱۹/۵	۴۳	۲۲	۱۸	۲۱	۲۷
قم	۱۸/۷	۵۵	۲۱/۷	۸۱	۲۴	۲۴	۲۳	۳۰
کردستان	۴/۴	۳۱	۲۲/۵	۵۰	۲۱	۱۶	۲۰	۲۷
کرمان	۱۱	۳۹	۲۲/۹	۴۷	۲۱	۱۹	۲۱	۲۹
کرمانشاه	۸/۲	۴۸	۱۴/۸	۶۰	۲۴	۱۹	۲۲	۲۹
کهگیلویه و ب.	۹/۴	۳۰	۲۲/۵	۵۷	۲۲	۱۹	۲۲	۳۰
گلستان	۱۳/۷	۴۴	۱۵	۵۷	۲۳	۲۲	۲۳	۳۲
گیلان	۱۰/۱	۵۶	۱۱	۹۶	۲۲	۱۶	۲۱	۳۰
لرستان	۹	۳۷	۲۱/۱	۶۸	۲۲	۲۱	۲۳	۲۹
مازندران	۹/۷	۲۵	۲۰/۲	۵۴	۲۱	۱۹	۲۳	۲۸
مرکزی	۱۱/۸	۲۷	۲۳/۱	۵۶	۲۰	۱۶	۲۲	۳۰
هرمزگان	۲۰	۴۶	۱۷/۲	۶۹	۲۴	۲۲	۲۳	۳۰
همدان	۱۰/۸	۲۷	۱۹/۷	۶۱	۲۲	۱۹	۲۲	۲۹
یزد	۱۲/۹	۴۹	۱۷/۶	۶۸	۲۲	۱۹	۲۱	۲۹

با توجه به جدول شماره ۲، شاخص پنداشت از موفقیت نهادی نظام که منظور از آن مجموعه‌ای از عواملی است که منجر به موفقیت یک نظام در رسیدن به اهداف ازپیش‌تعیین‌شده خود می‌شود، برای کل کشور عددی معادل ۲۹ از ۱۰۰ است، این عدد تا حدود زیادی بیان‌گر این امر است که نظر افراد در مورد میزان موفقیت برنامه‌ها و اهداف ازپیش‌تعیین‌شده نظام مساعد نیست.

وضعیت این شاخص نیز در بین استان‌های مختلف تا حدود زیادی مشابه است و میزان شاخص پنداشت از موفقیت نهادی نظام در بین استان‌های مختلف عددی بین ۲۷ تا ۳۲ متغیر است، در بین استان‌های کشور استان گلستان با عدد ۳۲ بالاترین و استان‌های آذربایجان شرقی، اصفهان، تهران، قزوین و کردستان با عدد ۲۷ پایین‌ترین میزان شاخص پنداشت از موفقیت نهادی نظام را کسب کرده‌اند. به‌طورکلی تفاوت فاحشی بین بالاترین و پایین‌ترین میزان این شاخص در بین استان‌های کشور مشاهده نمی‌گردد.

شاخص پنداشت از مطلوبیت جامعه که منظور از آن تحلیل و بررسی نیازها، ارزش‌ها و انتظاراتی است که افراد از جامعه خود دارد. به عبارت دیگر منظور از مطلوبیت جامعه میزان اهمیتی است که جامعه در رفع نیازها، توجه به احساسات و خواسته‌ها و تمایلات افراد خود دارد. میانگین این شاخص برای کل کشور عددی معادل ۲۲ از ۱۰۰ است. بالاترین میزان این شاخص مربوط به استان‌های آذربایجان غربی، ایلام، بوشهر، خراسان شمالی، زنجان، فارس، قم، گلستان، لرستان، مازندران و هرمزگان با عددی معادل ۲۳ است که بیان‌گر این امر است که این استان‌ها نسبت به سایر استان‌های کشور پنداشت مساعدی از مطلوبیت جامعه و رفع نیازها و توجه به احساسات و ارزش‌ها و خواسته‌های مردم توسط جامعه دارند. پایین‌ترین میزان این شاخص مربوط به استان اصفهان با میزان ۱۹ است که بیان‌گر میزان پایین مطلوبیت جامعه در مقایسه با سایر استان‌ها است.

شاخص ارزیابی از آینده که منظور از آن نوع دیدگاه افراد به آینده کشور در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... است، هرچقدر نگاه افراد به آینده جامعه مثبت و مطلوب باشد این شاخص به عدد ۱۰۰ نزدیک‌تر خواهد شد و هرچقدر دیدگاه افراد نسبت به آینده جامعه منفی و نامطلوب باشد شاخص این عدد به صفر نزدیک می‌شود، طبق داده‌های جدول مشاهده می‌گردد که میانگین شاخص ارزیابی از آینده برای کل کشور عددی معادل ۱۹ است که نسبت به دو شاخص قبلی پایین‌ترین میزان را به خود اختصاص داده است. استان قم با عدد ۲۴ نسبت به سایر استان‌های کشور ارزیابی مثبتی

نسبت به آینده داشته است که البته این میزان از نظر استاندارد تفاوت فاحشی با حداکثر شاخص (عدد ۱۰۰) دارد. پایین‌ترین میزان شاخص ارزیابی از آینده مربوط به استان‌های اردبیل، خراسان رضوی، کردستان، گیلان و مرکزی با عدد ۱۶ است.

شاخص پنداشت از وجود عدالت و برابری که منظور از آن برداشت و درک وجود عدالت و برابری در بخش‌های مختلف جامعه توسط افراد است، میانگین این شاخص برای کل کشور عددی معادل ۲۲ است که در مقایسه با بالاترین میزان این شاخص (عدد ۱۰۰) بسیار پایین است. بالاترین میزان شاخص پنداشت از عدالت و برابری مربوط به استان خوزستان است با عدد ۲۵؛ بدین معنی که مردم استان خوزستان در مقایسه با سایر استان‌ها پنداشت مثبت‌تری از وجود عدالت و برابری در جامعه دارند. پایین‌ترین میزان این شاخص نیز مربوط به استان اصفهان است با عدد ۱۹؛ بدین معنی که مردم اصفهان در مقایسه با سایر استان‌ها پنداشت منفی نسبت به وجود عدالت و برابری در جامعه دارند.

شاخص اعتماد عمومی به معنای انتظار مردم از دریافت مثبت به خواسته‌های آنان از طریق متولیان امور عمومی است. همچنین در بحث اعتماد عمومی پاسخگویی فرهیختگان سبب افزایش رضایت‌مندی شهروندان و به تبع آن ارتقای اعتماد آنان می‌شود و با تحقق اعتماد عمومی، مشارکت عمومی مردم جامعه افزایش خواهد یافت. در حقیقت مشارکت عمومی شهروندان تنها در سایه اعتماد عمومی آنان نسبت به دولت و سازمان‌های دولتی محقق می‌شود. میانگین شاخص اعتماد عمومی بر اساس داده‌های جدول (۱) در کل کشور حدوداً ۶۴ است که بیانگر اعتماد بالای افراد است. بالاترین میزان این شاخص مربوط به استان‌های زنجان و فارس است با مقدار ۹۸ و پایین‌ترین اعتماد عمومی مربوط به استان اصفهان با مقدار ۳۸ است، در کل وضعیت اعتماد عمومی در بین اکثر استان‌ها از ۵۰٪ بالاتر بوده و بیانگر اعتماد بالایی است که در بین افراد وجود دارد.

شاخص قانون‌گریزی که به دو نوع قانون‌گریزی نرم و سخت تقسیم می‌شود و منظور از قانون‌گریزی نرم هر نوع رفتاری که قوانین رسمی جامعه را نادیده گرفته و دارای ویژگی غیرخشونت‌آمیز، گاه‌گاهی و عمدتاً بدون مجازات یا مجازات ضعیف است. قانون‌گریزی سخت نیز نقطه مقابل قانون‌گریزی نرم بوده و به معنای هر نوع رفتاری که قوانین رسمی جامعه را نادیده گرفته و دارای ویژگی خشونت‌آمیز بودن و همراه با مجازات سخت است. طبق جدول مشاهده می‌گردد که میانگین شاخص قانون‌گریزی در کشور عددی معادل ۱۹٫۲ است که بیانگر وضعیت نسبتاً خوب پایبندی به قانون در کشور است. طبق جدول استان خراسان

رضوی (با مقدار ۳۰,۵) در مقایسه با سایر استان‌ها قانون‌گریزی بیشتری داشته و استان گیلان (با مقدار ۱۰,۹) کم‌ترین میزان قانون‌گریزی را داشته است.

شاخص مشارکت اجتماعی که عبارت است از: حضور نسبتاً پایدار و عنداللزوم عناصر سازنده جامعه شامل افراد، گروه‌ها، اجتماعات، نهادها و سازمان‌ها در فرایندها، امور و فعالیت‌های اجتماعی. طبق جدول میانگین این شاخص برای کل کشور عددی معادل ۳۸,۵۴ است که اگر حداکثر مشارکت اجتماعی را از ۱۰۰ محاسبه کنیم بیان‌گر مشارکت اجتماعی زیر ۵۰ درصدی در جامعه است. مردم استان سمنان با مقدار ۶۰ بیشترین میزان مشارکت اجتماعی را کسب کرده‌اند و کم‌ترین میزان مشارکت اجتماعی نیز مربوط به استان خراسان رضوی با مقدار ۱۸ است.

شاخص رضایت از زندگی نشان‌گر آن است که پاسخگو زندگی‌اش را در کل چگونه ارزیابی و برآورد می‌کند و بر ارزیابی بلندمدت فرد از زندگی‌اش، متمرکز است. طبق تعریف مقدار این شاخص برای کل کشوری عددی معادل ۱۱,۷ است و وضعیت این شاخص در بین استان‌های کشور نیز متفاوت است؛ به نحوی که مردم استان بوشهر (با مقدار ۲۱,۵) بیشترین میزان رضایت از زندگی را داشته و استان کردستان با مقدار ۴,۴ کم‌ترین میزان رضایت از زندگی را تجربه کرده است.

۳-۵. بی‌ثباتی اقتصادی

شاخص‌های اقتصادی موردبررسی در مطالعه حاضر عبارت‌اند از: سرانه تولید ناخالص داخلی، ضریب جینی، نرخ بیکاری، نرخ مشارکت اقتصادی و نرخ تورم. اطلاعات مربوط به میانگین این شاخص‌ها در دوره یادشده و همچنین، میزان تغییرات آن‌ها در طول این دوره در جدول شماره ۳، ارائه شده است.

جدول شماره ۳: وضعیت شاخص‌های اقتصادی به تفکیک استان‌های کشور

استان‌ها	مشارکت اقتصادی		نرخ تورم		نرخ بیکاری		ضریب جینی		تولید ناخالص داخلی	
	میانگین	تغییرات	میانگین	تغییرات	میانگین	تغییرات	میانگین	تغییرات	میانگین	تغییرات (درصد)
آذربایجان شرقی	۴۰/۹۳	۱/۸	۲۶/۳	۹/۳	۹/۴۵	-۱/۲	۰/۳۴۳۸	۰/۰۲۲۸	۲۲۷	۰/۳۲
آذربایجان غربی	۴۱/۷۵	۱/۹	۲۵/۱	۱۲/۵	۱۱/۸۹	-۰/۶	۰/۳۱۹۸	۰/۰۷۸۸	۱۳۴	۰/۲۳

۰/۳۵	۶۴	۰/۰۱۶۳	۰/۳۰۲۶	-۴/۲	۱۱/۳۸	۹/۳	۲۴/۳	۳/۷	۴۳/۸۶	اردبیل
۰/۳	۳۸۹	-۰/۱۱۳۲	۰/۳۳۱	-۶/۲	۱۲/۶۲	۹/۴	۲۴	۱/۴	۴۰/۷	اصفهان
۰/۲۴	۱۷۶	۰/۱۱۴۳	۰/۲۹۵۷	-۶/۹	۱۳/۲۷	۱۱/۶	۲۳/۸	۱/۶	۳۸/۲۵	البرز
۰/۰۳	۸۷	-۰/۱۲۱۴	۰/۳۱۳۲	-۲/۸	۱۱/۴۷	۱۹	۲۵/۳	-۲/۸	۳۵/۵۰	ایلام
۰/۳۹	۳۹۰	-۰/۰۸۲۰	۰/۳۰۸۸	-۲	۱۰/۱۵	۱۶/۹	۲۴/۴	۴/۳	۳۶/۸۵	بوشهر
۰/۴	۱۶۲۲	۰/۰۲۹۲	۰/۳۷۴۸	-۴	۹/۸۵	۱۱/۶	۲۳/۵	۵/۱	۳۸/۵۵	تهران
۰/۱۷	۴۱/۵	-۰/۰۴۵۸	۰/۳۱۲۸	-۱	۱۴/۰۴	۸/۵	۲۷/۱	۴/۹	۳۸/۸۷	چهارمحال بختیاری
۰/۴	۳۷	۰/۰۸۵۵	۰/۳۰۳۸	-۱/۱	۷/۷۶	۱۶/۴	۲۵	۳/۹	۳۹/۰۴	خراسان جنوبی
۰/۲۳	۳۳۸	۰/۰۵۵۱	۰/۳۴۰۸	-۵/۲	۹/۶۵	۸/۴	۲۳/۳	۴/۴	۴۰/۹۵	خراسان رضوی
۰/۵۴	۳۵	۰/۰۲۹۸	۰/۳۳۹۵	-۴/۲	۱۰/۱۸	۸/۳	۲۶/۲	۶/۹	۴۲/۱۳	خراسان شمالی
-۰/۲۴	۱۱۵۷	۰/۰۵۱۲	۰/۳۴۴۴	-۳/۲	۱۲/۸۴	۸/۷	۲۳/۳	۶/۲	۳۷/۵۹	خوزستان
۰/۴۸	۶۶	۰/۲۲۰۱	۰/۲۹۹۶	-۹/۱	۹/۰۵	۱۵/۶	۲۴	۳/۹	۴۱/۹۶	زنجان
۰/۳۳	۵۹/۶	-۰/۰۸۶۴	۰/۳۰۷۱	-۲/۳	۸/۵	۱۲/۸	۲۳	۳/۲	۳۷/۱۷	سمنان
۰/۳۸	۸۷/۵	۰/۲۳۰۳	۰/۴۰۶۹	-۰/۵	۱۱/۷۴	-۰/۴	۲۶	۸/۴	۳۰/۵۵	سیستان و بلوچستان
۰/۱۲	۳۲۲	-۰/۰۵۲۲	۰/۳۳۶۷	-۹/۱	۱۱/۵۸	۱۱/۱	۲۳/۸	۰	۳۸/۱۱	فارس
۰/۱۹	۹۴	۰/۰۳۲۹	۰/۲۸۱۶	-۲/۵	۱۰/۷۶	۱۶/۳	۲۳/۳	۴/۶	۴۰/۸۶	قزوین
۰/۳	۶۲	-۰/۰۹۴۵	۰/۳۲۶۴	-۰/۵	۱۰/۱۵	۹/۳	۲۲/۹	۲/۵	۳۵/۴۸	قم
۰/۳۲	۶۴	۰/۰۷۵۸	۰/۳۰۰۴	-۳/۲	۱۳/۶۴	۹/۲	۲۴/۷	۲/۳	۴۱/۲۸	کردستان
۰/۴۲	۲۰۴	-۰/۱۸۰۱	۰/۳۱۷۴	-۰/۹	۹/۲۹	۱۲/۲	۲۳	۶	۳۶/۸۹	کرمان
۰/۲۳	۱۰۸	-۰/۱۲۰۴	۰/۳۰۰۹	-۰/۸	۱۵/۷۱	۱۱/۵	۲۴/۳	۹/۸	۳۹/۰۸	کرمانشاه
-۰/۳۳	۱۵۸	۰/۰۲۵۸	۰/۲۸۲۵	-۵	۱۲/۲۵	۱۹/۱	۲۵/۷	۴/۳	۳۳/۸۱	کهگیلویه و بویراحمد
۰/۳۸	۷۵	۰/۰۵۵۷	۰/۳۷۸۲	-۱/۱	۹/۹۷	۱۲/۵	۲۵/۳	-۰/۶	۳۷/۸۴	گلستان
۰/۴۱	۱۴۵	-۰/۰۰۷	۰/۳۳۱۰	-۷/۴	۲۰/۷۹	۱۲/۶	۲۳/۷	۶/۴	۴۱/۸۷	گیلان
۰/۲۱	۷۶	-۰/۰۵۵۸	۰/۳۱۳۱	-۶/۷	۱۴/۰۶	۱۲/۸	۲۶/۵	۴/۳	۳۶/۶۲	لرستان
۰/۳۸	۲۲۶	۰/۰۹۷۵	۰/۳۰۹۲	-۳/۲	۹/۹۷	۱۷	۲۳/۸	۴/۱	۴۰/۷۱	مازندران
۰/۲۲	۱۱۹	-۰/۱۲۶۱	۰/۳۰۲۷	-۳/۲	۷/۸۹	۸/۷	۲۴/۵	-۰/۳	۳۶/۰۵	مرکزی
۰/۱۴	۱۲۷	۰/۲۲۶۹	۰/۳۴۵	۴/۸	۱۱/۴۴	۷/۸	۲۶/۱	۱۰/۸	۳۸/۵۹	هرمزگان
۰/۲۳	۸۵	۰/۰۱۷۹	۰/۳۴۱۹	-۳/۲	۹/۰۱	۴/۶	۲۴/۲	۳	۳۹/۶۵	همدان
۰/۳۹	۱۲۷	-۰/۰۱۲۵	۰/۲۹۴۹	۱/۶	۱۰/۲۹	۱۲/۳	۲۴/۹	۶	۳۹/۸۷	یزد
۰/۱۵	۷۰۷۶	۰/۰۵۳۱	۰/۳۷۰۹	-۳/۱	۱۱/۹۴	۱۰/۷	۲۴/۱۴	۴	۳۹/۰۵	کل کشور

این جدول نشان می‌دهد متوسط نرخ مشارکت اقتصادی در کل کشور طی سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۰ برابر با ۳۹,۰۵ بوده است. در این پژوهش، نرخ مشارکت اقتصادی بر اساس تعریف رسمی مرکز آمار ایران محاسبه شده است. نرخ مشارکت اقتصادی بیان‌گر نسبت جمعیت فعال اقتصادی به جمعیت در سن کار است. جمعیت فعال اقتصادی شامل کلیه افراد شاغل و بیکار (در جست‌وجوی کار) است که در سن کار قرار دارند. داده‌های مربوط به جمعیت فعال اقتصادی و جمعیت در سن کار، به صورت سالانه و در سطح استان، از آمارهای رسمی مرکز آمار ایران استخراج شده است. به این ترتیب، نرخ مشارکت اقتصادی هر استان برای هر سال در بازه زمانی ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۰ محاسبه و سپس برای تحلیل‌های تطبیقی مورد استفاده قرار گرفته است.

افزایش نرخ مشارکت اقتصادی نشان‌دهنده سهم بالاتر جمعیت فعال در بازار کار و کاهش آن بیان‌گر خروج نیروی کار از فعالیت اقتصادی یا تضعیف فرصت‌های اشتغال است؛ از این رو، این شاخص به عنوان یکی از مؤلفه‌های کلیدی بی‌ثباتی اقتصادی در چارچوب نظری و تحلیلی پژوهش حاضر در نظر گرفته شده است که از این نظر، استان‌های اردبیل، خراسان شمالی و زنجان نرخ‌های بالاتر و استان‌های سیستان و بلوچستان، کهگیلویه و بویراحمد و ایلام نرخ‌های پایین‌تری نسبت به میانگین کشوری داشته‌اند. همچنین طبق این آمارها، بالاترین نرخ مشارکت اقتصادی (۴۳,۸۶) در دوره یادشده، مربوط به استان اردبیل و پایین‌ترین نرخ (۳۰,۵۵) مربوط به استان سیستان و بلوچستان بوده است. بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی نیز نشان می‌دهد در طول ۱۰ سال بررسی شده، استان هرمزگان بیشترین افزایش (۱۰,۸) و استان ایلام بیشترین کاهش (۲,۸) را در طول دوره یادشده تجربه کرده‌اند.

از سوی دیگر، آمارهای مربوط به نرخ تورم ۱۲ ماهه در سال ۱۳۹۱ عدد ۲۹,۵ را برای کل کشور نشان می‌دهد که این عدد در نیمه اول دهه نود، روند نزولی داشته و در سال ۱۳۹۵ به ۶,۹٪ رسیده است، ولی مجدداً سیر صعودی گرفته و به ۴۰,۲٪ در سال ۱۴۰۰ رسیده است. میانگین نرخ تورم در طی این دوره ده ساله ۲۴,۱۴٪ است. همچنین این آمارها نشان می‌دهد وضعیت استان‌های کشور از نظر نرخ تورم نیز متفاوت بوده است. طبق این آمارها، استان‌های چهارمحال بختیاری، لرستان و آذربایجان شرقی نرخ تورم بالاتر از متوسط کشوری داشته و دیگر استان‌ها نرخ‌های پایین‌تر از میانگین کشوری را تجربه کرده‌اند. در این دوره زمانی، استان چهارمحال بختیاری با میانگین نرخ تورم ۲۷,۱۳٪، بالاترین و استان سمنان با میانگین نرخ ۲۲,۸٪، پایین‌ترین میزان تورم را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین، بالاترین میزان رشد

تورم در دوره یادشده به میزان ۱۹٫۱٪، مربوط به استان کهگیلویه و بویراحمد و کم‌ترین میزان رشد (۰٫۰۴-) مربوط به استان سیستان و بلوچستان بوده است (جدول ۳).

آمارهای مربوط به نرخ بیکاری نشان‌دهنده این است که متوسط نرخ بیکاری در دوره زمانی ده‌ساله ۱۱٫۹۴ است که استان‌های خراسان جنوبی، مرکزی و سمنان نرخ‌های بیکاری پایین‌تر از متوسط کشوری داشته‌اند. طبق این آمارها، بالاترین نرخ بیکاری (۲۰٫۷۹) مربوط به استان گیلان و پایین‌ترین نرخ (۷٫۷۶) مربوط به استان‌های خراسان جنوبی بوده و اختلاف درخور توجه ۱۳ درصدی بین نرخ‌های بیکاری این استان‌ها مشاهده می‌شود. از نظر تغییرات نرخ بیکاری نیز، استان هرمزگان بیشترین افزایش (۴٫۸) و استان فارس بیشترین کاهش (۱۰٫۹) را در طول دوره بررسی شده تجربه کرده‌اند. اما آمارهای مربوط به شاخص ضریب جینی نشان می‌دهد متوسط این ضریب در کل کشور در طی سال‌های ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۰ برابر با ۳۷۰۹٫۰ بوده است که از این نظر استان‌های تهران، سیستان و بلوچستان و گلستان ضرایب بالاتر نسبت به میانگین کشوری داشته‌اند. طبق این آمارها، بالاترین ضریب جینی (۴۰۶۹٫۰) در دوره یادشده مربوط به استان سیستان و بلوچستان و پایین‌ترین ضریب (۲۸۱۶٫۰) مربوط به استان قزوین بوده است. از نظر تغییرات ضریب جینی نیز، بیشترین افزایش (۲۳۰۳٫۰) در استان سیستان و بلوچستان و بیشترین کاهش (۱۲۶۱٫۰) در استان مرکزی رخ داده است (جدول ۳).

تحلیل این مجموعه شاخص‌های اقتصادی نشان می‌دهد که بی‌ثباتی اقتصادی در کشور ماهیتی چندبعدی و ناهمگون داشته و استان‌ها به صورت متفاوتی در معرض فشارهای اقتصادی قرار گرفته‌اند. نوسانات نرخ مشارکت اقتصادی بیانگر تغییر در میزان حضور فعال نیروی کار در بازار و در مواردی، خروج اجباری یا ناامیدانه افراد از فعالیت اقتصادی است؛ وضعیتی که می‌تواند به تضعیف احساس تعلق اجتماعی و افزایش فشار روانی منجر شود. هم‌زمان، تورم بالا و ناپایدار به‌عنوان تجربه‌ای فراگیر، قدرت خرید خانوارها را کاهش داده و نااطمینانی اقتصادی را تشدید کرده است، به‌گونه‌ای که حتی استان‌هایی با نرخ بیکاری پایین‌تر نیز از پیامدهای منفی آن مصون نمانده‌اند. افزون‌براین، سطوح بالای نابرابری درآمدی، به‌ویژه در برخی استان‌ها، بازتابی از توزیع ناعادلانه فرصت‌ها و منابع اقتصادی است که می‌تواند احساس محرومیت نسبی و بی‌عدالتی اجتماعی را تقویت کند. در مجموع، هم‌پوشانی این شاخص‌ها تصویری روشن از شرایط بی‌سازمانی و بی‌ثباتی اقتصادی ترسیم می‌کند که در چارچوب نظری پژوهش حاضر، به‌عنوان یکی از زمینه‌های ساختاری مؤثر بر افزایش گرایش به خودکشی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۴-۵. نرخ خودکشی برحسب شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی

مطابق با اطلاعات جدول ۴، از بین تمامی شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی مورد بررسی در این تحقیق، بین شاخص رضایت از زندگی و نرخ خودکشی، همبستگی آماری معنی‌دار وجود دارد ($p=0,000$) همبستگی مشاهده شده از نوع همبستگی منفی است. به عبارت ساده‌تر، این نتایج نشان می‌دهد استان‌هایی که از نظر شاخص رضایت از زندگی نمرات پایین‌تری دریافت کرده‌اند به مراتب نرخ‌های خودکشی بالاتری را در مقایسه با دیگر استان‌ها نشان می‌دهند و بالعکس.

بررسی همبستگی مشاهده شده از نظر شدت نیز حاکی از آن است که شاخص رضایت از زندگی با ضریب همبستگی $-0,644$ همبستگی بالایی را با نرخ خودکشی نشان می‌دهد. همچنین بین نرخ بیکاری و خودکشی، همبستگی آماری معنی‌دار و مثبت وجود دارد که نشان می‌دهد استان‌هایی که از نرخ بیکاری بالاتری برخوردارند، به مراتب نرخ‌های خودکشی بالاتری را در مقایسه با دیگر استان‌ها نشان می‌دهند.

بررسی همبستگی مشاهده شده از نظر شدت نیز حاکی از آن است که نرخ بیکاری با ضریب همبستگی $0,472$ ، همبستگی نسبتاً بالایی را با نرخ خودکشی نشان می‌دهد. همچنین نتایج آزمون همبستگی بیانگر ارتباط معنادار بین متغیرهای تولید ناخالص داخلی (GDP) و نرخ تورم با خودکشی نیز است که به شکل منفی است و نشان می‌دهد در دوره زمانی مطالعه شده، کاهش تولید ناخالص داخلی با افزایش نرخ خودکشی در استان‌ها همراه بوده است.

همچنین، در طول دوره زمانی بررسی شده، بین نرخ تورم و خودکشی در استان‌ها، همبستگی معنی‌دار مثبتی وجود دارد که نشان می‌دهد استان‌هایی که در دهه گذشته افزایش بیشتری را در نرخ تورم تجربه کرده‌اند، در مقایسه با دیگر استان‌ها به مراتب افزایش بیشتری را در نرخ‌های خودکشی نشان می‌دهند. همچنین، روند افزایش نرخ خودکشی در این استان‌ها به مراتب تندتر از دیگر استان‌هاست که نرخ تورم پایین‌تری دارند.

تحلیل این الگوی همبستگی نشان می‌دهد که متغیرهای اجتماعی و اقتصادی بررسی شده، نه به صورت مجزا، بلکه در قالب یک منظومه فشار ساختاری عمل می‌کنند. رابطه منفی و قوی رضایت از زندگی با خودکشی بیانگر آن است که ارزیابی ذهنی افراد از کیفیت زندگی و شرایط اجتماعی، نقشی کلیدی در مهار رفتارهای پرخطر دارد؛ به گونه‌ای که کاهش رضایت از زندگی می‌تواند به تضعیف معنا، امید و پیوند اجتماعی منجر شود.

جدول شماره ۴: همبستگی بین شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی و نرخ خودکشی

متغیرها		پنداشت از موفقیت نظام	پنداشت از موفقیت نهادی نظام	پنداشت از مطلوبیت جامعه	ارزیابی از آینده	پنداشت از وجود عدالت	اعتماد عمومی	قانون‌گریزی
نرخ خودکشی	R	۰/۰۷۵	۰/۰۴۳	۰/۲۴۸	*-۰/۲۰۷	۰/۱۱۳	۰/۰۵۱	-۰/۱۸۶
	SIG	۰/۶۸۷	۰/۸۱۶	۰/۱۷۸	۰/۰۲۵	۰/۵۴۶	۰/۷۸۶	۰/۳۱۸
	N	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
متغیرها		نرخ مشارکت اقتصادی	نرخ تورم	تولید ناخالص داخلی	ضریب جینی	نرخ بیکاری	مشارکت اجتماعی	رضایت از زندگی
نرخ خودکشی	R	-۰/۰۹۸	*۰/۲۹۱	۰/۱۹۹	-۰/۳۱۹	*۰/۴۷۲	-۰/۰۰۶	*-۰/۶۶۴
	SIG	۰/۵۹۸	۰/۰۰۷	۰/۲۸۴	۰/۰۸۴	۰/۰۰۶	۰/۹۷۳	۰/۰۰۰
	N	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱

در مقابل، همبستگی مثبت نرخ بیکاری، تورم و کاهش تولید ناخالص داخلی با خودکشی نشان‌دهنده آن است که بی‌ثباتی اقتصادی از طریق افزایش ناامنی معیشتی، احساس بی‌قدرتی و محرومیت نسبی، فشارهای روانی و اجتماعی را تشدید کرده و زمینه بروز رفتارهای خودویرانگر را فراهم می‌کند. این الگوی همبستگی، با چارچوب نظری دورکیم و نظریه‌های بی‌سازمانی اجتماعی و اقتصادی همخوانی داشته و تأیید می‌کند که تغییرات نامطلوب در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، به صورت مستقیم و قابل مشاهده، با افزایش نرخ خودکشی در سطح استانی همراه بوده است.

از سوی دیگر، خلاصه مدل رگرسیونی حاکی از آن است که متغیرهای وارد شده در مدل رگرسیون، شامل پنداشت از موفقیت نظام، پنداشت از موفقیت نهادی نظام، پنداشت از مطلوبیت جامعه، ارزیابی از آینده، پنداشت از وجود عدالت و برابری، اعتماد عمومی، قانون‌گریزی، مشارکت اجتماعی، رضایت از زندگی و همچنین شاخص‌های اقتصادی تولید ناخالص داخلی، ضریب جینی، نرخ بیکاری، نرخ تورم، نرخ مشارکت اقتصادی، در مجموع همبستگی ۰/۷۹ را با متغیر نرخ خودکشی به نمایش گذاشته‌اند.

از سوی دیگر، ترکیب خطی متغیرها، نزدیک به ۰٫۶۳ از واریانس نرخ خودکشی را در بین استان‌های کشور تبیین کرده‌اند. به عبارت دیگر ۳۱٪ از تغییرات نرخ خودکشی توسط ۱۴ متغیر مورد مطالعه در این پژوهش تبیین شده و مابقی مربوط به متغیرهای دیگری است که در این تحقیق مورد بررسی قرار نگرفته است.

همچنین، از بین تمامی متغیرهای مستقل وارد شده به مدل رگرسیونی، چهار متغیر ارزیابی از آینده، رضایت از زندگی، نرخ بیکاری و نرخ تورم با توجه به سطح معنی داری کوچک‌تر ۰٫۰۵ در مدل رگرسیونی قابل ارزیابی می‌باشند. متغیرهای نرخ تورم، نرخ بیکاری، رضایت از زندگی و ارزیابی از آینده به ترتیب حائز بیشترین تأثیر معنی دار بر نرخ خودکشی بوده‌اند.

جدول شماره ۵: ضریب همبستگی استاندارد بتا

متغیرهای مستقل	مقدار احتمال (p)	ضریب بتا (Beta)
پنداشت از موفقیت نظام	۰/۸۱۶	۰/۲۴۰
پنداشت از موفقیت نهادی نظام	۰/۸۳۸	۰/۱۱۹
پنداشت از مطلوبیت جامعه	۰/۲۰۱	۰/۷۷۳
ارزیابی از آینده	۰/۰۲۵	-۰/۰۲۸
پنداشت از وجود عدالت و برابری	۰/۷۴۵	۰/۰۷۸
اعتماد عمومی	۰/۶۴۶	-۰/۱۹۲
قانون‌گریزی	۰/۸۴۱	۰/۰۸۹
مشارکت اجتماعی	۰/۵۳۵	۰/۲۶۳
رضایت از زندگی	۰/۰۰۹	-۰/۱۴۶
تولید ناخالص داخلی	۰/۹۵۶	-۰/۰۲۴
ضریب جینی	۰/۹۰۵	-۰/۰۶۶
نرخ بیکاری	۰/۰۰۴	۰/۲۲۰
مشارکت اقتصادی	۰/۱۸۸	۰/۳۴۰
$SES = ۰/۰۱۸۶۳ R^2_{Adj.} = ۰/۳۱۲ R^2 = ۰/۶۳۳ R = ۰/۷۹۶$		

ضرایب بتای منفی بیان‌گر رابطه منفی و معکوس دو متغیر رضایت از زندگی و ارزیابی از آینده با نرخ خودکشی است؛ بدین معنی که هرچقدر مردم جامعه از آینده ارزیابی مثبت و امیدوارانه‌ای داشته باشند و هرچقدر از زندگی حال حاضر رضایت بیشتری داشته باشند به همان میزان شاهد کاهش نرخ خودکشی در استان‌های مختلف کشور خواهیم بود و بالعکس، هرچقدر مردم جامعه از آینده ارزیابی منفی داشته و از زندگی حال حاضر خود رضایت کم‌تری احساس کنند به همان میزان نرخ خودکشی در جامعه افزایش پیدا خواهد کرد.

همچنین بتای مثبت دو متغیر نرخ تورم و نرخ بیکاری بیان‌گر رابطه مثبت و مستقیم این دو متغیر با خودکشی است؛ بدین معنی که با افزایش نرخ تورم و نرخ بیکاری شاهد افزایش نرخ خودکشی در جامعه نیز خواهیم بود و بالعکس، مراجعه شود به جدول ۵.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

خودکشی اگرچه در ظاهر کنشی فردی به نظر می‌رسد، اما ریشه‌هایی عمیق در ساختارهای اجتماعی و شرایط کلان اقتصادی دارد و به تعبیر دورکیم (۱۳۷۹)، واقعیتی اجتماعی محسوب می‌شود که میزان و الگوی بروز آن تابعی از وضعیت انسجام اجتماعی، تنظیم هنجاری و شرایط مادی زندگی است. بر این اساس، کنش خودکشی نه صرفاً محصول اختلالات فردی، بلکه بازتابی از کیفیت پیوند فرد با جامعه و نحوه کارکرد ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تلقی می‌شود. پژوهش حاضر با الهام از این دیدگاه نظری و با تکیه بر چارچوبی تلفیقی شامل نظریه دورکیم، نظریه‌های سرمایه اجتماعی، پیوند اجتماعی و بی‌سازمانی اجتماعی-اقتصادی، پدیده خودکشی را در سطح ملی و در قالب یک تحلیل تطبیقی استانی مورد بررسی قرار داده است.

یافته‌های توصیفی نشان داد که نرخ خودکشی در کشور طی بازه زمانی ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۲ روندی کاملاً صعودی داشته است، به طوری که این نرخ از ۴٫۷ در سال ۱۳۹۰ به ۸٫۸ در سال ۱۴۰۲ افزایش یافته است. این روند افزایشی، صرفاً یک تغییر آماری ساده نیست، بلکه بازتابی از تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایران است. از منظر نظریه دورکیم، افزایش مستمر نرخ خودکشی را می‌توان نشانه‌ای از تضعیف پیوندهای اجتماعی، اختلال در تنظیم هنجاری و افزایش وضعیت‌های آنومیک در جامعه دانست؛ وضعیتی که در آن، قواعد اجتماعی توان هدایت و تنظیم کنش‌های فردی را از دست می‌دهند. هم‌زمانی افزایش نرخ

خودکشی با تغییرات منفی در برخی شاخص‌های سرمایه اجتماعی، مؤید این نکته است که خودکشی را نمی‌توان جدا از زمینه اجتماعی، کیفیت روابط اجتماعی و احساس تعلق جمعی تحلیل کرد، بلکه باید آن را نشانه‌ای از فرسایش انسجام اجتماعی در سطح کلان دانست.

در سطح تبیینی، نتایج تحلیل رگرسیون چندگانه نشان داد که شاخص‌های اجتماعی و اقتصادی موردبررسی در این پژوهش، توانسته‌اند حدود ۳۱٪ از تغییرات میزان خودکشی در بین استان‌های کشور را تبیین کنند. این میزان تبیین، از منظر جامعه‌شناختی قابل توجه است و نشان می‌دهد که بخش معناداری از کنش خودکشی در چارچوب عوامل ساختاری قابل فهم است. این یافته به طور مستقیم فرضیه اصلی پژوهش مبنی بر تأثیر بی‌سازمانی اجتماعی و بی‌ثباتی اقتصادی بر نرخ خودکشی را تأیید می‌کند و با منطق نظری دورکیم مبنی بر اجتماعی بودن علل تفاوت در میزان‌های خودکشی هم‌خوانی کامل دارد. همچنین، این نتیجه با دیدگاه نظری پاتنام، کلمن و هیرشی که بر نقش اعتماد اجتماعی، پیوندهای اجتماعی و سرمایه اجتماعی در مهار رفتارهای پرخطر تأکید دارند، سازگار است.

تحلیل ضرایب استاندارد رگرسیون نشان داد که تغییرات نرخ تورم تأثیر مثبت و مستقیمی بر میزان خودکشی داشته است. این یافته را می‌توان در چارچوب نظری بی‌سازمانی اقتصادی و خودکشی آنومیک تبیین کرد. تورم، صرفاً یک شاخص اقتصادی نیست، بلکه نشانه‌ای از بی‌ثباتی ساختاری و اختلال در نظم اقتصادی است که از طریق کاهش قدرت خرید، افزایش ناامنی معیشتی و تضعیف پیش‌بینی‌پذیری آینده، به فروپاشی نظم هنجاری منجر می‌شود. در چنین شرایطی، انتظارات اجتماعی تنظیم شده با واقعیت‌های اقتصادی هم‌خوانی خود را از دست می‌دهند و شکاف میان آرزوها و امکانات، فشار اجتماعی شدیدی بر افراد وارد می‌کند؛ وضعیتی که دورکیم آن را زمینه‌ساز خودکشی آنومیک می‌داند.

همچنین، متغیر نرخ بیکاری تأثیر مثبت و معناداری بر نرخ خودکشی داشته است. بیکاری، علاوه بر محرومیت اقتصادی، به تضعیف هویت اجتماعی، کاهش احساس تعلق و فروپاشی نقش‌های اجتماعی منجر می‌شود. از منظر نظریه پیوند اجتماعی هیرشی، قطع یا تضعیف پیوند فرد با نهادهای اجتماعی، کنترل اجتماعی غیررسمی را کاهش داده و احتمال کنش‌های انحرافی و خودویرانگر را افزایش می‌دهد. در چارچوب دورکیمی نیز، بیکاری مزمن را می‌توان عاملی دانست که فرد را در وضعیت بی‌هنجاری و فقدان معنا قرار می‌دهد و زمینه خودکشی آنومیک را فراهم می‌سازد.

در مقابل، شاخص‌های سرمایه اجتماعی نقش بازدارنده‌ای در برابر خودکشی ایفا کرده‌اند. رضایت از زندگی رابطه‌ای منفی و معکوس با میزان خودکشی نشان داده است. این یافته را می‌توان در چارچوب نظری سرمایه اجتماعی تبیین کرد؛ به گونه‌ای که رضایت از زندگی بازتابی از کیفیت روابط اجتماعی، احساس عدالت، اعتماد نهادی و حمایت اجتماعی است. افزایش رضایت از زندگی به معنای تقویت پیوندهای اجتماعی و احساس تعلق است که از نظر دورکیم، احتمال خودکشی خودخواهانه را کاهش می‌دهد.

همچنین، متغیر ارزیابی از آینده رابطه‌ای منفی و معنادار با نرخ خودکشی داشته است. امید به آینده را می‌توان یکی از مؤلفه‌های کلیدی تنظیم هنجاری دانست؛ زیرا جامعه‌ای که افق‌های روشنی پیش روی اعضای خود ترسیم می‌کند، توان بیشتری در مهار رفتارهای پرخطر دارد. تضعیف امید اجتماعی، به ویژه در بستر بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی، به احساس بن‌بست، درماندگی آموخته‌شده و کاهش معنا در زندگی منجر می‌شود؛ وضعیتی که زمینه‌ساز افزایش گرایش به خودکشی است.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که وضعیت نامطلوب سرمایه اجتماعی و شاخص‌های اقتصادی، از طریق تضعیف انسجام اجتماعی، اختلال در تنظیم هنجاری و تشدید بی‌سازمانی اجتماعی-اقتصادی، زمینه‌ساز افزایش گرایش به خودکشی شده است. در چنین شرایطی، افراد جامعه از یک سو به دلیل ناتوانی در پاسخ به ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های فردی و از سوی دیگر به سبب بی‌ثباتی اجتماعی و اقتصادی، دچار احساس درماندگی می‌شوند و در مواردی، خودکشی را به عنوان واکنشی اجتماعی به بحران‌های ساختاری انتخاب می‌کنند. این نتایج با یافته‌های پژوهشی بهادر (۱۴۰۰)، صالح‌آبادی (۱۴۰۰)، جهانی و همکاران (۱۴۰۲)، چوی و همکاران (۲۰۲۲)، نامی و کردا (۲۰۲۰) و تورلیندسون و جازناسوند (۱۹۹۸) هم‌خوانی داشته و نشان می‌دهد که تحلیل خودکشی بدون توجه به ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، تحلیلی ناقص و تقلیل‌گرایانه خواهد بود.

منابع

- احمدی، حبیب و ابوترابی زارچی، فاطمه (۱۳۹۱). بررسی رابطه بین سرمایه اجتماعی و میزان خودکشی در استان‌های کشور. فصلنامه راهبرد اجتماعی و فرهنگی، ۱(۱)، ۱-۲۰.
- ریمون، آرون (۱۳۷۰). مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. (باقر پرهام، مترجم). تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سازمان پزشکی قانونی کشور، ۱۴۰۱.

- باختر، مهران و رضائیان، محمد (۱۳۹۵). شیوع افکار و اقدام به خودکشی و عوامل خطر مرتبط با آن در دانشجویان ایرانی: یک مطالعه مروری منظم. مجله دانشکده علوم پزشکی، ۱۵، ۱۰۶۱-۱۰۷۶.
- بخارایی، احمد (۱۳۳۱). جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی. چاپ دوم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- بهادر، فرشید و موسوی فرد، سیدمحمدرضا (۱۴۰۰). بررسی جامعه‌شناختی رابطه بین سرمایه اجتماعی و خودکشی در ایران ۱۳۸۶-۱۳۹۶. فصلنامه علمی مطالعات راهبردی فرهنگ، ۱(۱)، ۱-۲۰.
- جهانی دولت‌آبادی، اسماعیل (۱۴۰۲). بررسی رابطه شاخص‌های کلان اقتصادی بانرخ خودکشی در استان‌های کشور تحلیل ثانویه آمارهای ۱۳۹۰-۱۴۰۰. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، ۱(۱)۱۲، ۴۱-۶۲.
- دورکیم، امیل (۱۳۷۹). خودکشی (نادر سالارزاده امیری مترجم). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- ربانی، رسول و محمدامینی، حمیده (۱۳۸۳). آنومی و خودکشی. مجموعه مقالات همایش ملی خودکشی، ۱(۱)، ۱-۲.
- صالح‌آبادی، ابراهیم (۱۳۹۹). سرمایه اجتماعی و خودکشی در استان‌های ایران. جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۲(۳)، ۱-۱۰.
- صالحی، مینا (۱۴۰۳). مرور نظام‌مند مطالعات با موضوع خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران (۱۳۸۵-۱۴۰۲). فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ۱۵(۲)، ۱۶۳-۲۱۸.
- قریشی، سیدابوالفضل و موسوی‌نسب، نورالدین (۱۳۸۷). مرور سیستماتیک بررسی‌های انجام‌شده در زمینه خودکشی و اقدام به خودکشی در ایران. روان‌پزشکی و روانشناسی بالینی ایران، ۱۴(۴)، ۹۵-۱۰۷.
- کلدی، علیرضا و گراوند، اردشیر (۱۳۸۱). بررسی علل خودکشی در شهرستان کوه‌دشت. رفاه اجتماعی، ۶(۲)، ۱۳۵-۱۵۰.
- کیانی، احمدرضا، فاتحی‌زاده، مریم و قاسمی، نظام‌الدین (۱۳۹۲). بررسی کیفی عوامل خانوادگی دخیل در اقدام به خودکشی. مجله تحقیقات علوم رفتاری، ۱۱(۲)، ۸۱-۱۰۰.
- مهران، ناهید (۱۳۸۳). ویژگی‌های روانی اجتماعی اقدام‌کنندگان به خودکشی در مقایسه با افراد عادی در بیرجند. مجله علمی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند، ۱۱(۳)، ۴۵-۵۸.
- موسوی، فریبا (۱۳۸۳). بررسی عوامل خانوادگی مرتبط با اقدام به خودکشی. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، ۴(۳)، ۷۷-۹۲.
- معیدفر، سعید و حسن‌پناه، حسین (۱۳۸۳). عوامل اجتماعی مؤثر بر خودکشی جوانان استان کردستان. مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۶(۱)، ۵۱-۷۰.
- حسینی، ابراهیم، عیسی‌زادگان، علی و سلیمانی، اسماعیل (۱۴۰۲). نقش میانجی گفتار درونی در رابطه بین سبک‌های تصمیم‌گیری و شیوه‌های مقابله با استرس با فکر خودکشی در دانش‌آموزان. مجله روان‌پزشکی و روانشناسی بالینی ایران، ۱۵(۲)، ۱۶۳-۱۸۲.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و قلی‌پور، سیاوش (۱۳۸۳). مدرنیته و خودکشی زنان و دختران لک. مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۷(۴)، ۱۱۵-۱۳۸.
- اشتراوس، انسلم (۱۳۹۲). مبانی پژوهش کیفی (ابراهیم افشار مترجم). تهران: نی.
- طالبان، محمدرضا (۱۴۰۰). دین و خودکشی در ایران: تحلیل تطبیقی درون‌کشوری. دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، ۱۲(۲)، ۱۵۵-۱۷۸.

– تیلور، استیو (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی خودکشی (رسول ربانی، ابراهیم انصاری و مجید کارشناس مترجمان). تهران: آوای نور.

- Ahmadpanah, M., Astinsadaf, S., Akhondi, A., Haghghi, M., SadeghiBahmani, D., Nazaribadie, M., Jahangard, L., Holsboer-Trachsler, E., & Brand, S. (2017). Early maladaptive schemas of emotional deprivation, social isolation, shame and abandonment are related to a history of suicide attempts among patients with major depressive disorders. *Comprehensive Psychiatry*, 77, 71-79.
- Awata, S., Seki, T., Koizumi, Y., Sato, S., Hozawa, A., Omori, K., Kuriyama, S., Arai, H., Nagatomi, R., & Matsuoka, I. (2005). Factors associated with suicidal ideation in an elderly urban Japanese population: a community-based, cross-sectional study. *Psychiatry and Clinical Neurosciences*, 59, 327-336.
- Bertolote, J., & Fleischmann, A. (2002). A global perspective in the epidemiology of suicide. *Suicidologi*, 7(2), 6-8.
- Besnard, P. (1988). The true nature of anomie. *Sociological Theory*, 6, 91-95.
- Bjarnason, T., & Thorlindsson, T. (1994). Manifest predictors of past suicide attempts in a population of Icelandic adolescents. *Suicide and Life-Threatening Behavior*, 24, 350-358.
- Broom, D.H, Rennie, M. D., Lyndall, S., Peter. B., Ruth. P., Bryan. R. (2006) The lesser evil: bad jobs or unemployment? A survey of mid-aged Australians, National Centre for Epidemiology & Population Health Canberra, Australian National University.
- Choi, M., Ki, M., Yip, P. S. F., Park, J., Song, A., Lee, W. Y., Paik, J. W., & Lim, J. (2022). Small but protective social capital against suicide ideation in poor communities: A community-based cross-sectional study. *Medicine*, 30;99(44):
- De Leo, D., & Viecelli, G.A. (2021). Suicide in late life: a viewpoint. *Preventive Medicine*, 152, Article 106735.
- De Leo, D. (2022). Late-life suicide in an aging world. *Nature Aging*, 2, 7-12.
- Douglas, J. (1967). *Social meanings of suicide*. Princeton University Press.
- Durkheim, E. (1952). *Suicide: A study in sociology*. Routledge & Kegan Paul.
- Durkheim, E. (1997). *Suicide: A study in sociology*. Free Press.
- Eisai, C., & Mahi, M. (2011). Survey of viewpoint and causes of suicide. *Booklet of National Conference of Suicide*. Jameshenasan.
- Hall-Lande, J.A., Eisenberg, M.E., Christenson, S.L., & Neumark-Sztainer, D. (2007). Social isolation, psychological health, and protective factors in adolescence. *Adolescence*, 42(166), 265-286.
- Heidari Pahlavian, A. (1997). The study of psychosocial factors and epidemiological characteristics of the people who attempted suicide in Hamadan. *Iranian Journal of Psychiatry and Clinical Psychology (Andeesheh Va Raftar)*, 3(9-10), 19-31.
- Frasilho, D., Matos, M. G., Salonna, F., Guerreiro, D., Storti, C. C., Gaspar, T., & Caldas-de-Almeida, J. M. (2016). Mental health outcomes in times of economic recession: a systematic literature review. *BMC Public Health*, 16, 115.

- Jacobs, J. (1967). A phenomenological study of suicide notes. *Social Problems*, 15(1), 60-72.
- Kurimoto, S., Awata, T., Ohkubo, M., TsubotaUtsugi, K., Asayama, K., Takahashi, K., Suenaga, H., Sato, Y., & Imai, Y. (2011). Reliability and validity of the Japanese version of the abbreviated Lubben social network scale. *Japanese Journal of Geriatrics*, 48(2), 149-157.
- Kozaka, N., & Kuroda, Y. (2020). Association Between Community Social Capital and Suicide Mortality in Rural Areas of Japan: An Evaluation of Temporal Changes. *The Open Public Health Journal*, 13, 163-169
- Masashige, S., Watanabe, R., Tamada, Y., Takeuchi, K., Tani, Y., Kondo, K., & Ojima, T. (2024). Social disconnection and suicide mortality among Japanese older adults: A seven-year follow-up study. *Social Science & Medicine*, 347, 116778.
- Memari, A., Ramim, T., Amirmoradi, F., & Khosravi, K. (2006). Causes of suicide in married women. *Hayat*, 12(1), 47-53.
- Michelle, S.M. (2002). Do extenuating circumstances influence African American women's attitudes toward suicide. Ph.D Thesis, University of Southern Mississippi.
- Molavi, P., Abasi Ranjbar, V., & Mohammadvnia, H. (2007). Assessment of suicide risk factors among attempted suicide in Ardebil within first half of 1382. *Journal of Rehabilitation*, 8(28), 67-71.
- Murray, B., & Wright, K. (2006). Integration of a suicide risk assessment and intervention approach: The perspective of youth. *Journal of Psychiatric and Mental Health Nursing*, 13(2), 157-164.
- Muxin, Z., Kishan, R.P., & Showalter, D. (2022). Social capital and suicidal behaviors: Evidence from the United States counties. *Social Science & Medicine*, 98, 101856.
- Rafiei, M., & Seyfi, A. (2006). The epidemiologic study of suicide attempt referred to hospitals of University of Medical Sciences in Markazi province from 2002 to 2006. *Iran Journal of Public Health*, 4(3-4), 59-69.
- Rezayian, M. (2009). Public health, epidemiology, suicide. Rafsanjan: University Press.
- Rostami, C., Daliri, S., Sayehmiri, K., Delpisheh, A., Sayehmiri, F., & Saadata, M. (2016). The incidence of suicide attempt in Iran (2001-2012): A meta-analysis. *Journal of Kermanshah University of Medical Sciences*, 19(7), 374-382.
- Ross, V., Kølves, K., & De Leo, D. (2017). Beyond psychopathology: A case-control psychological autopsy study of young adult males. *International Journal of Social Psychiatry*, 63(2), 151-160.
- Saito, M., Watanabe, R., Tamada, Y., Takeuchi, K., Tani, Y., Kondo, K., & Ojima, T. (2024). Social disconnection and suicide mortality among Japanese older adults: a seven-year follow-up study. *Social Science & Medicine*, 347, 116778.
- Shojaei, A., Shamsiani, H., Moradi, S., Alaedini, F., & Khademi, A. (2013). The study of successful cases of suicide commitment referred to Iran Legal Medicine Organization in 2010. *Journal of Legal Medicine*, 18(1), 7-15.
- Smith, A., Witte, T., Teale, N., King, S., Bender, T., & Joiner, T. (2008). Joiner revisiting impulsivity in suicide: Implications for civil liability of third parties. *Behavioral Sciences & Law*, 26(6), 779-797.

- Stack, S. (1979). Durkheim theory of fatalistic suicide: Across national approach. *Journal of Social Psychology*, 107, 161-168.
- Strauss, A., & Corbin, J. (1990). *Grounded theory research: Procedures, canons, and evaluative criteria*. Human Sciences Press.
- Thorlindsson, T., & Bjarnason, T. (1998). Modeling Durkheim on the micro level: A study of youth suicidality. *American Sociological Review*, 63(1), 94-110.
- Travis, R. (1990). Halbwichs and Durkheim: A test of two theories of suicide. *British Journal of Sociology*, 41, 225-243.
- Turecki, G., Brent, D.A., Gunnell, D., O'Connor, R.C., Oquendo, M.A., Pirkis, J., & Stanley, B.H. (2019). Suicide and suicide risk. *Nature Reviews Disease Primers*, 5(1), 74. <https://doi.org/10.1038/s41572-019-0121-0>
- Wang, H., Naghavi, M., Allen, C., Barber, R.M., Bhutta, Z.A., Carter, A., et al. (2016). Global, regional, and national life expectancy, all-cause mortality, and cause-specific mortality for 249 causes of death, 1980-2015: A systematic analysis for the Global Burden of Disease Study 2015. *Lancet*, 388(10053), 1459-1544.
- WHO. (2011). *Management of mental and brain disorders*. Geneva: Department of Mental Health and Substance Abuse.
- WHO. (2016, April). *Suicide fact sheet N°398*. Archived from the original on 4 March 2016. Retrieved 3 March 2016.
- WHO. (2019). *World Health Organization*.
- Yip, P.S., Caine, E., Yousuf, S., Chang, S.S., Wu, K.C., & Chen, Y.Y. (2012, June). Means restriction for suicide prevention. *Lancet*, 379(9834), 2393.
- Zhang, J., Jia, S., Jiang, C., & Sun, J. (2006). Characteristics of Chinese suicide attempters: An emergency room study. *Death Studies*, 30(3), 259-268.

References in Persian

- Ahmadi, H., & Abotorabi Zarchi, F. (2012). A study of the relationship between social capital and suicide rates in the country's provinces. *Social and Cultural Strategy Quarterly*, 1(1), 1-20.
- Aron, R. (1991). *Stages of Social Thought* (B. Parham, Trans.). Tehran: Organization for Publishing and Educational Revolution of Islam.
- Country Forensic Medicine Organization. (2022).
- Bakhtar, M., & Rezaeian, M. (2016). Prevalence of suicidal ideation and attempts and associated risk factors among Iranian students: A systematic review. *Journal of Faculty of Medical Sciences*, 15, 1061-1076.
- Bukharai, A. (1952). *Sociology of Social Deviations* (2nd ed.). Tehran: Payame Noor University Press.
- Bahador, F., & Mousavifard, S. M. (2021). Sociological study of the relationship between social capital and suicide in Iran (1986-2017). *Quarterly Journal of Strategic Studies of Culture*, 1(1), 1-20.

- Jahanidolatabadi, E. (2023). Investigating the relationship between macroeconomic indicators and suicide rates in the provinces of the country: Secondary analysis of statistics from 1990–2021. *Quarterly Journal of Strategic Research on Social Issues*, 12(1), 41–62.
- Durkheim, E. (2000). *Suicide* (N. Salarzadeh Amiri, Trans.). Tehran: Allameh Tabataba'i University Press.
- Rabbani, R., & Mohammadi, H. (2004). Anomie and suicide. *Collection of Articles of the National Conference on Suicide*, 1(1), 1–2.
- Salehabadi, I. (2020). Social capital and suicide in Iran's provinces. *Applied Sociology*, 32(3), 1–10.
- Salehi, M. (2024). Systematic review of studies on suicide in children and adolescents in Iran (2006–2023). *Quarterly Journal of Social Issues of Iran*, 15(2), 163–218.
- Ghoreishi, S. A., & Mousavinab, N. (2008). Systematic review of studies conducted on suicide and attempted suicide in Iran. *Iranian Journal of Psychiatry and Clinical Psychology*, 14(4), 95–107.
- Kaldi, A., & Geravand, E. (2002). Investigating the causes of suicide in Kuhdasht city. *Social Welfare*, 6(2), 135–150.
- Kiani, A., Fatehizadeh, M., & Ghasemi, N. (2013). Qualitative investigation of family factors involved in suicide attempts. *Journal of Behavioral Sciences Research*, 11(2), 81–100.
- Mehran, N. (2004). Socio-psychological characteristics of suicide attempters compared to normal individuals in Birjand. *Journal of Birjand University of Medical Sciences*, 11(3), 45–58.
- Systematic Review. (2014). Investigation of causes and methods of suicide attempts in Iran during 2001-2014: A systematic review study. *Clinical Psychology Quarterly*, 6(4), 1–15.
- Mousavi, F. (2004). Investigating family factors associated with suicide attempts. *Scientific Research Quarterly of Social Welfare*, 4(3), 77–92.
- Moeidfard, S., & Hassanpanah, H. (2004). Social factors affecting youth suicide in Kurdistan province. *Iranian Social Issues Journal*, 6(1), 51–70.
- Hosseini, E., Eissazadegan, A., & Soleimani, E. (2023). The mediating role of inner speech in the relationship between decision-making styles and stress coping methods with suicidal ideation in students. *Iranian Journal of Psychiatry and Clinical Psychology*, 15(2), 163–182.
- Jamshidiha, G., & Gholipour, S. (2004). Modernity and suicide of women and girls in Lak. *Iranian Social Issues Journal*, 7(4), 115–138.
- Strauss, A. (2013). *Basics of Qualitative Research* (I. Afshar, Trans.). Tehran: Ney Publishing.
- Taleban, M. R. (2021). Religion and suicide in Iran: A comparative intra-country analysis. *Bianual Journal of Social Issues of Iran*, 12(2), 155–178.
- Taylor, S. (2000). *Sociology of Suicide* (R. Rabbani, I. Ansari, & M. Karshenas, Trans.). Tehran: Avaye Noor Publications.

Hidden Existences at the University's Margin: The Lived Experience Narratives of Ghost Writers in Iran

Ramin Moradi (Corresponding Author) 

Assistant Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran
(rmoradi@yu.ac.ir)

Ehsan Khanmohammadi 

Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran
(ehskh1991.22@gmail.com)

Navid Panahinejad 

Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran
(a.panahi1364@gmail.com)

Abstract

This qualitative study explores the lived experiences of ghost authors operating within Iran's higher education system, using a grounded theory approach. Based on in-depth interviews with 12 academic ghost authors, the findings reveal that this phenomenon is not merely an individual or opportunistic act but rather the outcome of structural inequalities in the academic labor market, dysfunctional publishing systems, and lack of institutional support. The study identifies five major categories: causal conditions (such as academic precarity and unregulated publication practices), contextual factors (including the invisible structures of knowledge production), intervening conditions (like institutional norms and economic pressures), strategic responses (such as negotiation with clients, identity concealment, and resistance or adaptation), and consequences, particularly symbolic exclusion and identity fragmentation. These individuals possess high levels of cultural capital but are deprived of symbolic capital and institutional legitimacy. Drawing on theoretical perspectives from Bourdieu and Marx, the study frames ghost authorship as a form of invisible intellectual labor, reflecting broader processes of academic commodification, symbolic injustice, and institutional hypocrisy. Ultimately, this research calls for critical policy reform to recognize and address this hidden yet essential layer of knowledge production in academia.

Keywords: Ghost Authorship, Higher Education, Symbolic Exclusion Academic Labor Market, Cultural Capital, Invisible Work, Knowledge Commodification.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 27/12/2025 Accepted: 14/04/2026 Pages 247-288



Extended Abstract

1. Introduction

The phenomenon of ghostwriting within Iran's higher education system refers to a condition wherein an individual, termed a ghost writer, produces scientific texts including articles, theses, and books on behalf of another person, yet their name does not appear on the work. As a result, the resulting academic credit accrues solely to the client. Although public discourse often reduces this practice to academic fraud or a mere ethical transgression, this study argues that ghostwriting is rooted in deeper institutional, economic, and cultural structures. The intensifying pressure for quantitative output in faculty promotions, evaluation metrics based on publication counts, the precarious employment conditions of postgraduate degree holders, and the commodification of knowledge have collectively fostered the growth of a vast hidden market for outsourced scientific production. While existing literature has predominantly focused on the macro level or the ethical dimensions of this phenomenon, the lived voices of ghost writers themselves as the primary agents within this concealed field have remained systematically underexplored. Accordingly, this study aims to achieve a deep understanding of the lived experience of ghost writers in Iran by identifying the causal and contextual logics, the strategic responses, and the existential consequences facing these marginalized agents within the academic system.

2. Methodology

This research adopted a qualitative approach employing the grounded theory methodology as developed by Strauss and Corbin. Participants comprised twelve active ghost writers operating within the informal market of scientific text production in Iran. All of them held postgraduate degrees at the master's or doctoral level and had completed at least two commissioned writing assignments under another person's name. Sampling began purposefully and continued through snowball sampling until theoretical saturation was reached. Most participants were identified in and around Enqelab Street in Tehran, which serves as the primary hub for the buying and selling of academic products in the country. Data were collected through semistructured indepth interviews lasting between thirty and sixty minutes. All interviews were recorded with informed consent and transcribed verbatim. Data analysis proceeded through three stages of open, axial, and selective coding. To ensure trustworthiness, member checks, theoretical memos, and theoretical triangulation through diversity in discipline, gender, and educational level were employed. The theoretical framework integrated Pierre Bourdieu's field theory, specifically the tension between cultural and symbolic capital as a mechanism for reproducing inequality, with a Marxist approach emphasizing the alienation of intellectual labor and the commodification of knowledge. Addition-

ally, Michel de Certeau's theory of everyday tactics was drawn upon to analyze microlevel strategies of resistance and adaptation.

3. Findings

Data analysis yielded eleven main categories and twenty-three subcategories arranged within a paradigmatic model. The causal conditions comprised five categories. The first was job and income insecurity among postgraduates, which included job instability and the failure to find positions relevant to one's field of study. The second consisted of dysfunctional structures of the scientific publication market, including purely quantitative evaluation, a lack of oversight, and a culture of performative success rather than genuine knowledge production. The third was opportunistic engagement with demand and commission spaces, which involved accidental entry into the market, profitability, and the formation of informal referral networks. The fourth was the desire to exercise scientific ability in the absence of formal opportunities, reflecting a need to maintain intellectual identity and an intrinsic motivation to write. The fifth was the weakness of professional institutions and the lack of structural support. The contextual conditions emerged under the category of invisible structures of knowledge production, encompassing the prevalence of informal cycles in the production and reproduction of scientific texts and the performative separation between academic ethics and everyday practice. The intervening conditions were identified as institutional, economic, and academic structures, including dysfunctional promotion systems and the precarious inequitable labor market for academic elites.

The strategies adopted by participants manifested in three main categories. The first was the process of interacting with clients, which involved relationships built on trust, skill, and referrals alongside negotiation and boundary setting regarding tasks. The second was resistance and adaptation, ranging from efforts to make oneself visible and alter one's position to accepting circumstances and regulating behavior merely to survive. The third consisted of mechanisms for concealing one's real identity, including the deliberate erasure of personal stylistic markers from texts and the use of intermediaries and virtual platforms. The consequences were predominantly encapsulated in the lived experience of discrimination and symbolic exclusion, encompassing feelings of social isolation, the negation of academic identity, and experiences of both symbolic and material discrimination within the university environment. Finally, the core category was identified as the reproduction and transformation of the ghost writer's position within Iran's scientific structure. This core category reveals that the ghost writer's position is not static or isolated. Rather, it is a dynamic liminal process shaped by the dialectical interplay of causal conditions, contexts, intervening factors, strategies, and consequences, forming a vicious cycle that simultaneously reproduces these actors at the margins of knowledge and power while occasionally allowing for their transformation.

4. Conclusion

The findings demonstrate that ghostwriting in Iran is neither a purely individual act nor a simple moral lapse. Instead, it systematically reflects structural inequalities, the commodification of knowledge, and the widening gap between cultural and symbolic capital within the academic field. From a Bourdieusian perspective, ghost writers possess substantial cultural capital including writing skills and research abilities but lack the symbolic capital of institutional recognition and formal position necessary to claim authorship of their own intellectual products. Consequently, they are compelled to surrender their work to others who possess the requisite institutional legitimacy. Through a Marxist lens, ghost writers exemplify invisible intellectual laborers. They produce surplus value in the form of scientific texts yet are alienated from the fruits of their labor, including promotions, prestige, and career opportunities, which are appropriated by symbolic capitalists, namely the commissioning clients. Moreover, a Foucauldian reading of the death of the author illuminates how academic discourse systematically erases the genuine producer of knowledge, transforming authorship into a mechanism for the exercise of symbolic power.

Crucially, however, participants are not passive victims. Through microlevel tactics such as adapting their writing style to mimic the client, strategic negotiation, selective concealment, and occasional soft resistance including publishing under their own name when possible, they exercise agency within constraining structures. This finding aligns with de Certeau's concept of everyday tactics, wherein marginalized subjects navigate dominant orders by appropriating spaces and employing subtle everyday maneuvers. The study concludes by outlining three principal policy implications. First, there is a need for a fundamental revision of academic evaluation systems to replace simplistic quantitative metrics with qualitative indicators of genuine research value. Second, professional guilds or institutions should be established to provide legal and social support for ghost writers, transforming invisible labor into recognizable and protected work. Third, the employment structure for postgraduates requires reform to prevent their forced entry into gray markets of knowledge production. Limitations include the inherently hidden nature of the phenomenon, which restricted access to a more diverse sample. Future research should focus systematically on the demand side, namely the perspectives of commissioning clients, and pursue comparative cross national studies of ghostwriting as a global academic phenomenon.

Keywords: Ghost Authorship, Higher Education, Symbolic Exclusion Academic Labor Market, Cultural Capital, Invisible Work, Knowledge Commodification.

زیست پنهان در حاشیه دانشگاه؛ روایت تجربه زیسته نویسندگان شیخ در ایران

رامین مرادی^۱ ID | احسان خان محمدی^۲ ID | نوید پناهی نژاد^۳ ID

چکیده

این پژوهش با رویکرد کیفی و روش نظریه داده بنیاد، به مطالعه تجربه زیسته نویسندگان شیخ در ساختار آموزش عالی ایران پرداخته است. مشارکت کنندگان، ۱۲ نفر از نویسندگان شیخ فعال در حوزه تولید متون علمی بودند که در شرایطی خاص فردی و نهادی به کنشگری در بازار غیررسمی نوشتار علمی روی آورده‌اند. یافته‌ها در قالب پنج مقوله اصلی تحلیل شدند؛ شرایط علی (مانند معیوب بودن بازار نشر و نابرابری فرصت‌های شغلی)، زمینه‌های پنهان تولید دانش، عوامل مداخله‌گر ساختاری و اقتصادی، راهبردهای کنشگران (مانند تعامل با سفارش دهنده، پنهان‌سازی هویت و مقاومت یا تطبیق) و پیامدها (به‌ویژه تجربه طرد نمادین و بحران هویت علمی). بازتولید و تحول موقعیت نویسنده شیخ در ساختار علمی ایران به‌عنوان مقوله هسته این پژوهش انتخاب شد. بر اساس این تحقیق، نویسندگان شیخ، علی‌رغم برخورداری از سرمایه فرهنگی، به دلیل فقدان سرمایه نمادین، در موقعیتی مرزی و پرتنش زیست می‌کنند. این مطالعه، با استفاده از نظریه‌های بوردیو و مارکس، نویسندگی شیخ را همچون شکلی از کار فکری نامرئی، کالایی شدن دانش و بی‌عدالتی ساختاری در دانشگاه تحلیل کرده است. در پایان، بر ضرورت بازنگری در سیاست‌های ارزیابی علمی و به‌رسمیت شناسی این لایه پنهان از تولید دانش تأکید شده است.

کلیدواژگان: نویسندگی شیخ، آموزش عالی، طرد نمادین، بازار کار علمی، سرمایه فرهنگی، کار نامرئی، کالایی شدن دانش.

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول) / rmoradi@yu.ac.ir

۲. گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران / ehskh1991.22@gmail.com

۳. گروه علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران / a.panahi1364@gmail.com



۱. مقدمه و بیان مسئله

در سال‌های اخیر، عواملی مانند فشارهای نهادی و سیاست‌های ارزیابی کمی در دانشگاه‌ها، از جمله معیارهای ارتقا و تأکید بر تعداد مقالات، موجب شده‌اند تولید علمی در منطق بازار و رقابت فزاینده قرار گیرد. این تحولات کلان در نظام آموزش عالی، همراه با فشارهای اقتصادی و محدودیت فرصت‌های شغلی، زمینه‌ساز شکل‌گیری و گسترش پدیده‌هایی مثل سفارش‌نویسی و بازار برون‌سپاری تولیدات علمی شده‌اند. در چنین فضایی، نوشتن و تولید علمی از یک فعالیت معرفتی به امری قابل خرید و فروش تبدیل شده و همین امر بستری برای شکل‌گیری آشکال جدیدی از نویسندگی پنهان فراهم کرده است.

نوشتن سفارشی، روح‌نویسی یا سایه‌نویسی از جمله عناوینی هستند که در پی چنین تحولاتی پدید آمده‌اند.

اصطلاح Ghostwriter، مرکب از ghost به معنای «شبح» و writer به معنای «نویسنده»، به وضعیتی اشاره دارد که در آن نویسنده حضور دارد اما نامش نیست؛ در تولید متن نقش دارد اما در نظام نمادین آن غایب است و جز نویسنده و سفارش‌دهنده، کسی از این بده‌بستان آگاه نیست. در متون علمی و عمومی معمولاً چنین فرض می‌شود که نام درج‌شده بر اثر، متعلق به همان کسی است که آن را نوشته است؛ با این حال، گاه نویسنده واقعی و صاحب اثر یک نفر نیستند. در این حالت، فردی در قالب توافقی رسمی یا غیررسمی رضایت می‌دهد اثرش به نام شخص دیگری منتشر شود. این وضعیت همان «سایه‌نویسی» است که پژوهشگرانی در ایران آن را بررسی کرده‌اند (همتی و بهارلوئی، ۱۴۰۴ الف؛ همتی و بهارلوئی، ۱۴۰۴ ب؛ رسولی و همکاران، ۱۳۹۹؛ صالح‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۱ الف؛ صالح‌آبادی و همکاران، ۱۴۰۱ ب). از این رو، مفهوم نویسنده شبح را می‌توان نشانه‌ای از شکاف بین تولیدکننده واقعی و دارنده نمادین اعتبار علمی دانست.

در افکار عمومی ایران، واژه‌هایی مانند نویسنده شبح (ترجمه تحت‌اللفظی و رایج اصطلاح انگلیسی)، نویسنده پنهان، نویسنده روح، سایه‌نویس، شبح‌نویس، نویسنده پشت‌پرده یا در تعبیر انتقادی‌تر، نویسنده اجاره‌ای و قلم‌به‌مزد، به عنوان معادل این اصطلاح به کار رفته‌اند. در این پدیده، کسی نوشته‌ای را تولید می‌کند، ولی نام او در آن نمی‌آید (رسولی و همکاران، ۱۳۹۹). به عبارت دیگر، روح‌نویسی یعنی نگارش اثر به وسیله شخصی برای استفاده شخصی دیگر (مشتري) است که از آن اعتبار دریافت می‌کند و مؤلف اثر شناخته می‌شود. اصل اساسی در این فرآیند، توافق بر پنهان‌ماندن هویت نویسنده اصلی است.

در تعریفی دیگر، نویسندگی شبخ به ارائه خدمات در زمینه تهیه و تدوین مقالات، پایان نامه و سایر امور پژوهشی اشاره دارد؛ بدین صورت که اثر توسط شخص ثالث (نویسنده شبخ) آماده می شود، اما اعتبار آن به فرد متقاضی یا مشتری (دانشجو یا استاد) داده می شود، نه به نویسنده واقعی (صالح آبادی و دیگران، ۱۴۰۱ الف). از نظر کلارک و لنکستر (۲۰۰۶)، نویسندگی شبخ یا تقلب قراردادی به معنای ارائه کاری است که دانشجو برای کسب اعتبار علمی از شخص یا نهادی سفارش داده و در ازای پرداخت هزینه ای، به نام خود ارائه می کند. بنابراین، این پدیده مرز اخلاق علمی و منطق بازار را مخدوش کرده و ابهاماتی اساسی درباره معنا و مالکیت دانش برمی انگیزد.

نکته قابل توجه آن است که نویسندگی شبخ در فرهنگ عمومی نیز بازنمایی شده است. فیلم سینمایی روح نویس به کارگردانی رومن پولانسکی، با الهام از زمانی به همین نام، روایتگر نویسنده ای است که برای نگارش خاطرات یک سیاستمدار بلند پایه استخدام می شود. این فیلم با زبانی سینمایی به مسئله نوشتن، مسئولیت و سکوت می پردازد. نویسنده شبخ در اینجا نیز در سایه باقی می ماند و ناخواسته ابزار ساختن روایتی رسمی می شود. آنچه پولانسکی در مقیاسی هنری به تصویر می کشد، استعاره ای از وضعیت واقعی بسیاری از نویسندگان بی نام است؛ همان ها که می نویسند، اما نمی توانند یا نباید دیده شوند. به این ترتیب، بازنمایی فرهنگی این پدیده، عمق اجتماعی و اخلاقی مسئله را برجسته تر می کند و نشان می دهد که روح نویسی صرفاً انحرافی علمی نیست، بلکه ریشه در ساختارهای عمیق تر قدرت و تولید معنا دارد.

شواهد میدانی و گزارش های پژوهشی نیز نشان می دهند بازار خدمات تولید علمی در ایران به ویژه در نواحی مرکزی تهران مانند خیابان انقلاب، طی دهه های اخیر گسترش یافته است. گزارش های رسانه ای از فروش پایان نامه، مقاله و خدمات مرتبط در این ناحیه و از فعالیت واسطه ها و دفاتر متعدد خبر می دهند (مشرق نیوز، ۱۳۹۷؛ خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۵؛ شکرآمیز، ۱۴۰۰). نکته مهم، تداوم این روند از بیش از یک دهه پیش تاکنون است؛ روندی که جامعه شناسان همان زمان نسبت به پیامدهایش هشدار داده بودند. اکنون این پدیده به حدی شناخته شده و ساختاری شده که از پایان نامه نویسی تا مقاله سازی و حتی کتاب نویسی را در برمی گیرد. در این وضعیت، نوشتن در خدمت نمایش موفقیت علمی افرادی درآمده است که عملاً در فرآیند تولید دانش نقشی ندارند.

چنین شرایطی را می‌توان مصداقی از کالایی‌شدن دانش دانست؛ متون علمی مانند کالاهاى دیگر خرید و فروش می‌شوند و بازاری شکل گرفته که بر اساس منطق عرضه و تقاضا می‌چرخد. بازار نوشتن بدون نام، به تدریج به امری پذیرفته شده تبدیل شده و در سایه رشد تقاضا برای رزومه‌سازی، ارتقا و پذیرش تحصیلی گسترش یافته است. این بازار در پیوندی تنگاتنگ با ساختار دانشگاهی کنونی عمل می‌کند که در آن انتشار مقاله شرط ارتقای مرتبه، دفاع از پایان‌نامه، قبولی در دکتری و ورود به مشاغل علمی است. بدین‌سان، رابطه‌ای شبه‌صنعتی بین صاحبان مدرک و نویسندگان پنهان شکل گرفته است؛ در این رابطه، سوژه دانشگاهی به سفارش‌دهنده و نویسنده شبیح به تولیدکننده‌ای بی‌نام تبدیل می‌شود. این وضعیت چنان گسترده است که حتی برخی آن را نوعی صنعت نامیده‌اند (خبرگزاری مهر، ۱۴۰۳؛ پناهی و همکاران، ۱۴۰۲). در نتیجه، بازار نویسندگی شبیح را می‌توان بخشی از منطق نهادی دانشگاه و بازار کار دانست که در تعامل با یکدیگر، ساختارهای جدیدی از تولید دانش را شکل می‌دهند.

به نظر می‌رسد بسیاری از نویسندگان شبیح، فارغ‌التحصیلان یا دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی‌اند که به دلایل مختلف به این نوع کنشگری علمی روی می‌آورند. این افراد، در عین حذف از نظام اعتباردهی علمی، واجد سرمایه فرهنگی بالایی‌اند که آن را در مناسباتی غیرفرمال و پنهان به کار می‌گیرند (شکرآمیز، ۱۴۰۰). با وجود سکوت نسبتاً فراگیر درباره این قشر دانشگاهی، در بخشی از ادبیات انتقادی دانشگاهی (کاظمی و دهنوی، ۲۰۱۷). از آن‌ها با عنوان «پرولتاریای پژوهشی» یاد می‌شود؛ افرادی که در سایه و بی‌نام بار تولید علمی را برای دیگران بردوش می‌کشند، بی‌آنکه سهمی در اعتبار یا جایگاه دانشگاهی داشته باشند. آن‌ها محصول ساختارهای نابرابر و معیوب دانشگاهی‌اند که تولید مدرک را به صنعتی انبوه تبدیل کرده و ارزش کار فکری را به سطح مزدبگیری پژوهشی تقلیل داده‌اند. بر اساس این متون (کاظمی، ۱۳۹۵)، پرولتاریای پژوهشی در بی‌هویتی و طرد نهادی به سر می‌برند و بخشی از دستمزد خود را نیز به واسطه‌گران می‌بازند. بدین‌گونه، نویسنده شبیح در میانه دوگانه دانش و بازار قرار می‌گیرد؛ سوژه‌ای که می‌نویسد اما در نظام علمی حذف می‌شود. هرچند در سال‌های اخیر مطالعات و گزارش‌های متعددی به توصیف و بررسی سایه‌نویسی یا تقلب قراردادی در ایران پرداخته‌اند و برخی پژوهش‌های کیفی نیز به تجربه ذی‌نفعان و پژوهشگران میدانی اشاره کرده‌اند، اما صدای خود نویسندگان شبیح کم‌تر به‌طور نظام‌مند و عمیق مورد کاوش قرار گرفته است.

از سوی دیگر، حتی اگر چنین موضوعی نیز در گذشته مورد بررسی قرار گرفته باشد، طی انجام یک تحقیق جدید، به دلیل تفاوت در افراد مورد بررسی، احتمالاً نتایج متفاوتی هم به دست خواهد آمد. بنابراین انجام تحقیقات متعدد حتی در یک موضوع و با یک روش نیز می‌تواند به گسترش درک و فهم بیشتر از آن پدیده کمک کند. از این رو فهم تجربه زیسته این افراد می‌تواند شناختی عمیق از مناسبات تولید علم در ایران فراهم کند. بر این اساس، پرسش‌های پژوهش از این قرارند: نویسندگان شبخ چگونه این وضعیت را تجربه می‌کنند؟ چه منطق‌هایی آنان را به این موقعیت می‌کشاند؟ و آن‌ها از چه استراتژی‌هایی استفاده می‌کنند؟

۲. چارچوب مفهومی

نظریه میدان‌های پی‌یر بوردیو می‌تواند در تحلیل نویسندگی شبخ در دانشگاه‌های ایران، به ما کمک کند. از نگاه بوردیو، جامعه متشکل از میدان‌های نسبتاً خودمختاری است که هر کدام قواعد خاص خود را دارند (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۶). یکی از این میدان‌ها میدان علمی است که در آن برحسب میزان برخورداری از سرمایه، نوعی رقابت برقرار است. در این میدان، افراد از نظر میزان اعتبار، مشروعیت و قدرت تولید دانش، در جایگاه برابری قرار ندارند (بوردیو، ۱۴۰۲). در این میدان، سرمایه فرهنگی شامل مهارت نوشتاری و توان پژوهشی، شرط ورود و موفقیت است. اما این سرمایه لزوماً به کسب سرمایه نمادین منجر نمی‌شود. سرمایه نمادین، یعنی به رسمیت شناسی اجتماعی و جایگاه نهادی، چیزی است که نویسندگان شبخ غالباً فاقد آن‌اند. آن‌ها توانایی تولید متن علمی دارند، اما به دلیل نداشتن جایگاه رسمی در میدان دانشگاهی، ناگزیرند دست‌آورد خود را به نام کسانی دیگر عرضه کنند که از سرمایه نمادین لازم برخوردارند.

در این زمینه، مفهوم عادت‌واره نیز مهم است. عادت‌واره به مجموعه‌ای از گرایش‌ها، آمادگی‌های ذهنی و بدنی و سبک‌های عمل اشاره دارد که از طریق تجربه اجتماعی درونی شده‌اند (محمدی و همکاران، ۱۳۹۸). نویسندگان شبخ اغلب دارای عادت‌واره‌های علمی هستند. یعنی آشنایی با قواعد نوشتار، نظام ارجاع، مجلات و فصلنامه‌ها، منطق پژوهش و زبانی علمی دارند، اما در میدان قدرت دانشگاهی جایی ندارند. بنابراین، به عنوان حاملان

سرمایه فرهنگی، اما فاقد سرمایه نمادین، در وضعیتی قرار می‌گیرند که تولید می‌کنند، اما نمی‌توانند نام خود را بر تولید خویش بنهند. به بیان دیگر، در منطق میدان علمی، همیشه کسی که ابزار نوشتن را دارد، الزاماً آن کسی نیست که حق نوشتن دارد. این عدم توازن، سبب بازتولید نوعی نابرابری ساختاری و بازاری شدن نمادین تولید علمی می‌شود. تحلیل بوردیوی از این پدیده، به ما کمک می‌کند نویسنده‌گی شبح را به عنوان بازتابی از مناسبات قدرت و نابرابری در میدان دانشگاهی بفهمیم.

با این حال، برای درک جامع‌تر پدیده نویسنده‌گی شبح، می‌توان به نظریه‌های دیگری نیز اشاره کرد که در ادبیات بین‌المللی به آن‌ها پرداخته شده است. در این زمینه، نظریه‌های جرم‌شناختی و رفتاری همچون نظریه خنثی‌سازی (سایکس و ناتزا، ۱۹۷۵)، نظریه بازدارندگی (زیمرینگ و هاوکینز، ۱۹۷۳)، نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده (آیزن و فیشباین، ۱۹۶۹) نظریه یادگیری اجتماعی (بندورا، ۱۹۶۳)، نظریه انتخاب عقلانی (کورنیش و کلارک، ۱۹۸۶) و همچنین دیدگاه اخلاق موقعیتی (فلچر، ۱۹۶۶) مطرح شده‌اند (همتی و بهارلوئی، ۱۴۰۴). این نظریه‌ها هر یک تلاش کرده‌اند رفتارهای غیرصادقانه و تقلب علمی از جمله سایه‌نویسی را تبیین کنند؛ برای مثال، نظریه خنثی‌سازی نشان می‌دهد که چگونه افراد از طریق توجیه‌های اخلاقی، رفتار نادرست خود را برای خویش قابل قبول می‌سازند، یا نظریه انتخاب عقلانی بیان می‌کند افراد پیش از اقدام به تقلب، سود و زیان آن را به صورت عقلانی می‌سنجند (همتی و بهارلوئی، ۱۴۰۴). اما این رویکردها اغلب در سطح خرد و رفتار فردی باقی می‌مانند و کم‌تر می‌توانند ابعاد ساختاری، فرهنگی و نهادی پدیده نویسنده‌گی شبح را توضیح دهند. از این رو، در این پژوهش با حفظ آگاهی از این نظریه‌ها و با ارجاع به آن‌ها، از نظریه میدان بوردیو و رویکرد مارکسیستی به عنوان لنز نظری اصلی استفاده می‌شود تا به لایه‌های عمیق‌تر قدرت، نابرابری و از خود بیگانگی در میدان علمی پرداخته شود.

در این چارچوب، رویکرد مارکسیستی به ما امکان می‌دهد پدیده نویسنده‌گی شبح را نه تنها به عنوان کنشی غیراخلاقی، بلکه به مثابه بازتابی از مناسبات تولید و بهره‌کشی در نظام دانش تحلیل کنیم. در این رویکرد، مناسبات اجتماعی حول محور تولید و مالکیت سازمان یافته‌اند. اگرچه مارکس تحلیل خود را در زمینه کاری و تولید مادی انجام داد، اما این مفاهیم را می‌توان به تحلیل کار فکری و دانش محور نیز تعمیم داد. در این چارچوب، نویسنده‌گی شبح را می‌توان به عنوان کارگر فکری نامرئی تحلیل کرد که دانش تولید می‌کند، اما نه مالک محصول است و نه از آن اعتبار و ارزش نمادینی کسب می‌کند.

نویسنده شبخ در مقام یک سوژه دانشگاهی، وارد رابطه‌ای می‌شود که در آن نیروی فکری خود را در ازای دستمزد به فروش می‌رساند. اما این مبادله، نوعی مناسبات نابرابر را پنهان می‌کند. در واقع، او ارزش اضافی تولید می‌کند؛ یعنی همان متون علمی و پژوهشی، اما این ارزش، به دیگری منتقل می‌شود که متن را به نام خود منتشر می‌کند و از منافع آن (ارتقا، استخدام، شهرت، پذیرش مقاله و...) بهره‌مند می‌شود. این همان چیزی است که مصادره محصول کار توسط غیرتولیدکننده نامیده می‌شود.

از سوی دیگر، پدیده نویسندگی شبخ را می‌توان جلوه‌ای از ازخودبیگانگی کار فکری دانست. نویسنده، اثری را خلق می‌کند، اما تعلق ذهنی و عاطفی‌ای نسبت به آن پیدا نمی‌کند. این گسست بین سوژه تولیدکننده و محصول فکری، یکی از جلوه‌های ازخودبیگانگی است. از نگاه مارکسیستی، می‌توان گفت نویسنده شبخ، یکی از نمادهای کالایی شدن دانش در دانشگاه‌ها است. در این وضعیت، نوشتار علمی از یک کنش شناختی و اخلاقی، به یک کالا در بازار تبدیل می‌شود که در آن تقاضا برای رزومه و ارتقای شغلی، عرضه را تعیین می‌کند و قلم به مزدی، تبدیل به شغلی نیمه پنهان و ساختاریافته می‌گردد. به این ترتیب، پدیده نویسندگی شبخ، بازتابی از منطق بازار در نظام آموزش عالی کالایی شده است.

در مجموع، همان‌طور که نظریه‌های رفتار انحرافی (به نقل از همتی و بهارلویی، ۱۴۰۴ ب) بر سطح خرد رفتار و انگیزه‌های فردی تمرکز دارند، رویکرد بوردیو و مارکس ما را به سطحی کلان‌تر از تحلیل هدایت می‌کنند که در آن روابط قدرت، سرمایه، ساختارهای نمادین و نابرابری‌های نهادی در مرکز تبیین قرار دارند. از این منظر، نویسندگی شبخ نه صرفاً تخلف فردی یا بی‌اخلاقی، بلکه بازتابی از سازوکارهای بازتولید نابرابری و کالایی شدن دانش در میدان علمی معاصر است.

۳. پیشینه تجربی

پدیده نویسندگی شبخ، هرچند در متون دانشگاهی فارسی کم‌تر موضوع پژوهش قرار گرفته، اما در ادبیات علمی جهانی و همچنین در برخی بررسی‌های انتقادی دانشگاهی ایران، بازتاب یافته است. در این مطالعات، نویسندگی پنهان در قالب‌ها و زمینه‌های متنوعی مثل نگارش آثار ادبی، سیاسی، مطبوعاتی و به‌ویژه متون علمی و پزشکی مطرح شده و ابعاد مختلف آن مورد توجه قرار گرفته است. در سطح جهانی، بخشی از تمرکز پژوهش‌ها بر رابطه نویسندگی شبخ و ساختارهای اقتصادی و سازمانی دانش بوده است.

برای نمونه، در حوزه پزشکی، رز و همکاران^۱ (۲۰۰۸) نشان دادند بخشی از مقالات علمی توسط نویسندگانی نوشته می شود که نامی از آن‌ها در متن مقاله وجود ندارد و صرفاً نام پژوهشگران معتبر به عنوان نویسندگان رسمی درج می شود. این وضعیت، به عنوان بازتابی از مناسبات پنهان تولید دانش در نظام پزشکی دیده شده است. همچنین، در حوزه آموزش عالی، اصطلاح تقلب علمی سفارشی برای اشاره به بازار مقاله‌فروشی و خرید تکالیف آکادمیک رواج یافته است. مطالعه لنکستر و کلارک (۲۰۱۶) در آموزش عالی بریتانیا نیز نشان داد که صدها وب سایت حرفه‌ای در زمینه نویسندگی آکادمیک فعال اند و اغلب نویسندگان آن‌ها از منظر رسمی نظام علمی ناپیدا باقی می‌مانند. چنین الگوهایی، روابط پیچیده‌ای بین تقاضاهای آکادمیک، بازار آزاد خدمات و ناپدیدشدگی فاعلان نوشتار ایجاد می‌کنند.

در مطالعه‌ای کیفی، سیواس برامانیمن^۲ (۲۰۲۰) تجربه‌های نویسندگان پنهان در آسیای جنوبی را واکاوی کرده و آن‌ها را عمدتاً فارغ‌التحصیلان یا دانشجویانی معرفی کردند که در وضعیت فشار اقتصادی یا نبود فرصت‌های رسمی شغلی، وارد عرصه نویسندگی شبیح می‌شوند. از نظر او، این کنشگران نوعی طبقه کارگر فکری پنهان هستند که در فرایندهای علمی مشارکت فعال دارند، اما فاقد منزلت و مرجعیت رسمی‌اند.

پژوهش فلرته^۳ (۲۰۱۳) نیز بر نقش نویسندگان پنهان در نگارش مقالات دارویی تمرکز کرده و از ارتباط مستقیم آن‌ها با شرکت‌های تجاری سخن گفتند. چنین وضعیتی، به گفته وی، فرآیند داوری علمی و یکپارچگی دانش را با چالش مواجه می‌کند. همین نگرش رالاکاس و لئو^۴ (۲۰۱۰) نیز در مطالعه‌ای انتقادی ارائه داده‌اند و بر غیبت سیاست‌های شفاف دانشگاهی به عنوان عامل تداوم نویسندگی شبیح تأکید کرده‌اند. سیسموندو^۵ (۲۰۰۷) با طرح مفهوم مدیریت شبیح‌وار استدلال کردند که تولید مقالات علمی در موارد زیادی از سوی نهادهای بیرونی و عمدتاً شرکت‌های دارویی هدایت می‌شود، بی‌آنکه این حضور در ساختار متنی مقاله منعکس گردد. به باور او، چنین فرآیندهایی نشان از شکل دهی پنهان به ادبیات علمی دارد.

1. Rose et al.
2. Sivasubramanian
3. Flaherty
4. Lacasse & Leo
5. Sismondo

مطالعات هیلی و کاتل^۱ (۲۰۰۳) و همچنین استرتون^۲ (۲۰۱۴) رابطه صنعت داروسازی و نویسندگی علمی را به گونه‌ای بررسی کردند که مرزهای علم و تبلیغات در آن مبهم می‌شود. فلرتی، در مرور نظام‌مند خود، از گسترش نگران‌کننده این پدیده در مقالات علوم زیست پزشکی، به ویژه در پژوهش‌های با حمایت مالی صنایع، سخن گفته است.

پانتر^۳ (۲۰۲۵) با نگاهی تحلیلی، فرایندهای پنهان‌سازی نقش نویسندگان در متون علمی را بررسی کرده و نشان داد که بسیاری از متون به ظاهر دانشگاهی، در واقع توسط نویسندگان حرفه‌ای نگاشته می‌شوند که حضور آن‌ها فقط در بخش تشکرها ثبت می‌گردد. این فرآیند، به باور او، می‌تواند زمینه‌ساز سوگیری در تولید علم شود.

در مطالعه‌ای داده‌محور، پورتر و مک‌ایننتاش^۴ (۲۰۲۴) با استفاده از تحلیل شبکه و پردازش زبان طبیعی، به شناسایی الگوهایی از نویسندگی سفارشی و شبکه‌های نویسندگان نامرئی دست یافته‌اند. نتایج آن‌ها، از گسترش نویسندگی پنهان در سطحی سازمان‌یافته و سیستماتیک حکایت دارد.

مدی و تیکسریا داسیلوا^۵ (۲۰۲۵) نیز با بررسی بیش از ۸۱ هزار مقاله منتشرشده در مجله PLOS ONE نشان دادند که در حدود ۱۴٪ از مقالات، مشارکت واقعی نویسندگان با اسامی درج‌شده هم‌خوانی ندارد. این ناهماهنگی در کشورهای جنوب جهانی پُررنگ‌تر است و بیان‌گر نوعی از تحریف ساختاری در نظام علمی است.

در ایران، هرچند پدیده نویسندگی شبخ کم‌تر به صراحت مورد مطالعه قرار گرفته، اما در قالب‌هایی مثل بازار پایان‌نامه‌نویسی و فساد علمی بازتاب یافته است. برای نمونه، کاظمی (۱۳۹۴، ۱۳۹۵) با طرح مفهوم پرولتاریای پژوهشی وضعیت دانش‌آموختگانی را تحلیل کرد که در قالب قراردادهای غیررسمی و پنهان، بار اصلی تولید علمی را بر دوش دارند، اما فاقد شناسایی رسمی و حمایت نهادی هستند. این وضعیت، به گفته او، بازتابی از مناسبات نابرابر در میدان دانشگاهی و چرخش نهاد علم به سمت صنعت مدرک‌سازی است.

در همین زمینه، کاظمی و اصغری (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با تمرکز بر سیاست‌های آموزشی و گسترش تقاضای توده‌وار برای تحصیلات تکمیلی، نشان دادند پایان‌نامه و مقالات

1. Healy & Cattell

2. Stratton

3. Panter

4. Porter & McIntosh

5. Madi & Teixeira da Silva

مستخرج از آن، به کالایی ارزشمند در بازار بیرون از دانشگاه بدل شده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که پیوند الزامات ارتقا، انباشت رزومه و ساختار آموزش عالی، بستر شکل‌گیری بازار پایان‌نامه‌نویسی را فراهم کرده است.

رسولی و همکاران (۱۳۹۹) با روش‌های نظریه داده‌بنیاد و قوم‌نگاری، تجربه زیسته نویسندگان شبیح (سایه‌نویسان) و مشتریان آن‌ها را تحلیل کرده‌اند. این پژوهش، با شناسایی ابعاد گوناگون پدیده سایه‌نویسی، الگوی مفهومی نسبتاً جامعی برای درک بومی این پدیده در ایران ارائه داده و تأکید می‌کند که سیاست‌گذاری مؤثر نیازمند فهم تجربی این مناسبات پنهان است.

طاهری و همکاران (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی درباره فساد علمی، به بررسی بازار پایان‌نامه‌نویسی پرداختند و عوامل ساختاری مثل ارزیابی‌های کمی، فشار ارتقاء و رزومه‌محوری را در گسترش این پدیده مؤثر دانستند. در ادامه همین خط پژوهش، علی‌نیا و شریفی (۱۴۰۰) با مصاحبه با نویسندگان پایان‌نامه در تهران، نشان دادند که ورود به این حوزه اغلب ناشی از بی‌ثباتی شغلی و نبود فرصت‌های رسمی است. آن‌ها نیز بر مسئله حذف نمادین نویسنده و کالایی‌شدن کار فکری تأکید کرده‌اند.

همتی و بهارلویی (۱۴۰۴ الف) در یک مطالعه کیفی بر اساس تحلیل مضمون، تجارب زیسته دانش‌آموختگان مقطع ارشد را بررسی کرده‌اند که پایان‌نامه خود را به طور کامل بیرون سپاری کرده بودند. آن‌ها شش مضمون کلیدی را شناسایی کردند که از بین آن‌ها «فرهنگ تقلب»، «زوال ارزش‌های علمی» و «پایان‌نامه تهی از معنا»، ساختارهای فرهنگی-اجتماعی شکل‌دهنده به این پدیده را برجسته می‌کنند. این پژوهش، ضمن تمرکز بر سطح خرد، به پیچیدگی رابطه میان عوامل فردی و ساختاری در بروز بیرون‌سپاری پایان‌نامه اشاره دارد.

همچنین همتی و بهارلویی (۱۴۰۴ ب) در پژوهشی به بررسی تجارب زیسته و انگیزه‌های سایه‌نویسان پرداختند. در این پژوهش شش مضمون «تقلا برای بقا»، «سرخوردگی تمام‌عیار»، «دانشگاه در چنبره فساد»، «عصیان علیه دانشگاه»، «تجربه احساسی پارادوکسیکال» و «تصور از سایه‌نویسی» استخراج شد. نتایج نشان داد سایه‌نویسی در ایران پدیده‌ای ریشه‌دار در بستر نابرابری‌های ساختاری، فشارهای اقتصادی و ناکارآمدی نظام دانشگاهی است. در کنار این‌ها، برخی گزارش‌های رسانه‌ای به ابعاد مختلف این پدیده اشاره داشته‌اند، اما اغلب فاقد عمق جامعه‌شناختی بوده‌اند و تمرکز آن‌ها بیشتر بر تقلب و فروش پایان‌نامه بوده تا تحلیل موقعیت زیسته کنشگران.

مرور پیشینه‌های پژوهش داخلی و خارجی نشان می‌دهد پدیده نویسنده‌گی شبخ، هرچند از منظر اخلاق پژوهش و سیاست‌گذاری علمی تا حدی مورد توجه قرار گرفته، اما بیشتر این مطالعات یا بر سطح نهادی و کلان تمرکز داشته‌اند، یا از دیدگاه مدیریتی و هنجاری به مسئله نگریسته‌اند. در پژوهش‌های بین‌المللی، نویسنده‌گی شبخ غالباً به عنوان نشانه‌ای از مناسبات قدرت در صنعت نشر علمی و دانشگاه‌های نئولیبرال بررسی شده است (رز و همکاران، ۲۰۰۸؛ سیسموندو، ۲۰۰۷؛ فلرتی، ۲۰۱۳).

در مقابل، پژوهش‌های ایرانی بیشتر به بُعد پنهان بازار پایان‌نامه‌نویسی، فشارهای نظام ارتقا و کالایی شدن علم پرداخته‌اند (کاظمی و اصغری، ۱۳۹۸؛ رسولی و همکاران، ۱۳۹۹؛ طاهری و همکاران، ۱۳۹۸؛ علی‌نیا و شریفی، ۱۴۰۰). با این حال، در اغلب این آثار، تجربه زیسته کنشگران پنهان این میدان، یعنی خود نویسندگان شبخ، کم‌تر به صورت مستقیم بررسی شده است. در پژوهش‌های کیفی اخیر، از جمله دو مطالعه همتی و بهارلوئی (۱۴۰۴ الف، ۱۴۰۴ ب)، تمرکز اصلی بر بازنمایی انگیزه‌ها، مضامین فرهنگی و پیامدهای اخلاقی سایه‌نویسی بوده است.

این مقاله با اتخاذ رویکرد نظریه‌پردازی زمینه‌ای و انجام مصاحبه‌های عمیق با نویسندگان شبخ، کوشیده است خلأهای موجود را پُر کند و پدیده را از منظر خود فاعلان آن بازخوانی نماید. بدین ترتیب، اگرچه از حیث موضوع، این پژوهش تا حدودی با مطالعه همتی و بهارلوئی (۱۴۰۴) هم‌پوشانی دارد، اما نتایج این تحقیق نه تنها مکمل یافته‌های مطالعات پیشین است، بلکه می‌تواند به غنای نظری و بومی شدن بحث نویسنده‌گی شبخ در ایران کمک کند.

۴. روش‌شناسی

این مقاله از نوع کیفی و مبتنی بر رویکرد نظریه‌داده‌بنیاد است. نظریه‌داده‌بنیاد برای فهم پدیده‌هایی به کار می‌رود که کم‌تر شناخته شده یا دارای ساختارهای پنهان و تجربی پیچیده‌ای هستند (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۸). این رویکرد به پژوهشگر اجازه می‌دهد بر پایه داده‌های تجربی و از طریق فرایند نظام‌مند کدگذاری باز، محوری و انتخابی، به کشف مفاهیم، مقوله‌ها و درنهایت، ساختار نظری نهفته در تجربه مشارکت‌کنندگان دست یابد. در این پژوهش نیز با هدف فهم عمیق تجربه زیسته نویسندگان شبخ، از این روش استفاده شده است. در این تحقیق، الگوی اشتراوس و کوربین از نظریه‌داده‌بنیاد به کار گرفته شده است. دلیل انتخاب این نسخه، تأکید آن بر تعامل مستمر میان داده و نظریه، توجه به فرایند

و امکان تحلیل پدیده‌های اجتماعی در بستر طبیعی خود است (اشتراوس و کوربین، ۱۹۹۰). از سوی دیگر، در مقایسه با رویکرد گلیزر، این نسخه به پژوهشگر آزادی بیشتری در استفاده از پیش فرض‌های نظری برای هدایت مصاحبه‌ها و تحلیل می‌دهد (چارماز، ۲۰۱۴).

مشارکت‌کنندگان پژوهش را افرادی تشکیل داده‌اند که تجربه نویسندگی شبیح‌وار در فضای دانشگاهی ایران دارند؛ به‌ویژه کسانی که سابقه نگارش پایان‌نامه، مقاله یا کتاب به نام دیگران را داشتند. افرادی برای نمونه انتخاب شدند که سابقه انجام حداقل دو سفارش علمی یا پژوهشی به نام دیگران داشتند. از سوی دیگر، آن‌ها با روند سفارش‌گیری و تعامل با مشتریان نیز آشنایی داشتند و در نهایت تمایل داشتند که در مصاحبه عمیق و بیان تجربه شخصی خود شرکت کنند.

برای دست‌یابی به مشارکت‌کنندگان، نمونه‌گیری پژوهش به صورت هدفمند آغاز شد و سپس با استفاده از روش گلوله‌برفی ادامه یافت (کرسول و پات، ۲۰۱۸). در آغاز، از طریق شبکه‌های غیررسمی و آشنایان دانشگاهی، با دو نفر از نویسندگان شبیح‌تماس گرفته شد. پس از انجام مصاحبه اولیه و ایجاد اعتماد، از این افراد خواسته شد در صورت تمایل، سایر نویسندگان فعال را معرفی کنند. اکثر این افراد در خیابان انقلاب تهران و خیابان‌های اطراف آن شناسایی شدند، چراکه این منطقه مهم‌ترین مکان خرید و فروش مصنوعات علمی از قبیل مقاله، پایان‌نامه، کتاب و انواع تحقیقات دانشگاهی در کشور است.

در فرایند انتخاب، ملاک‌های ورود شامل داشتن حداقل دو تجربه نویسندگی شبیح، آشنایی با فرایند سفارش و تمایل برای گفت‌وگو بود. در مقابل، افرادی که فقط تجربه ترجمه یا ویراستاری داشتند، از نمونه کنار گذاشته شدند. همچنین تنوع جنسیتی، رشته‌ای و سطح تحصیلات در انتخاب مشارکت‌کنندگان رعایت شد تا داده‌ها از نظر نظری غنا پیدا کنند.

فرایند دسترسی به مشارکت‌کنندگان با چالش‌هایی همراه بود، زیرا نویسندگی شبیح کنشی پنهان است و برخی از مشارکت‌کنندگان نسبت به افشای هویت خود تردید داشتند. برای رفع این چالش و جلب اعتماد، از راهبردهای اخلاقی و ارتباطی متنوع استفاده شد؛ از جمله تضمین کامل محرمانگی داده‌ها، استفاده از کد به جای نام در متن، حذف هرگونه نشانه شناسایی در فایل‌های صوتی و نگهداری امن اطلاعات. محل مصاحبه‌ها اغلب کتاب‌فروشی‌ها و کافه‌های خیابان انقلاب بود. در چند مورد نیز مصاحبه‌های تکمیلی به صورت غیرحضور و از طریق تماس اینترنتی انجام شد تا اطمینان بیشتری از محرمانگی حاصل شود.

مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه افراد ضبط صوتی و سپس به صورت کامل پیاده‌سازی و کدگذاری شد. هر مصاحبه بین ۳۰ تا ۶۰ دقیقه به طول انجامید. در مجموع، با ۱۲ نفر (۸ مرد، ۴ زن) در گروه سنی ۲۵ تا ۳۹ سال مصاحبه صورت گرفت. رشته‌های تحصیلی آن‌ها شامل جامعه‌شناسی، روانشناسی، مدیریت، علوم تربیتی، شیمی، ادبیات فارسی، زبان انگلیسی و... بود و همگی دارای تحصیلات تکمیلی (کارشناسی ارشد یا دکتری) بودند. در تحلیل داده‌ها، تفاوت‌های ظریفی میان تجارب مردان و زنان مشاهده شد؛ برای مثال، زنان مشارکت‌کننده بیشتر به ملاحظات اخلاقی و ترس از قضاوت اجتماعی اشاره داشتند، در حالی که مردان بر جنبه‌های اقتصادی و شبکه‌های سفارش‌دهی تأکید داشتند.

جدول شماره ۱: مشخصات جمعیتی مشارکت‌کنندگان در تحقیق

کد	سن	جنسیت	رشته تحصیلی	مقطع تحصیلی	محل گفت‌وگو	زمان مصاحبه
P06	۳۳	مرد	شیمی کاربردی	دکتری	دانشگاه تهران	۶۰ دقیقه
P03	۲۸	مرد	ادبیات فارسی	کارشناسی ارشد	پیاده‌روی	۵۵ دقیقه
P10	۳۱	زن	علوم تربیتی	دکتری	کتابفروشی	۵۰ دقیقه
P07	۲۶	زن	جغرافیا	کارشناسی ارشد	کتابفروشی	۴۰ دقیقه
P01	۲۹	مرد	جامعه‌شناسی	کارشناسی ارشد	خیابان انقلاب	۴۵ دقیقه
P12	۳۴	مرد	جامعه‌شناسی	دکتری	کتابفروشی	۶۰ دقیقه
P05	۲۷	زن	زبان انگلیسی	کارشناسی ارشد	کافه کتاب	۳۵ دقیقه
P08	۳۹	مرد	توسعه کشاورزی	دکتری	محل کار	۵۰ دقیقه
P02	۳۲	زن	روان‌شناسی بالینی	دکتری	کافه	۴۰ دقیقه
P11	۲۵	مرد	مدیریت دولتی	کارشناسی ارشد	پرديس هنرها	۳۰ دقیقه
P09	۳۵	مرد	روان‌شناسی تربیتی	کارشناسی ارشد	کافه	۴۵ دقیقه
P04	۳۰	مرد	مدیریت بازرگانی	کارشناسی ارشد	کتابفروشی	۵۰ دقیقه

در مورد سابقه کاری، مشارکت‌کنندگان از یک تا هفت سال تجربه فعالیت در این حوزه داشتند. تحلیل‌ها نشان داد که تجربه و مهارت بالاتر در این زمینه با نوعی حرفه‌ای شدن و عادی سازی کنش همراه است؛ درحالی‌که تازه‌کارها بیشتر احساس اضطراب یا تردید اخلاقی داشتند. این تنوع تجربی به درک بهتر مراحل شکل‌گیری عادت‌واره نویسنده شبح کمک کرد. تکنیک اصلی گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه ساختاریافته و عمیق بود. راهنمای مصاحبه شامل پرسش‌هایی درباره تجربه ورود به بازار نویسندگی، روابط با سفارش‌دهندگان، شرایط اقتصادی، سبک نوشتن، پنهان‌کاری و پیامدهای روانی و اجتماعی این کنش بود. تحلیل داده‌ها مطابق با مراحل نظریه زمینه‌ای در سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی انجام شد. فرایند کدگذاری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت؛ به طوری که پس از مصاحبه یازدهم، مفهوم یا مقوله جدیدی استخراج نشد.

برای اطمینان از اعتبار یافته‌ها، از چند روش استفاده شد. نخست ارائه خلاصه تحلیل به سه نفر از مشارکت‌کنندگان و اعمال اصلاحات آن‌ها (بازبینی اعضا). همچنین از یادداشت‌های نظری حین مصاحبه و تحلیل (ممیزی فرایند پژوهش) نیز استفاده شد. همچنین سعی شد تنوع در نمونه‌ها از نظر رشته، مقطع تحصیلی، سن و جنسیت (مثلث سازی نظری) نیز رعایت شود.

۵. یافته‌ها

در ادامه، بر اساس داده‌های پژوهش، مقولات در پنج دسته به ترتیب شامل مقولات شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، استراتژی‌ها و پیامدها ارائه شده و در پایان نیز مدل پارادایمی پژوهش ترسیم شده است. در نهایت ۱۱ مقوله اصلی و ۲۳ زیرمقوله استخراج شد. این مقولات در جدول زیر همراه با زیرمقولات آمده‌اند.

جدول شماره ۲: مقولات اصلی و زیرمقوله‌های آن به تفکیک جایگاه در مدل پارادایمی پژوهش

نوع مقوله	مقوله‌های اصلی	زیرمقوله‌ها
شرایط علی	ناامنی شغلی و درآمدی دانش‌آموختگان تحصیلات تکمیلی	بی‌ثباتی شغلی و بلاتکلیفی اقتصادی پس از تحصیلات تکمیلی
		ناکامی در یافتن موقعیت‌های شغلی مرتبط با رشته تحصیلی

نوع مقوله	مقوله‌های اصلی	زیرمقوله‌ها
شرایط علی	ساختارهای معیوب بازار نشر علمی	نظام ارزیابی علمی مبتنی بر کمیّت و امتیازدهی صرف
		فقدان نظارت و شفافیت در نظام نشر و اعتباردهی
		فرهنگ دانشگاهی مبتنی بر نمایش موفقیت به جای تولید دانش واقعی
	برخورد فرصت طلبانه با فضای سفارش	آشنایی و ورود تصادفی به بازار سفارش‌گیری
		سودآوری و شکل‌گیری شبکه‌های سفارش غیررسمی
		مهارت‌های علمی و نوشتاری برای حفظ هویت فکری
ضعف نهادهای حرفه‌ای و عدم حمایت ساختاری	تمایل به بروز توان علمی در غیاب فرصت رسمی	انگیزه درونی برای نوشتن
		فقدان نهادهای صنفی و حقوقی برای حمایت از نویسندگان پنهان
شرایط زمینه‌ای	زمینه‌های نامرئی تولید دانش	نبود حمایت مالی و امنیت شغلی پایدار
		روح چرخه‌های غیررسمی در تولید و بازتولید متون علمی
شرایط مداخله‌گر	ساختارهای نهادی، اقتصادی و دانشگاهی	تفکیک نمایشی بین اخلاق علمی و عمل روزمره
		ساختارهای ناکارآمد ارتقای علمی و تولید مدرک
راهبردها	فرایند تعامل با سفارش‌دهندگان	ساختار اقتصادی ناعادلانه و بازار نایمن اشتغال نخبگان
		شکل‌گیری رابطه بر پایه اعتماد، مهارت و توصیه
	مقاومت و تطابق	چانه‌زنی، مرزبندی وظایف و مدیریت روابط
		تلاش برای شناساندن و تغییر موقعیت
سازوکارهای پنهان‌سازی هویت واقعی نویسنده	سازوکارهای پنهان‌سازی هویت واقعی نویسنده	پذیرش شرایط و تنظیم رفتار برای بقا
		حذف عامدانه نشانه‌های هویتی و شخصی از متن
پیامدها	تجربه زیسته تبعیض و طرد نمادین	استفاده از واسطه‌ها و بسترهای مجازی
		حس انزوای اجتماعی و نفی هویت علمی
		تجربه تبعیض نمادین و مادی در محیط دانشگاهی

۴-۱. شرایط علی

شرایط یا عوامل علی، علل و زمینه‌هایی هستند که به شکل‌گیری پدیده مورد مطالعه منجر می‌شوند. این مقولات، محرک‌ها و فشارهایی هستند که مشارکت‌کنندگان آن‌ها را عامل ورود خود به وضعیت مورد نظر می‌دانند. در این پژوهش، پنج شرایط علی مشخص شد که در ادامه توضیح داده شده‌اند.

• ناامنی شغلی و درآمدی دانش‌آموختگان تحصیلات تکمیلی

این مقوله به تجربه مشترک مشارکت‌کنندگان از ناتوانی در یافتن شغل پایدار و مرتبط پس از تحصیلات دانشگاهی اشاره دارد. ناامنی شغلی در اینجا شامل تجربه بیکاری، اشتغال بی‌ثبات و کم درآمد برای فردی است که سال‌ها در نردبان تحصیلات دانشگاهی بالا رفته اما نهادی برای جذب یا حمایت از او وجود ندارد. این مقوله را می‌توان در دو بُعد تبیین کرد. بُعد اول، بی‌ثباتی شغلی و بلا تکلیفی اقتصادی پس از تحصیلات تکمیلی است. مشارکت‌کننده P۰۱ (مرد، ۲۹ ساله، جامعه‌شناسی، ارشد) می‌گوید:

«راستش، من وقتی ارشد رو تموم کردم، یه جورایی به خودم افتخار می‌کردم که تونستم تورشته جامعه‌شناسی ادامه بدم. ولی شش ماه بعد، هنوز بیکار بودم. نه دانشگاه جذب می‌کرد، نه حتی مؤسسه‌های پژوهشی خصوصی... با رزومه هم رفتم سراغ چند جا، یا گفتن سابقه نداری، یا حقوق خیلی پایین پیشنهاد دادن، در حد کارگری ساده».

روایت دوم مربوط به مشارکت‌کننده P۰۵ (زن، ۲۷ ساله، زبان انگلیسی، ارشد) است که می‌گوید:

«یادمه بعد دفاع، رفتم چند آموزشگاه زبان، همه شون گفتن مدرک مهم نیست، مهم اینه که کلاس خوب پُر بشه! حس کردم کل اون سال‌هایی که درس خوندم، ارزشی ندارن. یه جا حتی پرسیدم چقدر حقوق می‌دین، گفتن ۲۰ درصد شهریه. یعنی یه ماه کار کنی، هیچی گیرت نیاد. اون جا بود که فهمیدم اگر بخوام زندگی کنم، باید یه راه دیگه پیدا کنم».

بُعد دوم، ناکامی در یافتن موقعیت‌های شغلی مرتبط با رشته تحصیلی است. یکی از مشارکت‌کنندگان (P۱۱؛ مرد، ۲۵ ساله، مدیریت دولتی، ارشد) می‌گوید:

«همه‌اش می‌گفتن مدیریت، رشته آینده‌داره ... ولی کجا؟ من چند جا واسه کار توی سازمانای دولتی امتحان دادم، حتی گزینش اولیه هم رد نشدم! بعد دیدم دوستانم که آی تی یا حسابداری خونده‌ان، زود جذب شدن. من موندم با مدرک مدیریت، ولی توی بازار هیچ‌کس مدیریت نمی‌خواست. فقط مقاله می‌خواستن!»

در ادامه، یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان (P۰۷؛ زن، ۲۶ ساله، جغرافیا، ارشد) می‌گوید:

«یادمه به بار به استاد گفت بیا به کار پژوهشی با هم بریم، آخرش فهمیدم خودش مجریه و من فقط قراره بنویسم. تازه اسمم هم قرار نبود بیاد! اون جا فهمیدم، این سیستم فقط ازت استفاده می‌کنه. از اون به بعد دیگه دلم نمی‌خواست دنبال کار رسمی توی دانشگاه باشم. فقط نوشتم... پولش دست کم می‌رسید».

این مقوله روشن می‌سازد که ورود به موقعیت نویسنده شبخ برای برخی از مشارکت‌کنندگان یک انتخاب فعالانه و عمدانه نبوده، بلکه در واکنش به بحران ساختاری اشتغال در فضای دانشگاهی و پژوهشی ایران رُخ داده است. بی‌ثباتی بازار کار و تنزل ارزش اجتماعی مدرک دانشگاهی در فقدان مهارت محوری و جذب نهادی، آن‌ها را در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار داده است. این وضعیت را می‌توان با ارجاع به بوردیو، به فقدان سرمایه نمادین تعبیر کرد. در واقع، افراد سرمایه فرهنگی لازم برای نوشتن دارند، اما از سرمایه نمادینی که ورود به فضای رسمی دانشگاهی را ممکن می‌کند محروم‌اند. همچنین می‌توان با تحلیل مارکسیستی آن را بیگانگی نیروی کار فکری و فشارهای ساختار اقتصادی برای ورود به مناسبات مبادله‌ای دانست که نویسنده، محصول کار خود را واگذار می‌کند.

• ساختارهای معیوب بازار نشر علمی

این مقوله به چارچوب‌هایی اشاره دارد که نظام تولید علم و نشر را به گونه‌ای سامان داده که کیفیت و اصالت در آن مخدوش شده و تقاضای کاذب برای تولید متون علمی غیررسمی و سفارشی افزایش یافته است. این ساختارها، زمینه‌ساز رشد بازار نویسندگی شبخ در دانشگاه‌ها و مؤسسات ایران است.

یکی از ابعاد این مقوله، نظام ارزیابی علمی مبتنی بر کمیت و امتیازدهی صرف است. روایت یکی از مشارکت‌کنندگان (P۱۲؛ مرد، ۳۴ ساله، جامعه‌شناسی، دکتری) این است:

«توی دانشگاه، همه چیز شده فقط عدد و رقم؛ چند مقاله داری؟ چه ژورنالی چاپ کردی؟ کیفیت مهم نیست. همین‌که اسم مقاله رو بذاری، کارت راه می‌افته. این باعث شده خیلی‌ها برن دنبال راه‌های سریع‌تر مثل سپردن کارشون به ما».

روایت دوم مربوط به یک زن ۳۲ ساله فارغ‌التحصیل دکتری روان‌شناسی بالینی (P۰۲) است:

«وقتی بدونی باید در مدت کوتاهی چند تا مقاله داشته باشی، خیلی فشار می‌آره. من دیدم کسانی که خودشون نمی‌تونن بنویسن، می‌رن سراغ این بازار؛ چون دانشگاه فقط تعداد رو

می بیند، کیفیت مهم نیست».

از طرف دیگر، ما شاهد فقدان نظارت و شفافیت در نظام نشر و اعتباردهی نیز هستیم؛ مشارکت‌کننده (P۰۴؛ مرد، ۳۰ ساله، مدیریت بازرگانی، ارشد) می‌گوید:

«خیلی وقت‌ها ممکنه بدونی که مقاله تقلبی یا نوشته نشده، ولی هیچ اتفاقی نمی‌افته. این یعنی سیستم خودش توجیهش کرده این کار رو. واسطه‌ها دارن بازار رو کنترل می‌کنن».

مشارکت‌کننده دیگری (P۰۹؛ مرد، ۳۵ ساله، روان‌شناسی تربیتی، ارشد) می‌گوید:

«من شنیدم بعضی استادها یا مسئولین دانشگاه، خودشون از این راه استفاده می‌کنن. یعنی به نوعی بازار سیاه خیلی رسمی شده و کسی هم جلودارش نیست».

فرهنگ دانشگاهی مبتنی بر نمایش موفقیت به جای تولید دانش واقعی نیز از جمله مؤلفه‌های مهم در این زمینه است؛ به گفته یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۸؛ مرد، ۳۹ ساله، توسعه کشاورزی، دکتری):

«حقیقتش دانشگاه شده مسابقه مدرک. همه می‌خوان توی سریع‌ترین زمان ممکن مقاله بدن و ارتقا بگیرن. این وسط اصل پژوهش فراموش شده».

یا به گفته یکی دیگر از آن‌ها (P۰۱؛ مرد، ۲۹ ساله، جامعه‌شناسی، ارشد):

«وقتی همه چیز نمایش شده، نوشتن واقعی معنی نداره. این‌که فقط رزومه‌ات پر بشه، برای خیلی‌ها مهم‌تر از تحقیق درست و علمی شده».

مقوله ساختار معیوب بازار نشر علمی نشان می‌دهد نظام تولید و اعتباردهی علمی در ایران با چالش‌های ساختاری روبه‌رو است. فشار غیرمنطقی برای کمیت به جای کیفیت از یک طرف و ضعف نظارت و کنترل اصالت متون و فرهنگ نهادی مبتنی بر نمایش موفقیت از طرف دیگر، زمینه‌ساز گسترش نویسندگی شبح شده‌اند. گویی ارزش واقعی دانش و پژوهش در برابر امتیازات رسمی و نهادینه شده رنگ می‌بازد. در این بازار کالایی شده، علم محصولی برای کسب امتیاز و جایگاه است.

• برخورد فرصت‌طلبانه با فضای تقاضا و سفارش

برخی از نویسندگان شبح با دیدی فرصت‌طلبانه و آگاهانه، وارد بازار نوشتن می‌شوند و این کنش را به عنوان یک راهبرد معیشتی و سودآور انتخاب می‌کنند. برخی از نویسندگان شبح، آشنایی و ورود تصادفی به بازار سفارش‌گیری دارند.

یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۳؛ مرد، ۲۸ ساله، ادبیات فارسی، ارشد) می‌گوید:

«یه روز یکی از دوستانم که می‌دونست من خوب می‌نویسم، بهم پیشنهاد داد به کار براش انجام بدم. اولش تردید داشتم ولی پولش خوب بود و واقعیت این بود که کار دیگه‌ای نداشتم. این شد شروعش».

یکی دیگر از آن‌ها (P۱۰؛ زن، ۳۱ ساله، علوم تربیتی، دکتری) با همین مضمون می‌گوید:

«اولش فکر نمی‌کردم این قضیه اون قدر جدی باشه. یه سفارش ساده بود برای نوشتن مقاله، ولی بعدش فهمیدم بازار بزرگی داره و افرادی هستن که برای درآمد بهش وابسته شدن».

سودآوری و شکل‌گیری شبکه‌های سفارش غیررسمی را نیز نیابد در این زمینه نادیده گرفت؛ روایت یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۶؛ مرد، ۳۳ ساله، شیمی کاربردی، دکتری) در این زمینه جالب است:

«وقتی چند تا سفارش گرفتم و دیدم می‌تونم درآمد خوبی داشته باشم، تصمیم گرفتم بیشتر واردش بشم. کم‌کم چند نفر بهم معرفی شدن و شبکه‌ای شکل گرفت».

یکی دیگر از نویسندگان شبخ (P۰۹؛ مرد، ۳۵ ساله، روان‌شناسی تربیتی، ارشد) می‌گوید:

«پولش خوب بود و کارش آسون. اون قدر سفارش داشتم که بعضی وقت‌ها انتخاب می‌کردم کدام رو بگیرم. اینجا دیگه نوشتن برای خودم نبود، بلکه یه کسب‌وکار شده بود».

درواقع، در کنار فشارهای ساختاری، نویسندگان شبخ به‌عنوان بازیگران فعال، با درک شرایط بازار و فرصت‌ها، کنش‌های فرصت‌طلبانه را دنبال می‌کنند. این رفتار را شاید بتوان عاملیت فعالانه در برابر ساختارهای نابرابر عنوان کرد. همچنین، این فرآیند، شبکه‌سازی و تعاملات غیررسمی را در قالب بازار سیاه دانش شکل می‌دهد که با مفاهیم اقتصاد زیرزمینی و بازار غیررسمی در علوم اجتماعی هم‌خوانی دارد. این کنش، در عین حفظ حاشیه‌نشینی نمادین، به نویسندگان امکان می‌دهد سرمایه اقتصادی کسب کنند و موقعیت خود را تا حدی تثبیت نمایند.

• تمایل به بروز توان علمی در غیاب فرصت‌های رسمی

برخی از نویسندگان شبخ، با وجود عدم دسترسی به موقعیت‌های رسمی و مشروع برای فعالیت علمی، به‌واسطه تمایل درونی به استفاده از توانایی‌ها و مهارت‌های علمی خود،

وارد فضای نویسندگی پنهان می‌شوند. این کنش بیان‌گر نوعی مقاومت فردی و حفظ هویت علمی حتی در شرایطی است که ساختارهای نهادی آن را به رسمیت نمی‌شناسند. آن‌ها در این زمینه از مهارت‌های علمی و نوشتاری برای حفظ هویت فکری استفاده می‌کنند. یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۸؛ مرد، ۳۹ ساله، توسعه کشاورزی، دکتری) می‌گوید:

«برای من نوشتن فقط کار نیست، به بخشی از هویت‌مه. وقتی فرصت رسمی نبود، مجبور شدم توی همین فضا باشم، اما هنوز حس می‌کنم دارم کار علمی انجام می‌دم».

یکی دیگر از آن‌ها (P۰۲؛ زن، ۳۲ ساله، روان‌شناسی بالینی، دکتری) همسو با همین مشارکت‌کننده می‌گوید:

«حالا که نمی‌تونم توی دانشگاه باشم و فعالیت علمی انجام بدم، حداقل با نوشتن متن‌ها، احساس می‌کنم هنوز توی چرخه علمم. این برام مهمه، حتی اگه اسمی ازم نباشه، البته مهم هست ولی نه خیلی زیاد».

نباید علاقه و انگیزه درونی برای ادامه فعالیت علمی در شرایط محدود را نیز از نظر دور داشت. یکی از مشارکت‌کنندگان (P۱۱؛ مرد، ۲۵ ساله، مدیریت دولتی، ارشد) می‌گوید:

«هیچ وقت دوست نداشتم دست از کار علمی بکشم. حتی اگه کسی اسمم رو ندونه، دوست دارم بنویسم و یاد بگیرم. خلاصه به روزی این وضعیت تموم می‌شه».

و به گفته یکی دیگر از آن‌ها (P۰۷؛ زن، ۲۶ ساله، جغرافیا، ارشد):

«کارکردن توی این فضا باعث شده مهارت‌هام حفظ بشه و حتی پیشرفت کنم. این حس انگیزه‌ام رو بالا می‌بره».

بنابراین نباید نویسندگان شبح را صرفاً قربانیان ساختارهای محدودکننده دانست؛ زیرا آنان با اتکا به توانایی‌ها و انگیزه‌های درونی خود، به صورت فعال در پی حفظ هویت علمی و فکری خویش هستند و در برابر حذف نمادین دست به نوعی مقاومت کنشگرانه می‌زنند، هرچند این فعالیت‌ها الزاماً به تولید یا انباشت سرمایه نمادین برای آنان منجر نمی‌شود. از این منظر، کنش آنان را می‌توان تلاشی برای حفظ و بازتولید سرمایه فرهنگی در شرایط فقدان دسترسی به موقعیت‌های رسمی میدان علمی دانست. در عین حال، این وضعیت را می‌توان مصداقی از «کار نامرئی» نیز تلقی کرد؛ جایی که فعالیت‌های فکری ارزشمند و ضروری در حاشیه ساختار رسمی دانشگاه انجام می‌شود، بی‌آنکه به رسمیت شناخته شود یا اعتبار نمادین متناسب با آن به کنشگران تعلق گیرد.

• ضعف نهادهای حرفه‌ای و عدم حمایت ساختاری از نویسندگان

این مقوله به نبود یا ضعف نهادهای رسمی و صنفی در حمایت از نویسندگان شبخ و شرایط نامطلوب اجتماعی و مالی آن‌ها اشاره دارد. فقدان مکانیسم‌های قانونی و حرفه‌ای باعث شده این افراد در حاشیه فعالیت کنند و حتی از حداقل حقوق و امنیت شغلی محروم باشند. ما شاهد فقدان نهادهای صنفی و حقوقی برای حمایت از نویسندگان پنهان هستیم؛ به گفته مشارکت‌کننده (P۰۴؛ مرد، ۳۰ ساله، مدیریت بازرگانی، ارشد):

«هیچ‌جا نیست که ما رو به‌عنوان نویسنده قبول کنه. نه سند حقوقی داریم، نه قرارداد درست و حسابی. این باعث می‌شه هر لحظه نگران باشیم».

و همچنین مشارکت‌کننده (P۱۰؛ زن، ۳۱ ساله، علوم تربیتی، دکتری):

«وقتی اسمت نیست، یعنی هیچ حقوقی نداری. اگر حقت رو نخواد بدن، هیچ جایی نیست که بهش مراجعه کنی. این موضوع خیلی آزاردهنده‌ست».

از طرف دیگر، حمایت مالی و امنیت شغلی پایدار نیز در نویسندگی شبخ وجود ندارد؛ مشارکت‌کننده (P۰۶؛ مرد، ۳۳ ساله، شیمی کاربردی، دکتری):

«هرماه نمی‌دونی کار داری یا نه، پول هست یا نه. بیمه که نداریم، حتی یه قرارداد رسمی هم نیست».

مشارکت‌کننده (P۰۹؛ مرد، ۳۵ ساله، روان‌شناسی تربیتی، ارشد):

«استرس مالی همیشه هست. نمی‌دونی کی پول می‌رسه، کی قطع همکاری می‌شه».

به‌طورکلی این مقوله بیان‌گر وضعیت آسیب‌پذیر نویسندگان شبخ در ساختارهای نهادی و اجتماعی است. نبود نهادهای صنفی و حقوقی و فقدان حمایت مالی و امنیت شغلی، آن‌ها را به موقعیتی شکننده و پُراسترس می‌کشاند. این ضعف نهادی، نمود بی‌عدالتی ساختاری در بازار کار علمی و پژوهشی است که نویسندگان شبخ را از حقوق اولیه محروم می‌کند.

۲-۴. شرایط زمینه‌ای

شرایط زمینه‌ای به بسترها و بافت‌هایی اشاره دارند که پدیده در آن رخ می‌دهد یا معنادار می‌شود. این شرایط معمولاً ساختارها، فرهنگ‌ها یا گفتمان‌هایی هستند که بر چگونگی تجربه و تداوم پدیده اثر می‌گذارند، اما لزوماً به‌طور مستقیم علت نیستند.

• زمینه‌های نامرئی تولید دانش

برخی مناسبات پنهانی در پس ظاهر رسمی و قانونی نظام آموزش عالی، امکان بروز و گسترش نویسندگی شبح‌وار را فراهم می‌کنند. این زمینه‌ها نه در آیین‌نامه‌ها دیده می‌شوند و نه در اسناد رسمی، اما عملاً بنیان غیررسمی تولید دانش را در بخشی از دانشگاه‌ها شکل می‌دهند. این فضا نوعی پشت‌صحنه تولید علم است که در آن قواعد نانوشته و روابط غیررسمی عمل می‌کنند.

از یک طرف ما شاهد رواج چرخه‌های غیررسمی در تولید و بازتولید متون علمی هستیم. به گفته یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۵؛ زن، ۲۷ ساله، زبان انگلیسی، ارشد):

«تو دانشگاه یه چیزی درس می‌دن، ولی بیرون هم‌زمان یه بازار دیگه برای نوشتن پایان‌نامه و مقاله وجود داره. انگار دو تا نظام موازی داریم: یکی رسمی، یکی واقعی‌تر و پنهان‌تر».

و به گفته یکی دیگر (P۱۱؛ مرد، ۲۵ ساله، مدیریت دولتی، ارشد):

«همه می‌دونن این بازار هست، حتی خیلی وقتا استادها هم خبر دارن، ولی هیچ‌کس کاری نمی‌کنه. یه نوع سکوت هست که اجازه می‌ده این چرخه بچرخه».

از طرف دیگر، باید به تفکیک نمایشی بین اخلاق علمی و عمل روزمره اشاره کرد. به گفته مشارکت‌کننده (P۰۱؛ مرد، ۲۹ ساله، جامعه‌شناسی، دکتری):

«همه درباره اخلاق پژوهش حرف می‌زنن، ولی در عمل خیلیا سفارش مقاله می‌دن. یه چیز می‌گیم، یه کار دیگه می‌کنیم».

و همچنین (مشارکت‌کننده P۰۷؛ زن، ۲۶ ساله، جغرافیا، ارشد):

«دانشگاه پر شده از شعارهای پژوهشی، ولی خود دانشگاه نمی‌خواد ببینه این متن‌ها از کجا میان. این چشم‌پوشی عمدیه».

این مقوله بر لایه پنهان و زیرپوستی نظام تولید علم تمرکز دارد که در آن چرخه‌های موازی، بازارهای غیررسمی و سکوت نهادی، زمینه را برای رونق نویسندگی شبح‌وار فراهم می‌کنند. این فضا جایی است که قواعد رسمی و سرمایه نمادین جای خود را به شبکه‌های غیررسمی و کنش فرصت‌طلبانه می‌دهند. همچنین می‌توان گفت ما شاهد دوگانگی گفتمان و کنش نیز هستیم؛ یعنی وجود یک گفتمان اخلاقی رسمی که با واقعیت‌های غیررسمی، روزمره و گاه غیراخلاقی فاصله دارد. در چنین شرایطی، نویسندگی شبح‌وار می‌تواند محصول شکاف میان ساختار رسمی اعتباربخشی علمی و سازوکارهای واقعی تولید و گردش دانش در میدان دانشگاهی دانست.

۳-۴. شرایط مداخله‌گر

شرایط مداخله‌گر، عواملی هستند که شدت، جهت یا نحوه تأثیر شرایط علی را تعدیل یا تسهیل می‌کنند. این عوامل ممکن است فرآیند شکل‌گیری یا بروز پدیده را تحت تأثیر قرار داده و به‌عنوان واسطه بین علیت و راهبردها عمل کنند.

• ساختارهای نهادی، اقتصادی و دانشگاهی

عوامل ساختاری و نهادی ای وجود دارد که اگرچه مستقیماً علت ورود نویسندگان به پدیده شبح‌نویسی نیستند، اما شدت و جهت آن را تسهیل یا تقویت می‌کنند. اولین زمینه مداخله‌گر، ساختارهای ناکارآمد ارتقای علمی و تولید مدرک هستند. یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۲؛ زن، ۳۲ ساله، روان‌شناسی بالینی، دکتری) می‌گوید:

«تا مقاله نداشته باشی نمی‌تونی دفاع کنی، نمی‌تونی بورسیه بگیری، نمی‌تونی ارتقا بگیری.

این سیستم آدم رو مجبور می‌کنه به هر راهی فکر کنه».

به گفته یکی دیگر از آن‌ها (P۰۹؛ مرد، ۳۵ ساله، روان‌شناسی تربیتی، ارشد):

«دانشگاه فقط تعداد مقاله می‌خواد. کیفیت مهم نیست. معلومه وقتی فشار زیاده، خیلی‌ها سراغ ماها میان».

ساختار اقتصادی ناعادلانه و بازار نایمن اشتغال نخبگان نیز زمینه مداخله‌گر بعدی است؛ به گفته یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۶؛ مرد، ۳۳ ساله، شیمی کاربردی، دکتری):

«وقتی سال‌ها درس خوندی ولی کاری نیست، مجبوری دانشت رو بفروشی».

همچنین به روایت یکی دیگر از آن‌ها (P۰۳؛ مرد، ۲۸ ساله، ادبیات فارسی، ارشد):

«من اگه یه کار درست حسابی داشتم، هیچ‌وقت نمی‌رفتم برای بقیه پایان‌نامه بنویسم. ولی

چاره‌ای نیست. باید از یه جایی پول دربیاری».

این مقوله به پیوند بین سیاست‌های کلان آموزشی و واقعیت‌های اقتصادی ناعادلانه اشاره دارد که به‌طور غیرمستقیم، شرایط رشد پدیده نویسندگی شبح‌وار را فراهم می‌کنند. این ساختارها، افراد دارای سرمایه فرهنگی را در غیاب سرمایه اقتصادی و جایگاه رسمی، به سوی بازارهای خاکستری و پنهان سوق می‌دهند. این وضعیت مصداقی از تضاد بین سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی / نمادین است و همچنین با مفهوم اقتصاد غیررسمی آموزش عالی قابل تفسیر است.

۴-۴. استراتژی‌ها و راهبردها

راهبردها به کنش‌ها، واکنش‌ها یا تصمیم‌هایی اشاره دارند که مشارکت‌کنندگان در پاسخ به وضعیت موجود اتخاذ می‌کنند. این کنش‌ها می‌توانند فعال، انفعالی، تطبیقی یا مقاومتی باشند و منعکس‌کنندهٔ عاملیت سوژه‌ها در برابر ساختار هستند.

• فرایند تعامل با سفارش‌دهندگان

این مقوله به چگونگی آغاز، تداوم و پایان روابط نویسندگان شبح و سفارش‌دهندگان متون علمی اشاره دارد. تعامل در این فرایند با اعتمادسازی، مذاکره، چانه‌زنی، مرزبندی هویتی و کنترل نمادین همراه است. این فرایند را می‌توان بخشی از کنشگری پنهان نویسندگان دانست که در غیاب قواعد رسمی، بر پایهٔ قواعد نانوشته، شهرت، سابقه و مهارت تنظیم می‌شود. در زمینهٔ شکل‌گیری رابطه بر پایهٔ اعتماد، مهارت و توصیه، روایت یکی از نویسندگان شبح (P۰۲؛ زن، ۳۲ ساله، روان‌شناسی بالینی، دکتری) این است که:

«هیچ قراردادی در کار نیست. اغلب از طریق یکی معرفی می‌شن. مثلاً به دوستش که قبلاً برایش نوشته بودم، من رو معرفی می‌کنه. اول چند تا نمونه‌کار می‌خواد. گاهی هم به متن قبلی رو برایش می‌فرستم تا ببینه. بعدش معمولاً توافق می‌کنیم. همه چی روی اعتماد، چون قانونی در کار نیست. اگه کار خراب بشه، هیچ‌کس نمی‌تونه پیگیری کنه. اینه که همه خیلی مراقب هستن که بینشون بی‌اعتمادی پیش نیاد».

یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان (P۰۶؛ مرد، ۳۳ ساله، شیمی کاربردی، دکتری) در تأیید آن می‌گوید:

«خیلی وقتا طرف از طریق تلگرام یا واتساپ می‌آد، می‌گه فلانی گفته تو کارت رو بلدی. یا یه کاری قبلاً توی یه گروه دیده که اسم من نبوده، ولی می‌دونسته کار منه. بعد از یه مکالمه مختصر، متن موضوعش رو می‌ده، یه مبلغی می‌پرسه و شروع می‌کنیم. اگه خوشش بیاد، مشتری دائم می‌شه. ولی پایه‌اش همیشه اعتماد. من هم سعی می‌کنم اولین کار رو با کیفیت بدم که مطمئن بشه».

در این فرایند، ما شاهد چانه‌زنی و مدیریت روابط در مسیر همکاری نیز هستیم. به گفتهٔ مشارکت‌کننده (P۰۱؛ مرد، ۲۹ ساله، جامعه‌شناسی، دکتری):

«وقتی توافق اولیه شکل گرفت، باید حواست باشه طرف چی می‌خواد. بعضی وقتا اون قدر توقعات عجیب دارن که باید مرز بذاری. مثلاً می‌گن مقالهٔ ISI بنویس، ولی نه عنوان دارن، نه

مقاله قبلی خوندن. اون جاست که باید باهاشون چونه بزنی، بگی این قدر منابع لازمه، این قدر زمان می‌بره. من همیشه سعی می‌کنم قبل شروع کار، همه چی مشخص شه. چون وسط کار نمی‌شه بهش گفت این رو نمی‌نویسم یا این رو خودت باید جمع کنی».

به گفته یکی دیگر از آن‌ها (P۰۸؛ زن، ۳۴ ساله، آموزش کشاورزی، ارشد):

«یه بار یکی ازم خواست پایان‌نامه کامل بنویسم. گفتم من فقط فصل‌های نظری رو انجام می‌دم، بقیه‌اش با خودش. گفت نه، باید کلش رو تو انجام بدی، حتی فصل تحلیل آماری. قیمت دادم، گفت زیاده. من هم قبول نکردم. این جور وقتا مهمه که حدومرز بذاری. بعضی‌ها فکر می‌کنن چون پول می‌دن، می‌تونن هر چیزی بخوان. اون جا بود که فهمیدم باید از همون اول مرز رو مشخص کرد که سوءاستفاده نکنن».

همان‌طور که در بالا اشاره شد، فرایند تعامل با سفارش‌دهندگان، علاوه بر مبادله مالی، نوعی مذاکره هویتی و حرفه‌ای در سایه مناسبات غیررسمی هم هست. از آنجاکه هیچ نهاد یا قرارداد رسمی وجود ندارد، نویسندگان شبح ناگزیرند با اعتمادسازی و چانه‌زنی رابطه را کنترل کنند. در این فرایند، قدرت نویسنده در مهارت و سابقه‌اش نهفته است. درواقع، این رابطه پُر از عدم قطعیت، چانه‌زنی است و البته همیشه همراه با ریسک نیز هست.

• مقاومت و تطابق

این مقوله به واکنش‌ها و روش‌های نویسندگان شبح برای مواجهه با وضعیت تبعیض و طرد نمادین می‌پردازد. نویسندگان در برابر شرایط دشوار، دست به انواع مقاومت فعال و تطابق سازگاران می‌زنند تا خود را حفظ کنند و امکان بقا و رشد در این نظام نابرابر را بیابند. راهبردهای مقاومت فعال، شامل تلاش برای شناساندن و تغییر موقعیت است. یکی از نویسندگان می‌گوید:

«سعی می‌کنم حداقل توی جمع کوچیکی که اعتماد دارم، خودم رو معرفی کنم. حتی اگر رسمی نباشه، دوست دارم دیده بشم. چند تا مقاله با اسم خودم چاپ کردم تا کم‌کم اعتبار ساختم. ساختم بشه. نمی‌خوام همیشه پنهان بمونم».

مشارکت‌کننده دیگری (P۰۶؛ مرد، ۳۳ ساله، شیمی کاربردی، دکتری) می‌گوید:

«من همیشه سعی می‌کنم با استادان و همکارا روابط خوبی داشته باشم. بعضی وقتا سفارش‌هام رو طوری انتخاب می‌کنم که توی یه حوزه تخصصی کار کنم تا بتونم کم‌کم اعتبار علمی برای خودم درست کنم».

راهبردهای تطابق هم شامل پذیرش شرایط و تنظیم رفتار برای بقا است. یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۸؛ زن، ۳۴ ساله، آموزش کشاورزی، ارشد) می‌گوید:

«می‌دونم این وضع همیشه همین جوریه، پس سعی کردم خودم رو باهاش وفق بدم. دیگه سخت نمی‌گیرم، فقط کارم رو خوب انجام می‌دم و سعی می‌کنم مشکلات رو زیاد جدی نگیرم.»
به گفته یکی دیگر از آن‌ها (P۱۲؛ زن، ۳۶ ساله، مدیریت بازرگانی، دکتری):

«من همیشه مراقبم که هیچ وقت جای پاتوی کارها جا نگذارم. اگه خواستم اعتراض کنم، می‌دونم نتیجه نداره و فقط به ضرر خودم تموم می‌شه. پس یاد گرفتم آرام باشم و راه خودم رو پیدا کنم.»
واکنش‌های نویسندگان شبح، بین مقاومت و تطابق نوسان دارد و هر دو جنبه برای حفظ موقعیت و هویت در نظام علمی الزامی‌اند. این دو نوع راهبرد را می‌توان در چارچوب نظریه‌های مقاومت در برابر ساختارهای قدرت و نظریه تطابق اجتماعی بررسی کرد. به این ترتیب، نویسندگان شبح را نباید قربانیان منفعل دانست، بلکه آن‌ها بازیگرانی فعال هستند که به شیوه‌های مختلف تلاش می‌کنند خود را در نظام پیچیده و نامتقارن قدرت حفظ کنند و گاهی آن را تغییر دهند.

• فرایندهای پنهان‌سازی هویت واقعی نویسنده

نویسندگان شبح استراتژی‌ها و تکنیک‌هایی برای پنهان‌کردن هویت خود و حفظ محرمانگی، به کار می‌گیرند. در جایی که حضورشان قانونی نیست و هیچ حمایت نهادی ندارند، پنهان‌ماندن، یک کنش اساسی است. این پنهان‌کاری، هم پاسخی به تهدیدها و هم بخشی از ماهیت این بازار پنهان علم است. یکی از موضوعاتی که مشارکت‌کنندگان روی آن تأکید دارند، حذف عامدانه نشانه‌های هویتی و شخصی از متن است. یکی از آن‌ها (P۰۴؛ مرد، ۳۵ ساله، علوم سیاسی، دکتری) این‌گونه روایت می‌کند:

«همیشه باید حواست باشه از سبک خودت استفاده نکنی. یه بار برای یه دانشجوی کارشناسی نوشتم، ولی متن خیلی سطح بالا شد. استادش فهمید کار خودش نیست. از اون موقع دیگه سبک نوشتنم رو به سطح سفارش‌دهنده تطبیق می‌دم. حتی غلط‌املائی هم تعمداً می‌ذارم! باید طوری بنویسی که انگار واقعاً خودش نوشته.»

روایت دیگری (P۱۰؛ زن، ۳۱ ساله، زبان و ادبیات فارسی، دکتری) می‌گوید:

«یه قانون نانوشته هست. نباید هیچ اثری از خودت توی متن باشه. نه نقل قول‌های موردعلاقه‌ات، نه منابعی که زیاد استفاده می‌کنی، نه ساختار زبانی خودت.»

یکی دیگر از این ابزارهای پنهان سازی، استفاده از واسطه‌ها و بسترهای مجازی برای شناسا ماندن است. به گفته مشارکت‌کننده (P۰۳؛ مرد، ۲۸ ساله، ادبیات فارسی، ارشد):

«من با بیشتر مشتریام هیچ وقت تماس تلفنی نمی‌گیرم. اکثراً چت می‌کنیم. اسمم رو نمی‌گم. آیدی‌ام هم به اسم کاملاً عمومی هست. پول هم از طریق یه دوست مشترک می‌گیرم. حتی بعد از تحویل کار، همه چیز رو پاک می‌کنم. چون هیچ وقت نمی‌دونی اون طرف واقعاً کیه یا ممکنه چیکار کنه».

پنهان‌کاری در پدیده شبح‌نویسی، امر جانبی نیست، بلکه بخش اساسی و سازنده آن است. نویسنده شبح، با حذف نشانه‌های هویتی و استفاده از بسترهای مجازی، خود را به طور عامدانه از متن جدا می‌سازد. این حذف، هم از جنس مراقبت از خویشتن و هم نشانه‌ای از ترومای ساختاری نامرئی بودن و بی‌حمایتی نهادی است. زندگی در سایه، بخشی از بهای بقای حرفه‌ای او در نظام علمی‌ای است که فقط خروجی را می‌بیند و نویسنده را نمی‌بیند.

۵-۴. پیامدها

پیامدها به نتایج و اثراتی اشاره دارند که از کنش‌ها و راهبردهای مشارکت‌کنندگان ناشی می‌شود. این پیامدها می‌توانند روانی، اجتماعی، نمادین یا ساختاری باشند و بیانگر تجربه زیسته نهایی فرد در مواجهه با پدیده هستند.

• تجربه زیسته تبعیض و طرد نمادین

این مقوله به احساس و تجربه‌های روزمره نویسندگان شبح از جانب جامعه دانشگاهی و محیط پیرامون می‌پردازد. آن‌ها به دلیل عدم تعلق رسمی و البته نقش پنهانشان، با تبعیض ساختاری و طرد نمادین مواجه می‌شوند. این تبعیض از جنس نادیده گرفته شدن، بی‌اعتباری، حذف هویت علمی و اجتماعی و تجربه انزوای نمادین است. در زمینه حس انزوای اجتماعی و نفی هویت علمی، یکی از مشارکت‌کنندگان (P۰۵؛ زن، ۲۷ ساله، زبان انگلیسی، ارشد) می‌گوید:

«من همیشه حس کردم که انگار یه موجود نامرئی‌ام. هیچ‌کس نمی‌دونه من کی هستم، حتی همکارا. وقتی کسی می‌پرسه مقاله رو کی نوشته، اسم من رو نمی‌گن. انگار هیچ وقت عضو اون جمع نیستم. این باعث شده خیلی تنها و بی‌پناه باشم».

به روایت یکی دیگر از آن‌ها (P۰۹؛ مرد، ۳۵ ساله، روان‌شناسی تربیتی، ارشد):

«گاهی احساس می‌کنم دارم به بازی رو بازی می‌کنم که قوانینش رو نمی‌دونم. همه‌اسما جلوترن، اما من پشت پرده‌ام. مثل اینه که توی یه جمع باشی ولی کسی تو رو قبول نداشته باشه».

در زمینه تجربه تبعیض نمادین و مادی در محیط دانشگاهی نیز یکی از آن‌ها (P۰۷؛ زن، ۲۶ ساله، جغرافیا، ارشد) می‌گوید:

«بعضی وقت‌ها حس می‌کنم که استادا به ما به چشم یه سری خدمتکار نگاه می‌کنن که کارهای کثیف نوشتن رو انجام می‌دیم. انگار هیچ ارزش علمی نداریم و فقط ابزاری هستیم برای پیشرفت دیگران».

تجربه زیسته تبعیض و طرد نمادین، نشان‌دهنده وضعیتی است که در آن نویسندگان شبح از دو بُعد ساختاری و نمادین، حذف شده‌اند. این حذف، علاوه بر محرومیت مادی و اجتماعی، نفی هویت علمی و نمادین آن‌ها را نیز در پی دارد. در واقع نویسندگی شبح دارای پیامدهای روانی، اجتماعی و هویتی به صورت درهم‌تنیده است.

۶-۴. مقوله هسته؛ بازتولید و تحول موقعیت نویسنده شبح در ساختار علمی ایران

موقعیت نویسنده شبح در نظام علمی ایران را نمی‌توان به‌عنوان یک وضعیت ایستا و منفرد فهمید؛ بلکه باید آن را فرآیندی پویا دانست که در بسترهای ساختاری، نهادی، اقتصادی و فرهنگی خاص بازتولید و هم‌زمان دچار تحول می‌شود. این فرآیند، محصول تلاقی عوامل متعددی است که از شرایط علی تا راهبردهای کنشی و پیامدهای زیستی و نمادین گسترده می‌شود و تمام این مؤلفه‌ها را به‌گونه‌ای به هم پیوند می‌دهد که موقعیت نویسنده شبح را به‌عنوان یک کنشگر اجتماعی مرزی می‌سازد.

یکی از وجوه اصلی این فرآیند، شرایط علی است که به‌صورت نابرابری‌های ساختاری در بازار کار و نشر علمی بروز می‌کند. فقر شغلی و درآمدی دانش‌آموختگان تحصیلات تکمیلی، ساختارهای معیوب بازار نشر علمی، برخورد فرصت‌طلبانه با فضای تقاضا و سفارش و نیز تمایل به بروز توان علمی در غیاب فرصت‌های رسمی، بنیان‌های اصلی شکل‌گیری و تداوم موقعیت نویسنده شبح را فراهم می‌آورند. ضعف نهادهای حرفه‌ای و فقدان حمایت‌های ساختاری از نویسندگان نیز این موقعیت را عمیق‌تر می‌کند. در واقع، نویسندگان شبح علاوه بر درگیری در معضلات فردی، درگیر ساختارهای کلان و معیوب نهادی و اقتصادی هستند که دسترسی آن‌ها به سرمایه نمادین و اعتبار علمی را محدود می‌کند.

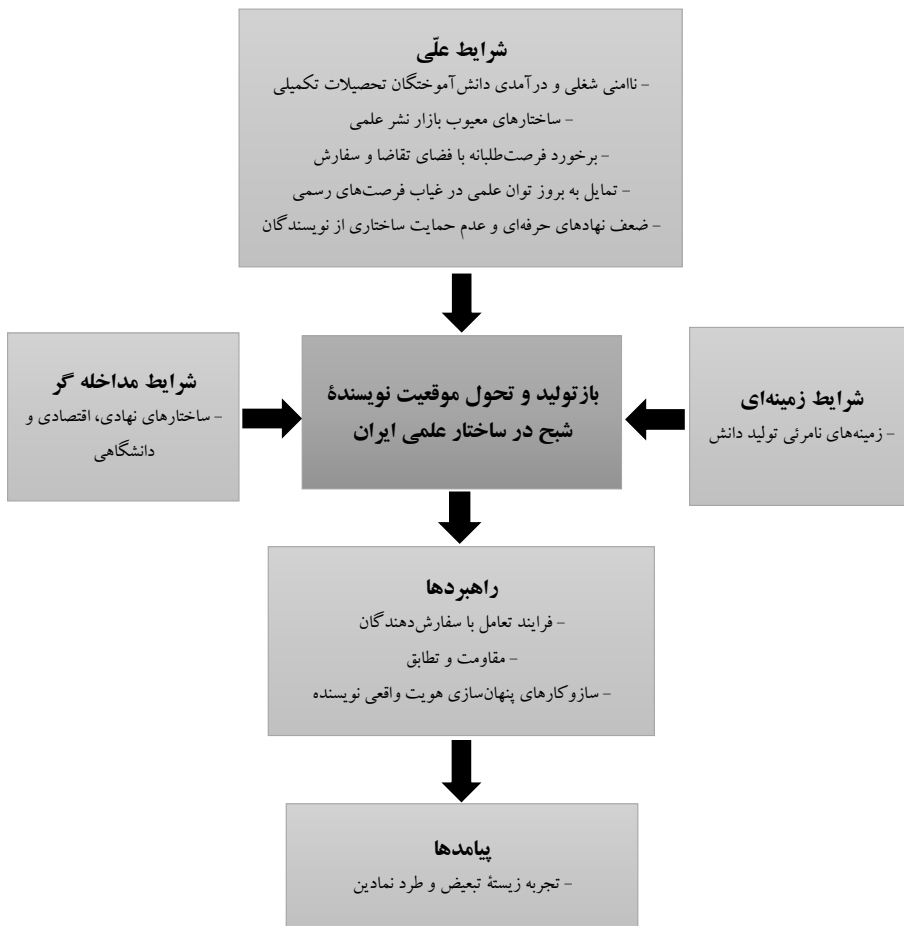
این شرایط علی در بسترهای زمینه‌ای نامرئی تولید دانش و نقش ساختارهای نهادی، اقتصادی و دانشگاهی شکل می‌گیرد و تثبیت می‌شود. زمینه‌های نامرئی تولید دانش که شامل مناسبات غیررسمی، بازار سیاه دانش و شبکه‌های پنهان‌کاری علمی است، به پدید آمدن ساختارهای غیررسمی اعتبار علمی کمک می‌کنند. از سوی دیگر، ساختارهای نهادی و اقتصادی دانشگاه‌ها و نهادهای علمی که بر پایه معیارهای ارتقاء و ارزشیابی مبتنی بر انتشار مقاله و تولید کمی استوار است، نویسنده شبخ را به عنوان یک عنصر حیاتی در چرخه تولید علم نهادینه می‌کنند. این نظام‌های نهادی ضمن ایجاد فشارهای زیاد بر افراد برای ارتقاء و کسب اعتبار، هم‌زمان مکانیزم‌هایی برای پنهان‌سازی هویت واقعی نویسندگان فراهم می‌آورند.

در مواجهه با این ساختارهای نابرابر، نویسندگان شبخ از مجموعه‌ای از راهبردهای کنشی استفاده می‌کنند که شامل فرایندهای تعامل با سفارش‌دهندگان، سازوکارهای پنهان‌سازی هویت و راهبردهای مقاومت و تطابق است. این راهبردها به عنوان شیوه‌های فعالانه و یا تطبیقی برای مواجهه با محدودیت‌ها و تهدیدات ساختاری عمل می‌کنند و امکان بقا و حفظ خود را در فضای نابرابر فراهم می‌آورند. تعامل با سفارش‌دهندگان به صورت یک فرایند دوجانبه تعریف می‌شود که در آن نویسنده تلاش می‌کند ضمن حفظ امنیت هویتی خود، خواسته‌های سفارش‌دهنده را پاسخگو باشد. پنهان‌سازی هویت واقعی نیز به عنوان مکانیسمی ضروری و الزام‌آور در این عرصه، نویسنده را از بسیاری حقوق نمادین محروم می‌کند. درنهایت، راهبردهای مقاومت و تطابق، دو روی یک سکه‌اند که نویسنده شبخ را از وضعیت انفعال مطلق خارج کرده و به او امکان می‌دهند به شکل‌های متفاوت با وضعیت موجود مقابله یا سازگاری یابد.

نتایج این فرآیند ترکیبی از پیامدهای روانی، اجتماعی و هویتی است که شامل تجربه زیسته تبعیض و طرد نمادین، بی‌اعتباری و انزوای اجتماعی و همچنین بحران هویت چندپاره و چندوجهی است. نویسندگان شبخ در این موقعیت مرزی، نه تنها با محرومیت از اعتبار و منزلت علمی مواجه‌اند، بلکه به دلیل فقدان مالکیت اثر و تعلق نمادین، دچار فرسایش روانی و تعارض هویتی می‌شوند. این وضعیت نمادین و عینی، بازتولید یک چرخه معیوب است که همواره نویسنده شبخ را در حاشیه دانش و قدرت قرار می‌دهد.

بنابراین، موقعیت نویسنده شبخ را باید به عنوان یک فرآیند بازتولید و تحول دید که در آن شرایط علی، بسترهای نهادی و اقتصادی، راهبردهای کنشی و پیامدهای زیستی و نمادین

در تعاملی مستمر، این موقعیت را شکل می دهند و گاهی دگرگون می سازند. این فرآیند، نمادی از تناقض های ساختاری نظام علمی معاصر ایران است که در آن سرمایه فرهنگی و علمی به شکلی نابرابر و غیردموکراتیک توزیع می شود و تولید دانش به کالایی تبدیل می شود که با حذف فاعل اصلی، به نام دیگری عرضه می گردد.



شکل شماره ۱: مدل پارادایمی تحقیق

۶. بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله با هدف مطالعه تجربه زیسته نویسندگان شبخ در ساختار علمی ایران انجام شد. یافته‌ها نشان داد نویسندگی شبخ در اثر تأثیر و تأثر عوامل ساختاری، نهادی، اقتصادی و فرهنگی در ترکیب با ویژگی‌های فردی پدید می‌آید. این پدیده در قالب چرخه‌ای معیوب، موجب شکل‌گیری و تثبیت این موقعیت در نظام علمی کشور می‌شود. عواملی شامل ناامنی شغلی و درآمدی دانش‌آموختگان تحصیلات تکمیلی، ساختارهای معیوب بازار نشر علمی، فشارهای نظام ارتقاء و امتیازدهی کمی، ضعف نهادهای حرفه‌ای و حمایتی و همچنین برخورد فرصت طلبانه با فضای تقاضا و سفارش، بستری را فراهم می‌سازند که در بطن آن شرایط برای شکل‌گیری این پدیده فراهم شده است.

این نتایج تأیید می‌کنند که وضعیت نویسندگان شبخ را نمی‌توان صرفاً به انتخاب‌های فردی یا انحراف اخلاقی فروکاست، بلکه باید آن را در چارچوب ساختارهای کلان نهادی درک کرد. همان‌گونه که بوردیو در جامعه‌شناسی میدان علمی تأکید می‌کند، برخورداری از ابزارهای نوشتاری و سرمایه فرهنگی به خودی خود به معنای دسترسی به سرمایه نمادین و حق تولید دانش نیست؛ بلکه جایگاه در میدان علمی و برخورداری از اعتبار نهادی تعیین‌کننده منزلت کنشگران است (بوردیو، ۱۴۰۲؛ جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۶). در این چارچوب، نویسندگان دارای سرمایه فرهنگی اند اما فاقد سرمایه نمادین کافی برای احراز جایگاه رسمی و دریافت اعتبار علمی هستند. آن‌ها در وضعیت مرزی و تردیدآمیزی قرار دارند که می‌توان آن را میدان مبارزه برای کسب قدرت و اعتبار نامید. این یافته‌ها همچنین با تحلیل مارکسی از بیگانگی کار فکری هم‌خوان است که طی آن ارزش‌افزوده دانش توسط دیگری تصاحب می‌شود و نیروی فکری مولد، از محصول خود جدا می‌گردد.

از سوی دیگر، تحلیل فوکودر باره مرگ مؤلف نیز به درک بهتر حذف هویتی نویسندگان شبخ کمک می‌کند. فوکو بر این باور بود که مؤلف جایگاهی گفتمانی و مرجع قدرت است که نظم دانش را تنظیم می‌کند (فوکو، ۱۹۶۹). در این چارچوب، نویسندگان شبخ از جایگاه مرجعیت به موقعیتی بی‌نام و گمنام رانده شده‌اند، به‌گونه‌ای که فرایند تولید دانش توسط آن‌ها از منظر نمادین حذف می‌شود. این حذف نمادین، شکلی از قدرت پنهان و نامرئی است که در آن، تولید دانش به کالایی تبدیل می‌شود که مالکیت آن از خالق واقعی اش سلب می‌شود. این وضعیت مصداقی از حذف سوژه از گفتمان است و بازتاب سلطه ساختار بر فرد در نظام دانش و قدرت محسوب می‌شود.

با این حال، یافته‌ها نشان داد نویسندگان شبیح صرفاً قربانی ساختار نیستند. آن‌ها در بطن همین نابرابری‌ها، با استفاده از راهبردهای خُرد و کنش‌های روزمره، تلاش می‌کنند بقا یابند و گاه حتی جایگاه خود را ارتقاء دهند. فرایندهای تعامل با سفارش‌دهندگان، فرایندهای پنهان‌سازی هویت و تاکتیک‌های مقاومت نرم، از جمله راهبردهای کنشی آن‌هاست که می‌توان آن را ذیل نظریه‌های مقاومت و تطابق مثل نظریه دوسرتو (۱۹۸۰) تحلیل کرد. به بیان دیگر، نویسندگان شبیح از ظرفیت عاملیت برخوردارند و با اتخاذ تاکتیک‌های ظریف، در برابر ساختارهای سلطه و نابرابری، نوعی مقاومت میکرو و انطباق استراتژیک نشان می‌دهند. یافته‌های مشابهی نیز در پژوهش‌های همتی و بهارلویی (۱۴۰۴ ب) و سیواس برامانیمن (۲۰۲۰) گزارش شده که بر راهبردهای چندوجهی کنشگران در مواجهه با فشارهای اخلاقی و اقتصادی تأکید داشتند.

تجربه زیسته نویسندگان شبیح واجد ابعاد روانی، اجتماعی و هویتی عمیقی است. احساس تبعیض و طرد نمادین، بی‌اعتباری اجتماعی، انزوای علمی و تعارض بین وجدان اخلاقی و نیاز معیشتی از جمله تنش‌های برجسته‌ای بودند که مشارکت‌کنندگان تجربه کردند. این وضعیت، نوعی بحران هویت ایجاد می‌کند؛ چراکه آن‌ها در مرز مشروعیت و انحراف، اخلاق و بقا و دانش و بازار گرفتارند. یافته‌های این پژوهش همسو با نتایج همتی و بهارلویی (۱۴۰۰ ب) است که از عصیان علیه دانشگاه و سرخوردگی تمام‌عیار به عنوان مضامین کلیدی در سایه‌نویسی یاد کردند. بدین سان، نویسندگی شبیح را می‌توان شکلی از اعتراض خاموش به نظامی دانست که در آن ارزش‌های علمی و اخلاقی فدای منطق کمی‌گرایی و اقتصاد دانش می‌شود (لنکستر و کلارک، ۲۰۱۶؛ رز و همکاران، ۲۰۰۸).

در نتیجه، می‌توان گفت نویسندگی شبیح تا حدی نتیجه از نابرابری‌های ساختاری در نظام تولید دانش و نمادی از کالایی شدن علم در دانشگاه‌های ایران است. تولید دانش در این نظام، به جای آن‌که فرایندی شناختی و خلاق باشد، در شرایطی، مبادله‌ای اقتصادی و رقابتی است که در آن، اعتبار علمی از تولیدکننده واقعی به صاحب سرمایه نمادین منتقل می‌شود. همان‌طور که در بالا گفته شد این یافته‌ها با تحلیل‌های بوردیویی و مارکسیستی دربارهٔ بازتولید سلطه در میدان علمی هم‌خوانی دارد (کاظمی و اصغری، ۱۳۹۸؛ طاهری و همکاران، ۱۳۹۸). از این زاویه، نویسندگان شبیح نمادی یک طبقه پنهان در تولید دانش هستند که در عین ایفای نقشی کلیدی، در حاشیه میدان علمی باقی می‌مانند. البته نتایج این تحقیق نمی‌تواند وسعت و گستردگی این طبقه را نشان دهد و حتی با استفاده از این تحقیق،

آگاهی طبقاتی آن‌ها نیز قابل تأیید یا رد نیست. از این رو جای خالی تحقیقاتی در این زمینه که نویسندگان شبخ را به عنوان یک طبقه بررسی کند خالی است. البته یک موضوعی که در بسیاری از پژوهش‌ها جای خالی آن احساس می‌شود و تنها معدود پژوهش‌هایی مثل همتمی و بهارلوئی (۱۴۰۴ الف) به آن پرداخته‌اند؛ بررسی دیدگاه سفارش‌دهندگان است؛ در حالی که نویسندگان و کل فرایند نهادی و سیاسی مورد بررسی قرار گرفته، سفارش‌دهندگان به عنوان یکی از کنشگران اصلی که تقاضای کار را می‌دهند، کم‌تر بررسی شده‌اند. از این رو پژوهش‌های آتی به این موضوع نیز می‌توانند بپردازند.

این پژوهش با محدودیت‌هایی نیز همراه بود. نخست، ماهیت پنهان و غیررسمی فعالیت نویسندگان شبخ، فرایند شناسایی و دسترسی به مشارکت‌کنندگان رادشوار ساخت و موجب محدود شدن دامنه تنوع نمونه‌ها شد. دوم، داده‌ها بر اساس روایت‌های فردی گردآوری شدند و امکان راستی‌آزمایی متقاطع برخی تجارب وجود نداشت. سوم، تمرکز پژوهش بر سطح کنشگران بود و تحلیل عمیق سیاست‌های کلان آموزش عالی نیازمند پژوهش‌های آتی است. با وجود این محدودیت‌ها، نتایج توانست ابعاد پنهان و جدیدی از این پدیده را نشان دهد. با توجه به یافته‌ها، اصلاح ساختاری در سیاست‌های علمی و پژوهشی کشور ضروری است. دلالت‌های سیاستی این پژوهش به شرح زیر است:

- بازنگری در نظام ارزیابی و ارتقای علمی با تأکید بر کیفیت پژوهش به جای کمیت مقالات، برای کاهش فشار تولید صوری و بازار پایان‌نامه‌نویسی.
- ایجاد سازوکارهای حمایتی و نهادهای حرفه‌ای برای ساماندهی فعالیت نویسندگان علمی و جلوگیری از استثمار نیروی فکری آنان.
- افزایش فرصت‌های شغلی و پژوهشی برای دانش‌آموختگان تحصیلات تکمیلی با هدف جلوگیری از سوق یافتن آن‌ها به بازار پنهان نویسندگی.
- تقویت سواد اخلاق پژوهش و مسئولیت‌پذیری علمی از طریق آموزش در دوره‌های دانشگاهی و کارگاه‌های حرفه‌ای.
- اصلاح سیاست‌های نشر و مجلات علمی برای شفاف‌سازی نقش واقعی نویسندگان و مقابله با پدیده مالکیت صوری بر آثار علمی.

منابع

— بورديو، پی‌یر (۱۴۰۲). تمایز؛ نقد اجتماعی قضاوت‌های ذهنی. ترجمه حسن پاشیانیان، تهران: ثالث.

- جمشیدی ها، غلامرضا و پرستش، شهرام (۱۳۸۶). دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل پی‌یر بوردیو. نامه علوم اجتماعی، (۳۰)، ۱-۳۲.
- رسولی، بهروز، نبی‌مبیدی، مرتضی، مختاری، حمیدرضا، نبوی، مجید، نظری، مریم، علی‌دوستی، سیروس (۱۳۹۹). مفهوم‌سازی سایه نویسی: نگاهی به بدرفتاری‌های علمی در بافت آموزش عالی ایران. تحقیقات کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاهی، (۵۴)، ۴-۱۳-۳۶.
- طاهری، خدیجه، رضایی، سعید و معینی، محمد (۱۳۹۸). مطالعه‌ای جامعه‌شناختی درباره بازار پایان‌نامه‌نویسی در ایران. پژوهش‌نامه آموزش عالی، ۱۰ (۴)، ۱۱۵-۱۴۰.
- علی‌نیا، محمد و شریفی، نسرین. (۱۴۰۰). نگاهی مردم‌نگاری به تجربه پایان‌نامه‌نویسان در تهران: بازاری شدن دانش و حذف نمادین نویسنده. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۷ (۲)، ۵۹-۸۳.
- کاظمی، عباس (۱۳۹۵). پرولتاریای دانشگاهی در ایران. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۰ مرداد.
- کاظمی، عباس و اصغری، زهرا (۱۳۹۸). نگاهی به پدیده پایان‌نامه‌نویسی در ایران: سیاست‌گذاری‌ها و زمینه‌های امکان. فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، (۲۵)، ۴-۱، ۲۲.
- کلاته‌ساداتی، احمد، صادقیه، سارا و باقری‌لنکرانی، کامران (۱۴۰۳). مطالعه‌ای کیفی بر موضوع «عدالت» در آموزش پزشکی در ایران. جامعه‌شناسی کاربردی، (۹۳)، ۱، ۳۱-۵۲.
- گلستانی، مجتبی (۱۳۹۶). بازخوانی نظریه میشل فوکو درباره مرگ و کارکرد مؤلف و نسبت آن با سرقت ادبی، فصلنامه کیمیای هنر، (۲۳)، ۶، ۵۷-۶۸.
- محمدی فردین، خالق پناه کمال، نوغانی دخت بهمنی، محسن و کرمانی، مهدی (۱۳۹۸). تکوین تکثر تمایز در میدان، عادت‌واره و سرمایه: صورت‌بندی نظریه توسعه از دیدگاه بوردیو. توسعه اجتماعی، (۱۳)، ۴، ۵۵-۹۰.
- همتی، رضا و بهارلویی، مریم (۱۴۰۴). تحلیل کیفی تجارب دانشجویان از برون‌سپاری پایان‌نامه. فصلنامه مسائل اجتماعی ایران، (۱۶)، ۱، ۲۶۵-۳۰۶.
- همتی، رضا و بهارلویی، مریم (۱۴۰۴). عصیان علیه دانشگاه: تحلیل کیفی تجربه سایه‌نویسی پایان‌نامه در ایران. پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی، (۱۴)، ۲، ۲۳-۴۶.
- صالح‌آبادی، زهرا، سیدزاده‌ثانی، سیدمهدی و جوان‌جعفری‌بجنوردی، عبدالرضا (۱۴۰۱). بررسی تطبیقی سایه‌نویسی در حقوق کیفری ایران و ایالات متحده آمریکا. حقوق تطبیقی، (۱۸)، ۲، ۳۷-۶۲.
- صالح‌آبادی، زهرا، سیدزاده‌ثانی، سیدمهدی و جوان‌جعفری‌بجنوردی، عبدالرضا (۱۴۰۱). بازشناسی سایه‌نویسی از سرقت علمی: مفهوم، انواع و رویکرد قانون. پژوهشنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی، (۱۲)، ۱، ۷۵-۵۹.
- خبرگزاری تسنیم. (۱۳۹۵، ۵ خرداد). خرید پایان‌نامه فقط در چند دقیقه. بازیابی از <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/03/05/1083836>
- مشرق‌نیوز. (۱۳۹۷، ۵ خرداد). گزارشی از فروش مدرک تحصیلی در خیابان انقلاب. بازیابی از <https://www.mashregnews.ir/news/858880/>
- شکرآمیز، آمینه. (۱۴۰۰). «دکترهایی» که در انقلاب پایان‌نامه می‌فروشند. پایگاه خبری انصاف‌نیوز. بازیابی از <https://ensafnews.com/312927/>
- خبرگزاری مهر. (۱۴۰۳، ۱ بهمن). پژوهش‌های زیرزمینی به ایمیل اساتید رسید؛ مقاله بنویس ۲۰۰

<https://www.mehrnews.com/news/6351344/> از/بازیابی میلیون تومان بگیر.

- Brahmanandam, S. (2020). Ghostwriting and the invisible academic labour in South Asia. *Journal of Contemporary Asia*, 50(2), 264–281.
- Charmaz, K. (2014). *Constructing Grounded Theory*. Sage.
- Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2018). *Qualitative Inquiry and Research Design*. Sage.
- Clarke, R., & Lancaster, T. (2006). Eliminating the successor to plagiarism? Identifying the usage of contract cheating sites. *Proceedings of the 2nd International Plagiarism: Prevention, Practice and Policy Conference*, Newcastle, UK.
- Flaherty, D. K. (2013). Ghost- and guest-authored pharmaceutical industry-sponsored studies: Abuse of academic integrity, the peer review system, and public trust. *Annals of Pharmacotherapy*, 47(7–8), 937–946.
- Healy, D., & Cattell, D. (2003). Interface between authorship, industry and science in the domain of therapeutics. *The British Journal of Psychiatry*, 183, 22–27.
- Kazemi, A. V., & Dehnavi, A. D. (2017). The new academic proletariat in Iran. *Critique*, 45(1–2), 141–158.
- Sykes, G. M., & Matza, D. (1957). Techniques of neutralization: A theory of delinquency. *American Sociological Review*, 22(6), 664–670.
- Zimring, F. E., & Hawkins, G. J. (1973). *Deterrence: The legal threat in crime control*. University of Chicago Press.
- Ajzen, I., & Fishbein, M. (1969). The prediction of behavior intentions in a choice situation. *Journal of Experimental Psychology*, 5(4), 400–416.
- Bandura, A. (1963). *Social learning and personality development*. New York: Holt, Rinehart, and Winston.
- Cornish, D., & Clarke, R. (1986). *The reasoning criminal: Rational choice perspectives on offending*. Springer-Verlag.
- Fletcher, J. (1966). *Situational ethics*. Westminster Press.
- Lacasse, J. R., & Leo, J. (2010). Why does academic medicine allow ghostwriting: A prescription for reform. *Society*, 47(5), 398–402.
- Lancaster, T., & Clarke, R. (2016). Contract cheating: The outsourcing of assessed student work. In T. Bretag (Ed.), *Handbook of academic integrity* (pp. 639–654). Springer.
- Maddi, A., & Teixeira Da Silva, J. (2025, April 8). Beyond authorship: Analyzing contributions in PLOS ONE and the challenges of appropriate attribution. arXiv. <https://arxiv.org/abs/2504.06314>
- Panter, M. (2025, March 20). Ghost Authorship. *AJE Blog*. <https://blog.aje>.

- com/en/ghost-authorship
- Porter, S. J., & McIntosh, L. D. (2024, January 8). Identifying Fabricated Networks within Authorship-for-Sale Enterprises. arXiv.
 - Rose, S. L., Bosch, R. J., & Schmidt, C. (2008). Ghost authorship in industry-initiated randomized clinical trials. *PLOS Medicine*, 5(1), e19.
 - Sismondo, S. (2007). Ghost management: How much of the medical literature is shaped behind the scenes by the pharmaceutical industry? *PLoS Medicine*, 4(9), e286.
 - Stretton, J. (2014). Systematic review of ghostwriting prevalence in biomedical literature. *Medical Writing*, 23(1), 25–31.
 - Strauss, A., & Corbin, J. (1990). *Basics of Qualitative Research*. Sage.
 - Strauss, A., & Corbin, J. (1998). *Grounded Theory Methodology*.

References in Persian

- Alinia, Mohammad, & Sharifi, Nasrin. (2021). An ethnographic look at the experiences of thesis writers in Tehran: The commodification of knowledge and the symbolic exclusion of the author. *Cultural and Communication Studies*, 17(2), 59–83.
- Bourdieu, Pierre. (2023). *Distinction: A social critique of the judgement of taste* (Translated by Hassan Pavoshian). Tehran: Sales.
- Golestani, Mojtaba. (2017). A reconsideration of Michel Foucault's theory of the death and function of the author and its relation to plagiarism. *Kimia-ye Honar Quarterly*, 6(23), 57–68.
- Hemmati, Reza, & Baharlouei, Maryam. (2025). A qualitative analysis of students' experiences of thesis outsourcing. *Iranian Journal of Social Issues*, 16(1), 265–306.
- Hemmati, Reza, & Baharlouei, Maryam. (2025). Rebellion against the university: A qualitative analysis of the experience of ghostwriting theses in Iran. *Strategic Research on Social Problems*, 14(2), 23–46.
- Jamsheediha, Gholamreza, & Parastesh, Shahram. (2007). The dialectic of habitus and field in Pierre Bourdieu's theory of practice. *Social Sciences Letter*, (30), 1–32.
- Kazemi, Abbas. (2016, July 31). The academic proletariat in Iran. Center for the Great Islamic Encyclopedia. Retrieved from <https://www.cgie.org.ir/fa/news/130333>
- Kazemi, Abbas, & Asghari, Zahra. (2019). An examination of the phenomenon of thesis writing in Iran: Policies and conditions of possibility. *Research and Planning in Higher Education*, 25(4), 1–22.
- Kalateh Sadati, Ahmad, Sadeghieh, Sara, & Bagheri Lankarani, Kamran.

- (2024). A qualitative study on the concept of “justice” in medical education in Iran. *Applied Sociology*, 93(1), 31–52.
- Mohammadi Fardin, Khalegh Panah Kamal, Noughani Dokht Bahmani, Mohsen, & Kermani, Mehdi. (2019). The formation of plural distinctions in field, habitus, and capital: The theoretical formulation of development from Bourdieu’s perspective. *Social Development*, 13(4), 55–90.
 - Rasouli, Behrouz, Nabi Meybodi, Morteza, Mokhtari, Hamidreza, Nabavi, Majid, Nazari, Maryam, & Alidoušti, Sirius. (2020). Conceptualizing ghostwriting: A look at scientific misconduct in the context of Iranian higher education. *Academic Librarianship and Information Research*, 54(4), 13–36.
 - Salehabadi, Zahra, Seyedzadeh Sani, Seyed Mehdi, & Javan Jafari Bojnordi, Abdolreza. (2022). Comparative study of ghostwriting in Iranian and United States criminal law. *Comparative Law*, 18(2), 37–62.
 - Salehabadi, Zahra, Seyedzadeh Sani, Seyed Mehdi, & Javan Jafari Bojnordi, Abdolreza. (2022). Reconsidering ghostwriting as distinct from plagiarism: Concept, types, and legal approaches. *Library and Information Research Journal*, 12(1), 59–75.
 - Taheri, Khadijeh, Rezaei, Saeid, & Moeini, Mohammad. (2019). A sociological study of the thesis market in Iran. *Journal of Higher Education Studies*, 10(4), 115–140.
 - Tasnim News Agency. (2016, May 25). Buying a thesis in just a few minutes. Retrieved from <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/03/05/1083836>
 - Mehr News Agency. (2025, January 20). Underground research reaches professors’ emails; write an article and receive 200 million tomans. Retrieved from <https://www.mehrnews.com/news/6351344>
 - Mashregh News. (2018, May 26). A report on the sale of academic degrees on Enghelab Street. Retrieved from <https://www.mashreghnews.ir/news/858880>
 - Shokramiz, Amineh. (2021). “Doctors” who sell theses on Enghelab Street. *Ensaf News*. Retrieved from <https://ensafnews.com/312927/>

How Power Shapes the Body? Embodiment of Single Girls' Living in Tehran

Mohammad Yazdaninasab (Corresponding Author) 

Assistant Professor of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (m_yazdani@sbu.ac.ir)

Nafiseh Karimi Alavijeh 

PhD Student in Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (nafiseh.karimi@ut.ac.ir)

Abstract

The body can be considered as the field of exercise of all kinds of power, which is affected by cultural and social relations. In this article, we are going to identify the types of power exercises and mechanisms that shape the body. For this purpose, with the help of interpretive phenomenology approach, we have interviewed 25 single girls living in Tehran and studied their lived experience of body and embodiment. The results of the research indicate that the body structure of these girls is built under the influence of various types of power in three dimensions: a) clothing, b) Gesture, posture and behavior, and c) appearance and fitness. Types of power include formal norms, patriarchal culture, and the fashion and beauty industry. One of the mediators of these three types of power is the other's gaze. Also, the fundamental conflict of official norms, patriarchal culture and fashion and beauty appear in the lived experience and cause tension and conflict in the personality of the participants. In addition, the gaze has an unidentifiable facet that the subject does not necessarily have access to, and this facet doubles its annoyance. Therefore, the official norms, patriarchal culture, fashion and beauty act as omniscient gazes that are present every moment so that the subject cannot properly understand and interpret the expectations that are contradictory and conflicting in nature.

Keywords: Body, Physicality, Power, Gaze, Interpretive Phenomenology.



Social Problems of Iran, Vol. 17, No. 1, Spring 2026

Received: 10/10/2025 Accepted: 24/12/2025 Pages 289–328



Extended Abstract

1. Introduction

"Body" or much better to say "Embodiment", is One of the most prominent topics in the contemporary critical sociology although its traces can also be found among some ancient philosophers' view. When spoken of embodiment, the opposite of the Body, it goes beyond the biological matter and becomes a social construct. Therefore, Body has been shaped and created by socio-historical process or forces. Now, we should ask which process or forces? There is verity answers based on different theoretical views. One of the most brilliant explanations is post structural definition of "Power". The most famous quote of Foucault "Power is everywhere" shows power is an ontological concept. This point of view provides possibility of rethinking about identity, subjectivity, agency and power arrangement, and makes it possible to answer the question: How power shapes the body?

Before answering the above question, we should clarify what is the "power?". "Power", obviously, has had a long history from ancient period to now. So, it has verity meanings. Digeser (1992) and Haugaard (2020,2021), fortunately, categorized all meanings in four faces or dimensions. In the first definition, Robert Dahl (1957) firstly theorized, power is one "thing" as a property which someone has and the other doesn't. In this dimension, power is completely negative and repressive as well as, two parts of power are aware of their interests. The second face, Bachrach and Barattes (1962) firstly formulized, is more about structural power. It refers to manipulation of procedure, or structural positions and formal rules give someone the potential of exercise power over others. Digeser named these two faces as "liberal faces of power" because all parts are aware of both, their interests and exercising power. The third aspect is related to whatever Steven Lukes named it as "radical dimension". In this face, one part manipulates the others, their identity. Haugaard believes this dimension is epistemological because it is related to the ways people think. Naturalization and internalization norms and rules are the main mechanisms. The fourth dimension, in Huggard's words, is ontological. It shapes peoples' identity and their all behaviors. These dimensions, in fact, are separated antically and in the real life are interrelated. In this article we evaluated the role of each aspect on shaping single girls' body. Body, in this theoretical framework, is completely the object of power as a socio-historical construct so named embodiment. The famous quote from de Beauvoir is clarifying: "A woman is not born, but made".

2. Methodology

"Hermeneutic phenomenology" is an appropriate method to describe how power shapes the body because we can find mechanisms based on lived experience. Twenty single girls who living in Tehran were selected by Purposive sampling. Six participants are university student, three participants are employed and two participants are student-employed. Family financial situation is assessed as poor or average. The level of their education is better than their parents. Participant's age is 23 to 35. Their socio-economic situation, therefore, is low. We interviewed with them around 30 to 90 minutes in second half of 1400. They narrate their lived experience in different situations including family, school, university, work place, and public spaces. Thematic analysis was used to extract meaning unites. The most important characteristic of participants is their contradiction dual life style: on the one hand, living with their family in the traditional environment with strong norms, and living as a single girl in Tehran which being unknown is its outstanding feature. Contradiction dual life is really important because as all participants mentioned, it causes to rethinking of their identity.

3. Findings

Lived experience of our sample distinguished in four dimensions of power. So, Embodiment under each dimension is recognized and analyzed. Narratives show participants' body are shaped with verity mechanisms. Their embodiment includes clothing, gestures, postures, behavior, appearance, and fitness. In the first dimension, power exercises through command and prohibition of the "others" which are closed including family members and friends. Participants, in this situation, are aware of the exercising of power and encounter power with different ways: they accept the power, or feel powerlessness, or resist. The first two modes reproduce the first dimension, but resistance can delegitimate the power. In this case, this question maybe is asked that despite rejecting the power, how it shapes the body? For answering, it should be clarified that the power is rejected, transfer resistant subject to the contradictory discourse and through this, shapes the body. The mechanisms in the second dimension are the same with the first one. We found, under this dimension, two types of narratives: forced formal clothing in official offices and institutions and facing moral police in public spaces. In these situations, power objects had to wear formal clothes. It is obvious if they don't obey, they will be punished. Encountering second face of power, same as the first one, crates three different subjects: acceptance subject, powerlessness subject or resistance subject.



Although all dimensions of power are important to shape body, the third and forth faces are much more important. Third one's mechanisms are internalized norms and values and naturalization the status ego. In the narratives, we witnessed how some gender stereotypes were internalized in the participating girls. Stereotypes such as attributing certain behaviors such as walking slowly, speaking slowly, not laughing loudly, not lying down, the way of sitting, and certain moods such as sarcasm and femininity, and certain characteristics such as grooming, makeup, and a certain body shape were attributed to women and they were expected to follow these stereotypes. Power was exercised over and shaped the body, In the case of single girls living in Tehran, specifically through formal rules and norms, patriarchal culture, and the fashion and beauty industry. It is natural that these three types of power exercises are in conflict with each other in many cases (such as official norms with fashion and beauty or patriarchal culture with some aspects of official norms as well as fashion and beauty), but what was extracted from the lived experience of these girls is that these macro-structural conflicts emerge in the girls' experience; in such a way that their entire lives are mixed with these conflicts. The constant exposure of these girls to these contradictions has made their embodiment an increasingly fundamental issue for them. The "gaze of the other" alongside the "expectation of the other" were common aspects of these girls' experiences regarding the "how" of exercising these three types of power. We saw that the "staring gaze of the other" and the "expectation of the other" had made it possible to internalize and naturalize gender stereotypes through "labeling," "rejection," and "judgment". All mechanisms we recognized, become fourth dimensions of power and created their whole identity as well as, define embodiment for them.

4. Conclusion

In this article, we attempted to show how different dimensions of power shape the body. To this end, we extracted the four dimensions of power from the lived experience of the participants and showed the mechanisms by which each dimension shapes the body. The results showed that part of the shaping of the body is conscious and the greater part is unconscious. What this article showed is that although the body at first glance seems to be a biological and individual thing, the reality is that the body is completely constructed in a socio-historical way.

Keywords: Body, Physicality, Power, Gaze, Interpretive Phenomenology.

چگونه قدرت بدن را می‌سازد؟ بدنمندی دختران مجرد ساکن در تهران

محمد یزدانی نسب^۱  نفیسه کریمی علویجه^۲ 

چکیده

بدن را می‌توان میدان اعمال انواع قدرت دانست که متأثر از روابط فرهنگی و اجتماعی است. این مقاله به شناسایی انواع اعمال قدرت و سازوکارهای آن در شکل‌دهی بدن می‌پردازد. به این منظور به کمک رویکرد پدیدارشناسی تفسیری با ۲۰ دختر مجرد ساکن تهران مصاحبه انجام شد و تجربه زیسته آن‌ها از بدن و بدنمندی مورد مطالعه قرار گرفت. نتایج تحقیق حاکی از آن بود که ساخت بدن ذیل چهار بُعد از قدرت با سازوکار متفاوتی برساخته می‌شود. انواع قدرت اعمال شده در این چهار بُعد شامل هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه و صنعت مُد و زیبایی است. یکی از میانجی‌های این سه نوع قدرت، نگاه خیره دیگری است که از طریق برچسب‌زنی و طرد و قضاوت سبب درونی‌سازی و طبیعی‌انگاری کلیشه‌های جنسیتی می‌شود. نگاه خیره دیگری هم‌زمان که نقش میانجی دارد، به‌طور مستقل نیز اعمال قدرت می‌کند. همچنین تضاد بنیادین هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه و مُد و زیبایی در تجربه زیسته بروز می‌کنند و موجب تنش و تضاد در شخصیت مشارکت‌کنندگان می‌شوند. علاوه بر آن، نگاه خیره وجهی غیرقابل شناسایی دارد که سوژه لزوماً به آن دسترسی ندارد و همین وجه، آزاد‌هنگی آن را دوجندان می‌کند. بنابراین، هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه، مُد و زیبایی در کنار نگاه خیره دیگری همچون سراسرینی عمل می‌کنند که هر لحظه حاضرند؛ طوری که سوژه نمی‌تواند به‌درستی درک و تفسیری از انتظاراتی داشته باشد که ماهیتاً متناقض و متضاد هستند.

کلیدواژگان: بدن، بدنمندی، قدرت، نگاه خیره، پدیدارشناسی تفسیری.

۱. استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران m_yazdani@sbu.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران nafiseh.karimi@ut.ac.ir



۱. مقدمه و بیان مسئله

«بدن» در طول تاریخ موضوع بحث فیلسوفان بسیاری بوده است اما در دوره متأخر است که بیشتر سخن از «ساخت اجتماعی بدن» می‌شود. علی‌رغم توجه روزافزون به موضوع بدن و بدنمندی در جامعه‌شناسی معاصر، ترنر (ترنر، ۲۰۰۸: ۳۶) معتقد است توجه به بدن در میان جامعه‌شناسان پیشین مغفول مانده است. با این حال، مطالعات جامعه‌شناختی اخیر در این حوزه امیدوارکننده است. اما وقتی سخن از «ساخت اجتماعی» می‌شود، باید سراغ چه سازوکارهایی رفت؟ این «ساخت» چگونه رخ می‌دهد. طبیعی است که صاحب نظران مختلف به اشکال مختلف به این سؤال پاسخ دهند.

اما یکی از مهم‌ترین پاسخ‌ها به این پرسش، «قدرت» است. هستی‌شناسی این نحله فکری قائل به این گزاره معروف فوکو است: قدرت در همه جا هست (فوکو، ۱۹۹۸: ۶۳). بنابراین، ذیل این هستی‌شناسی، «بدن» به مثابه «امر اجتماعی» از طریق «سازوکارهای قدرت» بر ساخته می‌شود. نظریه قدرت و انضباط نزد میشل فوکو، نقشی محوری در تحولات فکری دهه‌های پایانی قرن بیستم ایفا کرده است. تحلیل او از بدن به مثابه ساحتی بر ساخته و منقاد، امکان بازاندیشی در باب سوژگی، هویت و مناسبات قدرت را فراهم ساخته است. در چشم‌انداز فوکویی، هیچ «بدن طبیعی» یا پیشاگفتمانی‌ای وجود ندارد؛ بدن، محصول نیروهایی است که آن را از طریق «تکنیک‌های انضباطی» شکل می‌دهند (فوکو، ۱۹۷۷). این تکنیک‌ها در نهادهایی چون مدرسه، دانشگاه، پادگان و حتی در رویه‌های روزمره زندگی اجتماعی عمل می‌کنند و از خلال آن‌ها بدن‌ها به شیوه‌هایی خاص تربیت، تنظیم و قابل کنترل می‌شوند. به همین سبب، بدن دیگر صرفاً یک داده زیستی نیست، بلکه به مثابه ابژه و ابزاری در ساختارهای قدرت. دانش عمل می‌کند. در همین راستا، فوکو از بدنی به نام «بدن رام شده» سخن می‌گوید. بدن رام شده، همان بدنی «اجتماعی» است؛ بدنی که نه فقط به خاطر اعمال تنبیهی، بلکه به دلایل فرهنگی به شکلی خاص درآمده است. این رام‌شدگی از شکل و شمایل فراتر رفته و حتی حالات، عکس‌العمل‌ها و جزئی‌ترین حرکات را در برمی‌گیرد. لازم به ذکر است بر اساس تلقی فوکو از قدرت، این بدن رام شده فقط محصول قدرت سیاسی یا قدرت اعمال شده از سوی دولت نیست؛ چراکه با وجود قدرت به اشکال مختلف در همه جا و در تمام لحظات، بدن در معرض انواع قدرت رسمی و غیررسمی در قالب قوانین، هنجارها و ارزش‌ها است.

اگر نگاهی تاریخ‌مند به «بدن» داشته باشیم، می‌توان افزایش عمل‌های جراحی زیبایی و افزایش تنوع و مصرف لوازم آرایشی را مصداق واضح حرکت از بدن زیستی و طبیعی به بدنی سراسر اجتماعی دانست. نه این‌که در دورهٔ مثلاً پیشامدرن بدن «اجتماعی» نبوده بلکه در آن دوره وجه غالب بدن «زیستی» بوده است؛ حال آنکه در دورهٔ مدرن و به‌ویژه در دهه‌های اخیر شاهد «مسئله‌مند شدن بدن» به مثابهٔ یک امر اجتماعی هستیم. در بازه زمانی دی ۱۳۹۷ تا خرداد ۱۴۰۰ در مجموع ۶۲۳۸۷ عمل جراحی زیبایی در ایران ثبت شده است که شامل ۵۶ کد مختلف بوده و به‌طور متوسط ماهانه ۲۰۸۰ عمل انجام گرفته است. بیشترین متقاضیان این جراحی‌ها زنان با ۷۳٫۹٪، افراد ایرانی با ۹۷٫۷٪ و گروه سنی ۱۶ تا ۴۵ سال با ۸۲٫۷٪ بودند. بیشترین سهم از این جراحی‌ها به رینوپلاستی یا جراحی زیبایی بینی اختصاص داشت که با ۳۷۳۴۵ مورد، ۵۹٫۸٪ از کل اعمال زیبایی را شامل می‌شد. پس‌از آن، جراحی‌های الکتیو چشم با ۸۵۲۵ مورد (۱۳٫۶٪)، جراحی چاقی با ۷۴۴۹ مورد (۱۱٫۹٪) و جراحی‌های تناسلی با ۶۲۴۹ مورد (۱۰٪) در رتبه‌های بعدی قرار گرفتند. سایر جراحی‌ها شامل لیفت با ۴۰۸۹ مورد (۶٫۵٪)، لیپوساکشن با ۳۶۶۵ مورد (۵٫۸٪)، جراحی سینه با ۲۱۰۱ مورد (۳٫۳٪) و جراحی صورت و پیشانی با ۲۰۶۰ مورد (۳٫۳٪) بودند. در مقابل، کاشت پروتز با ۷۷ مورد (۱۲٪) و کاشت مو با تنها ۱۶ مورد (۰٫۰۲٪) کم‌ترین سهم را داشتند (تاجور و همکاران، ۱۴۰۳).

آیا می‌توان این حجم از جراحی‌های زیبایی را به خواست و ارادهٔ فرد تقلیل داد یا آن را باید امری اجتماعی دید که در سال‌های اخیر روبه‌فزونی بوده است؟ به نظر می‌رسد «الگوهای زنانه» نه صرفاً یک انتخاب آزادانه، بلکه نوعی انضباط اجتماعی-فرهنگی است که از طریق هنجارهای رفتاری و کلامی به آن‌ها تحمیل می‌شود. لازم به ذکر است که در اینجا بدنمندی فقط محدود به بدن بیولوژیکی نمی‌شود بلکه حالات و رفتارها را نیز در برمی‌گیرد. برای مثال، برخی کلیشه‌های فرهنگی وجود دارند که بدن را شکل می‌دهند. برای مثال، معمولاً از زنان انتظار می‌رود که ملایم، مهربان و ظریف باشند و از رفتارهایی مانند خندهٔ بلند و شوخ‌طبعی در جمع پرهیز کنند. یا در برخی موارد ممکن است گفت‌وگویی ساده در محیط کار از سوی یک زن به عنوان دعوت به رابطه یا رفتار نادرست تعبیر شود. این الگوها به‌گونه‌ای درونی می‌شوند که بسیاری از دختران و زنان آن‌ها را بخشی از طبیعت خود می‌پندارند و تخطی از آن‌ها را امری پُر هزینه می‌دانند (پیران، ۲۰۱۷). مارک هاگارد^۲ (۲۰۲۰) معتقد است انتظارات

1. Piran

2. Mark Haugaard

جنسیتی از قبیل «ظرافت»، «سکوت» و «محدودسازی کلامی» به عنوان خصایص طبیعی زنان جا زده می‌شوند، درحالی‌که در واقع سازوکاری برای کنترل بدن و زبان آنان هستند. این پژوهش در پی آن است تا با بهره‌گیری انتقادی از چارچوب نظری فوکو در باب قدرت و انضباط، ابعاد چهارگانه قدرت و با اتکا به نظریه‌های فمینیستی بدن، به بررسی نحوه برساخت بدن زنانه در جامعه ایران پردازد.

پرسش محوری این است که در جامعه‌ای که قدرت در آشکال متکثر، متحرک و درهم‌تنیده‌ای عمل می‌کند، بدن زن چگونه شکل می‌گیرد؟ چگونه ابعاد مختلف قدرت، با کاربست شیوه‌های انضباطی، هنجاری و بازنمایی‌گرانه، بدن زن را نه فقط به مثابه امری زیستی، بلکه به مثابه سوژه‌ای فرهنگی، اجتماعی و جنسیتی برمی‌سازند؟ پژوهش حاضر با تمرکز بر زنان مجرد ساکن تهران، سویه‌های متکثر اعمال قدرت بر بدن زنانه را آشکار می‌سازد؛ قدرت‌هایی که نه فقط در نهادهای رسمی، بلکه در عرصه‌های روزمره و از طریق گفتمان‌هایی چون زیبایی، پوشش، آراستگی، شرم، نجابت، تناسب اندام و جوانی عمل می‌کنند. در اینجا بدن صرفاً پدیده‌ای فیزیولوژیک نیست، بلکه همان‌گونه که فوکو و نظریه پردازان فمینیستی و پدیدارشناسان بر آن تأکید می‌کنند، به مثابه نقطه تلاقی نیروهای قدرت، بستر بازنمایی‌های فرهنگی و محل اعمال انضباط و نرم‌سازی فهم می‌شود.

۲. ملاحظات نظری

سؤال محوری این مقاله، «چگونه قدرت بدن را برمی‌سازد؟» این ضرورت را ایجاب می‌کند که منظور از قدرت روشن شود. مفهوم «قدرت» از دیرباز مورد توجه اصحاب علوم اجتماعی بوده و هست. در اینجا امکان تشریح تمام وجوه قدرت وجود ندارد اما افرادی مانند دایجستر (۱۹۹۲) و هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱) بر اساس ادبیات نظری که در حوزه علوم اجتماعی وجود دارد، چهار بعد یا نوع از قدرت را متمایز می‌کنند؛ بر اساس تقسیم‌بندی که دایجستر و هاگارد داشته‌اند می‌توان ادعا کرد تمام اشکال قدرت درون این چهار نوع قدرت گنجانده شده‌اند. دایجستر دو بعد اول را سویه لیبرال می‌نامد که اولی محصول اندیشه رابرت دال^۱ (۱۹۵۷)

1. Digeser, Peter

2. Robert Dahl

است و دومی توسط باجراج و باراتز^۱ (۱۹۶۲) مطرح شده‌اند. البته هیندس^۲ (۱۳۹۶) در کتاب «گفتارهای قدرت» برای بعد دوم نام دیگری برگزید و آن را «قدرت اصلاحی» نامید. وجه اشتراک این دو بعد، رقابت آگاهانه و آزاد طرفین رابطه است. در بعد اول، A بر B قدرت اعمال می‌کند و او را وادار به انجام کاری می‌کند که اگر چنین قدرتی اعمال نمی‌شد، آن کار را انجام نمی‌داد. بعد دوم، به دست‌کاری رویه‌ها و قواعد می‌پردازد. به این معنی که A با دست‌کاری رویه‌های نهادی یا اعمال نفوذ در تعیین قواعد و قوانین، مانع دستیابی B به اهدافش می‌شود.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در هر دو حالت مذکور، طرفین هم از منافع خود آگاهی دارند و هم از اعمال قدرت. بنابراین، تفاوت ماهوی چندانی بین این دو وجه وجود ندارد و فقط نحوه اعمال قدرت متفاوت است. در اولی این اعمال قدرت مستقیم و در دومی غیرمستقیم است. اما نوع سوم که لوکس^۳ (۱۹۷۴) مطرح می‌کند و صورت‌بندی پیشین را متمم به نادیده‌گرفتن آن می‌کند کاملاً متفاوت است. در این وجه، B با اراده خود کاری که A از او بخواهد انجام می‌دهد. در این حالت، تضاد منافع آشکار و واضح نیست و A با دست‌کاری B (نه دست‌کاری رویه‌ها و قواعد مانند بعد دوم) به منافعش می‌رسد (دایجستر، ۱۹۹۲). وجه سوم، تکامل یافته مفهوم آگاهی کاذب سنت مارکسیستی است؛ آنجا که معتقد به درونی‌سازی ایدئولوژی بورژوایی توسط طبقه کارگر است. مثالی دیگر از نزدیکی این مفهوم با سنت مارکسیستی، مفهوم هژمونی گرامشی است که معتقد است طبقه کارگر از طریق نهادهای آموزشی جامعه پذیر می‌شوند؛ بنابراین جامعه‌پذیری و درونی کردن ارزش‌های مرکز در صورتی که با منافع فرد یا گروهی در تضاد باشد ذیل بعد سوم قدرت می‌گنجد.

هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱)، بعد سوم را شامل اعتقادات عمومی می‌داند که روابط سلطه را تقویت و بازتولید می‌کند. هاگارد معتقد است در این وضعیت، کنشگران روابط از جنس سرکوب و سلطه را به عنوان «نظم طبیعی» می‌پذیرند؛ این امر ناشی از فراگیر بودن اعتقادات عمومی و گرایش به شیء‌سازی روابط سلطه است. هاگارد به پیروی از فوکو (۱۹۸۰) استدلال می‌کند که شیء‌سازی مستلزم توانایی نخبگان برای پنهان کردن ماهیت برساخت‌گرایانه نظم اجتماعی است به طوری که وضعیت موجود تنها نظمی باشد که می‌تواند وجود داشته باشد.

1. Bachrach, P. and Baratz, M

2. Barry Hindess

3. Lukes, Steven

قدرت در بعد چهارم، به تبعیت از فوکو، یعنی خلق سوژه‌های اجتماعی با گرایش‌های اجتماعی معین که آن‌ها را مستعد پذیرش سلطه می‌کند (یزدانی نسب و خادم‌نسی، ۲۰۲۳: ۸۴). برخلاف سه بعد نخست از قدرت که سوژه‌ها از پیش تعیین شده‌اند و ما با هویت‌های معینی از سوژه‌ها سروکار داریم، در بعد چهارم، این قدرت است که سوژه را برمی‌سازد (فوکو، ۱۹۸۲: ۲۱۷). به عبارت دیگر، در این وجه از قدرت مهم چگونگی ساخت سوژه‌های اجتماعی از طریق قدرت است. نتیجه این نگاه، قدرت مرکززده و چندگانه است که هم‌زمان A و B را برمی‌سازد. سوژه‌هایی که احتمالاً مطیع هستند و بعید به نظر می‌رسد که آشکارا مقاومت کنند. هاگارد بعد سوم را معرفت‌شناختی و بعد چهارم را هستی‌شناختی می‌نامد و به درستی معتقد است بعد سوم و چهارم قدرت درهم‌آمیختگی زیادی دارند.

بدن، به مثابه ابژه قدرت نیز مشابه هر امر اجتماعی دیگری، تحت تأثیر این ابعاد قدرت برساخته می‌شود. اگرچه بدن در گذشته نیز عمیقاً با قدرت و نظم اجتماعی گره خورده بود، اما این فوکو بود که نخستین بار مدعی شد قدرت تأدیبی که بدن را نشانه رفته است، اساساً یک پدیده مدرن است. این با اشکال قبلی کنترل بدن که خشونت‌آمیز و اغلب اجرایی بودند، متفاوت است: برای مثال، شکنجه عمومی، بردگی و اعدام از مهم‌ترین مصادیق اعمال قدرت بر بدن در دوره پیشامدرن بود اما امروز قدرت تأدیبی بدن را در معرض خشونت شدید قرار نمی‌دهد و قابل دیدن نیست. هدف خود را مثله یا مجبور نمی‌کند؛ بلکه از طریق آموزش دقیق، بدن را بازسازی می‌کند تا انواع جدیدی از ایماواشاره، عادات و مهارت‌ها را تولید کند. این قدرت تأدیبی بر جزئیات، حرکات تکی، زمان و سرعت آن‌ها تمرکز دارد. این قدرت، بدن‌ها را در مکان سازمان‌دهی می‌کند و هر عمل بدن را به نحوی برنامه‌ریزی می‌کند که حداکثر تأثیر را داشته باشد. این امر در کارخانه‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و زندان‌ها از طریق قوانین مشخص و موشکافانه، نظارت مداوم و معاینات و بازرسی‌های مکرر انجام می‌شود (فوکو، ۱۹۷۷: ۱۳۵-۱۶۹).

به عبارت دیگر، قدرت تأدیبی بر آن نیست تا بدن اصلاً نباشد (برخلاف گذشته)، بلکه به دنبال آن است تا بدن را برای امیال و آمال خود شکل دهد و منعطف سازد. برای مثال، سخت‌گیری‌های معیارمحور سازمان‌ها که برای تک‌تک ثانیه‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند، نوعی اعمال قدرت بر بدن سوژه است، بدنی که بدون از میان بردن سوژه، آن را بازمی‌سازد. فوکو (۱۹۷۷: ۲۵) معتقد است «بدن یکی از مکان‌هایی است که در آن قدرت اجرا می‌شود و همچنین نسبت به قدرت مقاومت ورزیده می‌شود».

نگاه فوکو در خصوص قدرت تأدیبی اگرچه برای تحلیل‌های فمینیستی جذاب بوده، اما با چالشی مهم نیز روبه‌روست: غیاب پرسش از جنسیت. ساندرالی بارتکی با طرح این پرسش که «کجاست تحلیل شیوه‌های انضباطی که بدن‌های مطیع زنانه را تولید می‌کنند، بدن‌هایی که از بدن مردان مطیع‌ترند؟» (بارتکی،^۱ ۱۹۹۰). این خلأ را به‌صراحت برجسته می‌کند. زنان، همچون مردان، در معرض رژیم‌های انضباطی قرار دارند، اما در عین حال سوژه‌هایی هستند که به‌گونه‌ای خاص، زنانه و در چارچوب انتظارات جنسیتی اجتماعی شکل می‌گیرند. از این منظر، می‌توان گفت که نظریه انضباط فوکو، در عین پُربار بودن، نسبت به نحوهٔ برساخت بدن زنانه نایبناست. این بی‌توجهی در حالی رخ می‌دهد که زنان، در بسترهای تاریخی و اجتماعی متعددی، هدف انواع خاصی از تکنولوژی‌های قدرت بوده‌اند که نه فقط بر اطاعت و انقیاد، بلکه بر تولید زیبایی، تمایز جنسی و بازنمایی اروتیک بدن تمرکز داشته‌اند. به بیان دیگر، بدن زنانه نه فقط ابژهٔ قدرت تأدیبی، بلکه محملی برای بازتولید هنجارهای مردمحور (قدرت بعد سوم) بوده است؛ هنجارهایی که زن را در نسبت با مرد، هم‌زمان مطلوب و تهدیدآمیز بازنمایی می‌کنند.

سیمون دوبوار در «جنس دوم» می‌نویسد که «زن زاده نمی‌شود، بلکه ساخته می‌شود» (دوبوار،^۲ ۱۹۴۹). این گزاره، با فرض بنیادی فوکو دربارهٔ برساختگی بدن هم‌راستا است. با این حال، فوکو به روشنی توضیح نمی‌دهد که این «ساختن» چگونه در چارچوب جنسیت عمل می‌کند. اگر هیچ بدن طبیعی‌ای وجود ندارد و تفاوت‌های جنسی نیز برساخته‌اند، پرسش آن است که تکنولوژی‌های جنسیتی چگونه در تثبیت این تفاوت‌ها نقش دارند؟

پژوهشگرانی مانند سوزان بوردو و بارتکی کوشیده‌اند تا خلأ جنسیتی در نظریهٔ فوکویی را پُر کنند. بوردو، با اشاره به تاریخی از «اصلاح بدن زنانه» در فرهنگ غربی، برای مثال، سینه‌بند زنان را نه صرفاً ابزار محدودکنندهٔ فیزیکی، بلکه نماد سلطهٔ فرهنگی بر بدن زن می‌داند؛ سلطه‌ای که از طریق تحمیل ایدئال‌های زیبایی، حرکت و بیان را از زن سلب می‌کند (بوردو،^۳ ۱۹۹۳). بارتکی نیز انضباط زنانه را نه صرفاً نتیجهٔ اجبار، بلکه محصول درونی‌سازی هنجارها و نظارت همیشگی می‌داند (بعد سوم قدرت)؛ وضعیتی که در آن زن خود را از منظر «نگاه مردانه» بازبینی و اصلاح می‌کند.

1. Bartky

2. de Beauvoir

3. Bordo

الیزابت ویلسون از «وسواس جنسیتی» مُد سخن می‌گوید؛ پدیده‌ای که مدام مرزهای میان زنانه و مردانه را بازتعریف می‌کند و از «پوشش برخلاف جنسیت» هراسان است (ویلسون، ۱۹۸۵). این وسواس، به‌ویژه در بدن زنانه، به‌مثابهٔ ابژهٔ دائمی بازاریابی آشکار می‌شود: از سینه‌بندهای قرن نوزدهم گرفته تا جراحی‌های زیبایی معاصر، از آرایش روزمره تا اصلاح موهای زائد.

بر اساس خلأهای پیشینهٔ تحقیق و انواع قدرت و نقش آن در برساخت بدن در این بخش مطرح شد. در اینجا ما با اتخاذ رویکرد پدیدارشناسانه و پساساختارگرایانه سعی می‌کنیم به‌گونه‌ای دیگر به مسئله ورود کنیم. سنت پدیدارشناسی بدن، با تأکید بر مفاهیمی چون «بدنمندی» و «تجربه زیسته»، بدن را نه صرفاً شیء ادراک، بلکه بستر و ابزار ادراک می‌داند (واسکول و ونینی^۲؛ ناصری و همکاران، ۱۴۰۰)؛ همان‌گونه که مرلوپونتی تأکید دارد بدن جایگاه نخستین دریافت ما از جهان است (مرلوپونتی، ۱۳۹۱^۳، ۱۹۶۲). این نگاه بدن را به‌مثابهٔ پدیده‌ای اجتماعی-فرهنگی فهم می‌کند که در تعاملات میان ذهنی و فرآیند شناسایی فرویدی شکل می‌گیرد (فروید، ۱۸۸۵، ۱۹۰۵، ۱۹۲۱؛ دایموند، ۲۰۰۱^۴) و به‌مثابهٔ متنی فرهنگی، تحت تأثیر سن، جنس، طبقه و زمینهٔ اجتماعی بازتولید می‌شود (واسکول و ونینی، ۲۰۰۶؛ هاروی، ۲۰۰۱^۵).

از سوی دیگر، در پیشینهٔ تحقیق اشاره کردیم که در پژوهش‌های داخل و خارج عمدتاً تحلیل‌هایی که از بدنمندی زنان ارائه می‌شود در بهترین حالت به لحاظ معرفت‌شناسی ذیل «تحلیل سوژه» قرار می‌گیرد؛ زیرا درنهایت «سوژه» تبدیل به سوژه‌ای مصرف‌کننده، نئولیبرال، ناآگاه و گاه حتی مقصر شناخته می‌شود که دچار آگاهی کاذب شده است؛ کسی که در خدمت نظم سرمایه‌داری و مصرف قرار گرفته است و صنعت فرهنگ از یک سو و استراتژی‌های بازار از سوی دیگر آن‌ها را به سوژه‌هایی منقاد بدل کرده است. این نوع تحلیل رایج در ادبیات جامعه‌شناسی با این برچسب‌زنی‌ها، هم زیست اجتماعی را ساده‌سازی می‌کند و هم تبدیل به نوعی «قدرت» منقادکننده می‌شود. اما، در اینجا، سنت پساساختارگرایانهٔ مبتنی بر برساخت‌گرایی اجتماعی و تحلیل مبتنی بر انواع قدرت که این

1. Wilson
2. Waskul & Vannini
3. Merleau-Ponty
4. Diamond
5. Harvey

مطالعه اتخاذ کرده است، به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نمی‌تواند محدود به تحلیل سوژه بماند؛ چراکه این رویکرد متمرکز بر «فرایندهای اجتماعی» ساخت سوژه است. این نحله بر پاسخ به پرسش «چه فرایندها و سازوکارهایی و چگونه سوژه برساخته می‌شود؟» متمرکز است. در این صورت و همان‌طور که نتایج ما نشان خواهند داد، ما با سوژه‌های صرفاً مصرف‌کننده و دچار آگاهی کاذب مواجه نیستیم بلکه بسیاری از رفتارها، کردارکنشی است که این فرایندها آن را طلب کرده‌اند. در این صورت است که دیگر ما با مفهوم تکین «قدرت» سروکار نداریم بلکه آنچه با آن مواجه هستیم شبکه قدرت یعنی «قدرت-مقاومت-بی‌قدرتی-پذیرش» است. و این شبکه است که به‌طور مداوم زندگی روزمره و ازجمله در اینجا بدن را بر می‌سازد و امکان طرح مفهوم «بدنمندی» را فراتر از بدن بیولوژیکی برمی‌سازد.

۳. پیشینه تجربی

صیفوری و عربی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان خاموش مدیریت بدن زنان: مورد مطالعه زنان ۱۷ تا ۵۰ ساله شهر کرمان»، نویسندگان با بهره‌گیری از نظریه زمینه‌ای، مدیریت بدن را به مثابه نوعی خشونت خاموش درون‌زدا در چارچوب سلطه مردانه تحلیل کرده‌اند. آن‌ها نشان می‌دهند که فشارهای بیرونی و انتظارات فرهنگی، زنان را به مدیریت افراطی بدن از طریق جراحی‌های زیبایی و مصرف آرایشی سوق داده و به بازتولید نقش‌های جنسیتی و انقیاد بدن زنانه می‌انجامد.

در مقاله «سویه‌های رهایی‌بخش و سرکوبگرانه بدن‌آرایی و بدن‌نمایی (مورد مطالعه: زنان شهر تهران)» (حسنی و محمدی، ۱۳۹۹)، بدن زنانه در بستر جامعه مصرفی و فرهنگ سلبریتی تحلیل می‌شود. نویسندگان بدن‌نمایی را هم‌زمان هم‌کنشی برای ابراز هویت زنانه و هم بازتولید نظارت‌های جنسیتی از طریق بدن‌تلقی می‌کنند. تحلیل آن‌ها بر پایه نظریات گیدنز، فوکو، شیلینگ و فدرستون است.

مقاله‌ای با عنوان «نقش اینستاگرام در مدیریت بدن زنان: مطالعه موردی زنان منطقه یک و بیست تهران» (جهرمی، رضوی‌زاده و شیخی، ۱۳۹۸) با روش پیمایشی نشان می‌دهد که مصرف اینستاگرام و دنبال‌کردن سلبریتی‌ها تأثیر مستقیمی بر افزایش تمایل زنان به مدیریت بدن و نارضایتی از ظاهر دارد. این مطالعه شبکه‌های اجتماعی را به‌عنوان بخشی از ساختارهای فرهنگی مؤثر در برساخت بدن ایدئال معرفی می‌کند. در مقاله «برساخت زیبایی بدن زنانه (مطالعه موردی: زنان شهر رشت)» (وظیفه‌شناس، رحمتی و حلاج‌زاده،

۱۳۹۹)، نویسندگان با رویکرد تحلیل گفتمان، سه گفتمان اصلی در برساخت بدن زنانه را شناسایی می‌کنند: گفتمان ورزش، گفتمان پزشکی و گفتمان رژیم غذایی. نتیجه آن‌ها حاکی از هژمونی نگاه مردسالارانه و تأثیر آن بر درونی‌سازی ایدئال‌های بدن توسط زنان است. این پژوهش بر پایه نظریات فوکو، لاکلاو و موفه، زیبایی را به عنوان امری گفتمانی و اجتماعی بر ساخته شده تحلیل می‌کند.

در سطح بین‌المللی، کتاب «سنگینی غیرقابل تحمل: فمینیسم، فرهنگ غرب و بدن» (بور دو، ۱۹۹۳) به صورت بنیادین نقش فرهنگ غربی و فمینیسم را در بازتولید بدن زنانه تحلیل می‌کند. سوزان بور دو با الهام از فوکو استدلال می‌کند که بدن زنان به وسیله گفتمان‌های قدرت، انضباط و هنجارهای زیبایی به شیوه‌ای کنترل می‌شود که در آن خود انضباطی زنان به ابزار سلطه تبدیل می‌شود.

همچنین در مقاله «جنسیت ورزی^۲» (وست و زیمرمن،^۳ ۱۹۸۷)، بدن به عنوان ابزاری برای «اجرا کردن» جنسیت تحلیل می‌شود. نویسندگان نشان می‌دهند که جنسیت امری ذاتی نیست بلکه از طریق کنش‌های روزمره، بدن و پوشش بازتولید می‌شود و بدن همواره در معرض قضاوت اجتماعی قرار دارد. در مقاله‌ای دیگر با عنوان «تکنولوژی‌های خود^۴» (فوکو، ۱۹۸۸)، فوکو بدن را به عنوان مکان تقاطع گفتمان‌های قدرت و حقیقت معرفی می‌کند و توضیح می‌دهد چگونه افراد با به‌کارگیری تکنولوژی‌های انضباطی، بدن خود را بازسازی می‌کنند تا در چارچوب نظم اجتماعی قرار گیرند.

در مطالعه «بدن و نظریه اجتماعی^۵» (شیلینگ،^۶ ۲۰۰۳)، بدن نه تنها به عنوان یک پدیده فیزیولوژیک، بلکه به عنوان ساختی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی بررسی شده و تأکید شده است که کنشگران اجتماعی همواره بدن خود را در تعامل با ساختارهای کلان (مانند مصرف، جنسیت، طبقه اجتماعی) معنا می‌کنند.

مطالعه حاضر از جهات متعددی با پیشینه پژوهش‌های داخلی و خارجی در حوزه بدن و جنسیت هم‌راستا است. همانند آثار پیشین، بر این پیش فرض استوار است که فرایندهای

1. Unbearable Weight: Feminism, Western Culture, and the Body

2. Doing Gender

3. West & Zimmerman

4. Technologies of the Self

5. The Body and Social Theory

6. Shilling

اجتماعی و گفتمانی بر بدنمندی زنانه تأثیرگذار است. با این حال، نوآوری این پژوهش در مقایسه با مطالعات موجود، در نوع رویکرد نظری و سطح تحلیل آن نهفته است. برخلاف بسیاری از تحقیقات پیشین که عموماً بر گفتمان‌های مسلط یا پیامدهای مصرف‌گرایانه بدن تمرکز داشته‌اند، این مطالعه با بهره‌گیری از چارچوب چهاربعدی قدرت (دایجستر، ۱۹۹۲؛ هاگارد، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱) می‌کوشد پویایی‌های هم‌زمان قدرت را در سطوح متفاوت آشکار سازد. در این رویکرد، بدن زنانه نه صرفاً به مثابه سوژه‌ای مصرف‌کننده یا قربانی سلطه، بلکه به مثابه برساختی اجتماعی-فرهنگی در بستر شبکه‌ای از قدرت، مقاومت، پذیرش و بی‌قدرتی تحلیل می‌شود و بدین ترتیب خلأ موجود در بسیاری از مطالعات پیشین را پر می‌کند.

۴. روش‌شناسی

برای فهم چگونگی اعمال قدرت بر بدن سراغ روش پدیدارشناسی تفسیری رفته‌ایم. بنیان پدیدارشناسی تفسیری مبتنی بر تجربه زیسته و تفسیر کنشگران از موقعیتی است که درون آن بوده‌اند. به این منظور از طریق نمونه‌گیری هدفمند با بیست دختر مجرد ساکن تهران که خانواده آن‌ها که در شهرستان سکونت دارند، مصاحبه کرده‌ایم. جامعه تحقیق این مطالعه سه ویژگی مهم دارند: «زن» «مجرد» و «دور از خانواده اصلی» بودن. این سه ویژگی برای اهداف این مطالعه بسیار حائز اهمیت است.

واضح است که مسئله «بدن» و «بدنمندی» برای زنان بیش از مردان مسئله‌مند است و هم داده‌های تجربی که در بیان مسئله ذکر شد مؤید این نظر هستند و هم ادبیات نظری حول مفهوم بدنمندی بیشتر حول «بدن زنانه» مطرح می‌گردد؛ بنابراین تمرکز این پژوهش بر زنان است. اما مجرد بودن و زندگی دور از خانواده اصلی نیز برای نیل به اهداف تحقیق بسیار حائز اهمیت هستند. هدف این مطالعه برساخت اجتماعی بدن است و طبیعی است که فرایندها و سازوکارهای مختلفی در برساخت بدن نقش دارند. با توجه به این که «همسر» و «خانواده» نقش زیادی در این برساخت دارند (چه خانواده حاضر چه غایب) و مطالعات زیادی نیز به اهمیت خانواده در برساخت بدن اشاره کرده‌اند، در اینجا سعی کردیم نقش عوامل دیگر را برجسته سازیم.

این استدلال به این معنا نیست که نقش خانواده را نادیده گرفته‌ایم بلکه همان‌طور که در روایت‌ها شاهد خواهیم بود حتی خانواده غایب همچنان از عوامل مؤثر در برساخت بدن است اما اگر این افراد متأهل بودند یا در خانواده پدری زندگی می‌کردند، وزن خانواده بسیار

برجسته می شد و ممکن بود عوامل دیگر زیر سایه سنگین خانواده قرار گیرند. به عبارت دیگر، قصد داشتیم این بدنمندی را در نمونه‌هایی مطالعه کنیم که به دلیل مجرد و دور از خانه بودن، آزادی عمل بیشتری داشتند. علاوه بر آن، فاکتور «دور از خانه بودن» سبب می شود نمونه‌ها در مواجهه با دنیای جدید (شهر تهران) بازاندیشی کنند و همین بازاندیشی سبب می شود که عاملیت یا سوژگی آن‌ها بیشتر شود و امکان انتخاب‌های بیشتری داشته باشند. مصاحبه‌ها در نیمه دوم سال ۱۴۰۰ انجام شد و زمان هر مصاحبه حدود ۳۰ تا ۹۰ دقیقه بود. با اجازه مشارکت‌کنندگان مصاحبه‌ها ضبط و سپس پیاده‌سازی شد و برای اطمینان از صحت داده‌ها متن پیاده‌شده با فایل‌های صوتی تطبیق داده شد. برای حفظ اطلاعات، اسامی مشارکت‌کنندگان را به صورت مستعار آوردیم (ر.ک: لیندست و نوربرگ^۱، ۲۰۰۴). با توجه به این‌که اسامی معمولاً بار قومی، جنسی، دینی و منطقه‌ای دارند (هیتون^۲، ۲۰۲۲: ۱۲۷)، در انتخاب اسامی مستعار سعی شد اسامی مشابه به اسامی واقعی انتخاب شوند. همچنین تعداد مصاحبه‌ها تا زمان رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت.

سؤالات ما از مشارکت‌کنندگان حول بدن، ژست‌ها و محدودیت‌هایی بوده است که تجربه کرده‌اند. در طول مصاحبه سعی کردیم از عقیده و نظر آن‌ها سؤال نکنیم و بیشتر آن‌ها را ترغیب کنیم تا داستان زندگی خود را تعریف کنند تا بتوانیم تجربه آن‌ها را بر اساس مفاهیم تئوریک تحلیل کنیم. هرچند در اینجا مصاحبه‌روایی انجام شد و سعی شد به مشارکت‌کننده اجازه داده شود تا داستان زندگی خود را تعریف کند، با این حال بر اساس اهداف تحقیق محورهای اصلی برای پرسش تعیین شد و بسته به پاسخ مشارکت‌کنندگان برخی سؤالات تکمیلی نیز پرسیده شد. محورهای اصلی مصاحبه به شرح ذیل بود:

- پیش از هر چیز، کمی از گذشته خود بگویید. از خانواده خود؟ شغل و تحصیلات پدر و مادر، تعداد برادر و خواهر؟ وضعیت مالی خانواده؟ میزان تحصیلات خود؟ سن؟ محل تولد؟
- خانواده/ اقوام/ آشنایان: تاکنون شده در جمع خانواده، اقوام و آشنایان احساس کنید رفتار یا انتظار متفاوتی در خصوص پوشش، طرز رفتار، گفتار، حرکات و مسائل این چنین از شما داشته باشند؟ می‌توانید چند مثال بزنید؟ در این مواقع چه احساسی داشته‌اید؟ در این مواقع چه واکنشی از خود نشان داده‌اید؟ چرا چنین واکنشی (حتی

1. Lindseth and Norberg

2. Heaton

- سکوت نیز یک واکنش است) داشته‌اید؟
- گروه‌های دوستی/تحصیلی/شغلی: در جمع‌های دوستی، محیط تحصیل یا کار چطور؟ آیا زن بودن شما باعث رفتارها یا انتظارات متفاوتی در مقایسه با مردان شده است؟ می‌توانید چند مثال یا خاطره بگویید؟ واکنش شما در این مواقع چه بوده است؟ چرا چنین واکنشی داشته‌اید؟
 - موقعیت‌های عمومی: خیابان/ادارات/فروشگاه‌ها/پارک و غیره: از تجربه خود بگویید وقتی که در مکان‌های عمومی به عنوان یک زن حاضر می‌شوید. چه احساسی داشتید؟ واکنش شما نسبت به این رفتارها چه بوده است؟
 - تاکنون در معرض هنجارها یا قوانینی بوده‌اید که آن‌ها را قبول نداشته باشید (برای مثال هنجارهای دینی، هنجارهای مصرف و مُد روز بودن)؟ می‌توانید مثال بزنید؟ در چنین مواقعی چه احساسی داشته‌اید؟ چه واکنشی در برابر این موقعیت‌ها داشته‌اید؟ چقدر از این هنجارها تبعیت کرده‌اید یا پذیرفته‌اید و درونی کرده‌اید؟
 - تا حالا شده کارهایی را انجام دهید که دیگران سرزنشان کنند؟ در محل زندگی، محل کار، مهمانی و ... (سعی کنید خاطره بگویند) چه احساسی در برابر این سرزنش‌ها داشتید؟ بعد از این سرزنش‌ها چه کردید؟ به کارتان ادامه دادید؟
 - خودتان چه ارزیابی از شخصیت خود دارید؟ در یک کلام «شما چه کسی هستید؟»؛ نسبت به خودتان چه احساسی دارید؟ نسبت به ظاهر، اندام و شخصیتتان؟
- درنهایت، از طریق تحلیل تماتیک، واحدهای معنایی را بر اساس اهداف تحقیق استخراج و روایت‌ها و تجربیاتی که مرتبط نبودند، کنار گذاشتیم. لازم به ذکر است این پژوهش هیچ حامی مالی ندارد و مشارکت‌کنندگان به صورت کاملاً داوطلبانه و بدون دریافت هیچ حق‌الزحمه‌ای در این تحقیق شرکت کردند.

۵. یافته‌ها

در پاسخ به «چگونه قدرت بدن را می‌سازد؟» در اینجا تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان را ذیل چهار بعد قدرت تفکیک کرده‌ایم. قصد داریم نشان دهیم که هر بعد از قدرت چگونه بدن را برمی‌سازد. واضح است که در زندگی روزمره این ابعاد قابل تفکیک نیستند و در بیشتر مواقع یکدیگر را تقویت می‌کنند اما در اینجا برای فهم چگونگی ساخت بدن این ابعاد تفکیک شده‌اند.

قبل از پرداختن به ابعاد قدرت و نسبت آن با ساخت بدن، موقعیت اجتماع پاسخگویان ارائه خواهد شد.

سیما و موقعیت مشارکت‌کنندگان

همان‌طور که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، ۶ نفر از مشارکت‌کنندگان دانشجو، ۳ نفر شاغل و ۲ نفر دانشجو-شاغل هستند. وضعیت مالی خانواده از سوی این مشارکت‌کنندگان عمدتاً ضعیف یا متوسط ارزیابی شده است و میزان تحصیلات اکثر مشارکت‌کنندگان بیش از والدین آن‌هاست. بازه سنی مشارکت‌کنندگان نیز از ۲۳ سال تا ۳۵ سال است که متولدین ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۷ را دربرمی‌گیرد. بر اساس تحصیلات و شغل والدین و همچنین وضعیت مالی خانواده می‌توان ادعا کرد پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانوادگی اکثر مشارکت‌کنندگان پایین و متوسط است.

جدول شماره ۱: سیمای مشارکت‌کنندگان

شماره	نام	سن	تحصیلات	فعالیت کنونی	محل تولد	تحصیلات پدر	تحصیلات مادر	شغل پدر	شغل مادر	وضعیت مالی
۱	سعیده	۲۸	ک. ارشد	دانشجو	شهر بابک	دیپلم	سیکل	پیمانکار	خانه‌دار	متوسط
۲	معصومه	۳۳	ک. ارشد	شاغل	بجنورد	دیپلم	ابتدایی	کشاورز	خانه‌دار	متوسط
۳	سمانه	۳۵	ک. ارشد	شاغل	رودبار	ابتدایی	ابتدایی	کشاورز	کشاورز	متوسط
۴	نجمه	۳۳	کارشناسی	شاغل	کرج	دیپلم	ابتدایی	آزاد	خانه‌دار	ضعیف
۵	مریم	۲۹	کارشناسی	شاغل	گنبدکاووس	دیپلم	نهضت	هنرمند	خانه‌دار	ضعیف
۶	پریسا	۳۲	کارشناسی	شاغل	کرمانشاه	دیپلم	دیپلم	راننده	آرایشگر	متوسط
۷	نگار	۲۳	ک. ارشد	دانشجو	اصفهان	کارشناسی	کارشناسی	آزاد	آزاد	خوب
۸	زهرا	۳۲	ک. ارشد	شاغل	سنندج	ابتدایی	بی‌سواد	کشاورز	خانه‌دار	متوسط
۹	نازنین	۲۷	ک. ارشد	دانشجو	کرمانشاه	دیپلم	سیکل	نظامی	خانه‌دار	متوسط
۱۰	رقیه	۳۰	ک. ارشد	دانشجو	لرستان	نهضت	سیکل	کشاورز	خانه‌دار	متوسط
۱۱	فاطمه	۲۴	ک. ارشد	دانشجو	چالوس	کارشناسی	دیپلم	شهرداری	خانه‌دار	متوسط
۱۲	لیلا	۲۵	ک. ارشد	دانشجو	همدان	راهنمایی	پنجم ابتدایی	تاسیسات	مریی مهد	ضعیف

چگونه قدرت بدن را می‌سازد؟ بدنمندی دختران مجرد ساکن در تهران

۱۳	زینب	۲۵	ک. ارشد	دانشجو	اصفهان	دیپلم	دیپلم	آزاد	خانه‌دار	متوسط
۱۴	حدیثه	۲۴	ک. ارشد	دانشجو	اصفهان	دیپلم	دیپلم	کارمند	خانه‌دار	ضعیف
۱۵	نقیسه	۲۴	ک. ارشد	دانشجو	یزد	ک. ارشد	دیپلم	کارمند	خانه‌دار	ضعیف
۱۶	محبوبه	۲۶	کارشناسی	شاغل	سبزوار	سیکل	بی‌سواد	کشاورز	خانه‌دار	ضعیف
۱۷	سمیه	۲۳	ک. ارشد	دانشجو	اصفهان	دیپلم	دیپلم	مکانیک	پرستار	خوب
۱۸	ناهید	۲۷	کارشناسی	شاغل	بجنورد	دیپلم	ک. ارشد	بیکار	کارمند	متوسط
۱۹	سیما	۲۳	ک. ارشد	دانشجو	ایذه	کارشناسی	کارشناسی	فرهنگی	فرهنگی	متوسط
۲۰	شکوفه	۲۳	ک. ارشد	دانشجو	سمنان	دیپلم	دیپلم	حسابدار	خانه‌دار	متوسط

مهم‌ترین ویژگی این افراد تجربه زیسته دوگانه‌ای است که دارند. زندگی در کنار خانواده در یک محیط سنتی و سپس ورود به کلان‌شهر تهران که ناشناختگی از ویژگی‌های آن است در کنار تجربه زیست دانشجویی که فرد را مستعد بازانندیشی می‌کند. تمام مشارکت‌کنندگان به‌انحاء مختلف به این زیست دوگانه اشاره داشته و معتقد بودند که دوری از خانواده، ناشناختگی در شهر تهران و محیط دانشگاه سبب نوعی بازانندیشی در هویت شد. چکیده‌ای از روایت این مشارکت‌کنندگان در زیر آمده است:

دانشگاه تأثیر خیلی زیادی روی من داشت... دانشگاه باعث شد من بیشتر اجتماعی بشم، حرف بزنم، از اون لاک خودم بیام بیرون. خیلی راضی‌ام ازش (سعیده).

تا کارشناسی دوست نداشتم دختر باشم. کارشناسی که رفتم دانشگاه، توی محیط کاملاً دخترانه بودم، توی خوابگاه بودم بعد می‌دیدم دنیای دخترا چقدر قشنگ‌تره. مثلاً لاک می‌خریدم، گیره سر می‌خریدم، موهام رو گذاشتم بلند بشه و دیگه از اون موقع به بعد دختر شدم (نازنین).

نازنین موردی است که انتظار رفتن به دانشگاه را می‌کشد تا بتواند از خانواده دور باشد. خانواده‌ای که در آن پدر با اِعمال قدرت از نوع اول، محدودیت‌های بسیاری برای او ایجاد کرده است؛ در حدی که از «دختر بودن» متنفر است. این روایت‌ها نشان می‌دهند چگونه نهاد دانشگاه و زیست دانشجویی هویت افراد و به‌نوعی بدنمندی آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.

روایت‌های این بخش فقط برای این آورده شد تا نشان دهد این دختران تحت تأثیر قدرت نوع اول از سوی خانواده یا همسر نبوده‌اند و به همین دلیل موارد مناسبی برای توضیح ابعاد دیگر قدرت هستند.^۱

بُعد اول قدرت و بدنمندی

همان‌طور که اشاره شد بُعد اول قدرت معادل وجه سرکوبگر، جبری، عریان و مستقیم قدرت است. این وجه از قدرت خاستگاه و مرکز مشخصی دارد و در خصوص بدن و با توجه به زمینه فرهنگی مشارکت‌کنندگان ما عمدتاً وجه سلبی بیشتری نسبت به وجه ایجابی دارد. امرونی خانواده مصداق بارز این شکل از قدرت در حوزه بدنمندی است. نازنین ۲۷ ساله که حالا دانشجوی کارشناسی ارشد است تجربه خود را این‌گونه روایت می‌کند:

در مورد پوشش محدودیت داشتم. همین الان هم محدودیت داریم. من چندوقت پیش سر کار می‌رفتم و تیپم عادی بود. ساق پام بیرون بود. توی کرمانشاه مردها به خورده غیرتی هستن. بعد داداشم از شمال اومده بود تهران، می‌خواستن برن کرمانشاه. گفت میدون تجریشم، بیا ببینمت. با خانومش بود. خودم رو نگاه کردم، اون لحظه گفتم ای وای من جورابم ساق کوتاهه پاچه شلوارم کوتاهه. چیکار کنم الان؟ بعد، ازش زمان خریدم. با این‌که همون لحظه تعطیل شدم گفتم نیم ساعت دیگه تعطیل می‌شم تازه. دیگه رفتم تجریش و یه جوراب ساق بلند خریدم، همون جا روی یکی از صندلی‌ها با خنده تعریف می‌کنند نشستم، اون رو پوشیدم و بعد رفتم دیدمشون. باورت نمی‌شه داداشم از دور که من رو دید، اول کامل نگاه کرد، بعد سلام علیک کرد؛ یه نگاه همراه با تأیید داشت. ولی وقتی نیستن، هرجوری دلم بخواد می‌پوشم.

این روایت نشان می‌دهد که بدن زنانه در تقاطع چند سطح قدرت شکل می‌گیرد. فرد در محیط شهری که پوشش متنوع امری عادی است، احساس محدودیت چندانی ندارد؛ اما حضور برادر به مثابه نماینده اقتدار خانوادگی، بلافاصله قواعد دیگری را فعال می‌کند. در این وضعیت، بدن زن تحت نظارت دائمی قرار می‌گیرد و حتی انتخابی به ظاهر کوچک مانند نوع جوراب به مسئله‌ای پرهزینه بدل می‌شود. واکنش او - خرید فوری جوراب ساق بلند و تغییر پوشش پیش از دیدار - بیان‌گر این است که نازنین از این نظارت (بُعد اول قدرت) کاملاً آگاه است، با این حال روایت خنده و انتخاب پوشش دلخواه در غیاب نگاه ناظر حاکی از این است که این بُعد از قدرت درونی نشده (بُعد سوم و چهارم قدرت) است.

۱. در بخش نمونه‌گیری تأکید کردیم که یکی از دلایل انتخاب این افراد همین ویژگی بوده است و اینجا چند مصداق ارائه گردید.

همان‌طور که اشاره شد بخش عمده‌ای از قدرت بُعد اول به صورت عریان از سوی خانواده اعمال می‌گردد. نفیسه تجربه خود را این‌گونه روایت می‌کند:

نوع پوشش هم خیلی کنترل شده بود. یه مدتی چادر می‌پوشیدم، ولی بعد که خواستم چادرم رو بردارم خیلی دعوام کردن. نگاه‌های آزاردهنده شون رو یادمه هنوز، مخصوصاً مامانم. حس تحقیر شدن داشتم و ضعیف بودن. اوایلش از خونه که می‌خواستم برم بیرون، اون جوری که اونا می‌خواستن می‌پوشیدم. ولی وقتی می‌رفتم بیرون، عوضش می‌کردم و آرایش می‌کردم. بعدش دیگه کم‌کم علناً مقاومت کردم و کار خودم رو کردم. دعوا هم می‌کردن ولی باز کار خودم رو می‌کردم.

حتی چند وقت پیش بابام جلوی فامیلون سرم داد کشید که حجابم رو درست کنم و من هم اون‌جا داد کشیدم که نمی‌خوام! تهدید به زدن کرد، اما باز هم دست به شالم نزد. حس عقب‌موندگی دارم و واقعاً ناراحت می‌شم که چرا باید فکرم درگیر این چیزا باشه؟. چرا حتی باید بخوام با این مبارزه کنم؟

روایت نفیسه نشان می‌دهد که تجربه قدرت برای او صرفاً به شکل اطاعت و انفعال باقی نمانده است. در ابتدا بدنش به‌طور کامل در چارچوب خواسته‌های خانواده کنترل می‌شد و حتی نگاه‌ها و واکنش‌های تحقیرآمیز حس ضعف و سرشکستگی ایجاد می‌کرد. با این حال، او به تدریج از تبعیت پنهان (تغییر پوشش بیرون از خانه) به مقاومت آشکار حرکت کرده است. در این مسیر، نه تنها محدودیت‌ها را تجربه می‌کند بلکه فعالانه برای بازتعریف بدن و پوشش خود اقدام می‌کند، حتی زمانی که تهدید و خشونت علنی علیه او اعمال می‌شود. بنابراین، بدنش عرصه‌ای می‌شود که هم بی‌قدرتی و فشار در آن تجربه می‌شود و هم مقاومت، اعتراض و امکان بازسازی هویت.

سازوکارهای محدودکننده (بُعد اول قدرت) در حوزه بدنمندی تنها به عرصه‌های عینی و فیزیکی بدن محدود نمی‌شوند، بلکه در عرصه‌های دیگر نیز بازتولید می‌شوند. برای مثال، محدودیت در استفاده از تصویر یا داشتن صفحه شخصی در شبکه‌های اجتماعی نمونه‌ای است از کنترل نمادین بر بدن و هویت زن، کنترلی که مرزهای حضور او را در هر دو جهان واقعی و مجازی تعریف می‌کند. با این حال، روایت نازنین نشان می‌دهد که واکنش او صرفاً در قالب اطاعت و سکوت باقی نمانده است؛ گرچه در ابتدا بی‌قدرتی و پذیرش را تجربه می‌کرد، اما نهایتاً با ایستادگی در برابر خواسته برادر و بیان اعتراض خود، مرزهای جدیدی را برای عاملیت شخصی ترسیم کرده است.

یکی از محدودیت‌ها این بود که ماها هیچ‌وقت اجازه نداریم عکس خودمون رو روی پروفایلمون بذاریم. و من هیچ‌وقت نگفتم که چرا و همیشه قبول کردم! ولی پیش خودم نمی‌گفتم درستش هم همین‌ه؛ از نظر ذهنی باهاش مخالف بودم. مجبور بودم که ناهنجاری نکنم، چون شرایط مدنظر اون‌ها بهنجار بود. هیچ‌وقت پیش نیومده که مقابلشون وایستم و بگم نه اشتباه می‌کنید! باین که توی ذهن خودم می‌گفتم که حق با منه. الان دیگه واکنش نشون می‌دم.

همین چند وقت پیش بود من باین که با داداشم راحت‌تر، ولی یه خورده با هم رودروایی داریم، چون واسم بزرگه و نمی‌تونم زیاد باهاش جروبحث کنم؛ ولی توی خانواده و فامیل با این که یه دختر پیچ اینستا داشته باشه، مخالفه. داداشم پیش خانومش گفته بود خواهرم پیچ اینستا نداره، شما هم نصب نکن. اونم گفته بود باشه. بعد خانومش دیده بود که من پیچ دارم، رفته بود بهش گفته بود که بین پیچ اینستا داره. بعد داداشم زنگ زد به من گفت پیجت رو فعلاً دست نزن، حذفش نکن. من کنار خانومم بهت زنگ می‌زنم می‌گم که تو پیچ اینستا داشتی من نمی‌دونستم؟ همین الان برو حذفش کن! من اینجا زده بودم زیر گریه! می‌گفتم چرا آخه یعنی چی؟ بزرگ شو دیگه واقعاً براش پیام نوشتم، گفتم انگار توی اجتماع نبودی و یعنی چی؟ به نظرت من کوچیک نمی‌شم تو این رفتارها رو بکنی؟ برای اولین بار جلوش واستادم و این‌ها رو بهش گفتم. بهم زنگ زد و من زده بودم زیر گریه و باهاش حرف می‌زدم! ولی حرفام رو بهش گفتم و احساس می‌کنم از اون موقع شرایط کمی بهتر شده. دیگه گیرهای کوچیک و الکی نمی‌دن.

یکی از سازوکارهایی که بُعد اول قدرت از آن طریق عمل می‌کند، «شرطی شدن» است. شرطی شدن سبب خودکنترلی و خودسانسوری می‌شود. در این حالت، هیچ نوع قدرت از جنس بُعد اول به بدن اعمال نمی‌شود ولی فرد با توجه به تجربه‌ای که از این نوع قدرت دارد شرطی شده است و از آن پیروی می‌کند. این شرطی شدن به معنای درونی کردن قدرت (بُعد سوم) نیست. روایت زهرا چنین وضعیتی را نشان می‌دهد:

از لاک منع می‌شدیم. از کفش پاشنه‌بلند و کوله‌پشتی منع می‌شدیم. چیزهایی که تا حالا بابتش تذکر نگرفته بودیم، ولی فکر می‌کردیم تذکر می‌گیریم (و به همین دلیل) انجام نمی‌دادیم، مثلاً آرایش توی عروسی‌ها. ولی بعدها وقتی کردیم تذکر ندادن.

زهرا در غیاب هرگونه منع مستقیم، احساس می‌کند که باید از برخی رفتارها مانند آرایش یا استفاده از کفش خاص پرهیز کند. این خودکنترلی ناشی از آن است که بدن و رفتار در بستر روابط قدرت به‌گونه‌ای شرطی شده که فرد پیشاپیش خود را منطبق با هنجارها سامان می‌دهد.

هرچند وجه غالب قدرت بُعد اول در بدنمندی، وجهی سلبی است اما وجه ایجابی نیز دارد. پیروی از مُد یکی از این وجوه است. زیرا فشار برای انطباق با مُد، بدن را به عرصه‌ای از مقایسه، قضاوت و طرد اجتماعی تبدیل می‌کند. فرد تجربه می‌کند که ارزش‌گذاری بر اساس ظاهر و پیروی از استانداردهای زیبایی او را در معرض تحقیر و کنار گذاشته شدن قرار می‌دهد. این فشار نه از سوی نهادهای رسمی، بلکه از سوی همسالان و شبکه‌های دوستی بازتولید می‌شود و نوعی انضباط غیررسمی را ایجاد می‌کند که فرد را به سوی مصرف و نمایش بدن سوق می‌دهد. با این حال تا زمانی که فرد این هنجارها را درونی نکرده است و میان میل شخصی و فشار بیرونی فاصله گذاشته است همچنان با بُعد اول قدرت مواجه هستیم. روایت سمیه حاکی از چنین وضعیتی است:

در مورد مُد، خیلی فشار احساس می‌کنم. مثلاً از طرف دوستانم مسخره شدم به خاطر موهای بدنم یا نوع لباس و کیف و کفش و ناخنم. و من چون اون جوری نیستم، خیلی مورد استقبال قرار نمی‌گیرم. منی که روی مُد نیستم، نگاه پستی بهم می‌شه و توی بعضی جمع‌ها، آدم حسابم نمی‌کنن. خجالت می‌کشم و ناراحت می‌شم و می‌گم حالا چیکار کنم؟ چرا چیزی رو قبول کنم که دردناکه؟ چرا با این چیزها سنجیده می‌شم؟ در حد معقول مد رو دوست دارم، ولی خیلی زیاد نه. حس می‌کنم یه درگیریه مثل دویدن روی تردمیل، هیچ‌وقت به مقصد نمی‌رسی! احساس می‌کنم ظلم آشکار به بشریته. عصبانی هم می‌شم، اما واکنشی نشون نمی‌دم. شده وقتی دوستانم مسخره‌م می‌کنن، بخندم و بندازم توی شوخی و بحث رو عوض کنم و بگم من این طوری دوست دارم. همیشه خودم رو مجبور به انجام این چیزا دونستم و هیچ‌وقت درونی نشون نکردم. من دیگه الان بخوام بی‌حجاب باشم، به خاطر جامعه خودم اذیت می‌شم و باید این رو بپذیرم.

واکنش سمیه به این نوع فشار از جنس شوخی، تغییر موضوع یا بیان تمایل شخصی است و نشان‌دهنده تلاش برای حفظ عاملیت در دل روابطی است که بر محدودسازی استوارند. تجربه سمیه بدن را به میدان کشمکش دائمی بدل کرده؛ جایی که هم احساس خجالت، سرکوب و بی‌قدرتی وجود دارد و هم امکان مقاومت خاموش و امتناع از پذیرش کامل معیارهای مسلط.

در روایت‌های بررسی‌شده، شکل خاصی از قدرت بر بدن زنان عمل می‌کند که از طریق روابط شخصی و در بستر تعاملات روزمره اعمال می‌شود. این نوع قدرت نه در قالب ساختارهای نهادی گسترده، بلکه در کنش‌های مستقیم میان اعضای خانواده، اطرافیان و دوستان بروز می‌یابد.

در اینجا قدرت آشکار است؛ عمدتاً سلبی است؛ فردی امر می‌کند، هشدار می‌دهد یا تذکر می‌دهد و دیگری ناگزیر واکنش نشان می‌دهد؛ در این حالت، قدرت از سوی اُبژه درونی نشده است. در ظاهر، این روابط ساده خانوادگی یا دوستانه‌اند، اما در عمق خود، سازوکارهایی را نشان می‌دهند که بدن را به موضوع کنترل، ارزیابی و نظم تبدیل می‌کنند. در این حالت به دلیل درونی نشدن قدرت، فرد یا به انحاء مختلف مقاومت می‌کند و یا با توجه به ارزیابی موقعیت، به صورت موقت این نوع قدرت را می‌پذیرد و یا به دلیل مواجهه دائمی با این نوع قدرت، احساس بی‌قدرتی می‌کند. در این شکل از قدرت، گاهی نگاه و قضاوت دیگران تبدیل به ابزار تأدیب می‌شود؛ نگاه ناظر، بدن را منضبط می‌سازد و فرد را وادار می‌کند تا در هر موقعیت، خود را بر اساس پیش‌بینی واکنش دیگران تنظیم کند. این فرآیند نوعی مراقبت دائمی از بدن و رفتار پدید می‌آورد که فرد را به «نگاه‌کننده خود» بدل می‌سازد.

بُعد دوم قدرت و بدنمندی

گفتیم که قدرت در بُعد دوم بسیاری از ویژگی‌های بُعد نخست را دارد ولی در سطح ساختاری و نهادی عمل می‌کند و از طریق قواعد رسمی و رویه‌های تثبیت شده بر بدن زن اثر می‌گذارد. محدودیت در پوشش، رعایت حجاب در اماکن رسمی و عمومی، ممنوعیت برخی رفتارها برای زنان در مکان‌های عمومی از مصادیق این نوع قدرت است. مصداق بارز بُعد دوم قدرت قواعد و قوانین پوشش در فضای عمومی است. روایت فاطمه حاکی اعمال این نوع قدرت است:

با حجاب مشکل دارم، قبولش ندارم، می‌رم بیرون می‌آم مرگمه. شهرستان خیلی پوشش راحت‌تر بود. گشت نداشت راحت‌تر بودم. از وقتی اوادم تهران چون تنهام و نمی‌خوام اینجوری نشون بدم، سعی می‌کنم بیشتر رعایت کنم. با تیشرت رفتم بیرون، البته بالاشهر بود و مهم نبود که مأمور هم وایساده بود. اون جا همه راحتن. روسری نمی‌پوشیدم. فقط سویشرت شلوار با کلاه. ولی الآن اینجا وسط شهر مجبورم رعایت کنم.

تمام مشارکت‌کنندگان تجربه مواجهه با گشت ارشاد به مثابه نماینده بُعد دوم قدرت را داشتند که در اینجا فقط یک روایت به عنوان نمونه ذکر گردید. این روایت بازتابی روشن از بُعد دوم قدرت در قالب سازوکارهای نهادی و بوروکراتیک است؛ جایی که بدن زن از طریق قواعد رسمی و نظارت سازمان‌یافته کنترل می‌شود. گشت ارشاد در این زمینه، مصداق نهادی قدرت ساختاری است که با تنظیم قوانین و آیین‌نامه‌های پوشش، بر بدن‌های زنانه اعمال

قدرت می‌کند. همان‌گونه که در مقدمه آمده، در منطق مدرن قدرت فوکویی، کنترل بدن از مسیر انضباط و درونی‌سازی هنجارها صورت می‌گیرد، نه از راه خشونت آشکار. اما در ایران، گشت ارشاد ترکیبی از هر دو منطق است: از یک سو، قدرتی انضباطی که از طریق ترس، نظارت و هنجارهای فرهنگی بدن را به انقیاد می‌کشاند؛ و از سوی دیگر، شکلی از قدرت تنبیهی و خشن که با تهدید و اجبار مستقیم، بدن را وادار به تبعیت می‌کند.

در این روایت، فاطمه میان دو سطح از قدرت گرفتار است: ساختار رسمی و نهادینه گشت ارشاد که در مقام قدرت بوروکراتیک ظاهر می‌شود و ساختار فرهنگی-فضایی شهر تهران که امکان یا محدودیت کنش را تعیین می‌کند. تفاوت میان بالاشهر و مرکز شهر نشانه‌ای از توزیع فضایی قدرت است؛ جایی که حتی مکان جغرافیایی، میزان آزادی بدن را تعیین می‌کند. تجربه سیمما و رقیه در ورود به نهادهای دولتی وقتی مجبور به پوشیدن چادر می‌شوند نه یک تصمیم شخصی، بلکه تجلی سازوکاری است که در دل نظام اداری و رسمی شکل گرفته است. در این میان، فردی مانند مأمور حراست اگرچه به ظاهر اعمال‌کننده قدرت است، اما خود، قدرتش را از ساختارها، نهادها و قوانین مسلط می‌گیرد؛ او نماینده نظامی است که مشروعیت خود را از قواعد رسمی می‌گیرد:

یه بار تهران بابام یه شکایت داشت گفت برو فلان جا. اولین بارم بود که می‌رفتم کلانتری؛ نگهبان اجازه نداد برم داخل، گفت اول چادر بپوش! منم چادر رو خیلی بد و باز پوشیدم؛ همه یه جور نگاه می‌کردن ولی اهمیت نمی‌دادم (سیمما).

یه بار رفتم آموزش پرورش گفت برو چادر بپوش بعد بیا و تا چادر نپوشیدم کارم رو انجام نداد (رقیه). این روایت‌ها نمونه‌ای روشن از اعمال بُعد دوم قدرت در سطح نهادی و بوروکراتیک است. نگهبان کلانتری و حراست آموزش و پرورش در اینجا نقش نهادهایی را ایفا می‌کنند که از طریق قواعد رسمی و آیین‌نامه‌های پوشش، دسترسی به فضاهای عمومی را مشروط می‌سازند. این نوع قدرت، نه بر پایه اجبار فیزیکی بلکه بر پایه ساختارهای اداری و رویه‌های تثبیت شده عمل می‌کند؛ به عبارت دیگر، بدن زنانه پیش از ورود به عرصه عمومی باید مطابق الگوی مورد تأیید نظام نهادی تنظیم شود. الزام به چادر در این موقعیت، ابزاری برای بازتولید نظم جنسیتی است که در سطح ساختارهای رسمی نهادینه شده است.

تجربه پُرتکراری از اعمال این نوع قدرت را در محیط کار و دانشگاه نیز شاهد هستیم. در روایت مریم، لیلا و شکوفه، بُعد دوم قدرت به روشنی از خلال الزامات نهادی و مقررات رسمی محیط کار و دانشگاه قابل مشاهده است.

محیط درمانی هم متفاوت، ولی مثلاً ما حجاب داریم توی محیط کار و مردها ندارند. خیلی باهاش راحت نیستیم. این که اجبار، اذیت می‌کنه و گرنه بود و نبودش واسم فرقی نمی‌کنه (مریم). توی دوره کارشناسی در دانشگاه تبعیض خیلی زیاد بود. خیلی آزادی‌های پسرها بیشتر بود؛ از ما خیلی ایراد می‌گرفتن. باید با چادر می‌رفتیم دانشگاه... حتی لباس عادی که می‌پوشیدیم ایراد می‌گرفتن (لیلا).

یه بار پشت دانشگاه بودیم کسی هم نبود که بخواد گیر بده؛ من هم یه سویشرت صورتی پوشیده بودم. ولی مسئول امور فرهنگی مون بعدش گفت وقتی دیدمت من رو برق گرفت! چرا این جور لباس پوشیدی؟ یه بار هم که لباس یکی از دوستانم خیلی بلند نبود، بهش گفت برجستگی‌های بدن رو دیدم. کلاً توی دانشگاه خیلی سرزنش شدم. بعدش چندباری به کارهامون ادامه می‌دادیم، ولی بعدش عادت کردیم و به حرفشون گوش دادیم (شکوفه).

الزام به حجاب در محیط درمانی و دانشگاه، نه از طریق اجبار فیزیکی بلکه از طریق ساختارهای سازمانی و رویه‌های رسمی اعمال می‌شود. در این سطح، قدرت با تنظیم قواعد و استانداردهای رفتاری، بدن‌ها را در چارچوبی نهادی سامان می‌دهد و از طریق رویه‌های اداری و هنجارهای حرفه‌ای، نوعی تبعیض جنسیتی را بازتولید می‌کند. الزام به پوشش برای زنان در مقابل آزادی مردان، نمونه‌ای از این نابرابری ساختاری است که بدن زنانه را به عرصه‌ای برای اعمال قدرت و کنترل نمادین بدل می‌سازد.

سوژه در این روایت با آگاهی از ماهیت تحمیلی این قاعده، احساس نارضایتی و بیگانگی می‌کند، اما در عین حال ناگزیر به انطباق با آن است. روایت شکوفه نشان می‌دهد چگونه ساختارها که از طریق آیین‌نامه‌ها و هنجارهای پوشش، اختیار نظارت و تذکر را به مسئولان فرهنگی می‌دهند. در نتیجه، گزاره‌ای چون «برجستگی‌های بدن را دیدم» نه صرفاً اظهارات شخصی، بلکه بازتاب قدرتی نهادمند و مشروع شده‌اند که از دل نظم اداری و فرهنگی دانشگاه برمی‌خیزد.

این مشروعیت ساختاری به مسئولان اجازه می‌دهد تا بدن زنان را موضوع قضاوت اخلاقی، برچسب‌زنی و سرزنش قرار دهند. زبان جنسیت‌زده‌ای که در این موقعیت به کار می‌رود، ابزار اصلی اعمال قدرت است و از طریق تولید احساس شرم و ترس از طرد، او را به خودنظارتی و اطاعت وامی‌دارد. در این چارچوب، بدن زنانه به عرصه‌ای برای تثبیت نظم جنسیتی در سطح ساختارهای نهادی بدل می‌شود؛ نظمی که از خلال قواعد رسمی و زبان اخلاقی نظارت، مرزهای کنش مجاز را ترسیم می‌کند.

بعد سوم قدرت و بدنمندی

قدرت در بُعد سوم به تعبیر هاگارد (۲۰۲۰، ۲۰۲۱) بُعد معرفت‌شناسی را در برمی‌گیرد؛ این بعد از طریق درونی‌سازی و طبیعی‌سازی عمل می‌کند. بنابراین، بُعد سوم قدرت عمدتاً در قالب سازوکارهای فرهنگی و گفتمانی عمل می‌کند که از طریق درونی‌سازی ایدئال‌های زیبایی، بدن زن را به عرصه رقابت، قضاوت و خودارزیابی بدل می‌سازند. نفیسه، تجربه خود را در چارچوب نظامی از ارزش‌ها می‌فهمد که در آن «زیبایی» به عنوان منبعی از قدرت نمادین و تأیید اجتماعی تعریف شده است.

وقتی با دوستان بیرون می‌روم، آگه به اونا پیشنهاد بدن و به من نندن ناراحت می‌شم و فکر می‌کنم زشتم. چندباری هم اتفاقاً این جور شده و سعی می‌کنم وقتی با دوستان می‌رم بیرون، خوشگل باشم.

در اینجا زیبایی زن نه به مثابه موجودی زیستی، بلکه به عنوان «سرمایه اجتماعی» بازنمایی می‌شود که باید دائماً مراقبت، اصلاح و زیباتر شود تا شأن و مطلوبیت اجتماعی حفظ گردد. همان‌طور که وردو (۱۹۹۳) اشاره می‌کند، این شکل از انضباط فرهنگی، بدن زنانه را به پروژه‌ای بی‌پایان برای رسیدن به معیارهای دست‌نیافتنی بدل می‌کند؛ پروژه‌ای که زنان را در چرخه‌ای از کنترل و خودکنترلی گرفتار می‌سازد. در روایت نفیسه، میل به زیباتر بودن واکنشی به ساختار ارزشی است که زن را از طریق نگاه مردانه می‌سنجد. در این وضعیت، «آزاندیدن» نه به عنوان رهایی، بلکه به عنوان فقدان جذابیت تعبیر می‌شود؛ وضعیتی پارادوکسیکال که نشان می‌دهد چگونه قدرت گفتمانی می‌تواند خشونت را با میل پیوند دهد. روایت مشابه تجربه نفیسه را در بسیاری از موارد شاهد بودیم. روایت معصومه نشان می‌دهد که درونی‌سازی ارزش‌های غالب محدود به زیبایی نشده و حرکات بدن را نیز شامل می‌شود:

شخصیت زنانه و ظرافتم کمه! بیشتر مردونه‌ام. حس خوبی بهم نمی‌ده. دوست دارم تغییر کنم. یکی سر کار بهم گفت خیلی مرام مردونه داری، من توی شوک رفتم و خودم رو سرزنش کردم و چند روز ذهنم درگیر شده بود.

در این روایت، بُعد سوم قدرت از طریق درونی‌سازی هنجارهای جنسیتی و طبیعی‌سازی تفاوت‌های رفتاری میان زن و مرد عمل می‌کند. معصومه در مواجهه با قضاوتی که «مرام مردانه» را به او نسبت می‌دهد، نه تنها از سوی «دیگری» بلکه از درون خویش نیز دچار سرزنش

می‌شود؛ زیرا گفتمان مسلط درباره جنسیت، چارچوبی از انتظارات رفتاری را درونی کرده است که در آن «ظرافت»، «نرمی» و «احساسات‌گرایی» ویژگی‌های طبیعی زنان تلقی می‌شوند. در چارچوب روان‌کاوی لاکانی که پوهل و هلبرش در مقاله خود بسط می‌دهند، «دیگری» جایگاهی است که از خلال آن، سوژه به خودآگاهی می‌رسد و معنا می‌یابد. سوژه در نگاه لاکان نه موجودی مستقل، بلکه برساخته‌ای است که تنها از طریق رابطه با دیگری شکل می‌گیرد؛ زیرا عناصر سازنده هویت او (زبان، قانون و نمادها) همگی در بیرون از او قرار دارند. در این خوانش، «دیگری» همان عرصه بیرونی‌ای است که سوژه در نسبت با آن خود را می‌فهمد، اما هرگز نمی‌تواند کاملاً با آن یکی شود. پوهل و هلبرش تأکید می‌کنند که روان‌کاوی، برخلاف رویکردهای پسانسان‌گرای معاصر که می‌کوشند سوژه را در میان نیروهای مادی و غیربشری پخش کنند، نوعی «دسانتره‌سازی درونی» ارائه می‌دهد؛ به این معنا که سوژه در بنیان خویش همواره به چیزی بیرونی، یعنی دیگری، وابسته است (پهل و هلبرش، ۲۰۲۲). در نتیجه، سوژه در روان‌کاوی موجودی است که «از بیرون شکل گرفته» و حقیقتش نه در عمق ذهن خویش، بلکه در نسبت با دیگری و در فضایی میان خود و آن جای دارد.

همان‌طور که هاگارد (۲۰۲۲) تأکید می‌کند، قدرت در این سطح از طریق ایجاد پذیرش و طبیعی‌سازی نظم اجتماعی به‌گونه‌ای عمل می‌کند که روابط سلطه دیگر به عنوان سلطه دیده نمی‌شوند، بلکه به شکل «نظم طبیعی امور» فهم می‌شوند. در اینجا بدن زنانه به واسطه این گفتمان‌ها نه تنها موضوع نظارت بیرونی، بلکه ابزار خودنظارتی نیز می‌شود. معصومه با تجربه شرم و خودسرزنشی، بدن و کنش خود را با معیارهای فرهنگی انطباق می‌دهد، بدون آن که الزام بیرونی مستقیمی وجود داشته باشد. این سازوکار قدرت، بدن و ذهن را به شکلی هم‌زمان درگیر می‌کند: بدن باید «نرم و ظریف» باشد و ذهن باید این «باید» را درست و طبیعی بداند. در نتیجه، بدن زنانه به محلی برای بازتولید ایدئولوژی جنسیتی بدل می‌شود؛ جایی که قدرت نه از راه اجبار، بلکه از طریق پذیرش، میل و درونی‌سازی هنجارها اعمال می‌شود. سعیده و زهرا نیز تجارب مشابهی را روایت می‌کنند:

وقتی توی خیابون بلند می‌خندم، دوست صمیمی من بهم تذکر می‌داد... یا وقتی که از پله بالا و پایین می‌رفتم، می‌گفت یه دختر هیچ‌وقت پاهاش رو محکم نمی‌کوبه روی زمین، باید آرام راه بری! و من خوشم نمی‌آد کسی ازم عیبی بگیره، همیشه یادم می‌مونه و سعی می‌کنم تکرارش نکنم. وقتی با اون بیرونم رعایت می‌کنم که بهم نگه.

یه بار ولو شده بودم جلوی تلویزیون، برادرم با پا زد زیر دستم که زشته دختر این جوریه بشینه. دیگه وقتی اون بود، اون جوریه ننشستم... با صدای بلند خندیدن خط قرمز ما بوده و بابتش بهم تذکر می‌دادن: دادن نزن، با صدای بلند حرف نزن!

نجمه از تجربه انضباط کلامی در دانشگاه و ارتباط با اساتید می‌گوید. از نظر او، پسرها در این فضا محدودیتی در استفاده از لحن و کلمات نداشته‌اند اما نفیسه به دلیل ترس از مورد قضاوت قرار گرفتن، باید مراقب انتخاب کلمات خود می‌بوده و ارتباط راحتی را تجربه نمی‌کرده است. در اینجا انضباط کلامی به عنوان مانعی در فضای آکادمیک برای او عمل می‌کند:

یا مثلاً پسرها خیلی با استادها راحت بودن؛ می‌رفتن دفترشون، با هم حرف می‌زدن و از هر لحن و کلمه‌ای هم استفاده می‌کردن، خیلی مهم نبود! اما من بشخصه راحت نبودم. خیلی به کلمه‌هایی که می‌خوام بگم فکر می‌کردم و می‌گفتم نکنه فکر بدی بکنن و نظرشون در موردم عوض بشه.

از زنان انتظار می‌رود رفتاری ملایم و مهربانانه داشته باشند، بیش از حد پرسروصدا، بیش از حد مسلط، بیش از حد قاطع، بیش از حد نیازمند یا بیش از حد ساده نباشند و در فعالیت‌های زنانه مشارکت کنند تا پذیرش اجتماعی کسب کنند. این گفتمان به قدری قدرتمند است که دختران و زنان، مشارکت در فعالیت‌های زنانه را به عنوان حالات طبیعی خود توصیف می‌کنند (پیران، ۲۰۱۷). گرچه این انضباط‌ها بر تمامی انسان‌ها تحمیل می‌شوند اما میزان شدت آن‌ها برای زنان بیشتر از مردان است و تن ندادن به آن‌ها، زنان را با هزینه‌ها و پیامدهای سنگین‌تری مواجه می‌کند. روایت شکوفه نشان‌دهنده بخشی از انضباط‌هایی است که بر زنان تحمیل می‌شود:

بهم گیر می‌دن که زیاد نخندم، درست رفتار کنم. مثلاً می‌گن صدای خنده دختر نباید بلند باشه. شیطونی نباید بکنم؛ ساکت و سرسنگین باید باشم. اجازه نمی‌دن دوچرخه‌سواری کنم... چون می‌دونم اجازه نمی‌دن، پیگیری نکردم.

سمانه از تجربه متناقض خود به واسطه دو نوع انتظار متفاوت از سوی خانواده و دوست‌پسرش می‌گوید و توضیح می‌دهد چگونه علی‌رغم میل باطنی ارزش‌های خانواده را درونی کرده و هویتش شکل گرفته است.

از طرف پارتنرم به خاطر نوع ساده پوششم طرد شدم. حس کردم یه جور دیگه ترجیح می‌ده؛ از این‌که نجیب و خوب بودم، بدش نمی‌اومد؛ ولی یه ذره شیطون‌تر دوست داشت. ولی

من خودم رو تغییر ندادم ... خواهرای من مثل من ساده‌اند. دیگه خودم نخواستم تغییر بدم؛ دوست ندارم متفاوت باشم، می‌شم یک گاو پیشونی سفید. لاک نارنجی، رژ لب قرمز دوست داشتم ولی نمی‌زدم. الآن هم که (خانواده) نیستن، نمی‌زنم چون نهادینه شده در من، پذیرفتمش. من تتو هم دوست داشتم ولی نمی‌رم سمتش.

این شیوه اعمال قدرت از همان جنس قدرت تأدیبی فوکویی است؛ سمانه بدون این‌که آگاه باشد این نگاه خیره را که متأثر از فرهنگ مردسالاری نهادینه شده در جامعه است، بازتولید می‌کند. او با برجسب‌های رایجی که در پس این نگاه خیره است آشناست؛ برجسب‌های دوگانه‌انگارانه از قبیل هرزه/نجیب یا خوب/بد، سمانه را وادار می‌کند تا کاری کند که در نگاه دیگری در گروه نجیب و خوب قرار گیرد. نه تنها نگاه دیگری دور تعیین‌کننده رفتار و پوشش سمانه است بلکه در وضعیتی تناقض آمیز دیگری نزدیک رفتاری متفاوت از او طلب می‌کند. روایت بالا نشان می‌دهد بدن سمانه به تمامی توسط دیگری شکل می‌گیرد؛ یک دیگری از او انتظار رفتار و پوشش ساده و دیگری دوم از او انتظار پوشش و رفتار متفاوت دارد. سمانه به خاطر نوع ساده پوششش از طرف «پارتنر» (دیگری نزدیک) طرد شده است. دلیل او برای انتخاب این سادگی این است که نمی‌خواهد متفاوت از خواهرانش (دیگری نزدیک) باشد؛ چراکه در این صورت جلب توجه کرده و «گاو پیشانی سفید می‌شود» (در نگاه دیگری دور). در اینجا شاهد این هستیم که او به خاطر نوع ساده پوششش با برجسب «نجیب» شناخته شده است اما از طرفی پارتنرش از او انتظار شیطنت بیشتری داشته است. این تناقضی است که برخی از زنان در ایران با آن درگیرند. آن‌ها باید از طرفی پوشش و حالاتی را انتخاب کنند که «زن خوبی» به نظر برسند و از قضاوت‌ها و برجسب‌های منفی به دور باشند و از طرف دیگر، «شیطنت و لوندی» داشته باشند تا برای مردان زندگی شان جذاب به نظر برسند. دو روایتی که از سمانه ذکر شد نشان می‌دهد بدن این سوژه، علی‌رغم میل باطنی او، از یک سو تاحدودی منطبق با هنجارهای رسمی و سنتی است و از سوی دیگر، به دلیل همراه نبودن با مُد روز طرد شده است.

بعد چهارم قدرت و بدنمندی

همان‌طور که در بخش نظری مطرح شد، تفکیک ابعاد سوم و چهارم در موارد تجربی مشکل است. برای بهتر نشان دادن بُعد چهارم، همان‌طور که فوکو نشان می‌دهد باید مطالعه‌ای تاریخی انجام شود تا فرایند ساخت سوژه روشن شود. با این حال، یکی از مهم‌ترین

سازوکارهای ساخت هویت سوژه در بُعد چهارم، بُعد معرفت‌شناختی قدرت است. در واقع، بُعد چهارم که وجهی وجودشناختی است با بُعد معرفت‌شناختی ارتباط تنگاتنگی دارد. به همین دلیل در اینجا روایت‌هایی آورده شد است که بیشتر به هویت سوژه می‌پردازد و طبیعی است بخشی از این روایت‌ها نشان‌دهنده بُعد معرفت‌شناسی قدرت هستند. روایت محبوبه و ناهید نشان می‌دهد آن‌ها چه تلقی‌ای از هویت خود دارند.

خیلی اهل آرایش نیستم. چون آدم درشتی‌ام، این شده به نقطه ضعف. می‌گن چرا چاقی! این ناخودآگاه باعث شده روی پوششم حساس بشم که چی پوشم که من رو چاق نشون نده، نه این‌که بقیه تأیید کنن. طیف رنگی لباس‌های من عمدتاً تیره است. مثلاً با این‌که رنگی دوست دارم، همه‌ش این حس رو دارم که من خیلی درختم، توی چشمم و همه دارن من رو نگاه می‌کنن. اوایل اعتراض نمی‌کردم و این خیلی اذیتم می‌کرد. گاهی بهم می‌گفتن چقدر هیکلت خوبه، ولی چون از بچگی بهم گفته بودن چاقی، نمی‌تونستم خودم رو بپذیرم (محبوبه).

با خودم خیلی راحت نیستم. از خودم خجالت می‌کشم انگار. نمی‌تونم جلوی آینه وایستم دو کلمه با خودم حرف بزنم و این خیلی بده. الان خیلی بهتر شدم! قبلاً اصلاً خودم رو دوست نداشتم (ناهید).

در این روایت، تلاقی ابعاد سوم و چهارم قدرت به روشنی قابل مشاهده است. محبوبه درونی‌سازیِ هنجارهای زیبایی و معیارهای فرهنگی بدن زنانه را تجربه می‌کند؛ ارزش‌هایی که از طریق خانواده، رسانه و روابط روزمره در ذهن و رفتار او نهادینه شده‌اند. این همان عملکرد قدرت در سطح سوم است که از راه طبیعی‌سازی، بدن را در موقعیتی از ارزیابی دائمی قرار می‌دهد. اما این فرایند تنها به تنظیم رفتار ظاهری محدود نمی‌ماند؛ بلکه در سطحی عمیق‌تر، سوژه‌ای را می‌سازد که همواره خود را از منظر «دیگری» می‌بیند. او مدام بدنش را می‌سنجد، می‌پوشاند، پنهان می‌کند و به‌گونه‌ای می‌زید که گویی نگاه ناظر همیشه حاضر است. در نتیجه، بدن نه فقط ابژه‌ای برای قضاوت، بلکه مبنای هویت‌یابی و اضطراب وجودی او می‌شود. این همان نقطه‌ای است که قدرت از مرحله هنجارسازی عبور کرده و به سطح هستی‌شناختی خود می‌رسد: جایی که سوژه زنانه درون شبکه‌ای از نظارت، قضاوت و شرم برساخته می‌شود و احساس ناامنی وجودی به بخشی از تجربه زیسته‌اش بدل می‌گردد؛ سوژه‌ای که نه بیرون از قدرت، بلکه در درون آن زندگی می‌کند و از خلال همین آگاهی، امکان مقاومت و بازنگری در خویشتن را نیز به تدریج می‌یابد. روایت مریم و پریسا نیز بیان‌گر شکل‌گیری هویت بر مبنای انواع اعمال قدرت به‌ویژه بُعد سوم است:

از ظاهر و اندامم خیلی راضی نیستم و اعتماد به نفس ندارم. به قسمتی ش برمی گردم به بچگی م که هی بهم می گفتن لاغری! و به قسمتی ش هم به خاطر دوست پسرم و هم اتاقی هامه. چون قبلش چندان به زیبایی و زشتی فکر نمی کردم؛ اما الآن حتی نسبت به دندونام هم حساس شدم. مثلاً چون سینه هام کوچیکه، همیشه خجالت کشیدم و جمع و جور نشستم. حتی باشگاه هم که می رفتم، نباید سوتین می بستم ولی من می بستم که معلوم نباشه سینه های کوچیکی دارم. این رو دوست پسرم هم بهم گفت و من دیگه اصلاً در مورد بدنم اعتماد به نفس ندارم. توی رابطه هم همیشه دوست دارم خودم رو بیوشونم یا چراغها رو خاموش کنم و اینا باعث می شه زیاد لذت ببرم. خب حس بدی بود و خجالت می کشیدم. به دوست پسرم هم گفتم این جوروی نگه و باهاش دعوا کردم. بعد از یه مدتی هم کات کردم به خاطر همین اخلاق هاش و این که غیرتی بود. البته خیلی هم طول کشید و تقریباً ۴ سال باهاش توی رابطه بودم؛ عذابم می داد اما نمی دونم چرا دوست داشتم و تحمل می کردم (مریم).

به خاطر ظاهرم خیلی دوست نداشتم بیرون بودم یا وقتی با دوست پسرم می رفتم بیرون، اصلاً نمی تونستم بدون آرایش برم. الآن باز یه کم بهتر شده (پریسا).

روایت مریم نمونه ای آشکار از تلاقی ابعاد سوم و چهارم قدرت است. انتظارات فرهنگی و اجتماعی نسبت به بدن زنانه نمونه ای از بُعد سوم قدرت هستند که از طریق هنجارها و باورهای عمومی درونی می شوند. این هنجارها به طور ناخودآگاه در فرد پذیرفته شده و بدن او را تحت کنترل خود درمی آورند، به گونه ای که سوژه بدون آن که کسی مستقیماً به او دستور دهد، رفتار خود را مطابق این انتظارات تنظیم می کند. این درونی سازی موجب می شود فرد دچار شرم، خجالت و کاهش اعتماد به نفس نسبت به بدن خود شود و حتی تمایل داشته باشد بدنش دیده نشود؛ تجربه ای که نشان دهنده بُعد چهارم قدرت است، یعنی قدرتی که سوژه را به شکل یک موجود اجتماعی و جنسیتی خاص می سازد. به بیان دیگر، فشارهای هنجاری بر بدن زنانه (بُعد سوم) به شکل گیری حس کلی نارضایتی و فقدان اعتماد به نفس نسبت به بدن منجر می شوند و سوژه را به عنوان زنانه مطیع این هنجارها بازتولید می کنند (بُعد چهارم).

این روایت به وضوح نشان می دهد که چگونه شبکه های قدرت، بدون اعمال اجبار مستقیم، سوژه ای زنانه و بدنمند می سازند که با شرم و محدود سازی خود، انتظارات اجتماعی را بازتولید می کند. روایت نازنین و زینب نیز نشان می دهد چگونه بدن سوژه به مثابه بخشی از هویت او ساخته می شود:

دوستامون همه می‌رفتن بیرون، ولی بابام اجازه نمی‌داد ما بریم بیرون توی کوچه. بارها پیش می‌اومد که من توی کوچه بودم، بابام من رو می‌دید و من دیگه می‌ترسیدم برم خونه. سر همین چیزها من تا کارشناسی موهام یک سانت دو سانتی بود. یک ذره بلند می‌شد من باز می‌رفتم آرایشگاه. نمی‌ذاشتم موهام بلند بشه، چون دختر بودنم رو دوست نداشتم. دقیقاً یادم نیست اون موقع‌ها چه چیزهایی باعث می‌شد این فکرها بیاد توی ذهنم، ولی دوست نداشتم دختر باشم تا کارشناسی (نازنین).

سعی می‌کردم پسرگونه رفتار کنم، همیشه می‌شنیدم مادرم می‌ترسید ما با یه خونواده درگیری داشته باشیم و اون خونواده برای انتقام به ما تجاوز کنن یا پشت سر ما حرف بزنین! همیشه از این‌که نقطه ضعف خونواده‌م هستم شرم داشتم و این باعث می‌شد بخوام قدرتمند باشم. سعی کنم بتونم از خودم دفاع کنم و ادای پسرها رو خوب دربیارم (زینب).

در این دو روایت، فرایندهای قدرت در سطوح ساختاری و معرفت‌شناختی به‌گونه‌ای درهم‌تنیده عمل کرده‌اند که سوژه درنهایت در سطح وجودی از بدن زنانه خود بیگانه می‌شود. در سطح ساختاری، قواعد فرهنگی و هنجارهای خانوادگی، به‌ویژه از طریق پدر و مادر، بدن زنانه را به‌عنوان منبع تهدید، شرم یا آسیب تعریف می‌کنند؛ بدن زنانه نه متعلق به خود، بلکه حامل «آبرو» و «ناموس» خانواده است، بنابراین کنترل آن از طریق محدودیت‌های رفت‌وآمد، پوشش و ظاهر، به شکل نهادی اعمال می‌شود.

در سطح معرفت‌شناختی (بعد سوم)، این نظم ساختاری از راه درونی‌سازی ترس، شرم و نگاه مردم‌محور بازتولید می‌شود: زن می‌آموزد که بدنش منشأ خطر است که زن بودن یعنی آسیب‌پذیری و هر نشانه‌ای از زنانگی باید مهار یا پنهان شود. نتیجه چنین درونی‌سازی‌ای در سطح وجودی (بعد چهارم) به شکل انزجار از بدن زنانه و میل به تغییر یا حذف آن بروز می‌کند؛ جایی که سوژه نه فقط از طریق انضباط بیرونی، بلکه از راه بازسازی درونی خود، سوژه‌ای رام و خود-محدودگر می‌شود.

روایت حدیثه نشان می‌دهد چگونه او طی تجربه زیسته خود آموخته است در موقعیت‌های مختلف چگونه بدن خود را به‌مثابه بخشی از هویت خود ارائه کند:

توی دانشگاه با یه آقایی دوست شدم که همه‌ش می‌خواست لوندی و زیبایی داشته باشم و رفتم زیر پرچمش تا بهم توجه کنه. بعدها یاد گرفتم با استادها هم این جور باشم. توی خونه با استناداردهای خونواده پیش می‌رفتم، توی دانشگاه با استناداردهای استاد. شاید استاد انتظار لوندی نداشت، ولی مثلاً گفتم به‌عنوان یک دختر باید بلد باشید کنفرانس بدید.

در این روایت، بدن زنانه نه به عنوان ابژه‌ای منفعل در برابر قدرت، بلکه به مثابه محصولی از درهم‌تنیدگی هنجارهای اجتماعی و روابط قدرت شکل می‌گیرد. حدیثه روایت می‌کند که چگونه در دو میدان متفاوت - خانواده و دانشگاه - ناگزیر شده است بدن و رفتار خود را با انتظارات هر زمینه هماهنگ کند؛ در خانه مطیع هنجارهای نجابت و وقار زنانه و در دانشگاه منطبق با الگوی جذابیت و لوندی که به شکل ضمنی از زنان انتظار می‌رود. این تطبیق نه نشانه ضعف یا فریب‌خوردگی او، بلکه بیان‌گر نفوذ عمیق قدرت در سطح سوم است؛ سطحی که در آن ارزش‌ها و معانی اجتماعی به‌گونه‌ای درونی می‌شوند که نظم جنسیتی مسلط، طبیعی و بدیهی جلوه می‌کند.

در چنین ساختاری، زن نه به خاطر انتخاب آزادانه، بلکه در پاسخ به الزامات محیطی و برای بقا در فضایی مردمحور، بدن خود را بازاریابی می‌کند. این فرآیند، نشان‌دهنده آن است که قدرت در قالب هنجارهای فرهنگی و گفتمان‌های دانشگاهی و خانوادگی عمل می‌کند، بی‌آنکه الزام مستقیم یا اجبار فیزیکی در کار باشد. به بیان دیگر، همان‌گونه که هاگارد (۲۰۲۰) می‌گوید، این قدرت از طریق «شیء‌سازی روابط سلطه» و طبیعی جلوه‌دادن آن‌ها، زنان را به کنش‌گرانی تبدیل می‌کند که بی‌آنکه مقصر باشند، ناگزیر در منطبق قدرت مشارکت می‌کنند. نجمه، علی‌رغم بازاندیشی در هویتش، پیش‌ازاین به دلیل همین فشارها همواره خود را سرزنش می‌کرد:

آدمایی که به نظرم جذابین، پوستشون و لبخندشون و فرم چشم‌هاشون برام اهمیت داره. کسی که می‌خنده و قشنگ هم هست، به نظر من خیلی خوشگله... در نسبت با این آدمای جذاب، قبلاً خودم رو خیلی پایین‌تر می‌دیدم و می‌گفتم من زشتم. مثلاً خودم رو توی آینه نگاه می‌کردم می‌گفتم امروز چقدر زشت‌تر شدم. بعداً که بزرگ‌تر شدم، فهمیدم اصلاً این چیزها اهمیتی نداره، هر کی یکی رو یه جور می‌بینه. یعنی اون از نظر من فقط زیباست، ممکنه به نظر یکی من قشنگ‌تر از اون به نظر بیام. مثلاً در کنار دوستانم که قرار می‌گرفتم، از نظر من اون‌ها واقعاً خوشگل‌تر از من بودن. بعداً مثلاً بچه‌ها می‌گفتن لبخندت باحاله، فرم چشمات باحاله... این جوری که بهم می‌گفتن، خیلی اعتماد به نفس بالاتر می‌رفت. یا مثلاً می‌گفتن دماغت خیلی به صورتت می‌آید. آدم باید در دید یه سری آدم‌ها قشنگ به نظر بیاد.

احساس فشار و اضطراب در مورد زیبایی و تناسب‌اندام، گاهی آن قدر شدید است که افراد از طریق اتخاذ مکانیسم‌های مختلف، سعی در کاستن آن می‌کنند. به‌طور مثال، نجمه که در طول مصاحبه بارها به عدم اعتماد به نفس در زمینه ظاهر اشاره کرده است، با استفاده از سه مکانیسم درصد کاستن از فشار روانی حاصل از زیبایی است؛ انکار اهمیت این

مقوله، فردی سازی استانداردهای زیبایی (تفاوت استانداردها از نظر افراد مختلف به جای قائل بودن به شمولیت استانداردهای زیبایی) و استفاده از معیار متفاوت (توجه به تک تک اجزاء به جای کلیت چهره).

۶. بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش در امتداد پیشینه موجود درباره بدن و جنسیت قرار می‌گیرد، اما نشان می‌دهد که سازوکارهای برساخت بدن زنانه در میان دختران مجرد تهرانی صرفاً به هنجارهای رسمی یا فرهنگ پدرسالارانه محدود نیست و درهم‌تنیدگی چند سطح از قدرت و در تجربه زیسته‌ای آمیخته با مقاومت، پذیرش و نظارت دائمی شکل می‌گیرد. برای توضیح «چگونگی ساخت بدن» بر اساس قدرت، چهار بُعد از قدرت تفکیک شد. همان‌طور که روایت‌ها نشان دادند بدن دختران مشارکت‌کننده به‌انحاء مختلف و از طریق سازوکارهای متنوع برساخت می‌شود. بدنمندی دختران نه تنها شامل پوشش بلکه حرکات، حالات، رفتار، ظاهر و تناسب اندام آن‌ها را شامل می‌شود. هرچند این ابعاد قدرت در دنیای واقع قابل تفکیک نیستند ولی در اینجا به لحاظ تحلیل سعی کردیم چگونگی برساخت بدن دختران را ذیل هر یک به صورت مجزا توضیح دهیم.

مشاهده شد که در بُعد نخست، قدرت از طریق امرونهی «دیگری» اعمال می‌گردد. این «دیگری» عمدتاً دیگری نزدیک شامل خانواده و دوستان هستند. در این حالت با توجه به این‌که قدرت عریان، مستقیم و آشکار است، اُبژه قدرت (دختران) از اعمال آن کاملاً آگاهی دارند و بر اساس موقعیتی که دارند مواجهه‌های متنوعی دارند؛ ممکن است آن را بپذیرند یا در برابر آن احساس بی‌قدرتی داشته باشند و مجبور به اطاعت از آن باشند که در هر دو حالت این بُعد از قدرت را بازتولید می‌کنند. از طرفی ممکن است در برابر این قدرت مقاومت کنند و به صورت موقت یا دائم در برابر آن بایستند و مشروعیت قدرت را به چالش بکشند. در این حالت سوم که قدرت با مقاومت مواجه می‌شود، ممکن است این‌گونه نتیجه‌گیری شود که قدرت بُعد اول در برساخت بدن این دختران ناکام بوده و نتوانسته است به هدفش برسد. در اینجا لازم است توضیح داده شود که در این حالت، قدرت، بدن مخالف خود را برساخت کرده است؛ به عبارت دیگر، اُبژه قدرت (یعنی دختران مشارکت‌کننده در این تحقیق)، با مقاومت و عدم پذیرش آنچه قدرت بُعد نخست انتظار داشت، مطابق انتظار یک گفتمان رقیب رفتار کرده و به دامن یک گفتمان دیگر غلتیده است.

بعد دوم قدرت که وجه ساختاری و رسمی قدرت را شامل می‌شود ولی شیوه اعمال آن مطابق بعد نخست مستقیم، عریان و آشکار است، نیز از همان سازوکارهای بعد نخست پیروی می‌کند. ذیل این بعد از قدرت دو نوع روایت یا مصداق را شاهد بودیم: اجبار به پوشش در ادارات و نهادهای رسمی و دولتی و مواجهه با گشت ارشاد در فضاهای عمومی. در هر دو حالت، مانند بعد اول، ابژه‌های قدرت از اعمال قدرت آگاهی دارند و می‌توان گفت با پذیرش یا احساس بی‌قدرتی آن را بازتولید می‌کنند یا با مقاومت در برابر آن، مشروعیت آن را به چالش کشیده و در گفتمان بدنمندی رقیب قرار می‌گیرند.

شاید مهم‌ترین و بنیادی‌ترین ابعاد قدرت که بدن را برمی‌سازند، ابعاد سوم و چهارم باشند که به شدت درهم‌تنیده هستند؛ هرچند بعد چهارم قدرت به دلیل برساخت هویت جامع‌تر و کلی‌تر از بعد سوم است و ابعاد اول و دوم نیز در شکل‌گیری هویت (بعد چهارم) اثرگذار هستند. بعد سوم از طریق درونی‌سازی و طبیعی‌انگاشتن نظم موجود - در اینجا هنجارها و ارزش‌های موجود در حوزه بدن - بدن را برمی‌ساخت. در ابعاد سوم و چهارم قدرت، قدرت آشکار، عریان و مستقیم اعمال نمی‌شود بلکه به صورت بسیار نرم و آهسته و غیرمحسوس عمل می‌کند و بیش از هر چیز درون‌کنشگر را تحت تأثیر قرار داده و حتی منجر به درونی‌سازی آن می‌شود و از این طریق حتی هویت ابژه قدرت را برمی‌سازد. در روایت‌ها شاهد بودیم که چگونه برخی کلیشه‌های جنسیتی در دختران مشارکت‌کننده درونی شده بود. کلیشه‌هایی از قبیل نسبت دادن برخی رفتارهای خاص مانند آهسته راه رفتن، آهسته سخن گفتن، بلند نخندیدن، درازنکشیدن، نحوه نشستن و برخی حالات مانند طنزازی و زنانگی و برخی ویژگی‌ها از جمله آراستگی و آرایش و تناسب اندام خاص به زنان نسبت داده می‌شد و از آن‌ها انتظار می‌رفت که از این کلیشه‌ها پیروی کنند.

در مورد نمونه این تحقیق، یعنی دختران مجرد ساکن تهران، قدرت به طور مشخص از طریق قواعد و هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه و صنعت مُد و زیبایی بر بدن اعمال می‌گردد و آن را شکل می‌دهد. طبیعی است که این سه نوع اعمال قدرت در موارد بسیاری در تضاد با یکدیگر باشند (مانند هنجارهای رسمی با مُد و زیبایی یا فرهنگ پدرسالارانه با برخی وجوه هنجارهای رسمی و همچنین مُد و زیبایی)، اما آنچه از تجربه زیسته این دختران استخراج گردید این نکته است که این تضادهای ساختاری کلان در تجربه دختران بروز می‌کند؛ به طوری که سراسر زندگی آن‌ها آمیخته با این تضادها است. مواجهه دائمی این دختران با این تضادها سبب شده است که بدنمندی بیش‌ازپیش به یک مسئله بنیادین برای آن‌ها

بدل شود. «نگاه خیره دیگری» در کنار «انتظار دیگری» از وجوه مشترک تجربه این دختران در خصوص «نحوه و چگونگی» اعمال این سه نوع قدرت بود. نگاهی که هم می‌توانست از سوی دیگری نزدیک مانند اعضای خانواده و شریک زندگی باشد و هم از سوی دیگری دور مانند افراد کوچک و خیابان، بنابراین، این دختران به صورت دائم در معرض «نگاه خیره دیگری» و «انتظار دیگری» هستند که می‌تواند یکی از مصادیق قدرت انضباطی فوکو باشد. دیدیم که «نگاه خیره دیگری» و «انتظار دیگری» از طریق «برچسب زنی»، «طرد» و «قضاوت»، درونی کردن و طبیعی بودن کلیشه‌های جنسیتی را ممکن کرده بودند.

اما نگاه خیره ویژگی خاصی دارد و صرفاً وسیله یا ابزاری در دست سه نوع قدرت پیش‌گفته نخواهد بود؛ هرچند در ابتدا ابزار یا روشی است که هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه و مُد و زیبایی از آن طریق اعمال می‌گردد. در واقع، نگاه خیره هم‌زمان که ابزاری برای سه نوع اعمال قدرت است، خود به قدرت چهارمی بدل می‌شود که بر این دختران اعمال می‌گردد که چگونگی اعمال آن نیز کمی متفاوت است. در خصوص هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه و مُد و زیبایی، سوژه کم‌وبیش از انتظاراتی که این سه نوع قدرت دارند آگاه است و اتفاقاً همین آگاهی سبب می‌شود که تناقض‌ها را درک کند و سعی کند این تضادها را مدیریت کند.

اما همان‌طور که مشارکت‌کنندگان مطرح کردند، نگاه خیره وجهی غیرقابل‌شناسایی و در نتیجه غیرقابل‌درک نیز دارد و ممکن است در موقعیت‌های گوناگون معانی متفاوتی داشته باشد که لزوماً سوژه به آن دسترسی ندارد و همین وجه، آزردهندگی آن را دوچندان می‌کند. در این وضعیت سوژه نمی‌داند این نگاه خیره چه انتظاری از او دارد: آیا او باید مطابق سنت‌ها و هنجارهای رسمی عمل کند؟ یا مطابق مُد و زیبایی رفتار کند؟ یا به سنت‌های پدرسالارانه احترام بگذارد؟ پاسخ به این سؤال گاهی برای سوژه غیرممکن می‌شود. در این وضعیت سوژه به یک چیز مطمئن است: در هر صورت او قضاوت می‌شود. بنابراین، هنجارهای رسمی، فرهنگ پدرسالارانه، مُد و زیبایی در کنار نگاه خیره دیگری و انتظار دیگری به زبان فوکو همچون سراسربینی عمل می‌کند که هر لحظه حاضر هست و حتی سوژه نمی‌تواند به درستی درک و تفسیری از انتظاراتی داشته باشد که ماهیتاً متناقض و متضاد هستند.

منابع

— اکبرزاده جهومی، سیدجمال‌الدین، رضوی‌زاده سیدنورالدین و شیخی، محدثه (۱۳۹۸). نقش

- اینستاگرام در مدیریت بدن زنان: مطالعه موردی زنان منطقه یک و بیست تهران. مطالعات رسانه‌های نوین. ۷۹-۳۷، (۲۰)۵.
- تاجور، مریم، آتش بهار، ام‌البنین، پورفرخ، پریسا، جعفری، پویان ابراهیم و سجادی، حانیه‌سادات (۱۴۰۳). وضعیت فراوانی اعمال جراحی زیبایی در ایران: یک مطالعه توصیفی. مجله دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، ۲۲(۱)، ۱-۱۴.
- صیغوری، بتول و عربی، نسرين (۱۴۰۱). گفتمان خاموش مدیریت بدن زنان؛ مورد مطالعه: زنان ۱۷ تا ۵۰ ساله شهر کرمان. فصلنامه راهبرد فرهنگ، ۱۵(۶۰)، ۱۴۹-۱۷۸.
- فوکو، میشل (۱۳۹۶). مراقبت و تنبیه. ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نی.
- محمدی، جمال و حسنی، کویستان (۱۳۹۹). سوبه‌های رهایی‌بخش و سرکوبگرانه بدن آرایشی و بدن نمایی (مورد مطالعه: زنان شهر تهران). مسائل اجتماعی ایران (دانشگاه خوارزمی)، ۱۱(۲)، ۳۲۱-۳۵۴.
- مرلوپونتی، موریس (۱۳۹۱)، جهان ادراک. ترجمه فرزاد جابراالانصار. تهران: ققنوس.
- ناصری، عرفان، آقابابایی، احسان، کیانپور، مسعود و صیاد، علیرضا (۱۴۰۱). بدنمندی و تجربه خود در سینمای ایران: مطالعه پدیدارشناختی شش فیلم از دهه ۶۰ تا ۹۰. جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۳(۳)، ۵۱-۸۲.
- هیندس، باری (۱۳۹۶)، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: شیرازه.
- وظیفه‌شناس، فاطمه، رحمتی، محمد مهدی و حلاج‌زاده، هدی (۱۳۹۹). برساخت زیبایی بدن زنانه (مطالعه موردی: زنان شهر رشت). فصلنامه زن در توسعه و سیاست، ۱۸(۲)، ۱۷۳-۱۹۳.
- Bordo, S. (1993). *Unbearable Weight: Feminism, Western Culture, and the Body*. University of California Press.
- Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*. Harvard University Press.
- Bourdieu, P. (1990). *Logic of practice*, translated by Richard Nice. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Dahl, Robert., (1957), “The concept of power”, *Behavioural Science*, 2 (3), 201–215
- Farahani, F. (2007). *Diasporic narratives of sexuality: Identity formation among Iranian-Swedish women*. n.p. Stockholm: Acta UniversitatisStockholmiensis: Almqvist & Wiksell International.
- Fathzadeh, Fatemeh (2021) *The veil: an embodied ethical practice in Iran*, *Journal of Gender Studies*, 30:2, 150-164.
- Ferguson, H. (2006). *Phenomenological sociology: insight and experience in modern society*. London: Sage Publications.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). Pantheon Books. (Original work published 1975).
- Foucault, M. (1978). *The history of sexuality: An introduction* (R. Hurley, Trans.). Pantheon Books. (Original work published 1976).

- Foucault, M. (1982). The subject and power. In H. Dreyfus & P. Rabinow (Eds.), *Michel Foucault: Beyond structuralism and hermeneutics* (pp. 208–229). Chicago: Chicago University Press.
- Foucault, M. (1988). "Technologies of the Self." In *Technologies of the Self: A Seminar with Michel Foucault*. University of Massachusetts Press.
- Foucault, M. (1998). *The history of sexuality: The will to knowledge*. London: Penguin.
- Foucault, M., & Rabinow, P. (1997). *The essential works of Michel Foucault, 1954-1984: Ethics: Subjectivity and truth* (Vol. 1). London: Allen Lane.
- Freud, S. (1905) 'Fragment of an analysis of a case of hysteria', S.E. 7.
- Freud, S. (1921) *Beyond the Pleasure Principle*, S.E. 18.
- Freud, S. with Breuer, S. (1885) *Studies on Hysteria*, S.E. 2.
- Goffman, E. (1959). *The Presentation of Self in Everyday Life*. Anchor Books.
- Harvey, D. (2001). *Spaces of Capital: Towards a Critical Geography*. Routledge.
- Haugaard, Mark. (2020). *The four dimensions of power: Understanding domination, empowerment and democracy*.
- Heaton, Janet (2022). "“*Pseudonyms Are Used Throughout”: A Footnote, Unpacked”, *Qualitative Inquiry*, Vol. 28(1) 123–132.
- Lindseth, Anders & Astrid Norberg (2004), "A phenomenological hermeneutical method for researching lived experience", *Scand J Caring Sci*; 18; 145–153.
- Mathur, K. (2008). *Body as space, body as site: Bodily integrity and women's empowerment in India*. *Economic and Political Weekly*, 54-63.
- Merleau-Ponty, M. (1962). *Phenomenology of Perception*. Translated by c. smith, London: Routledge.
- Naseri, E., Aqababae, E., Kianpur, M., & Sayyad, A. (2022). *Embodiment and self-experience in iranian cinema: a phenomenological study of six films from the 1980s to the 2010s*. *Journal of Applied Sociology*, 33(2), 51-82.
- Nicola Diamond (2001) *Towards an interpersonal understanding of bodily experience*, *Psychodynamic Counselling*, 7:1, 41-62.
- Piran, N. (2017). *Journeys of embodiment at the intersection of body and culture: The developmental theory of embodiment*. Elsevier Academic Press.
- Pohl, L., & Helbrecht, I. (2022). *Decentering the Subject, Psychoanalytically: Researching Imaginary Spacings through Image-Based Interviews*. *The Professional Geographer*, 74(3), 540–548.
- Scott, B. A., & Derry, J. A. (2005). *Women in their bodies: Challenging objectification through experiential learning*. *Women's Studies Quarterly*, 33(1/2), 188-209.
- Shilling, C. (2003). *The Body and Social Theory*. Sage Publications
- Stevenson, N. (2014). *Cultural Studies: Theory and Practice*. SAGE Publications.

- Taylor, D. (Ed.). (2011). Michel Foucault: Key concepts. Acumen Publishing.
- Turner, B. S. (2008). The body and society: Explorations in social theory.
- Waskul, D. & Vannini, P. (2006). Body/embodyment: symbolic interaction and the sociology of the body. Hampshire & Burlington: Ashgate Publishing Company.
- West, C. & Zimmerman, D. (1987). "Doing Gender." *Gender & Society*, 1(2), 125-151.
- Yazdaninasab, M & Khademnabi, M (2023). Power and resistance: Iranian day-laborers' lived experience of power relations in the workplace, *Journal of Political Power*, Vol. 16, pp.81-100.

References in Persian

- Akbarzadeh Jahromi, S. J., Razavizadeh, S. N., & Sheykhi, M. (2019). The role of Instagram in women's body management: A case study of women in Districts 1 and 20 of Tehran. *New Media Studies*, 5(20), 37–79.
- Foucault, M. (2017). *Discipline and punish* (A. Jahandideh & N. Sorkhosh, Trans.). Tehran, Iran: Ney Publishing. (Original work published 1975)
- Giddens, A. (2003). *Sociology* (M. Sabouri, Trans.). Tehran, Iran: Ney Publishing.
- Hindess, B. (2017). *Discourses of power: From Hobbes to Foucault* (M. Younesi, Trans.). Tehran, Iran: Shirazeh Publishing.
- Merleau-Ponty, M. (2012). *The world of perception* (F. Jaberolansar, Trans.). Tehran, Iran: Ghoghnoos Publishing.
- Mohammadi, J., & Hassani, K. (2020). The emancipatory and suppressive aspects of body modification and body presentation: A study of women in Tehran. *Iranian Social Issues*, 11(2), 321–354.
- Naseri, E., Aghababayi, E., Kianpour, M., & Sayyad, A. (2022). Embodiment and self-experience in Iranian cinema: A phenomenological study of six films from the 1980s to the 2010s. *Applied Sociology*, 33(3), 51–82.
- Seifouri, B., & Arabi, N. (2022). The silent discourse of women's body management: A study of women aged 17 to 50 in Kerman. *Farhang Strategy Quarterly*, 15(60), 149–178.
- Tajvar, M., Atashbahar, O., Pourfarrokhi, P., Jafari, P. E., & Sajadi, H. S. (2024). The prevalence of cosmetic surgery procedures in Iran: A descriptive study. *Journal of School of Public Health and Institute of Public Health Research*, 22(1), 1–14.
- Vazifeshenas, F., Rahmati, M. M., & Hallajzadeh, H. (2020). The social construction of female body beauty: A case study of women in Rasht. *Women in Development and Politics*, 18(2), 173–193.

Table of Contents

● A Social Re-reading of the Twelve-Day Iran-Israel War Somayeh Tohidlou.....	9
● Top-Down Development and the Social Decline of Tehran’s Historic Neighborhoods Farshid Khezri.....	39
● Types of Femininity and the Issue of Singlehood among Employed and Educated Never-Married Women) Soheila Airezanejad, Zeinab Rahbar, Habibollah Karimian.....	79
● Social Consequences of Burns in Married Women Mansour Fathi, Toktam Delsouz.....	127
● Futures Study of National Identity in Generations Z and Alpha in Ardabil: An Analysis of Continuity, Interaction, and Transformation Scenarios Salahedin Ghaderi, Mohammad Shamshiri Niri.....	167
● Comparative-Quantitative Analysis of the Relationship between Social Capital and Economic Instability with Suicide Rates (Intra-Country Study, 2011-2012) Afshar Kabiri, Morteza Mahmoodzadeh.....	203
● Hidden Existences at the University’s Margin: The Lived Experience Narratives of Ghost Writers in Iran Ramin Moradi, Ehsan Khanmohammadi, Navid Panahinejad	247
● How Power Shapes the Body? Embodiment of Single Girls’ Living in Tehran Mohammad Yazdaninasab, Nafiseh Karimi Alavijeh.....	289

About the Journal

The journal *Social Problems of Iran* is the continuation of the former *Social Sciences Special Issue* of the Department of Sociology, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University. It holds the status of a scientific–research (academic–research) journal and is published independently on the basis of license No. 3/11/821 dated 1 August 2009 (10/5/1388), issued by the Commission for the Evaluation of Journals of the Ministry of Science, Research and Technology.

Article Content

The journal publishes only scientific–research articles in specific branches of the social sciences namely sociology, anthropology, and demography that, in one way or another, address social issues.

A scientific–research article is defined as an article that:

- formulates a clearly specified scientific problem;
- examines that problem using social science research methods; and
- presents an original theoretical or empirical contribution.

Additional Information

Disclaimer: The views and opinions expressed in the articles are solely those of the authors and do not necessarily reflect the position of the journal.

Peer Review Process: Submitted articles are subject to rigorous scientific evaluation by anonymous reviewers and the editorial board. Upon acceptance, articles will be scheduled for publication according to the journal's queue.

Submission Policy: Submitted manuscripts will not be returned to the authors.

Editing: The journal reserves the right to edit, summarize, or format accepted manuscripts for publication.

Indexing and Abstracting

The journal is currently indexed in/by the following scientific databases:

- DOAJ (Directory of Open Access Journals): <https://doaj.org>
- SID (Scientific Information Database - ACECR): <https://www.sid.ir>
- Portal of Humanities and Cultural Studies: <https://www.ensani.ir>
- ISC (Islamic World Science Citation Center): <https://www.isc.ac>
- Magiran (Database of Iranian Magazines): <https://www.magiran.com>
- Civilica: <https://civilica.com>
- Google Scholar: <https://scholar.google.com>
- EBSCOhost: <https://ebSCOhost.com>

Social Problems of Iran

(JOURNAL)

- **Managing Director:** Reza Safari Shali, Ph.D.
- **Editor-in-Chief:** Karam Habibpour Gatabi, Ph.D.
- **Executive Director and Editor:** Mohsen Amooshahi
- **English Text Editor:** Pejman Barkhordari

International Editorial Board

- Amir Erfani/ Professor of University of Nipissing (Canada)
- Zohreh Bayatrizi/ Associate Professor in University of Alberta (Canada)
- Abdolmohammad Kazemipur/ Professor of University of Calgary (Canada)

National Editorial Board

- Siroos Ahmadi/ Professor of Yasouj University
- Farhang Ershad/ Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz
- Mohammad Hossein Panahi/ Professor of Allameh Tabataba'i University
- Hamidreza Jalaiepour/ Professor of University of Tehran
- Fatemeh Javaheri/ Professor of Kharazmi University
- Bijan Zareh/ Professor of Kharazmi University
- Seyyed Hossein Serajzadeh/ Associate Professor of Kharazmi University
- Akbar Aliverdinia/ Professor of University of Mazandaran
- Gholamreza Ghaffary/ Professor of University of Tehran
- Salahedin Ghaderi/ Associate Professor of Kharazmi University
- Zeynab Kaveh-Firouz/ Associate Professor of Kharazmi University
- Alireza Karimi/ Associate Professor of Kharazmi University
- Masood Golchin/ Associate Professor of Kharazmi University
- Hossein Moftakhari/ Professor of Kharazmi University
- Mohammad Mirzaeei/ Professor of Tehran University
- Hamzeh Nozari/ Associate Professor of Kharazmi University
- Mansoor Vosooghi/ Professor of Tehran University

Address: 49, Mofateh Ave., Postal Code: 1571914911,

Tehran, Islamic Republic of Iran

Tel/Fax: +98(21)86072701

Email: social.problems.iran@gmail.com

<http://jspi.khu.ac.ir>

Print ISSN: 2476-6933

Online ISSN: 2476-695X



Kharazmi University

Social Problems of Iran

(Journal)

Vol. 17, No 1, Spring 2026

**Kharazmi University
Faculty of Literature and Humanities
Department of Sociology**



Kharazmi University



Iranian Sociological Association

Print ISSN: 2476-6933

Online ISSN: 2476-695X

Social Problems of Iran Quarterly

Vol. 17, No 1, Spring 2026

● **A Social Re-reading of the Twelve-Day Iran-Israel War**

Somayeh Tohidlou

● **Top-Down Development and the Social Decline of Tehran's Historic Neighborhoods**

Farshid Khezri

● **Types of Femininity and the Issue of Singlehood among Employed and Educated Never-Married Women)**

Soheila Airezanejad, Zeinab Rahbar, Habibollah Karimian

● **Social Consequences of Burns in Married Women**

Mansour Fathi, Toktam Delsouz

● **Futures Study of National Identity in Generations Z and Alpha in Ardabil: An Analysis of Continuity, Interaction, and Transformation Scenarios**

Salahedin Ghaderi, Mohammad Shamshiri Niri

● **Comparative-Quantitative Analysis of the Relationship between Social Capital and Economic Instability with Suicide Rates (Intra-Country Study, 2011-2012)**

Afshar Kabiri, Morteza Mahmoodzadeh

● **Hidden Existences at the University's Margin: The Lived Experience Narratives of Ghost Writers in Iran**

Ramin Moradi, Ehsan Khanmohammadi, Navid Panahinejad

● **How Power Shapes the Body? Embodiment of Single Girls' Living in Tehran**

Mohammad Yazdaninasab, Nafiseh Karimi Alavijeh